

گنجینه عقائد امامیه

نقد مسیحیت

دروس

هادی نجفی

فهرست مطالب

تمهید.....	۵
جلسه اول: ضرورت بحث و امواج مسیحیت تبشیری.....	۷
جلسه دوم: بقیه امواج مسیحیت تبشیری و دو دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح...۲۳	۲۳
جلسه سوم: سه دلیل دیگر از کتاب مقدس بر بطلان نبوت عیسی مسیح ﷺ.....	۳۹
جلسه چهارم: تألیف اناجیل بعد از عیسی و برخی از تناقضات بین آنها.....	۵۴
جلسه پنجم: بطلان الوهیت عیسی و اقانیم ثلاثه و فادی بودن وی.....	۷۰
جلسه ششم: نقد تثلیث.....	۸۹
جلسه هفتم: استفاده توحید از اناجیل موجود.....	۱۰۴
جلسه هشتم: نقد الوهیت عیسی.....	۱۲۱
جلسه نهم: نقد نظریه‌ی فداء.....	۱۳۶
جلسه دهم: تناقضاتی در اناجیل.....	۱۵۲
جلسه یازدهم: تمه‌ی بحث تناقضات اناجیل و عدم انطباق بشارت عهد عتیق بر عیسی ﷺ.....	۱۶۷
جلسه دوازدهم: بشارت انجیل برنابا بر رسالت پیامبر خاتم ﷺ.....	۱۸۱
جلسه سیزدهم: بشارت عهدین بر نبوت خاتم الأنبیاء محمد مصطفی ﷺ.....	۲۰۰
جلسه چهاردهم: بقیه‌ی بشارت عهدین بر رسالت خاتم الأنبیاء ﷺ.....	۲۱۴
جلسه پانزدهم: مناظره علمی امام رضا ﷺ با بزرگ مسیحیان.....	۲۲۹

- جلسه شانزدهم: مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان ۲۵۸
- جلسه هفدهم: دنباله‌ی مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین .. ۲۷۸
- گزارش اجمالی از آیین زرتشت ۲۹۲
- مناظره امام رضا با رئیس صابئین ۲۹۹
- جلسه هجدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه ۳۱۳
- تناقض اول: در نسب عیسی ۳۱۵
- تناقض دوم: در هویت عیسی ۳۲۰
- جلسه نوزدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه و علت آن و معرفی صاحبان اناجیل .. ۳۲۸
- تناقض سوم: در کیفیت تولد عیسی ۳۲۸
- علت پیدایش این تناقضات در اناجیل ۳۳۲
- جلسه بیستم: شرب خمر در کتاب مقدس و نتیجه‌گیری ۳۴۲
- دهمین تناقض: شرب خمر ۳۴۶
- جمع‌بندی بیست جلسه ۳۵۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَهَيِّدًا

حمد و سپاس می‌گویم معبود یگانه را و درود و سلام می‌فرستم بر آخرین فرستاده‌ی الهی محمد و خاندان پاکش که اوصیای دوازده‌گانه‌ی برحق او می‌باشند به‌ویژه آخرین آنها پیشوای بزرگی که جهان در انتظار اوست.

آنچه در این اوراق پیش روی خواننده‌ی محترم قرار دارد ۲۰ جلسه درس در «نقد مسیحیت» است که در پایان بحث نبوت عامه در دروس عقائدی اینجانب بر تعدادی از عزیزان القاء شده و به جهت نکاتی که بر اهلش پنهان نیست از روی صوت مجلس درس توسط سرکار خانم ته‌مین نصرآزادانی دامت عفتها حروفچینی شده و با اصلاحات مختصری توسط حقیر به پیشگاه عزیزان تقدیم می‌گردد.

محور اصلی این دروس کتاب مقدس یا عهدین که از دو بخش عهد عتیق و عهد جدید تشکیل شده است. عهد عتیق شامل ۳۹ کتاب است که پنج کتاب اول آن با نام‌های: سفر پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه، تورات خوانده می‌شود و بخش دوم کتاب مقدس با عنوان عهد جدید را ۲۷ کتاب تشکیل می‌دهد که چهار کتاب نخست آن اناجیل اربعه با نام‌های: متی، لوقا، مرقس و یوحنا قرار دارد. شایان ذکر است که زبان این دروس به همان شکل محاوره‌ای باقی مانده و

تبدیل به قلم و کتابت نشده و از این روی از خوانندگان محترم پیشاپیش عذرخواهی می‌کنم.

و شاید روزگاری نه چندان دور این دروس عقائدی که حدود پانصد جلسه درس را تشکیل می‌دهد به قلم توانای عزیزانی با نام اصلی «گنجینه معارف امامیه» به دستداران دانش کلام عرضه شود.

در پایان چون آخرین تصحیحات این اثر در دهه‌ی عاشورای ۱۴۴۰ ق برابر ۱۳۹۷ ش انجام شده است، آن را به سیدالشهداء امام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) که در کتاب ارمیای نبی باب ۴۶، آیه ۱۰ از او به عنوان «ذبیح نهر فرات» یاد شده است، تقدیم می‌دارم.

به امید قبول و پذیرشش.

ایندون باد.

والحمد لله رب العالمین

تاسوعای حسینی ۱۳۹۷ ش

اصفهان - هادی نجفی

جلسه اول^۱:

ضرورت بحث و امواج مسیحیت تبشیری

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در نبوت عامه را دیگر تمام می‌کنیم. می‌رسیم به بحث در نبوت خاصه. واقعیتش این است که نمی‌خواستیم نبوت خاصه تک تک انبیاء سلف را بحث کنیم و مستقیم می‌خواستیم در نبوت خاصه مستقیم بروم سر بحث اثبات نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و بحث را از اینجا به بعد در نبوت خاصه شروع کنیم. لکن به جهت قضایایی که در اجتماع ما فعلاً هست. یعنی گرایش شدیدی که در بین برخی از جوان‌ها نسبت به مسیحیت پیدا شده است و گزارش می‌رسد که تعدادی نوکیش مسیحی داریم در بین بچه‌ها جوان؛ که این‌ها دست از اسلام برمی‌دارند و به آیین مسیح می‌پیوندند، یا گزارش از کلیساهای خانگی می‌رسد که در برخی از شهرها حتی در شهرهای مذهبی، کلیساهای خانگی تشکیل شده است. به جهتی که یک چنین قضایایی یعنی یک موجی ایجاد شده، یک موج تبشیری جدید. اینها را معنا خواهیم کرد. به جهت مقابله با موج تبشیری جدید تصمیم گرفتیم که چند جلسه کوتاه

در باب عقاید مسیحیت صحبت کنیم تا بچه جوان ما، دختر ساده‌دل ما، پسرک پاک ما که نادانسته می‌خواهد دست از اسلام بردارد و به کیش مسیحیت امروز بپیوندد، بداند چه کار می‌کند که اینها بسیاری از جهل و نادانی است.

البته نوکیش‌هایی که به خاطر قضایای مادی خودشان را نوکیش معرفی می‌کنند، ما با آنها کاری نداریم. یعنی بنده خدا از اینجا می‌رود ترکیه. یکی از دوستان ما آنجا ساکن است. می‌گفت کسی که می‌خواهد از ترکیه ویزای آمریکا بگیرد و بعد اقامت در آمریکا را می‌خواهد بگیرد. چه به جهت تحصیل چه به هر جهت دیگر. باید آنجا یکی از دو مطلب را اعلام کند. ایشان می‌گفت: یا باید بگویند که من به آیین بهائیت پیوسته‌ام که بلافاصله در کوتاه‌ترین فرصت اقامت در آمریکا صادر می‌شود و آنجا که می‌رود ساپورتش می‌کنند. یعنی حقوق ماهیانه، منزل، شغل، تحصیل در دانشگاه، همه چیز برایش مهیا است. اگر بگویند من بهایی شده‌ام. تا این را بگویند اقامت در آمریکا در عرض دو ماه درست می‌شود. منتها این اعلام که کرد انجمن بهائیان آمریکا فوری در اینترنت اعلام می‌کنند که فلان آقا به ما پیوسته است. این نامه‌اش است این هم دست‌خطش. کیشش را هم اعلام کرده است که کیش ماست.

گفتم خب حالا کسی اعلام کند برود اقامتش را هم آنجا از این مزایا هم استفاده کند بعد هم برگردد بیاید، کسی جلویش را می‌گیرند؟ گفت نه کسی جلویش را نمی‌گیرد، اما وقتی برگردد به ایران، می‌گیرن و اعدامش می‌کنند. آنها کارش ندارند زوری نگهش نمی‌دارند، اما کجا می‌خواهد برود. بیاید ایران اعدام می‌شود. گفتم چرا؟ گفت به خاطر اینکه چون اسمش اعلام شده اینها اطلاع دارند و می‌گویند تو از اسلام انتقال به بهائیت پیدا کرده‌ای و مرتد شده‌ای، اعدامش می‌کنند. بنابراین دیگر راهی برای بازگشت وجود ندارد. یعنی اینجا نمی‌تواند بیاید آنجا هم بخواهد از سیستم بهائیت خارج شود می‌گویند اشکالی ندارد می‌خواهی بروی برو اما

هزینه‌هایی که ما برای تو پرداخت کرده‌ایم باید برگردانی. آن هزینه‌ها هم آنقدر کمرشکن است که نمی‌تواند پرداخت کند در نتیجه مجبور است حتی اگر ظاهراً اعلام نوکیشی کرده مجبور است که باقی بماند. نه راه جلو دارد نه عقب. هیچ راهی ندارد. بخواهد همانجا اعلام کند که من برگشتم باید هزینه‌ها را بدهد و نمی‌تواند بدهد. بخواهد از آنجا بیرون برود که هزینه‌ها را ندهد، کجا می‌خواهد برود؟ اگر بخواهد به مملکت خودش برود چون اسمش در لیست رفته، به عنوان ارتداد به ایران بیاید دستگیر می‌شود و به عنوان جاسوس و ارتداد اعدام می‌شود. بنابراین مجبور می‌شود که باقی بماند.

یا این را باید بگویند یا اینکه بگویند من نوکیش مسیحی شده‌ام. نوکیش مسیحی را می‌گفت به سرعت قصه بهائیت کارش انجام نمی‌شود آن طول می‌کشد ولی آن هم یک راه است.

راه سوم این است که معذرت می‌خواهم از آقایان و خانم‌ها بگویند من مثلاً همجنس‌باز هستم حکم اعدام در ایران برایم صادر شده است. بنابراین مجبورم بروم جای دیگری و به این عنوان که من مثلاً اهل فلان کار هستم بتواند که اقامت یک مملکت دیگری چه آمریکا و چه اروپا را بگیرد.

بنابراین ما بحث این نوکیش‌ها را نمی‌کنیم. اینهایی که این‌جوری می‌روند و اعلام می‌کنند که ما مسیحی شده‌ایم یا بهایی شده‌ایم اینها واضح است که اعتقاد قلبی نیست. اینها می‌خواهد از یک امکانات و مزایایی استفاده کنند. یک حرفی می‌زنند. ما با اینها کاری ندارم.

طرف حساب ما با آن بچه جوانی است که در همین مملکت زندگی می‌کند تا سه سال پیش نماز می‌خوانده، روزه می‌گرفته حالا به جای نماز و روزه یک صلیب در گردنش می‌اندازد و در این مملکت زندگی می‌کند و به جای مسجد می‌رود به کلیسای خانگی. و به جای نام مبارک پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، نام فرزند خدا عیسی

مقدس، شافع مسیحیان را می‌برد.

طرف خطاب من اینها هستند که بدانند با خودش چه کار می‌کند. بداند که چه را رها کرده و چه را گرفته. بداند که دارند مس را به جای طلا به او غالب می‌کنند. بفهمد به قول عوام در بازار گنجشک را دارند به جای قناری به او می‌فروشند. این بچه از بس پاک است نمی‌فهمد، متوجه نیست. و آنها از بس رندند و شیادند و حيله‌گرند این معامله را انجام می‌دهند. به این خاطر که این موج تبشیری جدید در سال‌های اخیر پیش آمده است. ما یک چند جلسه کوتاه در نقد مسیحیت با هم صحبت کنیم. ان شاء الله.

ابتدا چون محل این بحثی که با هم داریم شهر اصفهان است. اصفهان از قدیم الایام مهد ادیان توحیدی بوده است و اصفهان زندگی مسالمت‌آمیز بین پیروان ادیان الهی را در کارنامه خودش دارد. یعنی پیروان ادیان توحیدی اینجا با هم زندگی می‌کردند در این شهر از هزاران سال پیش. و با هم هیچ مشکلی نداشتند. یک زندگی مسالمت‌آمیز.

ما در اصفهان زرتشتیانی داشته‌ایم. می‌دانید که آیین زرتشت، دین رسمی سه امپراطوری در ایران بوده است. امپراطوری هخامنشیان ۵ قرن قبل از میلاد بعد از آن، امپراطوری پارتیان از قرن دوم قبل از میلاد تقریباً شروع می‌شود یعنی حدود ۳ قرن هخامنشیان است، قرن دوم قبل از میلاد پارسیان است یک مدتی. بعد از آن دوباره ساسانیان شروع می‌شود که حدود ۲۵۰ سال سلسله ساسانیان هستند که به فتح اسلام تمام می‌شود. آیین رسمی این سه امپراطوری زرتشت است. اصفهان زیر سلسله امپراطوری‌هایی که گفتم بوده است بنابراین مردم اصفهان هم در آن وقت زرتشتی بودند.

ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه دارد که «روز سی‌ام» نیران زرتشتی بهمن می‌شود. یعنی سی بهمن. در اصفهان به آن گفته می‌شود آفریجگان و آن را

جشن می‌گیرند به خاطر اینکه پادشاه وقت قحطی شده بود و نماز خواند و باران آمد. این را اصفهانی‌ها جشن می‌گیرند. از این معلوم می‌شود که بسیاری از مردم اصفهان در آن موقع زرتشتی بودند. پس این را که می‌گوییم ششصد سال قبل از اسلام تا اسلام است. کم‌کم زرتشتی‌هایی که در اصفهان بودند تعدادشان کم شد و به یزد و کرمان کوچ کردند و امروز شمار زرتشتیان در شهر اصفهان بسیار اندک است ولی هستند خیلی کم.

و اما یهود که از قدیم الایام، شاید قدیمی‌ترین ساکنان اصفهان یهودیان بودند. برمی‌گردد به قرن پنجم قبل از میلاد موقعی که بخت النصر بیت المقدس را فتح کرد و یهودیان را از بیت المقدس کوچاند به مناطق دیگر و تعداد زیادی از یهودیان آمدند اصفهان. و در اصفهان می‌دانید ما محله‌هایی داشته‌ایم مختص به جودها. اصفهانی به آنها می‌گفتند جود. جحود به یهودیان اطلاق می‌شد و مخفف می‌کردند به جود. محله‌ای به نام جهان‌باره که اصفهانی مخفف می‌کنند و به آن جویباره می‌گویند. من یادم است که پشت مسجد امام (شاه عباس) کوچه‌ای بود به نام کوچه جودها که یهودی‌ها در آن ساکن بودند. در هر صورت در اصفهان از قدیم یهودیان و کلیمیان ساکن بودند. تعداد آنها نسبت به مسیحیان زیاد بوده. در حمله مغول تعداد آنها کم شده است و حتی کلیمیان ایران ادبیاتی دارند که این ادبیات مختص یهودیان اصفهان است که به آن «فارسیهود» می‌گویند و ادبیات مخصوص یهودیان اصفهان است و تا امروز هم شما می‌دانید ما در اصفهان یهودی داریم. حتی هنوز کنیسه دارند در فلکه فلسطین سر میدان و از قدیم این را داشتند و هنوز هم این را دارند و شب شنبه (شام جمعه) برای مراسم عبادیشان حاضر می‌شوند. خاخام یهودی هم می‌آید و مراسمشان را انجام می‌دهد. حتی آن زمان که مرغ‌ها کوینی بود. مرغ جودها را می‌آوردند در کنیسه‌هایشان چون یهودی‌ها ذبیحه‌شان را باید خاخام انجام دهد یعنی از طرف کنیسه باید ذبیحه انجام شود. من خودم یادم هست مرغ‌ها را می‌آوردند در

کنیسه‌شان و خاخام می‌آمد و یک تیغ دستش بود و مرغ‌ها را تیغ می‌زد و داخل قیف‌هایی می‌گذاشت که خون‌هایش بروند و جودها می‌آمدند می‌بردند یعنی در آیین یهود ذبیحه باید توسط فردی از کنیسه و معبد انجام شود. و مرغ‌ها را می‌آوردند و اینها تیغ می‌زدند و می‌داد بهشون برمی‌داشتند و می‌بردند. در اصفهان آنها از قدیم بوده‌اند و حالا البته شمارشان به تدریج کم شده است. بعد از انقلاب تعدادی از آنها مهاجرت کردند و هنوز تعدادی‌شان هستند، آزادانه هم زندگی‌شان را می‌کنند و کسی کاری با آنها ندارد، مثل بقیه مردم؛ حتی مراسم دینی‌شان را انجام می‌دهند. و شما می‌دانید که در مجلس هم یهودی‌ها نماینده دارند. حتی در مجلس شورای اسلامی.

و اما مسیحیان: ما در اصفهان مسیحی داشته‌ایم و داریم. شما یک محله جلفایی دارید که از ابتدا تأسیس شد برای مسیحیان.

ارامنه گرجستان و... آمدند به دربار شاه عباس که امپراطوری عثمانی ما را اذیت و آزار می‌کند. شما می‌دانید که به عثمانی‌ها یک کشتار نسبت می‌دهند. حدود صد سال پیش ارامنه معتقدند که امپراطور عثمانی ارامنه را کشتار کرده و یک نسل‌کشی انجام داده که بنده من نه نسل‌کشی ارامنه را توسط دولت عثمانی تأیید می‌کنم و نه تکذیب، به عنوان نقل از ارامنه می‌گویم. یعنی امپراطوری عثمانی همیشه نسبت به ارامنه جنبه منفی داشته است. این‌ها، امپراطوری صفوی که قدرت پیدا می‌کند در زمان شاه عباس می‌آیند به دربار شاه عباس که اینها ارامنه تبریز و اطراف تبریز هستند که امپراطوری عثمانی ما را اذیت و آزار می‌کند. شاه ایران می‌رود تبریز را که دست عثمانی بوده فتح می‌کند و همچنین گرجستان را هم فتح می‌کند و ارامنه آزاد می‌شوند یعنی از خطر عثمانی‌ها در امان می‌شوند. در همان قضایا یک اتفاقاتی می‌افتد که خبر می‌رسد اینها تاریخ ارامنه است که برای شما می‌گویم. خبر می‌رسد که امپراطور عثمانی با سپاه ۲۰۰ هزار نفری می‌آید. شاه عباس اول آنقدر سپاه نداشته که مقابل ۲۰۰ هزار نفر مقاومت کند. شاه عباس تصمیم می‌گیرد منطقه را

ترک کند و برگردد. ارامنه می‌روند پیش شاه می‌گویند تو برمی‌گردی اینها می‌آیند و ما را اذیت می‌کنند. شاه عباس می‌گویند شما هم با من بیایید. و اینها به همراه شاه عباس از گرجستان به اصفهان کوچ می‌کنند. زمین‌های آن طرف رودخانه را شاه عباس در اختیارشان می‌گذارد و می‌گویند ساختمان بسازید و زندگی کنید و هیچ کس حق تعرض به شما را ندارد و در تاریخ ارامنه از شاه عباس اول به نیکی یاد می‌کنند. که شاه عباس به ما خیلی خدمت کرد و به ما آزادی داد و شما می‌دانید در اصفهان در حال حاضر ۱۳ کلیسای تاریخی داریم. دو تا از آنها خیلی معروف است. یکی کلیسای وانک است که از آثار دوره شاه عباس دوم است که حتی شاهکارهای هنری هم در آن هست. دوستان جایش را می‌دانند، در جلفا بروید کلیسای وانک یکی از آثار تاریخی است. یکی کلیسای بیدخم است که در واقع «بیت لحم» است از آثار شاه عباس اول است که آن هم هست. و یازده کلیسای کوچک و بزرگ. اینها کلیسای رسمی قدیمی اصفهان است. یعنی جمعیتی که همراه شاه عباس آمدند تعدادی زیادی هستند که تقریباً برای خود شهرکی را تشکیل می‌دادند به نام شهرک جلفا که ۱۳ کلیسا ساختند و در آن زندگی کردند و عبادتشان را انجام می‌دادند.

اولین چاپخانه‌ای که برای ارامنه تأسیس می‌شود نه فقط در ایران بلکه در خاورمیانه چاپخانه کلیسای وانک است که چاپخانه را می‌آورند در کلیسای وانک و آنجا کتاب‌های دعا و مسیحیت را چاپ می‌کنند. که این اولین چاپخانه ارامنه در خاورمیانه است. شما ببینید آزادی اینها چقدر بوده است. حتی نشریاتی داشته‌اند. نشریاتشان در قرن‌های مختلف از ناحیه کلیسا در اصفهان منتشر می‌شد. که از اینها رد می‌شویم.

اینها را گفتم برای چه؟ به خاطر اینکه این شهری که در آن بحث می‌کنیم، مهد ادیان الهی و زندگی مسالمت‌آمیز پیروان ادیان الهی با هم بوده است. زرتشتی، کلیمی، ارمنی (ارامنه یکی از شاخه‌های مسیحیت هستند) و مسلمانان با هم اینجا

زندگی می‌کردند. هیچ کسی به دیگری کاری نداشته است و زندگی مسالمت‌آمیز بوده است.

در این حد که اینها به نحو مسالمت‌آمیز با هم زندگی کنند، مشکلی نیست. قضیه این است که ما یک داستان مبلغین تبشیری داریم. یعنی یک مبلغینی هستند و اسناد تاریخی حکایت می‌کند. اینهایی که من برای شما می‌گویم از اسناد تاریخی می‌گویم. اسناد تاریخی حکایت از این واقعیت دارد که مبلغین تبشیری که از قرن‌های گذشته وارد مملکت ما شدند، یک برنامه استعماری بوده است. یعنی به جهت استعمارگری غرب و همگام و همسو با آن بوده، یعنی تبلیغ تبشیری مسیحیت در این مرز و بوم که مملکت ما ایران است، یک قصه استعماری است. نه فقط در مملکت ما، جاهای دیگر هم همین‌طور بوده. در آفریقا هم همین بوده. در کتاب‌های آفریقایی‌ها این جمله هست می‌گویند: قبل از اینکه مبلغین تبشیری مسیحیت بیاید داخل آفریقا. این یک جمله معروف است، اصل آن را می‌خوانم: در آغاز ما سرزمین داشتیم و شما کتاب مقدس (یعنی قبل از اینکه شما مبلغین تبشیری مسیحیت بیایند داخل آفریقا، سرزمین آفریقا از ما بود و شما کتاب مقدستان را داشتید) اکنون ما کتاب مقدس داریم و شما سرزمین ما را دارید. آمدند اینها را مسیحی کردند اما مسیحیتی که آنها را استعمار هم کردند و سرزمینشان را گرفتند. این که به شما می‌گویم تبلیغ مسیحیت تبشیری نه فقط در ایران ما در دنیا یک قصه استعماری است.

در هند هم همین‌طور. جواهر لعل نهرو، نخست وزیر فقید هندوستان، در کتابی به نام «نگاهی به تاریخ جهان»^۱. در این کتاب می‌گوید: «ابتدا مبلغان مذهبی (مسیحیت) و به آن دنبال کشتی‌های جنگی می‌آیند و بعد هم تصرف اراضی شروع

۱. نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، ص ۹۴۵.

می‌شود». یعنی پرچمدار استعمار اول مبلغان مسیحیت هستند. اول مبلغان مسیحی می‌آیند بعد کشتی‌های جنگی می‌آیند تصرف می‌کنند و سرزمین را می‌گیرند. چنانچه هند را گرفتند و هند مدت‌های طولانی مستعمره بود.

بالا‌تر از این برای شما بگویم در قرن ۱۵ میلادی نخستین گام‌های آشکار قرن برای استعمار توسط پرتغالی‌ها و رقبای آنها شروع شد. در سال ۱۴۹۴م پاپ وقت (پاپ الکساندر ششم)^۱ همه سرزمین‌هایی را که تا آن تاریخ کشف شده بود یعنی اینها رفته بودند تصرف کرده بودند و سرزمین‌هایی که قرار بود تا ۳۷۰ مایل دماغه «وِرد»^۲ واقع در کرانه‌های سنگال (آخر آفریقا) دورترین نقطه غربی آفریقا کشف شود همه این سرزمین‌ها را به اسپانیایی‌ها بخشید. پاپ تمام این سرزمین‌ها را به اسپانیایی‌ها بخشید و سرزمین‌های دیگر به سوی خاور را به پرتغالی‌ها بخشید فقط با این شرط. چون پرتغال و اسپانیا دو قدرت استعمار آن روزگار بودند. پاپ به آنها گفت شما این طرف را تصرف کنید و آنها آن طرف را. هر چه سرزمین گرفتید من پاپ نماینده خدا بر روی زمین به شما می‌بخشم به شرط آنکه دولت استعمارگر دامنه کوشش‌های خودش را در راه مسیحی ساختن مردم این سرزمین‌ها و فعالیت هیئت‌های تبشیری مسیحی باز کند و هیئت‌های تبشیری مسیحی را تقویت کند که این مردم را مسیحی کنند.

بنابراین استعمار هر جا وارد شد با مبلغین مسیحی وارد شد. پس داستان تبلیغ مسیحیت تبشیری با استعمار در دنیا گره خورده است. در آفریقا، آسیا، هندوستان، هر جا که شما بروید، مسیحیت تبشیری گره خورده است با استعمار. جمله آفریقایی‌ها یادتان نرود «ما اول سرزمین داشتیم شما کتاب مقدس، کتاب مقدس را

۱. Alexander VI.

۲. Verd.

به ما دادید سرزمین ما را گرفتید». حرف نهرو یادتان نرود. نهرو یک سیاستمدار ملی هند و همگام با گاندی است. درست است ما اعتقاد دینیشان را قبول نداریم ولی اینها به مملکت خودشان خدمت کردند. مملکت خود را از یوغ استعمار انگلستان نجات دادند. نهرو می‌گوید: «اول مبلغین مسیحی بعد کشتی‌های جنگی بعد تصرف سرزمین».

پس نوک پیکان استعمار، مبلغین تبشیری مسیحی هستند. بچه جوان ما آیا این را می‌داند که اینها نمایندگان استعمار دنیا، جهان سوم و آفریقا هستند؟! که حالا یک صلیب می‌اندازد به گردنش و اظهار می‌کند من نوکیش مسیحی هستم. به حضرت عباس اگر تاریخ را بدانند، به اینها نگاه نمی‌کند. قصه تبشیر مسیحیت و مبلغین دینی مذهب مسیحیت این است. اینها ثبت است در تاریخ، چیزی نیست که ما از خود بگوییم.

ما در مسیحیت تبشیری هجمه‌هایی را داشتیم، موج‌هایی را داشتیم. در ایران اگر به اختصار بخواهیم یک جمع‌بندی بکنیم ۴ موج تبلیغی تبشیری مسیحی داریم. این ۴ موج را من برای شما توضیح می‌دهم.

موج اول: تبلیغات تبشیری مسیحی با مبلغان پرتغالی (اولین استعمارگر) و بعد با فرانسوی‌ها به‌طور خاص در دهه نخست قرن شانزدهم میلادی یک شخصی را داریم به نام کشیش ژروم خاویه^۱ در لاهور پاکستان فعالیت دارد.

ژروم کتابی را نوشته به نام (آینه حق‌نما) در رد اسلام و اثبات مسیحیت. این کتاب در دهه نخست قرن شانزدهم در لاهور منتشر شد. محتوای کتاب یک مناظره ساختگی است، مناظره تخیلی و داستانی. بین یک عالم مسلمان و یک کشیش مسیحی که در پایان این مناظره عالم مسلمان دست از اسلام برمی‌دارد و اقرار و

۱. Xavier jerome.

اعتراف می‌کند به حقانیت آیین مسیحیت. این کتاب از لاهور رسید به اصفهان. در زمان امپراطوری سلسله صفوی است، قرن شانزدهم میلادی. الآن قرن بیست و یکم است یعنی پنج قرن پیش. این کتاب رسید به اصفهان و علمای وقت اصفهان شروع کردند نقدهایی را بر این کتاب نوشتند.

یکی از آن نقدها کتاب «مصل صفا» است نوشته سید احمد علوی عاملی به زبان فارسی در نقد کتاب «آینه حق‌نما». می‌گوید آینه شما کمی غبار گرفته و درست نشان نمی‌دهد. من این آینه شما را پاک می‌کنم بین وقتی پاک کردم چه می‌شود. این نقد کتاب آینه حق‌نمای ژروم خاویه است. سید احمد علوی عاملی همان کسی است که از جبل عامل آمده است ایران، داماد میرداماد می‌شود. هم شاگرد سید محمدباقر میرداماد است و ظاهراً نسل میرداماد همه از نسل سید احمد علوی عاملی هستند.

این اولین موجی است که مبلغین تبشیری مسیحیت در اول قرن شانزده میلادی در ایران ایجاد می‌کنند.

کتاب سید احمد علوی در اختیار مسیحیان ساکن اصفهان قرار می‌گیرد. جوابی ندارد که بدهند. کتاب را به واتیکان می‌فرستند. در واتیکان سه پدر مقدس، سه جوابیه به این کتاب می‌دهند. این کتاب کتابی بوده است که اینقدر محکم بوده است که به جواب اول، جواب دوم و جواب سوم ختم نمی‌شود. یعنی ارامنه و اسقف اعظم اصفهان نمی‌تواند جواب دهد. می‌فرستند واتیکان و در واتیکان سه جوابیه برای این کتاب می‌نویسند. البته صاحب همین کتاب سید احمد علوی داماد میرداماد رساله‌های دیگری هم در نقد یهود دارد و هم در نقد مسیحیت که صرف نظر می‌کنیم. یکی دیگر از کسانی که نقد بر کتاب «آینه حق‌نما» نوشته، ظهیرالدین تفرشی (متوفای ۱۰۵۱ هـ.ج). کتابی دارد به زبان عربی به نام «نصرة الحق».

مصل صفا در کتابخانه‌ها هست و کتاب محکم و مستدل در نقد مسیحیت

است.

حوزه علمیه اصفهان، در آن زمان اصفهان پایتخت تشیع است در نتیجه حوزه آن هم بزرگ‌ترین حوزه شیعه است. عکس‌العمل نشان می‌دهند و نقد می‌نویسند. این موج اول.

موج دوم: فعالیت‌های تبشیری در مملکت ما مبلغان کاتولیک شروع کردند اول قرن شانزدهم. تقریباً خبر دیگری نیست. البته اینها فعالند در سقوط سلسله صفویه. صفویه اوایل قرن دوازدهم ساقط می‌شود. محمود افغان اصفهان را فتح می‌کند و سلطان حسین را از تخت به زیر می‌کشد و آن جنایات را در اصفهان انجام می‌دهند که می‌دانید.

از سقوط صفویه که پایتختشان اصفهان است، سه گزارش داریم از دستگاه‌های مسیحیتی که در اصفهان بوده است فرستاده شده برای واتیکان. یکی از آنها است: کتاب «سقوط اصفهان، گزارش‌های پطرس دی سرکیس گیلانتز^۱». روز به روز سقوط اصفهان را توضیح می‌دهد که امروز افغان‌ها کجا هستند. امروز چه کردند. امروز کدام نقطه شهر سقوط کرد؛ و این یک گزارش از سقوط اصفهان است. دو گزارش دیگر هم داریم که برای واتیکان رفته و معلوم می‌شود سه نفری که این گزارش‌ها را تهیه می‌کنند از وجود یکدیگر خبر ندارد.

بنی عم ما (خدا رحمتش کند) مرحوم استاد محمد مهریار این را به فارسی ترجمه کرده. بخوانید بسیار عبرت‌انگیز است که ببینید چقدر دقیق نوشته است و جاسوسی از این بهتر. این یک سند جاسوسی است. یک گزارش هم نیست. این یکی از گزارش‌ها است. مقدمه کتاب را بخوانید دو گزارش دیگر را هم تعریف می‌کند و می‌گوید دو گزارش دیگر هم هست.

۱. Petros Di Sarkis Gilanentz.

صفویه کم خدمت به آرامنه کرد؟! اینهایی که به خیر از شاه عباس یاد می‌کنند خدا با موالیانش محشورش کند.

یک تاریخ‌نویس داشتند به نام لئون میناسیان^۱ (۱۳۹۱-۱۲۹۹ش) مؤلف کتاب «تاریخ جلفای اصفهان» که بیش از ۷۰ جلد کتاب در تاریخ آرامنه تألیف نموده که ۱۰ جلد آن به زبان فارسی و بقیه به زبان ارمنی است. من آن را دیده بودم. پیرمرد محترمی بود. با ایشان در مجلسی با هم قرار گرفتیم. و من او را احترام کردم. در آن مجلس قرار بود از یک کتاب رونمایی شود و من را صدا زدند که از آن رونمایی کنم و من گفتم اساتیدی هستند از من بزرگ‌تر، آنها هم باید بیایند که رونمایی انجام شود. یک عده‌ای را در جلسه نگاه کردم و صدا زدم. از جمله همین آقای میناسیان آن زمان بالای ۹۰ سال سن داشت. با عصا آمد. گفتم این آقا هم باید بیاید ارمنی است و استاد است. ایشان هم باید بیایند برای پرده‌برداری از کتاب احتراماً به شخصیت علمی ایشان. بعد اتفاقاً خیلی از این کار، یک عده‌ای خوششان آمده بود. غرض اینکه سه گزارش برای سقوط اصفهان در سلسله صفویه‌ای که این همه خدمات برای آرامنه کردند و گزارش‌ها برود برای واتیکان. اینها یعنی چه؟ یعنی در عین حال که پادشاهان صفوی به اینها آزادی دادند و از آنان در مقابل امپراطوری عثمانی دفاع کردند و به آنان خدمت کردند. اینها (همه را نمی‌گوییم اما یک عده‌ای از اینها) برای واتیکان و استعمار غرب جاسوسی می‌کنند. این هم سندش. سه گزارش. اگر این گزارشات اینها نبود نمی‌دانستیم اصفهان چطور سقوط کرد. هیچ‌کس ننوشته الا اینها.

پس ببینید از اول قصه، قصه استعمار است. اینها را می‌گوییم فکر نکنید من تو بحث علمی آن کم می‌آورم. آنجا محکم‌تر از این وارد می‌شویم به اذن الله.

۱. Leoan Minasian.

اما می‌خواهم پیش‌زمینه بحث را هم شما دستتان باشد. آن بچه جوان تازه مسیحی که صدای من را می‌شنود، نوکیش مسیحی، بچه مسلمان که از من آخوند بدش آمده، یک فشار اقتصادی به او آمده، یک فشاری سیاسی به او آمده، یک فشار اخلاقی به او آمده، از یک اوضاعی ناراحت و دلگیر است. حالا می‌رود آیین خودش را عوض کند. بداند کجا می‌رود. بدان کشیش مقدسی که دست‌هایش را باز کرده تو را در آغوش بگیرد. این اسقف اعظم نیست، این آغوش گرم استعمار خارجی است که آغوشش را باز کرده تو را به خود می‌خواند. اینها باید این را بفهمند. این موج اول.

تمه‌ی موج دوم: قصه مبلغان تبشیری توسط مبلغان کاتولیک در نیمه اول قرن نوزدهم واقع شد. یک راهب کاتولیک فرانسوی داریم به نام «ایوگن بور»^۱ که خودش هم شرق‌شناس است. او یک انجمن تبشیری در ایران تأسیس کرد به نام «انجمن تبشیری لازاریان» و بعد از این کشیش کاتولیک، مبلغان پروتستان هم به ایران آمدند که مشهورترین آنها یک راهب پروتستانی است به نام «کارل گوتلیب فاندرا»^۲ در نیمه قرن نوزدهم که آلمان است و شخصی به نام «هنری مارتین»^۳ مبلغ انگلیسی (که البته این مبلغ یک سال در ایران بوده است). اینها آمده‌اند و تبلیغاتی را شروع کرده‌اند. این مسیحی پروتستانی «کارل گوتلیب فاندرا» آلمانی دو بار به ایران آمده. تمام تاریخش هم هست یک بار در سال ۱۸۳۱ و بار دیگر ۱۸۳۷ میلادی.

یک کتابی دارد به نام «میزان الحق» در رد اسلام. این کتاب در سراسر ممالک اسلامی منتشر شد. از هند تا عثمانی. عثمانی که می‌گویم می‌دانید دولت

۱. Eugen Bohr.

۲. Karl Gottlieb Fandr.

۳. Henry Martyn.

عثمانی یعنی تمام قسمت از عراق و سوریه و فلسطین و تمام شبه جزیره حجاز و دویلات خلیج را شامل می‌شود. این کتاب همه جا منتشر شده به زبان فارسی ترجمه شده. اصلش آلمانی است و به انگلیسی، اردو، ارمنی، ترکی، عربی، فارسی ترجمه شده.

یک کتاب دیگر دارد «مفتاح الاسرار» آن هم همین طور.

یک کتاب دیگر دارد به نام «راه زندگی».

تمام اینها در رد اسلام و دعوت به مسیحیت است.

عالمان دینی کتاب نوشتند بر رد این کتاب‌ها. یکی از اینها کتاب «اظهار

حق» است در جواب «میزان الحق» از شیخ رحمت‌الله هندی.

می‌گذرم، این هم موج دوم.

بعد از این هنری مارتین در ایران. عهد جدید را به اردو و فارسی ترجمه کرد.

در مدت اقامت چندماهه خودش در شهرهای شیراز و اصفهان به مناظره و گفتگو به

مسلمانان پرداخت. انجیلی را که ترجمه کرده بود می‌خواست به فتحعلی شاه بدهد

نتوانست. بعداً سفیر بریتانیا «سرگور اوزلی»^۱ دست‌نوشته او را به فتحعلی شاه پادشاه

قاجار دارد. فتحعلی شاه ترجمه انجیل او را خیلی تحسین کرد.

خلاصه اینها، یک موج بود.

باز علمای اصفهان در مقابل این موج ایستادند. از جمله کسانی که نقد نوشتند

بر این کتاب «میزان الحق»، جناب ملا علی نوری است. این فیلسوف بزرگ مدتی

درس خود در اصفهان را تعطیل کرد و نقد نوشت بر کتاب «میزان الحق» آقای کارل

گوتلیب فاندرا آلمانی. و بعد از آن کتاب‌های دیگری علما در رد آن نوشتند که این

کتاب‌ها را می‌توانید در ذریعه پیدا کنید، من از آن می‌گذرم.

۱. Sir Gore Ouseley.

سریع بروم سر موج سوم، که موج سوم را هم برای شما بگویم. وقت هم گذشت بله؟ موج سوم و چهارم طلب شما ان شاء الله جلسه بعدی. چهارشنبه هم که تعطیل است، می‌رود ان شاء الله یکشنبه هفته آینده. همین ۶/۵.
و صلی الله علی محمد و آله.

جلسه دوم:

بقیه امواج مسیحیت تبشیری و دو دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح (علیه السلام)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث نبوت عامه را تمام کردیم. نبوت خاصه را می‌خواستیم شروع کنیم که رفتیم سراغ بحث مسیحیت و نبوت خاصه را شروع نکردیم به جهت اینکه یک موجی در سال‌های اخیر نسبت به مسیحیت پیدا شده است. به همین خاطر بنا شد چند جلسه نقد مسیحیت را با هم تعقیب کنیم. ابتدا وارد تاریخچه تبلیغ مسیحیت تبشیری شدیم. گفتیم به هر حال جوانی که الآن به خاطر ناراحتی‌هایی که از من و امثال من دارد، گرایشی پیدا می‌کند به لبخندی که از طرف جناب اسقف در کلیسا می‌بیند و به سمت آنها می‌رود، باید بداند تاریخچه مسیحیت تبشیری چه بوده است. مختصری در این مورد صحبت کردیم، اجمال کلام این شد: مسیحیت تبشیری همواره گام به گام علمدار و جلودار استعمار بوده است و احدی این را نمی‌تواند انکار کند. کلماتی را برای شما نقل کردم در جلسه گذشته، مطالبی را گزارش کردم که با دقت

در آنها این امر تقریباً مسلم است که مسیحیت تبشیری و تبلیغ و ترویج آن در کشورهای اسلامی و خاورمیانه و حتی خاور دور این علمداران و جلوداران و سرکردگان استعمار بوده‌اند و حتی در آفریقا.

بعد گفتیم چند موج تبلیغی مسیحیت ما داریم تو مملکت خودمان. ۲ تا از این موج‌ها را خدمت شما عرض کردم. می‌رسیم به موج سوم.

موج سوم: در سال‌های نخستین قرن بیستم میلادی شروع می‌شود از فعالیت‌های گسترده کشیشی به نام ویلیام کلر تیزدیل^۱ متولد ۱۸۵۹م و متوفی ۱۹۲۸ میلادی. این آقا در اصفهان بوده است. زبان‌شناس است. مورخ است. نماینده کلیسای انگلستان است در هندوستان و بعد در ایران. در مدت اقامتش در هند و ایران چند زبان را بر آن مسلط می‌شود. هندی، کجراتی، پنجابی، عربی و فارسی. به این زبان‌ها می‌توانسته است بنویسد. فعالیت‌های این کشیش چند قسمت دارد. یکی کتاب‌هایی را تألیف کرده است در نقد اسلام. از جمله این کتاب‌ها یکی از آنها ینابیع الإسلام (چشمه‌های اسلام). این مهم‌ترین اثر این جناب کشیش است. آن را به زبان انگلیسی نوشته بعد خودش به فارسی ترجمه می‌کند. در لاهور هند منتشر شده. کتاب ینابیع الإسلام به زبان‌های متعددی ترجمه شده و تا امروز یکی از پرفروش‌ترین و جنجالی‌ترین کتاب‌هایی است که در نقد اسلام نگارش یافته. این یک کارش بود. البته غیر از ینابیع الاسلام آثار دیگری هم دارد. فرض بفرمایید که مراسلات دینی دیگری دارد. مهمان و مهمان‌دار دارد. برهان بطلان فخر الإسلام دارد و امثال اینها. این جناب کشیش تیزدیل در جلفای اصفهان ساکن می‌شود. یک دستگاه تایپ و یک دستگاه چاپ تهیه می‌کند و مشغول فعالیت دومش می‌شود. فعالیت دومش چاپ و نشر کتاب‌های مسیحیت است که به شما عرض کردم

۱. Rew. w. st. Clair Tisdale.

جلسه دوّم: بقیه امواج مسیحیت تبشیری و دو دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح ... ۲۵

از اولین چاپخانه‌هایی که آمده است در ایران، چاپخانه جلفا و کلیسای مسیحیت است. یک سری از سرودها و دعا‌های مسیحیت را ترجمه کرده و کار سوم این جناب کشیش، شرکت در گفتگوهای انجمنی است در اصفهان به نام انجمن صفاخانه اصفهان در زمان رکن‌الملک در اصفهان این جناب کشیش که این کتاب را چاپ کرد، علمای دینی اصفهان به این نتیجه رسیدند که باید با اینها مجالس مناظره برگزار شود. حاکم اصفهان رکن‌الملک حمایت کرد. فکر و اندیشه از مرحوم عموی بزرگ ما آیه‌الله شهید حاج آقا نورالله بود در جلفا یک خانه‌ای را خریدند و به‌طور متناوب جلسات مناظره بین عالم دینی مسلمانان و عالم دینی مسیحیان تشکیل می‌دادند. اسم آن خانه را گذاشتند صفاخانه. جلسات ورودش آزاد بود. یک کشیش مسیحی می‌نشست با یک روحانی شیعه و اینها در مورد مسیحیت و اسلام با هم خیلی مؤدبانه و محترمانه مناظره می‌کردند. این داستان تقریباً برمی‌گردد به حدود صد سال پیش.

از طرف مسلمان‌ها شخصیتی به نام سید محمدعلی داعی‌الاسلام در جلسه شرکت می‌کند از طرف مسیحی‌ها همین کشیشی که گفتم. ایشان شرکت می‌کنند. مرحوم داعی‌الاسلام آدمی است بسیار توانا. همچنین این کشیش هم همین‌جور این مناظرات چاپ می‌شود همان وقت در اصفهان. چاپ سنگی می‌شود در تیراژ هفتصد نسخه در مجله‌ای به نام‌الاسلام.‌الاسلام گفتگوهای صفاخانه اصفهان است بین این جناب داعی‌الاسلام و کشیش‌های مسیحی. سه سال این گفتگوها ادامه دارد و این مجله هم که قرار بوده است به صورت ماهنامه باشد اما بعضی وقت‌ها با تأخیر منتشر شده است، سه سال منتشر می‌شود. این هم موج سوم اینها است حالا البته در نقد این کتاب ینابیع‌الاسلام کشیش مسیحی، علمای شیعه رساله‌هایی دارند. رساله‌های بسیار خوب یکی از آیه‌الله شیخ محمدجواد بلاغی است. یکی از مرحوم آیه‌الله آقاجفی عموی بزرگ ما. دیگران هم دارند در نقد این کتاب رساله‌هایی چاپ

شده که آنها را می‌گذریم.

در هر صورت تا اینجا یعنی از صد سال پیش موج سوم است.

موج چهارم: در سال‌های اول قرن بیست و یکم یعنی در این ده پانزده ساله اخیر. در این ده بیست ساله اخیر موج چهارم تبلیغ و ترویج مسیحیت تبشیری شروع شده است. آن هم بین جوان‌ها. آن هم با ایجاد کلیساهای خانگی حتی در شهرهایی که رنگ و بوی مذهبی دارد و با یک تبلیغاتی که به هر حال تبلیغ مسیحیت است. پس ما الآن در موج چهارم واقع شده‌ایم. اصفهان و حوزه علمیه اصفهان همواره در موج‌های قبلی هم عکس‌العمل‌های بسیار خوبی داشته است. در موج اول کتاب مصقل صفا از جناب سید احمد علوی عاملی داماد میرداماد در اصفهان زندگی می‌کرده. در موج سوم باز داستان صفاخانه از اصفهان درمی‌آید و آن مجله‌اش هم که مناظرات را ماندگار کرده است. به همین جهت ما حالا که بحث عقائدمان رسید به داستان نبوت در جواب این موج چهارم یک نقدی هرچند کوتاه، چون اگر بخواهیم مفصل وارد شویم همین بحث صفاخانه می‌شود که لااقل شاید یک سال بحث است. من سعی می‌کنم در چند جلسه کوتاه امهات مطلب را خدمت شما عرض کنم. پس بحثمان می‌شود نقد مسیحیت.

پیشاپیش موضع خودمان را نسبت به عیسای مسیح روشن کنم. واضح است که پیش ما مسلمین عیسای مسیح پیامبر خداست. روح الله است. کلمة الله است. پیامبر خداست. دامن مادرش مریم مقدس پاک است از هرگونه آلودگی. این پیامبر خدا کتاب آسمانی دارد به نام انجیل که قرآن خود این پیامبر را، کتاب آسمانیش را تصدیق می‌کند و مادرش را تطهیر می‌کند. پس بنابراین اعتقاد ما مسلمین نه فقط شیعه. اعتقاد ما مسلمین نسبت به عیسای مسیح یک اعتقاد واضح و روشنی است. هم نسبت به جناب عیسی و هم نسبت به پیامبران قبل از عیسی. فرق نمی‌کند بروید تا زمان آدم ابوالبشر ما نسبت به همه پیامبران ایمان و اعتقاد داریم. سوره بقره آیه

جلسه دوم: بقیه امواج مسیحیت تبشیری و دو دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح ۲۷

۲۸۵: ﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ﴾ تمام کتب آسمانی پیشین را ما اعتقاد داریم و قبول داریم ﴿وَرُسُلِهِ﴾ تمام انبیاء گذشته را قبول داریم. ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ عَفْرَانِكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ بنابراین داستان ما و اعتقاد ما نسبت به جناب مسیح نسبت به کتاب آسمانی او نسبت به مادرش و تطهیر مادرش مریم یک اعتقاد واضح و آشکار است. خللی هم در آن نیست. اقرار و اعتراف می‌کنیم. مشکلی هم با این داستان نداریم. پس نقدی که الآن می‌خواهیم بزنیم بر اساس کتاب مقدس است. قرآن عیسی را قبول دارد. به تبع قرآن ما مسلمین هم قبول داریم. لکن کتابی را خود کلیسا ترویج می‌کند که دست من است الآن، کتاب مقدس. این کتاب مقدس دو قسمت دارد: عهد قدیم و عهد جدید. بیش از نزدیک ۱۴۰۰ صفحه عهد عتیق است. حدود ۴۰۰ صفحه عهد جدید است. عهد جدید اناجیل است. انجیل‌های اربعه است و کتاب‌هایی که تابعش است، این عهد جدید. عهد قدیم سفر پیدایش است. اسفاری است که در عهد قدیم هست. کتب انبیاء پیشین است و آن هم ۱۴۰۰ صفحه است. به این می‌گویند کتاب مقدس. این چایی که من الآن دارم ترجمه فارسی، چاپ ۱۹۷۸م است. آنچه که آدرس می‌دهم و مطالبی که نقل می‌کنم از این چاپ کتاب مقدس است. کلیسا کتاب مقدس را قبول دارد، چاپ می‌کند و منتشر می‌کند. یهودی‌ها هم کتاب مقدس را عهد عتیقش را قبول دارند، اما عهد جدیدش که اناجیل باشد را قبول ندارند. اما کلیسا مجموعه کتاب مقدس را کتاب مقدس می‌داند و قبول دارد. ما خدمت شما به چهار دلیل امروز می‌گوییم این کتاب مقدسی که مورد اتفاق مسیحیت است و مسیحیت آن را قبول دارد که حالا تورات و انجیل باشد یا عهد قدیم و جدید باشد. این کتاب مقدس مجموعه کتاب مقدس دلالت می‌کند بر کذب عیسی و مجموعه‌ی کتاب مقدس عیسی‌ای مسیح را پیامبر خدا نمی‌داند و این کتاب ترویجی کلیسا است. خود کلیسا می‌دهد.

بنابراین وقتی از خود کتاب مقدس تکذیب عیسی در می‌آید ما می‌خواهیم چه کار کنیم. به چه ایمان داشته باشیم؟ فعلاً بناست شما قرآن را بگذارید کنار. خاتم الأنبياء ﷺ را بگذارید کنار. این که ما می‌گوییم عیسی (علیه السلام) را قبول داریم به تصدیق پیامبر خاتم ﷺ است به تصدیق قرآن است. آن حسابش جداست. قرآن را ببوسید فعلاً می‌گذاریم کنار. می‌خواهیم بباییم سر کتاب مقدس. این کتاب مقدسی که خود کلیسا منتشر می‌کند و در اختیار مردم قرار می‌دهد. این کتاب مقدس من فقط چهار بلکه پنج دلیلش را برای شما می‌گویم. به چهار یا پنج دلیل می‌گوید عیسی پیغمبر خدا نیست و در ادعای نبوتش دروغگو است. ما باید از کتاب مقدس برویم جلو و بحث را ادامه دهیم.

دلیل اول: در تورات ما داریم که به جناب ابراهیم خدا وعده داد که نبوت در اولاد اوست. این نبوت از ابراهیم منتقل به اسحاق فرزندش شد و از اسحاق به یعقوب. و می‌دانید که جناب مسیح هم از اولاد یعقوب می‌شود. مسیح از بنی اسرائیل است و بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب هستند. مادرش از نسل یعقوب است. این عهد عتیق در باب ۲۵ از سفر پیدایش، قصه‌ای را نقل می‌کند: می‌گوید که اسحاق دو پسر داشت پسر بزرگش عیسو برادر بزرگ یعقوب است و یعقوب که برادر کوچک اوست. اسحاق می‌خواست نبوتش برسد به عیسو پسر بزرگش. یعقوب به یک کاسه آش نبوت را از چنگ عیسو برادر بزرگ خودش درآورد. با یک کاسه آش. عیسو آش خور، نبوت خودش را به یک کاسه آش به برادر کوچک خودش واگذار کرد. عین عبارت را برای شما بخوانم. سفر پیدایش باب ۲۵ آیه ۳۰: «روزی یعقوب آش می‌پخت و عیسو وامانده از صحرا آمد (وامانده یعنی گرسنه. رفته بود بیابان، صحرا. یعقوب چوپان و عیسو شکارچی بود. بنابراین شکارچی از صحرا آمده گرسنه‌اش است) و عیسو به یعقوب گفت از این آش عدوم (خودش معنی می‌کند عدوم یعنی سرخ) مرا بخوران زیرا که وامانده‌ام و از این سبب او را عدوم نامیدند». گفت از این

جلسه دوّم: بقیه امواج مسیحیت تبشیری و دو دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح ... ۲۹

آش بده ما بخوریم. «یعقوب گفت امروز نخست‌زادگی خود را (نخست‌زادگی یعنی چی؟ یعنی اینکه پسر بزرگ‌تر) به من بفروش» (گفت پسر اولی بودند را به من بفروش) «عیسو گفت اینک من به حالت موت رسیده‌ام» بیچاره اینقدر گرسنه‌اش بود که می‌گوید دارم می‌میرم بابا یک کاسه آش بده. پیغمبر به این... لا اله إلا الله، که برادرش دارد می‌میرد یک کاسه آش نمی‌دهد به برادرش. این‌ها عهد عتیق است که دارم برایت می‌خوانم. به این می‌شود گفت پیغمبر خدا. «عیسو گفت اینک من به حالت موت رسیده‌ام پس مرا از نخست‌زادگی چه فایده» گفت من حالا پسر بزرگ‌تر باشم چه فایده‌ای دارد دارم می‌میرم از گرسنگی، یک کاسه آش بده. «یعقوب گفت امروز برای من قسم بخور. پس برای او قسم خورد و نخست‌زادگی خود را به یعقوب فروخت» در مقابل چی؟ یک کاسه آش عدوم (سرخ). «و یعقوب نان و آش عدس را به عیسو داد که خورد و نوشید و برخاسته برفت پس عیسو نخست‌زادگی خود را خوار نمود» یعنی فروخت به چه فروخت؟ به یک کاسه آش، آش عدس. این‌ها که گفتم قصه نگفتم. کتاب مقدس خواندم آقای مشتاقیان. خب تا اینجا روشن. جناب یعقوب در مرگ پدرش یک ثقلب دیگر هم کرد. پس اولاً یک کلاهی گشاد گذاشت سر برادرش عیسو و نخستین فرزند بودن را از او خرید با یک کاسه آش. خب. در باب بیست و هفتم از همین سفر پیدایش یعنی دو تا باب بروید جلوتر. آیه اول: «و چون اسحاق پیر شد» می‌گوید اسحاق پسر ابراهیم پیر شد دارد از دنیا می‌رود می‌خواهد پیامبر بعد خودش را در میان فرزندان را معلوم کند که بعد من کی پیامبر. «و چون اسحاق پیر شد و چشمانش از دیدن تار گشته بود، پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده به وی گفت که ای پسر من گفت لبیک» پس این داستان لبیک مال قصه قدیمی است یعنی عیسو هم به پدرش اسحاق گفته لبیک و اسحاق پیامبر خدا نگفته است لبیک گفتن چی است؟ در جواب بنده خدا شرک است. لبیک یعنی تو را اجابت می‌کنم از روی میل و رضا و رغبت. خدایی در آن

نیست. یعنی چشم. چشم فارسی که شما می‌گویید. یعنی تو را اجابت می‌کنم. حالا این تو هر کی می‌تواند باشد. به پدرش گفته لبیک. «گفت اینک پیر شده‌ام» کی دارد می‌گوید: اسحاق به عیسو پسر بزرگش. «و وقت اجل خود را نمی‌دانم پس اکنون سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته به صحرا برو» گفتم عیسو شکارچی است و نخجیری برای من بگیر. نخجیر یعنی چی؟ چه شکاری را می‌گویند نخجیر؟ ظاهراً آهو باشد. و نخجیری یک شکاری برای من بیار. و معلوم می‌شود اسحاق یعنی می‌گوید پیر شدم یک چیزی برای من بیار جان بگیرم. «و خورشتی برای من چنان که دوست می‌دارم ساخته نزد من حاضر کن تا بخورم و جانم قبل از مردنم تو را برکت دهد» یعنی قبل از اینکه بمیرم تو را دعا کنم و تو بشوی پیغمبر بعد از من. «و چون اسحاق به پسر خود عیسو سخن می‌گفت رفقہ رفقہ کیه؟ زن اسحاق، مادر یعقوب) شنید و عیسو به صحرا رفت تا نخجیری صید کرده بیاورد. آنگاه رفقہ پسر خود یعقوب را خوانده گفت» مادر به بچه‌اش یعقوب پسر دیگرش. «اینک پدرت را شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده می‌گفت» همان عبارت را تکرار می‌کند. «پس ای پسر من الآن سخن مرا بشنو در آنچه من به تو امر می‌کنم» می‌گوید الآن یک دستور به تو می‌دهم، مادر گوید: حرفم را گوش بده. «به سوی گله بشتاب» گفتم به شما یعقوب دامدار بوده است. می‌گوید بدو در گله. «دو بزغاله خوب از بزها نزد من بیاور» دو تا بزغاله می‌زنی زمین. دو تا کره به قول لرها، بله کره می‌گویند. «تا از آنها غذایی برای پدرت به‌طوری که دوست می‌دارد بسازم» دو تا بزغاله میاری سر می‌بری. من یک غذای پاکیزه از آنهايي که اسحاق بابات دوست داره بپزم. معلومه خوش‌خوراک هم بوده دو تا بزغاله بخواد بخورد تازه پیرمرد هم هست، دم مردن هم هست. «و آن را نزد پدرت ببر تا بخورد و تو را قبل از وفاتش برکت دهد». پدر به عیسو و پسر بزرگ گفت. مادر شنید و این را به یعقوب منتقل کرد، بقیه‌ی این قصه را بشنوید: «یعقوب به مادر خود رفقہ

جلسه دوّم: بقیه امواج مسیحیت تبشیری و دو دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح ... ۳۱

گفت اینک برادرم عیسو مردی موی دار است. (یعنی عیسو یا مرد پشمالو بود) و من مردی بی موی هستم». یعقوب خیلی ریش و پشمی نداشته است. چشم‌های اسحاق نمی‌دیده است چون خودش می‌گوید چشمانم از دیدن تار گشته است. می‌گوید که اگر پدرم دست کشید و با دست کشید فهمید من یعقوبم. چون داداشم عیسو پشمالو است من بی موی هستم پشمی به بساط ندارم اگر از این دست کشیدن فهمید پدرم. خب این‌ها را توجه کن. «شاید که پدرم مرا لمس نماید و در نظرش مثل مسخره بشوم» یعنی بفهمد من دارم کلاه سرش می‌گذارم. «و لعنت به عوض برکت بر خود آورم» تازه بابام عاقم کند لعنتم کند به جای اینکه برکت بدهد. «مادرش به وی گفت که ای پسر من لعنت تو بر من باد». اگر بابات لعنتت کرد آن لعنت را من به عهده می‌گیرم. «فقط سخن مرا بشنو و رفته آن را برای من بگیر». می‌گوید بدو بدو معطل نکن بدو توی گله حرفم را گوش کن. «پس رفت». یعقوب حرف ننه‌اش را گوش کرد. «و گرفته (بزغاله‌ها را) نزد مادر خود آورد و مادرش خورشتی ساخت به طوری که پدرش دوست می‌داشت». خب این زن اسحاق بود می‌دانست چه دوست می‌دارد. «و رفقه جامه فاخر پسر بزرگ خود عیسو را که نزد او در خانه بود گرفته به پسر کهنتر خود یعقوب نشانید». این مادر هر دو تا است. لباس پلوخوری عیسو را برداشت پوشانید به یعقوب. «و پوست بزغاله‌ها را» قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ﴾^۱ «پوست بزغاله‌ها را بر دست‌ها و نرمه گردن او بست». پوست بزغاله‌ها را هم بست مادره به دست و گردن و صورت یعقوب. که اگر بابایش دست می‌کشد پشم و پیلی بزغاله‌ها را فکر کند که مال پسرش است با عیسو اشتباه کند. کتاب مقدس است سفر پیدایش باب ۲۷. من نه معنی می‌کنم و دارم ترجمه را می‌خوانم برای شما. «و خورش و نانی که ساخته بود به دست پسر خود یعقوب

۱. سوره یوسف، آیه ۲۸.

سپرد. پس نزد پدر خود آمده». کی یعقوب. لباس عوض کرد این پوست‌ها را هم به خودش آویزان کرد. غذایی هم که مادرش پخته بود برداشت آمد پیش اسحاق پدرش. «گفت ای پدر من. گفت لیبیک. تو کیستی ای پسر من». تو کدام پسر منی. فهمید یکی از بچه‌هایش است. گفت کدام‌هایی؟ «یعقوب به پدر خود گفت: من نخست‌زاده تو عیسو هستم». خودش را جای برادر بزرگش جا زد. گفت من عیسو هستم. «آنچه به من فرمودی کردم. الآن برخیز بنشین و از شکار من بخور». این‌ها دروغ هست یا نه. «تا جانت مرا برکت دهد. اسحاق به پسر خود گفت: ای پسر من چگونه به این زودی یافتی». چه زود رفتی شکار را گرفتی آماده کردی آوردی. «گفت یهو» (یهو خدای یهودیان). «گفت یهو خدای تو به من رسانید». گفت خدا کمک کرد زود شکار کردم و ترتیبش را دادم. «اسحاق به یعقوب گفت ای پسر من». خودش را جای عیسو جا زد دیگر. «ای پسر من نزدیک بیا تا تو را لمس کنم که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه. پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد و او را لمس کرده گفت آواز آواز یعقوب است». چشمانش نمی‌دید دیگر. گفت صدا صدای یعقوب است. پدر است می‌شناسد صدای بچه‌اش را. «لیکن دست‌ها دست‌های عیسو است». مادر کار خودش را کرد. گفت این پشم و پیلی‌ها دستت دست‌های عیسو است اما صدات صدای یعقوب است. «و او را نشناخت». اسحاق نتوانست بفهمد یعقوب است. «زیرا که دست‌هایش مثل دست‌های برادرش عیسو موی‌دار بود. پس او را برکت داد». اسحاق این پسر را برکت داد یعنی پیامبری را منتقل کرد به یعقوب. «و گفت آیا تو همان پسر من عیسو هستی؟». باز هم شک داشت. از او پرسید تو عیسویی. «گفت من هستم». چی؟ «پس گفت...». آقا ما داریم الآن کتاب مقدس می‌خوانیم، کمی صبر کن من هنوز برهانم را تمام نکردم. من چه گفتم. من تا حالا دارم کتاب مقدس می‌خوانم. اصلاً به دروغ گفتن اینها کاری ندارم. ما فعلاً داریم می‌گوییم چه جوری یعقوب شد پیغمبر، نه روی اعتقاد ما براساس کتاب مقدس.

جلسه دوّم: بقیه امواج مسیحیت تبشیری و دو دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح ۳۳

خیلی خب. حالا صبر کن. من هنوز برهانم تمام نشده آقای مشتاقیان. «گفت آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه؟». بله. «پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد و او را لمس کرد» تا گفت دست‌هایش را هم لمس کرد. «و او را نشناخت». پدر نفهمید این یعقوب است. «زیرا که دست‌هایش مثل دست‌هایش عیسو موی‌دار بود. پس او را برکت داد»، پیغمبرش کرد «و گفت آیا تو همان پسر من عیسو هستی؟ گفت من هستم. پس گفت نزدیک بیاور تا از شکار پسر خود بخورم و جانم تو را برکت دهد. پس نزد وی آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید و پدرش اسحاق به وی گفت که ای پسر من نزدیک بیا و مرا ببوس. پس نزدیک آمده او را بوسید و رایحه لباس او را بوید» یعنی رایحه لباس پدرش. «بوید» او را برکت داد و گفت همانا رایحه پسر من مانند رایحه صحرا بیست که خداوند آن را برکت داده باشد. پس خدا تو را از شبنم آسمان و از فربهی زمین و از فراوانی غله و شیر عطا فرماید». اینم برکت. «قوم‌ها تو را بندگی نمایند و طوایف تو را تعظیم کنند». یعنی تو سرور همه می‌شوی. «بر برادران خود سرور شوی و پسران مادرت تو تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعنت کند و هر که تو را مبارک خواند مبارک باد». اینها هم دعا‌هایی که در حق فرزندش کرد اسحاق. «و واقع شد چون اسحاق از برکت دادن به یعقوب». یعنی می‌گوید برکت داد یعقوب را. «فارغ شد به مجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر خود اسحاق که برادرش عیسو از نزد پدر خود اسحاق که برادرش عیسو از شکار باز آمد». این کارش تمام شد برکت را از پدر گرفت با حقه‌بازی رفت بیرون عیسو آمد. «و او نیز خورشتی ساخت و نزد پدر خود آورده و پدر خود گفت پدر من برخیز و از شکار پسر خود بخور تا جانم مرا برکت دهد. پدرش اسحاق به وی گفت تو کیستی؟ گفت من پسر نخستین تو عیسو هستم. آنگاه لرزه شدید بر اسحاق مستولی شده». اسحاق گفت دیدی چه اشتباهی. لرزه به جانش افتاد «گفت پس آن که بود نخجیری صید کرده برایم آورد و قبل از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت

دادم و فی الواقع او مبارک خواهد بود». تمام شد. «عیسو سخنان پدر خود را شنید». فهمید یعقوب چه کار کرده؟ برکت را دزدیده است. «عیسو سخنان پدر خود را شنید نعره عظیم و بی‌نهایت تلخ برآورده». عصبانی شد جیغ و داد و فریاد. «به پدر خود گفت ای پدرم به من نیز برکت بده». یا الله باید به من هم باید برکت بدهی. «گفت برادرت به حيله آمد و برکت تو را گرفت». گفت داداشت این پلتیک را سوار کرد، برکت تو را گرفت و برد. «گفت نام او را یعقوب به خوبی نهادند زیرا که دو مرتبه مرا از پا درآورد». یعقوب اسرائیل یعنی پهلوان. می‌گوید دو بار من را تا حالا زمین زده. «اول نخست‌زادگی مرا گرفت». با چی؟ با آن آش عدس. «و اکنون برکت مرا گرفته است. پس گفت آیا برای من نیز برکتی نگاه نداشتی؟» اسحاق گفت دیگر تمام شد. برکت‌ها را او برد. درست شد؟ خب.

دلیل ما چیست آقای مشتاقیان؟ دلیل ما دروغ و پلتیک پیغمبر و حقه‌بازی و اینها نیست. دلیل ما این است که نبوت از ابراهیم به فرزندان ابراهیم رسیده است به اسحاق. از اسحاق نبوت به یعقوب منتقل می‌شود و از یعقوب به فرزندان یعقوب که یکی از فرزندان یعقوب می‌شود عیسای مسیح. نبوت جناب یعقوب، نبوت چیست؟ نبوت پلتیکی، تقلبی، حقه‌بازی. براساس کتاب مقدس است. همین که خواندم برای شما. وقتی نبوت یعقوب که جد اعلا است براساس پلتیک و حقه‌بازی باشد بقیه نبوت را دارند میراث برمی‌دارند از کی؟ از یعقوب. وقتی عطف این نبوت تقلب باشد فروع این نبوت که میراث‌برداران این هستند آن هم می‌شود تقلبی. پس بنابراین نبوت جناب عیسای مسیح می‌شود تقلبی. این برهان ما. تقلب کرد یا نکرد؟ دو جا تقلب کرد. یکی با کاسه آش. چه پیغمبری است داداشت آمده می‌گوید دارم می‌میرم. این چگونه آدمی است؟ عیسی مگر نمی‌گوید انسان باش. این انسانیت است. داداشی، داداشی ابوینی. شقیق عرب‌ها می‌گویند. یعنی از یک پدر و مادرند. داداشت از صحرا آمده گرسنه است. می‌گوید دارم می‌میرم. گفت دارم هلاک می‌شوم. این

جلسه دوّم: بقیه امواج مسیحیت تبشیری و دو دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح ... ۳۵

کاسه آش پختی یک کاسه آش بده من بخورم. مردم نذری می دهند در خانه های هم. خب. می گوید به تو نمی دهم اگر می خواهی به تو بدهم نخست زادگی خود را به من بده تا من این کاسه آش را به تو بدهم. بعد هم این پلتیک را سوار می کند و برکت را از پدرش می گیرد. یعنی جناب یعقوب نه از روی اعتقاد ما براساس کتاب مقدسی که برای شما خواندم. اول کتاب مقدس است. سفر پیدایش اولین سفر کتاب مقدس است. و باب ۲۵ و باب ۲۷ آن. خب. جناب یعقوب چه کرد؟ پلتیک زد. تقلب کرد. حقه بازی کرد و نبوت از اسحاق به حقه منتقل به یعقوب شد. به تقلب منتقل شد. بنابراین و این نبوت است که همین جور به میراث می رسد در نسل یعقوب که یکی از میراث برداران یعقوب عیسی مسیح است. بنابراین نبوت یعقوب که اصل نبوت عیسی مسیح است تقلبی است. به طریق اولی نبوت جناب عیسی مسیح می شود نبوت تقلبی. این برهان ما است. جایی از آن خدشه دارد بگویید. روی کتاب مقدس.

دلیل دوم: به حکم نسب نامه متّی. در انجیل متّی. جناب عیسی مسیح از اولاد یهو یاقیم است. انجیل متّی، باب اول، آیه یازده. نسب نامه عیسی اینجا آمده و این انجیل است و این دیگر عهد عتیق نیست. کتاب یهودی ها نیست. این انجیل متّی است. انجیل متّی نسب نامه عیسی را می گوید. می گوید «ابراهیم اسحاق را آورد اسحاق یعقوب را آورد» همین گونه نسب را می برد تا کی؟ بخوانم برایتان طوری نیست ببینید خود انجیل چه می گوید. «و یعقوب یوسف شوهر مریم را» این یعقوب غیر یعقوب است. این یعقوب آخری است. «یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد». یعنی عیسی را انجیل متّی فرزند که می داند؟ یوسف نجار می داند. «یعقوب یوسف را آورد». این گفتم غیر آن یعقوبی بود که قصه آش را از او نقل کردم. «یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد». این او کیست؟ ضمیر به مریم برمی گردد یا به یوسف. ظاهراً به یوسف برمی گردد. خب. حالا تا اینجا کاری نداریم حالا به اعتقاد ما که مریم از

نسل یعقوب است و از نسل یعقوب از مادر منتقل شده، قرآن این را تصدیق می‌کند. حالا بنا است ما از روی کتاب مقدس برویم جلو. ببینید در کتاب مقدس یکی از اجداد مسیح را چه می‌نامد؟ یکنیا. می‌گوید «یوشیا یکنیا و برادرش را به دنیا آورد». باز می‌گوید. تا اینجا درست چه می‌خواهم برای شما بگویم. یکی از اجداد مسیح را یکنیا اسمش هست. این یکنیا بله خیلی خب پس این را داشته باشید. این یکی از پدران مسیح، در باب سه از کتاب اول تواریخ ایام. کتاب مقدس صفحه ۶۲۸ می‌خواهم برای شما چه بگویم؟ می‌گوید کتاب اول تواریخ ایام، باب سوم، آیه پانزدهم و شانزدهم و بعدش. «و پسران یوشیا نخست‌زاده‌اش یوحانان و دومین یهوایقیم و سومین صدقیّا و چهارمین سلوم و پسران یهوایقیم پسر او یکنیا و پسر او صدقیّا». خب ببینید این باز نسب را می‌گوید. خیلی خب. تا اینجا روشن شد. پس یکی از اجداد جناب عیسی مسیح براساس انجیل کیه؟ این بفرمایید که یهوایقیم هست و پسرش یکنیا. درست شد. یهوایقیم پادشاه شده. کتاب وحی ارمیای نبی. یهوایقیم به پادشاهی رسید. اینها از نسل سلیمان هستند دیگر. داود به سلطنت رسید سلیمان به سلطنت رسید. اینها پادشاهان بنی اسرائیل هستند که به نظر ما پیامبر هم هستند. یکی از اینها یهوایقیم است. یهوایقیم بک پادشاه بود. کتاب وحی ارمیای نبی را شخصی به نام باروک در طوماری نوشته بود آورد برای یهوایقیم. کتاب ارمیای پیامبر را. یهوایقیم که پادشاه بود این کتاب را سوزاند. کتاب پیغمبر را سوزاند. «از این جهت ارمیا در حق او نبوت فرمود». نبوت یعنی دعای مستجاب. «که از اولاد او کسی بر تخت داود جلوس نخواهد نمود». کجا این را داریم باب ۳۶ از کتاب ارمیا، صفحه ۱۱۵۶ این چاپ کتاب مقدس من است. بگذارید از روی عبارت برای شما بخوانم که ببینید هیچ چیزش را از خودم نمی‌گویم. خب. کتاب ارمیای پیامبر باب سی و ششم، آیه سی و یکم. «بنابراین خداوند درباره یهوایقیم پادشاه یهودا چنین می‌فرماید که برایش کسی نخواهد بود» یعنی از نسلش. «که بر کرسی داود بنشیند و

جلسه دوّم: بقیه امواج مسیحیت تبشیری و دو دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح ۳۷

لاش او روز در گرما و شب در سرما بیرون افکنده خواهد شد». چرا این قصه پیش آمد؟ چون یهو یاقیم در آیات قبل هم قصه را می‌گوید. ببینید. «چون یهودی سه چهار» این آیه ۲۴ است. «واقع شد که چون یهودی سه چهار ورق خوانده بود پادشاه آن را با قلم تراش قطع کرده در آتشی که بر منقل بود انداخت». چی را؟ کتاب جناب ارمیای پیامبر. «تا تمامی طومار در آتشی که در منقل بود سوخته شد». کتاب پیامبر زمان خودش ارمیا را انداخت در منقل سوخت. به ارمیا خبر دادند ارمیا در حقیقت چه کرد؟ نبوت فرمود. یعنی دعای مستجاب. در حقیقت نفرین کرد «که [خدایا] از نسل او کسی بر تخت داود جلوس نخواهد نمود» دعا کرد «به یهو یاقیم پادشاه یهودا بگو» خدا بر او وحی فرستاد. «خداوند چنین می‌فرماید تو این طومار را سوزانیدی و گفתי چرا در آن نوشتی که پادشاه بابل البته خواهد آمد و این زمین را خراب کرده و انسان و حیوان را از آن نابود خواهد ساخت. بنابراین خداوند درباره یهو یاقیم پادشاه یهودا چنین می‌فرماید که برایش کسی نخواهد بود که بر کرسی داود بنشیند». درست شد. خب. پس بنابراین از نسل یهو یاقیم کسی بر کرسی داود نخواهد نشست. تا اینجا درست شد. معلوم هم شد که انجیل متی می‌گوید یهو یاقیم یکی از اجداد مسیح یکنیا است. یکنیا کیه؟ پسر یهو یاقیم است. تا اینجا درست شد. پس این یهو یاقیم از اجداد جناب عیسی می‌شود بر اساس کتاب مقدس. تا اینجا درست. خب. حالا یهود منتظر چه هستند؟ منتظر مسیحی هستند که بیاید و بر تخت داود جلوس کند.

انجیل لوقا، باب اول، آیه ۳۲: «فرشته بدو گفت ای مریم ترسان نباش و اینک حامله شده پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید. او بزرگ خواهد بود» (بزرگ یعنی سروری خواهد یافت). «و به پسر حضرت اعلی مسمی شود و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود». بر تخت کی می‌نشیند؟ داود. «و او بر خاندان یعقوب تا ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او نهایت نخواهد

بود». درست شد آقا. تا اینجا درست پس انجیل لوقا می‌گوید عیسی مسیح بر چه می‌نشیند؟ بر تخت جناب داود می‌نشیند. و در کتاب مقدس داریم خود انجیل مثنیٰ از اجداد عیسی که بود؟ از اجداد عیسی یکنیا بود. آخه این اسم‌ها اسم‌های عبری است. و این جناب یکنیا این فرزند کیست؟ یهو یاقیم. و این یهو یاقیم پادشاهی است که کتاب ارمیای پیغمبر را سوزانده است و خدا می‌گوید که از نسل او کسی بر تخت داود نمی‌نشیند. بنابراین عیسی مسیح که از نسل یهو یاقیم است نمی‌تواند بر تخت داود جلوس کند. بنابراین کتاب مقدس (این دلیل دوم) عیسی مسیح را تکذیب می‌کند که عیسی مسیح پیامبر خدا نیست. چون از نسل یهو یاقیم است و نسل یهو یاقیم بر کرسی داودی نخواهد نشست. این می‌شود تکذیب عیسی. این دو تا دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح.

یک کلمه نه آیه خواندم از خودمان قرآن و نه روایت و نه کلمات معصومین فقط کتاب مقدس. این آیه را با آن آیه کنار هم گذاشتیم دو تا دلیل برای شما معلوم شد، کتاب مقدسی که مسیحی‌ها می‌بوسند، کتاب مقدس عیسی مسیح را تکذیب می‌کند.

این دو تا دلیل. دو یا سه دلیل دیگر طلب شما چهارشنبه.

وصلی الله علی محمد و آله.

جلسه سوم^۱:

سه دلیل دیگر از کتاب مقدس بر بطان نبوت عیسی مسیح (علیه السلام)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان رسید به نقد مسیحیت. خدمت شما عرض شد که به چند دلیل کتاب مقدس دلالت می‌کند بر کذب عیسی مسیح علی نبینا وآله وعلیه السلام دو تا دلیلش را برای شما گفتیم.

مقدمه: و البته عرض کردیم ما اعتقادمان به نبوت عیسی است. این که قرآن کریم تمام انبیاء گذشته را تصدیق می‌کند و هكذا جناب عیسی را. و ما مسلمانان اعتقاد به نبوت تمام انبیاء راستین گذشته داریم از جمله جناب عیسی مسیح. کتاب‌های آسمانی‌شان را هم قبول داریم که تورات و انجیل واقعی باشد، نه تورات و انجیل مُحرّف. تورات و انجیل واقعی مورد پذیرش ماست، مشکلی ندارد. ما اینجا می‌خواهیم تناقضاتی که داخل کتاب مقدس است برای شما بگوییم و کتاب مقدس مورد تصدیق کلیسا هم هست. و کتاب مقدس را خود کلیسا نشر

می‌دهد که عبارت باشد از عهد قدیم و عهد جدید. ما می‌گوییم شاهد این که این کتاب محرف است این است که ما اگر این کتاب را کنار هم بگذاریم دال بر کذب عیسی‌ای مسیح است و دلالت می‌کند که اصلاً عیسی پیغمبر خدا نیست، پس واضح است که این کتاب تحریف شده است.

دلیل سوم: مسیح از نژاد عمّونیان و مؤآبیان است و عمّونیان و مؤآبیان تا ابد داخل جماعت مؤمنین نشوند یعنی اصلاً مؤمن عادی نمی‌شوند تا برسد که پیغمبر بشوند. نگاه کنید: سفر تثنیه عهد قدیم.

در سفر تثنیه، باب بیست و سه، آیه سوم این‌گونه می‌خوانیم: «عمّونی و مؤآبی داخل جماعت خداوند نشوند» یعنی مؤمن نمی‌شود. این دو طایفه می‌گویند مؤمن نشوند. «حتی تا پشت دهم احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشوند». این درست شد. پس عمّونی و مؤآبی این‌گونه هستند.

در کتاب نحیا نبی همین عبارت تکرار شده. آن را هم برای شما بخوانم که یقین کنید. در کتاب محیا نبی، باب سیزدهم، آیه اول: «در آن روز کتاب موسی را به سمع قوم خواندند و در آن نوشته یافت شد» کتاب موسی تورات است. می‌گویند در کتاب موسی، تورات چنین آمده. «عمّونیان و مؤآبیان تا به ابد به جماعت خدا داخل نشوند». تا ابد. آن می‌گویند تا پشت دهم و این می‌گویند تا به ابد. تا ابد داخل جماعت خدا نشوند. حالا تناقض کجاست؟ جناب مسیح هم عمّونی است هم مؤآبی. هم نسب به عمّونیان می‌برد و هم نسب به مؤآبیان می‌برد. بنابراین به نص عهد عتیق می‌گویند اینها تا ابد اصلاً مؤمن نمی‌شوند چه برسد که پیغمبر بشوند.

بنابراین اگر او ادعای پیغمبری کرده است طبق این نص طبق کتاب مقدس می‌گویند نه نمی‌تواند پیغمبر خدا باشد. چرا؟ چگونه نسب می‌برد؟ ما الآن برای شما انجیل متی. در انجیل متی، باب اول انجیل متی، آنجا یکی از اجداد مسیح را می‌گویند «بوعز عوبید را از راعوت [یاروت] آورد». راعوت [یاروت] یعنی مادرش.

بوعز پدر است. راعوت [یاروت] مادر است. فرزند این دو کیست؟ عوبید. این یکی از اجداد عیسی مسیح است. تا اینجا درست شد؟ خب. پس بوعز فرزندی دارد به نام عوبید، مادر این فرزند کیست؟ راعوت [یاروت]. راعوت موآبی است. نژادش از نژاد موآبیان است. نژادش از نژاد موآبیان است. این موآبی بودنش.

تفصیل و تصریح به موآبی بودن را در کتاب روت [راعوت] از کتاب مقدس^۱

بینید.

و اما عمونی بودنش. باز ملاحظه بفرمایید در همین باب اول انجیل متی می‌گوید: رَحُبْعَام یکی از اجداد جناب عیسی «و سلیمان رَحُبْعَام را آورد و رَحُبْعَام» باز فرزند دیگرش را آورد تا برسد به نسب مسیح. پس رَحُبْعَام یکی از اجداد است طبق نسب نامه عیسی باب اول انجیل متی. همین رَحُبْعَام عمونیه است. از کجا می‌گوییم؟ باب چهارده از سفر اول پادشاهان. باب چهارده سفر اول پادشاهان، آیه بیست و یک می‌گوید: «رَحُبْعَام بن سلیمان» رَحُبْعَام پسر سلیمان پیامبر است «در یهودا سلطنت می‌کرد» نشست به جای پدرش به تخت سلطنت «و رَحُبْعَام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود» که پدرش مرد و او به جای پدرش بر تخت نشست. «و در اورشلیم شهری که خداوند از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد هفده سال پادشاهی کرد». هفده سال این جناب رَحُبْعَام پسر سلیمان پادشاهی کرده است در اورشلیم. این نص کتاب است «اسم مادرش نَعْمَه عمونیه بود». درست شد یا نه؟ یعنی جناب مسیح هم نسب دارد به عمونیان، هم نسب دارد به موآبیان و طبق نص کتاب مقدس که دو جای کتاب عهد عتیق بود عمونی و موآبی تا آخر جمعیت یعنی تا آخرین فرد تا خدا خداست اینها داخل جمعیت خدا نمی‌شوند داخل در مؤمنین نخواهند بود. عیسی مسیح هم عمونی است

۱. کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب روت، بعد از کتاب داوران.

هم موآبی، پس تا آخر اینها مؤمن نمی‌شوند. پس چه جور می‌تواند پیغمبر خدا باشد. کسی که مؤمن نیست می‌تواند پیغمبر خدا باشد.

این هم دلیل سوم. کتاب مقدس بر بطلان نبوت عیسی مسیح (علیه السلام).

دلیل چهارم: در دلیل چهارم این جور داریم که «یهود منتظرند برای مسیحی

که این مسیح بعد از الیاس پیامبر بیاید» یعنی باید الیاس بیاید بعد الیاس مسیح می‌آید. درست شد؟ یهودی‌ها منتظر یک چنین مسیحی هستند. آیه یازدهم، باب هفده، انجیل متی. ملاحظه بفرمایید. می‌فرماید که از قول خود عیسی، می‌گوید: «شاگردانش از او پرسیده گفتند» یعنی شاگردان عیسی. «پس کاتبان» یعنی کاتبان یهودی. یعنی احبار یهودی. «چرا می‌گویند که می‌بایست الیاس اول آید». اول پیامبری به نام الیاس می‌آید بعد از پیامبری که به نام الیاس است مسیح می‌آید. بنابراین شاگردانش می‌گویند پس تو بنابراین حرف احبار یهود تو مسیح نیستی چون الیاس هنوز نیامده است. «او در جواب گفت». او کیست؟ خود عیسی.

اشکال: در برخی از چاپ‌ها «الیاس» نیست؟

جواب: خب چه بهتر. اینها چاپ‌هاشون و ترجمه‌هاشون این جور است که هر دفعه اصلاحات لفظی در آن می‌کنند. اینجا قشنگ الیاس است با سین. اینها هی اصلاح می‌کنند به قول شما ویراستاری می‌کنند. هی ترجمه‌هاشون را اصلاح می‌کنند. من گفتم این کتاب مقدسی که جلوی من است چاپ ۱۹۷۸م است. الآن ۲۰۱۵ هستیم. چاپ تقریباً چهل سال پیش است. کتاب مقدس شما چاپ چه سالی است؟ ۱۹۸۰م آن هم چهار سال بعدش است. ولی اینها مرتب کتاب‌هاشون را اصلاح می‌کنند. حالا می‌گوید گفتند الیاس باید بیاید «او در جواب گفت البته الیاس می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود. لیکن به شما می‌گویم الحال الیاس آمده است و او را نشناختند». می‌گوید این که احبار یهود می‌گویند قبل از مسیح باید الیاس بیاید درست است و الیاس آمده و اینها نفهمیدند که الیاس آمده. الیاس را نشناختند.

جلسه سوم: سه دلیل دیگر از کتاب مقدس بر بطلان نبوت عیسی مسیح علیه السلام ۴۳

«بلکه آن چه خواستند با وی کردند». یعنی الیاس را هم آنها اذیت کردند. «به همان طور که پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید». یعنی همان گونه که اینها الیاس را اذیت کردند من را هم مسیح را هم اینها اذیت می کنند. اما درسته الیاس آمده است اینها نشناختنش و من هم مسیح هستم. «آنگاه شاگردان دریافتند که درباره یحییای تعمیددهنده بدیشان سخن می گفت». خیلی خب. این انجیل متی باب هفدهم، آیه ۱۱ به بعد را برای شما خواندم. پس خود جناب عیسی می گوید بله الیاس آمد او را نشناختند. درست شد؟! بعد اینجا که می گوید «درباره یحییای تعمیددهنده به ایشان سخن می گفت» یعنی مسیح گفت: الیاس که منتظرش بودند همان یحییی است. یحییی است الیاس تعمیددهنده و اینها نشناختنش. خب نشناختن بنابراین همان یحییی است و یحییی را اینها کشتند و عیسی می گوید من را هم اینها می کشند. تا اینجا درست شد؟ خب.

برویم انجیل یوحنا. انجیل یوحنا، باب یک، آیه نوزده: «و این است شهادت یحییی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لاویان را فرستادند تا از او سؤال کنند تو کیستی؟» احبار یهود آمدند پیش خود یحییی طبق این گزارش از یحییی می پرسند تو کیستی؟ «که معترف شد و انکار نمود بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم». یحییی گفت من مسیح نیستم. «آنگاه از او سؤال کردند پس چه؟» پس چه یعنی پس تو کی هستی. «آیا تو الیاس هستی؟ گفت نیستم. آیا تو آن نبی هستی؟ جواب داد که نی. آنگاه بدو گفتند پس کیستی؟» به او گفتند تو مسیحی به یحییی گفت نه. گفتند تو الیاسی گفت نه. گفتند تو یک نبی مورد نظر اینهایی گفت نه. من هیچ کدام اینها نیستم. خب. طبق انجیل یوحنا باب اول آیه ای که برای شما خواندم خود یحییی می گوید من الیاس نیستم. بنابراین در انجیل متی از قول عیسی نقل کرد که احبار منتظرند، منتظر مسیحی هستند که قبل از آن الیاس بیاید. مسیح گفت الیاس آمده نشناختنش. الیاس همان یحییی است. انجیل یوحنا می گوید از خود یحییی

پرسیدند تو الیاس هستی؟ گفت نه من الیاس نیستم. چکار کنیم؟ نتیجه. نتیجه این که – دیگر آقای مشتاقیان نرفتم در عهد قدیم – این هر دو در انجیل است. یعنی عیسی پذیرفت در انجیل مَثی که بله احبار یهود راست می‌گویند. باید قبل از مسیح الیاس بیاید. منتهی گفت الیاس آمده. گفتند: الیاس کیست؟ گفت یحیی. در انجیل یوحنا می‌گوید که از خود یحیی پرسیدند که تو الیاسی؟ گفت: من الیاس نیستم.

نتیجه این است که این مسیحی که آمده است آن مسیحی که یهودیان منتظر او هستند، نیست. پس این مسیح، مسیحی است دروغگو. نه روی اعتقاد ما، روی انجیل. انجیل می‌گوید دو تا انجیل، انجیل مَثی و انجیل یوحنا را که جمع کنیم کذب مسیح را دلالت می‌کند. چند تا دلیل شد چهار تا.

یک بار دیگر بگویم. می‌گوید شاگردانش پرسیدند «کاتبان» یعنی احبار یهود. «چرا می‌گویند که می‌باید الیاس اول آید. او در جواب گفت البته الیاس می‌آید. لیکن به شما می‌گویم الحال الیاس آمده است». تا اینجا درست؟ «آنگاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمیددهنده بدیشان سخن می‌گفت». می‌گویند شاگردانش فهمیدند این که می‌گوید الیاس آمده است مرادش یحیی تعمیددهنده است. خودش تصریح نکرد اما وقتی گفت الیاس آمده است. عبارت انجیل شما غیر از این است؟ «آنگاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمیددهنده بدیشان سخن می‌گفت». درست شد؟ پس شاگردانش تطبیق کردند که الیاس آمده است الیاس را به یحیی تطبیق کردند. کسی دیگری نبود و مسیح هم نفی نکرد که این تطبیق شما اشتباه است. در انجیل مَثی هم نفی نمی‌کند که تطبیق حواریون عیسی اشتباه است. می‌گوید که شاگردان فهمیدند که مراد از الیاس، یحیی تعمیددهنده است. انجیل یوحنا می‌گوید از خود یحیی پرسیدند: یحیی تو الیاسی؟ گفت نه. گفتند تو مسیحی؟ گفت نه. پس خود مسیح هم قبول می‌کند خود مسیح هم قبول می‌کند در انجیل مَثی. که قبل از او باید الیاس بیاید. و می‌گوید الیاس، یحیاست و یحیی خودش می‌گوید من الیاس نیستم.

جلسه سوّم: سه دلیل دیگر از کتاب مقدس بر بطلان نبوت عیسی مسیح ﷺ ۴۵

پس باید اول الیاس بیاید ثمّ مسیح. پس حالا که هنوز الیاس نیامده مسیح آمده این مسیح، مسیحی است کذاب و دروغگو، طبق انجیل. توجه فرمودید. این هم دلیل چهارم.

دلیل پنجم: به خدا شرم دارم این دلیل پنجم را بگویم برای شما. اما چکار کنم عذرخواهی می‌کنم معذرت می‌خواهم. اگر یادتان باشد گفت مسیح به ارث می‌برد کرسی چه کسی را؟ تخت داود را، گفت: از نسل داود هم هست. گفت در نسب‌نامه باب اول انجیل متّی نسب‌نامه‌اش می‌رسد به داود و در خود انجیل خواندید که این جناب مسیح. جلسه قبل برای شما خواندیم: که ارث می‌برد تخت و کرسی سلطنت داود را. خب ما می‌دانیم که داود هم پیغمبر خداست و هم پادشاه. یعنی در واقع تخت و کرسی داود را عیسی به میراث می‌برد. هم نبوت از داود به او منتقل می‌شود و هم سلطنت منتقل می‌شود. براساس کتاب مقدس، داود پیامبری است دروغگو و خطاکار. اگر یادتان باشد ما برای شما اثبات کردیم در بحث نبوت عامه سی و چند جلسه بحث نبوت عامه را کردیم. یکی از نکاتی که اثبات کردیم دلیل عقلی بر آن اقامه کردیم عصمت انبیاء بود که پیامبران به دلیل عقلی، برهان عقلی اقامه کردیم که پیامبران باید معصوم باشند. یعنی گناهی در سراسر عمرش نباید داشته باشد. خطا و اشتباهی هم در سراسر عمرش نباید داشته باشد و برهان عقلی اقامه کردیم. و شما می‌دانید حکم عقل. شما یا برای براهین ما را مناقشه کنید که آنجا اثبات کردیم و دیگر هم تکرار نمی‌کنیم. که بگویید نه پیغمبر لازم نیست معصوم باشد. برهان عقلی را باید مناقشه کنید نه این که همین‌جوری بگویید. و الا حکم عقل قابل تخصیص نیست. شما نمی‌توانید بگویید تناقض محال است الا در اصفهان. نمی‌شود. در اصفهان هم محال می‌شود. اگر تناقض مستحیل است در تمام نقاط دنیا چنین است، همه‌ی ازمنه همه‌ی امکانه. اصلاً بروید در عالم برزخ. از برزخ بروید در قیامت. در قیامت هم تناقض مستحیل است. حکم عقل قابل تخصیص نیست. تمام.

وقتی ما در نبوت عامه ثابت کردیم پیامبر خدا باید معصوم از گناه باشد. سراسر عمرش یک لکه سیاه در کارنامه‌اش نباید باشد. یک لکه سیاه نباید باشد. نه گناه نه معصیت خدا نه اشتباه. اشتباه هم نمی‌تواند کند. دیدید بعضی از آدم‌ها دارد این طرف می‌رود می‌گویی این طرف کجا می‌روی؟ می‌گوید دارم می‌روم دروازه دولت. می‌گویید دروازه دولت که آن طرف است. می‌گوید: عجب حواسم نبود. این می‌شود اشتباه. پیغمبر نمی‌تواند اشتباه کند. سهو نمی‌تواند کند. اگر سهو کرد دیگر پیغمبر نیست. این را دلیل عقلی بر آن اقامه کردیم. اگر شما این حرف ما را قبول ندارید، باید آن برهان عقلی که اقامه کردیم به آن اشکال کنید. توانستید اشکال کنید خیلی خوب. نتوانستید باید از ما بپذیرید، قابل تخصیص هم نیست. این حکم ثابت است از اولین پیامبر تا آخرین پیامبر. بلکه ما می‌گوییم حتی در اوصیاء پیامبران هم باید معصوم باشد. در بحث امامت می‌رسیم إن شاء الله به شرط حیات خواهیم گفت حتی ائمه معصومین علیهم‌السلام لابد از این هستند که دارای مقام عصمت باشند. حالا کتاب مقدس که می‌گوید عیسی به میراث بر داود است خود داود هم دروغ می‌گوید هم خطا می‌کند. وای به حال فرزندی که از نسل داود بخواهد بیاید آن وقت ببینید تکلیف آن فرزند چه خواهد بود. یعنی اصل تخت سلطنت داود اگر ثابت شد ظلم است و خیانت است و کذب است و باطل است، این سلطنت و این نبوت به هر که میراث برسد او هم همین‌جور است. فرع تابع اصلش است. اگر این میراث بر داود است و داود بر خطا است پس مسیح هم که میراث بر او است بر خطا است. فرع تابع اصل است.

حالا از کجا می‌گوییم. خطاکار است جناب داود. نعوذ بالله بر اساس کتاب مقدس ملاحظه بفرمایید.

کتاب اول سموئیل، باب بیست و دوم، آیه هجده می‌گوید: «پس پادشاه به دواغ گفت تو برگرد و بر کاهنان حمله آور و دواغ آدومی برخاسته بر کاهنان حمله

آورد و هشتاد و پنج نفر را که ایفود کتان می‌پوشیدند در آن روز کشت». یعنی در آن روز به دستور داود هشتاد و پنج کاهن کفن‌پوش. یعنی از این صومعه‌نشینانی که طول عمرشان کفن می‌پوشیده‌اند، هشتاد و پنج نفر از این کاهنان کفن‌پوش را دستور داد کشتند. «و نوب را نیز که شهر کاهنان است به دم شمشیر زد». شهری هم که مختص کاهنان بود به نام نوب، آن را هم گفت با شمشیر قتل‌عام کنید. «و مردان و زنان و اطفال و شیرخوارگان و گاوان و الاغان و گوسفندان را به دم شمشیر کشت». یعنی قتل‌عام حتی حیوانات را هم کشتند در آن شهر. همه را کشتند زن و مرد و شیرخواره و طفل و حیوانات را کشتند. «اما یکی از پسران اخیملک بن اخیتوب که ایباتار نام داشت رهایی یافته در عقب داود فرار کرد و ایباتار داود را مخبر ساخت که شأول کاهنان خداوند را کُشت. داود به ایباتار گفت روزی که دواغ آدمی در آنجا بود دانستم که او شأول را البته مخبر خواهد ساخت. پس من باعث». من کیم؟ داود. «پس من باعث کشته شدن تمامی اهل خاندان پدرت شدم. نزد من بمان و مترس زیرا که هرکس که قصد جان من دارد قصد جان تو نیز خواهد داشت لکن نزد من محفوظ خواهی بود». چه گفتیم؟ اینها به دست داود کشته نشدند. اینها داود کاری کرد جناح مقابل داود خبر بردند برای پادشاهی که مقابل داود بود که داود این کار را کرده است یعنی کاهنان از داود حمایت کرده بودند این خبر داود به دواغ گفت. دواغ رفته بود لو داده بود به پادشاه. پادشاه گفت همه کاهنان را بکشید، شهرشان را هم قتل‌عام کنید. در حالی که داود سبب این کار است. اگر این حرف را زده بود به این بنده خدای مخبر، خبرچین، آن خبر برای پادشاه نبرده بود. پادشاه دستور قتل‌عام اینها را صادر نکرده بود. خب مرد حسابی چه داعی داری اینهایی که از تو حمایت کرده‌اند به پادشاه خبر بدهی که همشان را قتل‌عام کنند. به یک مخبر به یک خبرچین اطلاع بدهی، خبرچین برود به پادشاه بگوید، پادشاه همشان را قتل‌عام کند. تا اینجا درست شد؟ خب. برویم جلوتر.

باب بیست و یک راهم خودتان نگاه کنید. باب بیست و دو را هم برای شما خواندم.

می‌رسیم کتاب دوم سموئیل، باب یازدهم. «و واقع شد» از آیه دوم می‌خوانم. عذرخواهی هم می‌کنم که آقایان و خانم‌ها و هم از آنهایی که بعداً می‌شنوند این بیان را. عهد عتیق، کتاب دوم سموئیل، باب یازدهم. یکی از حاضران: در کاب مقدس من سموئیل است.

جواب: از من سین دارد و از شما شین دارد، از من سین است. مگر بگویید که نقطه‌هایش افتاده، اما تمام کتاب بی‌نقطه است. باب یازدهم، کتاب دوم، سموئیل. سموئیل دو تا کتاب دارد. کتاب اول و کتاب دوم. این کتاب دوم است. می‌گوید: «و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته و بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد». رفت روی پشت بام. عصر ناهارش را خورده بود خوابش را هم رفته بود رفت روی پشت بام داشت می‌چرخید. «و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می‌کرد». پشت بام خانه پادشاه بلند است دیگر. در خانه‌های اطراف نگاه کرد دید یک مخدره که البته در خدر هم نبود، داشت خودش را می‌شست. «و آن زن بسیار نیکومنظر بود. پس داود فرستاد درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که آیا این بَشْبَعِ دختر اَلِيعام زن اوریای حِثّی نیست» اینم اسمش بود بَشْبَعِ دختر اَلِيعام زن اوریای حِثّی. «و داود قاصدان فرستاده او را گرفت و او نزد وی آمده». فرستاد دنبال زن، آوردنش. «داود با او همبستر شد». با زن شوهردار. «و او از نجاست خود طاهر شده به خانه خود برگشت». زن پا شد خودش را شستشو کرد و برگشت خانه خودش. «و آن زن حامله شد». این خانم از داود باردار شد. «و فرستاده داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم». گفت داود من حامله شدم. «پس داود نزد یوآب فرستاد که اوریای حِثّی را نزد من بفرست». اوریای حِثّی یکی از سرداران سپاه داود بود. در میدان جنگ است. در منطقه جنگی است. زن هم برای همین

ناراحت است. می‌گوید من شوهرم نیست در منطقه جنگی است توی داود غلطی کردی من باردار شدم. حالا شوهرم بیاید، جواب شوهرم را چه بدهم. چندین ماه است پیش من نیست می‌گوید پس تو از چه کسی باردار شدی؟ گیر این است و الا اگر شوهرش پهلویش بود که مشکلی نداشت، بارداری را می‌بست گردن شوهر بیچاره. شوهر در منطقه جنگی است، نیست. لذا فرستاد دنبالش او که بیاید. «یوآب، اوریا را نزد داود فرستاد. چون اوریا نزد وی رسید داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید» پس ببینید در میدان جنگ است. «داود به اوریا گفت به خانه‌ات برو و پای‌های خود را بشو. پس اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش خوانی از پادشاه فرستاده شد». به او گفت برو خانه‌تان بلکه برو خانه و با زنت همبستر شود و بچه داود بیفتد گردن خود شوهر، اوریا. گفت برو خانه‌شان و یک غذای مفصل یک سفره مفصل ببرید خانه‌شان. که بخورند و عیش و نوش. «پس اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت. اما نزد در خانه پادشاه با سایر بندگان آقايش خوابیده به خانه خود نرفت». اوریا ی حَتّی نرفت خانه خودش. همانجا در خانه پادشاه با غلامان و کنیزکان و... خوابید نرفت خانه خودش. «و داود را خبر داده گفتند که اوریا به خانه خود نرفته است». چون گفت برو خانه پایت را هم بشور دیگر. نرفت خانه. «پس داود به اوریا گفت: آیا تو از سفر نیامده‌ای. پس چرا به خانه خود نرفته‌ای؟ اوریا به داود عرض کرد که تابوت و اسرائیل و یهوذا در خیمه‌ها ساکنند و آقايم یوآب (فرمانده‌اش) و بندگان آقايم بر روی بیابان خیمه‌نشین‌اند و آیا من به خانه خود بروم و اکل و شرب بنمایم و با زن خود بخوابم و به حیات جان تو قسم که این کار را نخواهم کرد». گفت آنها در میدان جنگ هستند. من بروم در خانه خودم بخورم و بیاشابم و با زنت همبستر شوم نمی‌روم. و داود دید او نمی‌رود خانه‌شان دیگر و بچه را نمی‌شود گردنش بست. چند ماه است خانه نرفته. حالا شش ماه خانه نرفته. آن وقت مثل قصه آن کسی می‌شود که می‌گفتند دو سال

خانه‌اش نرفته بود بعد دو سال آمد دید یکی دو تا بچه دارد گفت اینها از کجا آمدند. زن گفت مگر خواب من را نمی‌دید؟ گفت بله. گفت منم خواب شما را می‌دیدم. این بچه‌ها همان بچه‌های خواب هستند. این شد مثل آن قصه. نرفت به خانه‌شان، داود دید نمی‌رود به خانه. «داود به اوریا گفت امروز نیز اینجا باش فردا تو را روانه می‌کنم پس اوریا آن روز و فردایش در اورشلیم ماند. داود او را دعوت نمود و در حضور خورد و نوشید و او را مست کرد». چه کسی را مست کرد؟ اوریا را. «و وقت شام بیرون رفته بر بسترش با بندگان آقايش خوابید و به خانه خود نرفت». باز هم مست هم که بود نرفت خانه. رفت پیش بردگان داود. «بامدادان داود مکتوبی برای یوآب». فرمانده کل سپاهش در منطقه جنگی. «نوشته به دست اوریا فرستاد. و در مکتوب به این مضمون نوشت». این را نوشته بود. «که اوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید». گفت بفرستیدش خط مقدم. و در خط مقدم شما عقب بکشید تا دشمن یک دفعه بریزد سرش او را بکشند. «و در مکتوب به این مضمون نوشت که اوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید و از عقبش پس روید». یعنی یک دفعه شما عقب بکشید. «تا زده شده بمیرد. و چون یوآب». و یوآب هم از این دستور را اطاعت کرد و همین اتفاق افتاد و اوریا مرد یک عده دیگری هم در این جنگ کشته شدند. یوآب خبر داد اوریا در جنگ کشته شد. قاصد فرستاد فرمانده جنگ برای داود که ما در جنگ شکست خوردیم و این جور شد و این جور شد. در ضمن اوریا هم کشته شد به قاصد هم گفت اگر داود در اثر خبر شکست جنگ عصبانی شد، آخرش بگو در ضمن اوریا هم کشته شد. آن وقت دیگر از عصبانیتش فروکش می‌کند. قاصد پیغام شکست را که داد داود عصبانی شد این جمله را گفت. آرام شد دیگر. و خبر داد ببینید «و بعضی از بندگان پادشاه مردند». در آن شکست. «و بنده تو اوریای حَتّی نیز مرده است». قاصد خبر به داود می‌دهد. داود به قاصد گفت به یوآب بگو چنین بگو این واقعه در نظر تو بد نیاید». گفت نترس حالا ان شاء الله ما

جلسه سوّم: سه دلیل دیگر از کتاب مقدس بر بطلان نبوت عیسی مسیح علیه السلام ۵۱

پیروز می‌شویم. پس اوریا را فرستاد تا کشته شود. «و چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است برای شوهر خود ماتم گرفت». اقامه عزا کرد زن بیچاره برای شوهرش سیاه پوشید و عزاداری کرد. «و چون ایام ماتم گذشت داود فرستاده او را به خانه خود آورد و او زن وی شد و برایش پسری زاید». مبارک است ان شاء الله. «اما کاری که داود کرده بود در نظر خداوند ناپسند آمد». کار خوبی نکرده بود.

این کتاب مقدس است. ببینید به انبیاء چه نسبت می‌دهد. داود پیامبر خدا را می‌گوید روی پشت بام نگاه کرد در خانه مردم. نگاه کردن در خانه مردم گناه هست یا نه؟ زن مردم داشت آن وسط استحمام می‌کرد حالا گناه اول را کردی وقتی دیدی زن است باید چه کار کنی؟ زن را ایستاد خوب چرید چشمش زن را گرفت فرستاد دنبال زن. زن را آوردند. وقع ما وقع. زن شوهردار باردار شد. شوهرش را صدا زد. شوهرش را می‌خواست بفرستد سراغ زن بلکه بشود بچه را گردن شوهر بیندازد. شوهر از جبهه آمده است وفادار بود مرد جنگ بود. گفت ما تا پیروز نشویم من نمی‌آیم پیش زنم. نرفت پیش زنش. دید فایده‌ای ندارد نمی‌رود پیش زنش. فرستادش میدان جنگ، به فرمانده کل نوشت این را بفرست خط مقدم کشته شود. حمله کنید شما عقب بکشید این تنها بماند بکشندش. این کار را کردند کشته شد. قاصد خبر آمد. زن به ماتم شوی نشست. بعد از اینکه ماتمش تمام شد. داود گرفتش. ازدواج داود با او چند ماه نگذشته بود یک پسر کاکل زری هم برایش به دنیا آورد. که پسر مال آن زنا است. این کتاب مقدس است.

سؤال یکی از حاضران: نام این فرزند چیست؟

جواب: اینجا ندارد اسمش چیست ولی از جاهای دیگر کتاب مقدس معلوم می‌شود این فرزند همان سلیمان است.

این داود جد مسیح است که بنا است سلطنت و نبوت از داود جد اعلاّی

مسیح انتقال پیدا کند به مسیح. جد اعلایش که این جور است. ببینید دروغ می‌گوید. یک شهر را به کشتن می‌دهد. در مورد قبل. بعد که این شهر ۸۵ نفر فقط کاهن کفن‌پوش یعنی عابد و زاهد داشت که در عمرشان کفن می‌پوشیدند. در آن شهر تمام قتل‌عام می‌شوند به‌خاطر ندانم کاری و خطایی که داود می‌کند. بعد هم که با زن شوهردار همبستر می‌شود. بعد هم شوهرش را دستور می‌دهد در میدان جنگ این جور به کشتنش بدهند. این داود است. آیا سلطنت داود با این داستان برحق است؟ آیا نبوت داود را شما می‌توانید بپذیرید از کتاب مقدس؟ مگر عصمت انبیاء را منکر شوید. نمی‌توانید هم عصمت انبیاء را منکر شوید. چون به دلیل عقلی اثبات کردیم. دلیل عقل قابل تخصیص نیست الا دلیل را مناقشه کنید. بگویید ما دلیل را قبول نداریم و باید رد کنید دلیل عقل را. اگر دلیل عقل را نتوانستید رد کنید که نمی‌توانید مناقشه‌ای کنید. پیامبر باید معصوم باشد. وقتی داود جد اعلا یحیی که نبوت و سلطنت بنا است از او به میراث ببرد و به جناب عیسی منتقل شود، نبوتش باطل است و سلطنتش بر ظلم است. و نبوتش باطل است چون دروغ می‌گوید. چون گناه می‌کند. چون زنا با زن شوهردار می‌کند. نبوت و سلطنت میراث بردارش نیز چنین خواهد بود.

امیر علیه السلام می‌فرمایند: «ما زنا غیور قَطُّ». آدم غیوری شما پیدا نمی‌کنید که زنا کند. غیور، غیرت داشته باشد زنا نمی‌کند. یک جو غیرت. پیغمبر خدا زنا می‌کند آن هم با زن شوهردار. حالا کسی دیگر نبود. و بعد هم شوهر آن فرد را به کشتن بدهد. توجه می‌فرمایید. این نمی‌تواند پیغمبر خدا باشد. پس وقتی سلطنت اعلا یحیی او سلطنت و نبوتش مردود می‌شود به طریق اولی این سلطنت و نبوت که می‌خواهد به مسیح برسد که مسیح بر کرسی داود بنشیند، این کرسی بر پایه ظلم، دروغ، گناه و

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۰۵، ترجمه‌ی مرحوم شهیدی، ص ۴۱۶، غیرتمند هرگز زنا نکند.

جلسه سوّم: سه دلیل دیگر از کتاب مقدس بر بطلان نبوت عیسی مسیح علیه السلام ۵۳

فحشا و منکرات بنا شده است، یک چنین نبوتی و یک چنین سلطنتی، نبوت و سلطنت واقعی و راستین نیست. پس وقتی بخواهد به عیسی هم برسد، سلطنت و نبوت واقعی و راستین نخواهد بود. اگر می‌خواستیم این مطلب را ادامه بدهیم، پنج دلیل می‌شود پنجاه تا. ما هنوز نقد مسیحیت‌مان ادامه دارد. اما حالا این نمونه‌هایی که شما ملاحظه فرمودید که کتاب مقدس دلالت می‌کند بر اینکه نبوت عیسی مسیح دروغین است. ما اگر ایمان به کتاب مقدس داشته باشیم، نمی‌توانیم عیسی مسیح سلام الله علیه را پیامبر خدا بدانیم. باز داستان نقد مسیحیت ادامه دارد.

وصلی الله علی محمد وآله.

جلسه چهارم^۱:

تألیف اناجیل بعد از عیسی و برخی از تناقضات بین آنها

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

قبل از این که بحث جدید را شروع کنم، یک استدراکی نسبت به بحث قبلی دارم. و آن استدراک این است که ما دلیل پنجم بر این که کتاب مقدس دلالت بر کذب عیسی می‌کند را قضایایی دانستیم که کتاب مقدس به داود نسبت می‌دهد و داود جد عیسی است و در خود کتاب مقدس داشتیم که عیسی به ارث می‌برد تخت داودی را. گفتیم این مطالب با عصمت انبیاء در تناقض است و با عصمت انبیاء که در تناقض باشد، پیامبر باید معصوم باشد. وقتی داود معصوم نباشد پیامبر نیست. وقتی داود پیامبر نباشد به طریق اولی کسی که می‌خواهد تخت نبوت را و پادشاهی را از داود به ارث ببرد آن هم کاذب خواهد بود. حالا در خود اناجیل هم این مطلب استفاده می‌شود ملاحظه کنید: انجیل متی می‌خوانم برای شما، باب هفتم، آیه پانزده: «اما از انبیای کذب احتراز کنید». خود مسیح دارد می‌گوید. انجیل متی، باب هفتم،

جلسه چهارم: تألیف اناجیل بعد از عیسی و برخی از تناقضات بین آنها ۵۵

آیه پانزدهم. از پیامبران دروغین بپرهیزید. «که به لباس میش‌ها نزد شما می‌آیند ولی در باطن گرگان درنده می‌باشند.» از کجا بفهمیم پیغمبر یکی راست می‌گوید یکی دروغ. «ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت.» یعنی از نتیجه‌اش، از کارهایش، از اعمالش، از ثمره زندگی‌اش. «آیا انگور از خار و انجیر از خس می‌چینند؟ همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می‌آورد. و درخت بد، میوه بد می‌آورد.» یعنی اگر پیامبر دروغین باشد، اعمال و رفتار و کردارش هم زشت است. اگر پیامبر راستین باشد، اعمال و رفتار و کردارش هم درست است. «نمی‌تواند درخت خوب میوه بد آورد.» پیامبر راستین نمی‌تواند اعمال زشت داشته باشد. «و نه درخت بد میوه نیکو آورد.» پیامبر دروغین هم نمی‌تواند اعمال خوب داشته باشد. «هر درختی که میوه نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده شود. لهذا از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.» از میوه‌های چه کسانی؟ پیامبران. اگر میوه‌اش میوه بد است، معلوم است پیغمبر دروغین است. اگر میوه‌اش میوه خوب است، معلوم است پیغمبر راست است. اولین میوه اعمال خودش است دیگر. بنابراین آیا این قسمت از انجیل متی با آنچه که در کتاب مقدس نسبت به داود خواندیم که زن مردم را روی پشت بام دید و خواست و گفت بیارید، و با زن شوهردار همبستر شد و زن باردار شد. یکی از دوستان می‌گفت بعد هم فرزندی برایش زایید، اسمش چیست؟ در بعضی از نقل‌ها اسمش همان سلیمان است. یعنی این زن اوریای نبی می‌شود مادر سلیمان که پیامبر است و بر تخت سلطنت داود می‌نشیند. یعنی سلیمان براساس این نقل می‌شود از نطفه زنا. یعنی سلیمان... این کتاب مقدس است چه چیزها دارد می‌گوید. پس داود که اعمالش این است معلوم است پیامبر کاذب است طبق این انجیل متی. وقتی پیامبر کاذب است اصل که کذب شد فرعی به طریق اولی کذب است. مسیح به طریق اولی می‌شود کذب. این هم بنابر انجیل متی این را استدلال کردم از بحث روز گذشته.

برویم سر مطلب بعدی. ما یک مصیبتی که داریم این است که داستان اناجیل. چهار تا انجیل الآن رسمیت دارد بین مسیحیت. به اتفاق همه تواریخ مسیحی این چهار انجیل بعد از عیسی تدوین شده است. دو تا از این‌ها شاگرد عیسی هستند. متی و یوحنا. این دو شاگرد عیسی هستند. مَرْقُس و لوقا شاگرد شاگردان عیسی هستند. یعنی آن دو اصلاً عیسی را ندیده‌اند. شاگردان عیسی را دیده‌اند. براساس انجیل مسیح بیست و نه سال بعد از میلاد به آسمان رفت. منتهی حالا انجیل‌های امروز می‌گویند عیسی را کشتند به صلیب کشیدند کشتند مقبور کردند و در قبر گذاشتند و بعد از سه روز عیسی زنده شد و از قبر بیرون آمد و به آسمان رفت. بنابراین مسیحی‌ها می‌گویند عیسی الآن زنده است. در آسمان است. اما یک بار کشته شد و سپس زنده شد و به آسمان رفت. مسیح پس سال بیست و نه بعد از میلاد به قول مسیحی‌ها به آسمان رفت. تاریخ تألیف انجیل متی از سال سی دو نوشته‌اند تا سال شصت و چهار میلادی. یعنی در این سی و دو سال اختلاف است که در یکی از این سی و دو سال انجیل متی تألیف شد.

انجیل یوحنا را از سال شصت و هشت تا نود و هشت تاریخ تألیفش را نوشته‌اند. ببینید اگر شصت و هشت باشد یعنی تقریباً چهل سال بعد از عیسی. انجیل مَرْقُس از پنجاه و شش تا شصت و پنج نوشته‌اند. لوقا را از سال پنجاه و سه تا شصت و چهار ضبط کرده‌اند. شما تمام این چهار انجیل را می‌بینید اینها بعد از عیسی تدوین شده است. دقیقاً سال‌ها بعد از عیسی است. اینها در واقع یک ترجمه و شرح حال‌گونه‌ای است از رفتار و کردار و اعمال عیسی. توسط یک گزارشگری به نام متی که از شاگردان عیسی است. یوحنا باز یک گزارش خودش ارائه داده است از عیسی شده انجیل. هکذا آن دوتای دیگر. شاهد این که این چهار انجیل بعد از عیسی تدوین شده این است که داستان قتل عیسی، بر دار رفتن عیسی، زنده شدن عیسی، به آسمان رفتن عیسی، اینها در آن هست. یک مؤلف یک کسی که کتابی

جلسه چهارم: تألیف اناجیل بعد از عیسی و برخی از تناقضات بین آنها ۵۷

دارد می‌تواند مرگ خودش را هم بنویسد؟! اگر شما فرض بفرمایید که شخصی تاریخ وفاتش ۱۳۲۰ است. محدث نوری ۱۳۲۰ هجری قمری وفاتش است. اگر یک کتاب دیدید آخرش امضای محدث نوری است اما تاریخ پایان کتاب ۱۳۲۲ است. می‌گویید محدث نوری از داخل قبر که نمی‌توانست کتاب بنویسد. این کتاب جعلی است. طرف هم اینقدر ناشی بوده است که تاریخ وفات نوری را نمی‌دانسته. نوری ۲۰ مرده، تاریخ ختم کتابش ۲۲ است. ۲ سال بعد از مرگ نوری، نمی‌شود که!!! این کتاب می‌شود جعل. معلوم می‌شود که یکی به اسم حاجی نوری می‌خواهد این کتاب را جعل کند. الآن شما این چهار انجیل در تماشای داستان وفات، دار رفتن، دفن شدن، زنده شدن عیسی وجود دارد البته به اختلاف. بنابراین هیچ کدام این‌ها ربطی به مسیح ندارد. هرکدام از زاویه نظر خودشان مسیحی را که شناخته‌اند در این کتاب وصف کرده‌اند هرکسی از ظن خود شد یار من. این‌ها هرکدام مسیح را آن جور که دلشان می‌خواهد توصیف کرده‌اند. آن‌گونه که می‌خواهند دیده‌اند و لذا با هم اناجیل اختلاف دارد.

پس معلوم می‌شود این‌ها هیچ کدام انجیل واقعی نیست. انجیلی که قرآن می‌گوید: «تورات و انجیل». عیسیای مسیح کتابی آسمانی دارد به نام انجیل، آن اصلاً چه شده؟ اصلاً هیچ کسی نمی‌داند چه شده. اصلاً او الآن وجود خارجی ندارد. آن انجیل مگر کتاب عیسی نیست. کتاب عیسی می‌تواند مرگ عیسی در آن باشد؟ نمی‌تواند. قرآن ما می‌تواند در آن حکایت مرگ پیغمبر ما و قضایای بعد از مرگ پیغمبر در آن باشد؟ بگوییم یک آیه در قرآن است که آن آیه می‌گوید در خانه فاطمه زهرا را آتش زدند. می‌تواند چنین چیزی در قرآن باشد؟ در خانه آتش زدن مال بعد از مرگ پیغمبر است. بعد از مرگ پیغمبر دیگر جبرئیل نمی‌آید. دیگر وحی نمی‌آید. پس اگر شما یک چنین آیه‌ای در قرآن داشتید معلوم بود که قرآن شما تحریف شده، جعل است در آن. و لذا نداریم. چون به مرگ پیغمبر دفتر قرآن بسته

شد. اصلاً حکایت مرگ پیغمبر هم که پیغمبر چه جور مرد در قرآن نیست. بله در قرآن به پیغمبر می‌گوید ای پیغمبر ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۱ هم خودت می‌میری، هم اصحابت می‌میرند. همه‌تان می‌میرید. چرا؟ چون همه می‌میرند. ﴿وَيَتَقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۲ این کلی است. اما گزارش مرگ پیغمبر. چگونه در اناجیل شما گزارش مرگ عیسی را دارید. این کجایش کتاب عیسی است. معلوم است این بعد عیسی تدوین شده است. کسی هم منکر نیست. این‌ها نمی‌گویند انجیل عیسی، می‌گویند انجیل متی. یعنی این را متی نوشته. شما می‌گویید قرآن علی؟! قرآن عثمان؟! قرآن ابوبکر؟! شما می‌گویید قرآن کتاب آسمانی است نازل شده است بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله. بین همه مسلمانان همین است. ما مسلمانان با هم اختلاف در فروع داریم و در اصول هم داریم. اما بین دفعة القرآن با هم خلافی نداریم که آنچه که بین دو جلد است این‌ها همه کلام خداست. کدام مسلمانی در این خلاف دارد. اگر مسلمانی بگوید یک کلمه این کلام خدا نیست. او لیس بمسلم. او مسلمان نیست. هرچه مسلمان در عالم است بین الدفعة القرآن را کلام خدا می‌داند. این کتاب ما. حالا این کتاب مقدس. این انجیل بین دفعة الانجیل کتاب خدا است. شما خودتان می‌گویید انجیل متی، انجیل یوحنا، انجیل لوقا. چه کار دارد به خدا. این‌ها آن دوتا متی و یوحنا عیسی را دیده‌اند. آن دوتای دیگر عیسی را ندیده‌اند شاگرد شاگردان عیسی هستند. آن عیسایی که برایشان حکایت شده است را به رشته قلم درآورده. و لذا انجیل‌ها چقدر شد؟ عدد اناجیل اینقدر زیاد شد که رسید به بیش از هفتاد انجیل که در قرن چهارم میلادی جلسه‌ای تشکیل دادند و بعد هم دیدند دارد اضافه می‌شود. هر پسر و دختری که با ننه‌اش قهر می‌کند ادعای این را می‌کند که من از

۱. سوره زمر، آیه ۳۰.

۲. سوره رحمن، آیه ۲۷.

طرف عیسی آمده‌ام، برای شما پیام دارم، صاحب انجیل هستم. شروع می‌کند یک حرف‌هایی را زدن. جمع شدند پدران روحانی کلیسا، بزرگان کلیسا گفتند هفتاد انجیل را جمع کردند، چهار تا از آن را که به حق نزدیک‌تر بود، این چهار تا را به عنوان انجیل رسمی اعلام کردند و این چهار تا انجیل ما است. آن انجیلی که قرآن می‌گوید کتاب نازل شده بر عیسی است اصلاً امروز وجود خارجی ندارد. آن اصلاً امروز نیست. و لذا شما وقتی نگاه می‌کنید این انجیل‌ها را می‌بینید که این اناجیل با هم *إلا* ماشاء الله تناقض دارد. یعنی با هم هم‌خوانی ندارد. چرا؟ چون هرکسی هرچه دیده (آنهایی که عیسی را دیده‌اند) و آن دو نفر که عیسی را ندیده‌اند جمع کردند. دیده‌های این‌ها و شنیده‌های این‌ها با هم اختلاف دارد. اختلافش چقدر است. یک گوشه از این اختلاف را برای شما می‌خوانم. مثلاً *اول انجیل متی*، بای بسم الله. *اول کتاب می‌گوید باب اول، آیه اول*، «کتاب نسب‌نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم». فاصله‌ها را انداخته. از مسیح تا داود انداخته از داود تا ابراهیم هم انداخته است. حالا می‌خواهد نسب‌نامه عیسی مسیح را برای شما بگوید. از ابراهیم شروع می‌کند. «ابراهیم اسحاق را آورد. اسحاق یعقوب را. یعقوب یهودا و برادران او را آورد». از آنجا شروع می‌کند، می‌آید جلو تا برسد. می‌گوید «و یعقوب^۱ یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد». از او متولد شد یعنی از کی؟ از یوسف متولد شد. اگر بنا است مسیح عیسی از یوسف متولد شده باشد که لا اله *إلا* الله، همان حرف جحود می‌شود. یهودی‌ها می‌گویند مریم از یوسف نجار باردار شده است و فرزندی آورده است به نام عیسی. این کتاب *مالی* یهودی‌ها است یا *مال* مسیحی‌ها؟ پس چه داری می‌گویی؟ «یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شده». از او یعنی کی؟ از مریم. اگر از مریم است برای

۱. این یعقوب غیر از یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم است.

چه این نسب‌نامه را آوردی؟ این شد نسب‌نامه یوسف فرزند یعقوبی که نه آن یوسف و یعقوبی که شما می‌شناسید. یوسف نجاری که شوهر مریم است. چون این‌ها می‌گویند: مریم شوهری کرد و از شوهرش هم بچه‌دار شد و آن شوهر هم یوسف بود. بعد می‌گویند نه یوسف وقتی مریم را نامزد کرد قبل اینکه با او جمع شود یک دفعه دید شکم خانم جلو است. به مریم گفت این از کجاست؟ بله این معجزه الهی است. یوسف شوهرش بود اما در تولد عیسی دخالتی نداشت. این را بعد می‌گویند جای دیگر. خب اگر نداشت پس این نسب‌نامه، نسب‌نامه مسیح نیست. این نسب‌نامه یوسف شوهر مادر عیسی مسیح است. اگر مادر کسی شوهر کند نسب آن شوهر می‌شود نسب آن شخص؟! الان یک آقای فرض کند مادرش شوهر کند. الان فرض کنید مادر یک آقای که شیخ است شوهر کند به یک سید. آن وقت نسب‌نامه سید می‌آید پیش شیخ؟ و می‌شود بچه سید؟ چه ربطی دارد. این نسب‌نامه، نسب‌نامه یوسف شوهر مریم است و شما می‌گویید یوسف دخالتی در ولادت عیسی نداشته است. خیلی خب پس یوسف پدر عیسی نیست. یوسف شوهر مادر عیسی است. پس این نسب‌نامه، نسب‌نامه عیسی نیست. این را با چه زبانی باید به این‌ها حالی کرد. ببینید چیز سختی نمی‌گوییم! بعد مشکلاتی که در این نسب‌نامه هست. این نسب‌نامه که از آیه دوم شروع می‌شود در آیه شانزدهم به عیسی می‌رسد بعد در آیه هفدهم می‌فرماید که: «پس تمام طبقات از ابراهیم تا داود چهارده طبقه و از داود تا جلای بابل چهارده طبقه و از جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه است». سه تا چهارده تا می‌شود چند تا؟ چهل و دو تا. شما نسب‌نامه را بشمارید چند نفر هستند؟ چهل و یک نفر. یکی کم می‌آورد. در یکی از طبقات می‌شود سیزده نفر به جای چهارده نفر. می‌گوید چهارده چهارده چهارده. سه تا چهارده تا می‌شود چهل و دو تا مرد حسابی. الان این‌ها را بشمار. دیگر شمارش که گیری ندارد. چهل و یکی است. یکی کم می‌آوری. شما دقت که می‌کنید می‌بینید که خیلی زیرکانه یک نفر حذف

جلسه چهارم: تألیف اناجیل بعد از عیسی و برخی از تناقضات بین آنها ۶۱

شده. چه کسی است آن که حذف شده؟ «یوشیّا یکنیا و برادرانش را در زمان جلای بابل آورد». این است. باید این جور باشد یوشیّا، یهوایقیم و برادرانش را تولید نمود. یهوایقیم یکنیا را در زمان جلای بابل تولید کرد. یعنی چه کسی این وسط افتاده؟ یهوایقیم. یهوایقیم به زیرکی در این نسب‌نامه بین یوشیّا و یکنیا حذف شده است. یهوایقیم چه کسی بود؟ خواندیم برای شما. یهوایقیم همان پادشاهی بود که کتاب وحی ارمیای نبی را در آتش سوزاند و داشتید شما در کتاب ارمیای نبی که خدا گفت هیچ کدام از شما از نسل او هرگز به سلطنت و بر کرسی داودی نخواهد نشست. حالا فهمیدید چرا آن یکی را حذف کرده است. آن یکی را برای این حذف کرده است. یهوایقیم را حذف کرده تا این قصه تبدیل نشود که کتاب ارمیا را سوزانده است و خدا می‌گوید که هیچ کدام از نسل یهوایقیم بر کرسی داودی نمی‌نشینند. این به زیرکی حذف شده است. و لذا چهل و یکی است. بین این دو تا یعنی بین یوشیا و یکنیا (اگر یک وقت اسم‌ها را اشتباه می‌خوانم به جدم ما هیچ کدام از خاندانمان عبری بلد نیستیم. آقای مشتاقیان، من اگر فتحه و کسره‌ی زبان عبری را اشتباه می‌خوانم به خاطر این است که عبری نیستم). بین این دو تا یک یهوایقیم است. یهوایقیم حذف شده چون او همان است که قصه‌اش را برای شما گفتم. به زیرکی این یک نفر را حذف کردند. و لذا چهل و یکی است. اما از آن طرف معلوم نیست او کسی که این نسب‌نامه چهل و یکی را تدوین کرده معلوم نیست که چه دشمنی داشته است با مسیح که در این نسب‌نامه نام چهار زن است. هیچ جا اسم افراد را که می‌گوید پدر را می‌گوید بعد پدر پسر را می‌گوید دوباره بعد این پسر، پسر پسر را می‌گوید. همین جور می‌رود جلو. چهار جا اسم مادر پسرها را هم می‌گوید. چهار جا. می‌گوید فلانی ببینید می‌گوید مثلاً اولین جایی که اسم مادر را آورده می‌گوید «یهودا فارس و زارح را از تامار آورد». از تامار یعنی اسم مادرشان چه بود؟ تامار. این اسم یک خانم. اسم خانم دوم راحاب است. خانم سومی که ذکر شده راعوت یا

روئوت است. خانم چهار زن اوریا است. زن اوریا که قصه‌اش را برای شما جلسه قبل گفتیم. در این نسب‌نامه اسم چهار زن آمده. یعنی چهار تا از این‌ها اسم مادرانشان ذکر شده. شما وقتی این چهار زن را نگاه می‌کنید می‌بینید هر چهار زن مشکل دارند. این چهار تا خانم مشکل اخلاقی دارند.

شما وقتی می‌خواهید نسب‌نامه یکی را بنویسید در عمود نسبش اگر یک زن فرض بفرمایید که مادر پنجم، ششم، دهمش اگر یک آلودگی دارد ذکرش می‌کنید یا اصلاً رد می‌شوید و نادیده می‌گیرید. اصلاً این نسب‌نامه کأنّ کسی می‌نویسد که با مسیح یک دشمنی دارد که اسم مادرها را نمی‌آورد مگر چهار جا. این چهار جا که اسم مادرها را می‌آورد این مادرها، مادرهای مشکل دارند. این اصلاً قصدش تخریب مسیح است یا این قصدش تجلیل از مسیح است. به شما بگویم این چهار تا چه کسانی بودند؟

اولی تامار: یهودا پسر یعقوب است. یعقوب پسر اسحاق. اسحاق پسر ابراهیم. می‌گوید «یهودا فارص و زارح را از تامار آورد». حالا قصه تامار را برای شما بگویم. سفر پیدایش، باب سی و هشت «یهودا به عروس خود تامار گفت». پس می‌گوید یهودا به عروس. عروس یعنی زن پسر. پسری داشته است زن پسر به پدرشوهر محرم است یا نه؟ تا ابد محرم است. پسر هم بمیرد باز هم محرم است. این تامار زن پسر یهودا است. پسر یهودا مرد. یهودا به تامار می‌گوید صبر کن پسر بعدی آماده ازدواج شود تو را می‌گیرم برای پسر بعدی. پسر بعدی هم بزرگ شد این وعده وفا نشد. نیامدند تامار خانم را بگیرند برای پسر بعدی یهودا. حالا قصه‌اش را بشنو. آن وقت این تامار خانم، یهودا می‌خواست برود «نزد پشم‌چینان گله خویش. به تمَنّه می‌آید». به او خبر دادند. آیه سیزده، باب سی و هشت، سفر پیدایش: «به تامار خبر داده گفتند اینک پدرشوهرت برای چیدن پشم گله خویش به تمَنّه می‌آید. پس رخت بیوگی از خویشتن بیرون کرده». یعنی دیگر خودش را مرتب کرد.

جلسه چهارم: تألیف اناجیل بعد از عیسی و برخی از تناقضات بین آنها ۶۳

«برقه‌ای به رو کشیده خود را در چادری پوشید و به دروازه عینایم که در راه تمنه است بنشست. زیرا که دید شیله». شیله برادرشوهرش بود. که قرار بود بیاد بگیردش، نیامد. «دید شیله بزرگ شده و او را به وی به زنی ندادند». آمد نشست سر دروازه این شهر. با برقه. چادر هم به دور خودش کشیده. برقه هم به صورتش زده. «چون یهودا او را بدید وی را فاحشه پنداشت زیرا که روی خود را پوشیده بود». این دیگر خیلی حرف است. یعنی آنهایی که فاحشه بودند روی خود را می پوشانند. این نشسته بود. برقه، پوشیده زده بود این گمان کرد فاحشه است. «زیرا که روی خود را پوشیده بود». یعنی فواحش در آن وقت روی صورتشان را می پوشانند. «پس از راه به سوی او میل کرده گفت بیا تا به تو درآیم زیرا ندانست که عروس اوست. گفت مرا چه می دهی تا به من درآیی؟ گفت بزغاله از گله می فرستم. گفت آیا گرو می دهی؟». گفت حالا که بزغاله دنبالت نیست یک چیزی گرو می گذاری؟ «تا بفرستی». تا بعد بزغاله را بدهی. «گفت تو را چه گرو دهم؟ گفت مهر و زَنّار». گفت مُهرت را بده. زَنّار چه می شود؟ کمر بند مخصوصی بوده است. «مُهر و زَنّار خود و عصایی که در دست داری». گفت این سه تا را بده. «پس به وی داد و بدو درآمد و او از وی آ بستن شد. برخاسته برفت و برقه را از خود برداشته رخت بیوگی پوشید. یهودا بزغاله را فرستاد». داد دست یک کسی برد هرچه گشت زنی پیدا نکرد. پرسید اینجا یک فاحشه نبود. گفتند نه ما اینجا فاحشه نداریم. بزغاله را برداشت و آمد. طرف آمد و «پس نزد یهودا برگشته گفت او را نیافتم و مردمان آن مکان نیز می گویند که فاحشه در آنجا نبود. یهودا گفت بگذار برای خود نگه دارد». گفت حالا بگذار اینها هم مال خودش. یک عصا بوده است یک کمر بند بوده است و یک مُهر. گفت بگذار پیش خودش باشد. ما هم بزغاله را برای خودمان نگه می داریم. «بعد از سه ماه یهودا را خبر داده گفتند عروس تو تمار زنا کرده است و اینک از زنا نیز آ بستن شده. پس یهودا گفت وی را بیرون آرید تا سوخته شود».

بسوزانیدش. «چون او را بیرون می‌آوردند نزد پدرشوهر خود فرستاده گفت از مالک این چیزها آبستن شده‌ام». گفت این عصا را می‌شناسی مال کیه؟ این کمر بند را می‌شناسی؟ این مُهر را می‌شناسی؟ یادت افتاد. من از صاحب این‌ها آبستن شدم. صاحب این‌ها که بود؟ خود یهودا. «و گفت تشخیص کن که این مُهر و زَنار و عصا از آن کیست؟ و یهودا آنها را شناخت و گفت او از من بی‌گناه‌تر است». یهودا گفت خب من که نمی‌دانستم. من فکر کردم این فاحشه است. پس معلوم می‌شود زنا با فاحشه مثل این که مشکلی ندارد. بعد می‌گوید: «گفت او از من بی‌گناه‌تر است» چون او منتظر بود با پسر من ازدواج کند. پسر من نرفت. این بساط را پیدا کرد. آن وقت پسری به دنیا آمد «چون وقت وضع حملش رسید اینک توأمان در رحمش بودند». یعنی چشمتان روشن دوقلو است. «و چون می‌زایید یکی دست خود را بیرون آورد که در حال قابله ریسمانی قرمز گرفت بر دستش بست و گفت این اوّل بیرون آمد و دست خود را باز کشید و اینکه برادرش بیرون آمد و قابله گفت چگونه شکافتی این شکاف بر تو باد، پس او را فارص نام نهادند و بعد از آن برادرش که ریسمان قرمز بر دست داشت بیرون آمد او را زارح نامیدند». متوجه شدید تولدشان چه جور بود؟ اول یکی از پسرها دستش آمد بیرون. قابله یک نوار به آن بست. گفت این اول به دنیا آمد. این دست دوباره رفت تو. آن بچه به دنیا آمد. بعد این که دستش آمده بود بیرون به دنیا آمد. و لذا قابله گفت این اول به دنیا آمده که دستش زودتر بیرون آمد من یک نوار قرمز به دستش بسته بودم. این معلوم شد پس فارص و زارح کیستند. «و یهودا فارص و زارح را از تامار آورد و فارص حصرون را آورد». معلوم شد فارصی که حصرون را آورده است از یهودایی است که با عروس خودش جمع شده است و فارص به دنیا آمد. این از انجیل متّی بود باب اوّل انجیل متّی. باب انجیل متّی آیه سوم «و یهودا فارص و زارح را از تامار آورد. و فارص حصرون را آورد». فارص چندمی شد؟ فارص اوّل به دنیا آمده اما دست او یکی

جلسه چهارم: تألیف اناجیل بعد از عیسی و برخی از تناقضات بین آنها ۶۵

زودتر به دنیا آمده. معلوم شد یعنی پسر دومی می‌شود. خب ببینید ذکر یک مادر خطاکار در شجره‌نامه یک پیغمبر جز برای تخریب آن پیغمبر است.

مادر دوم راحاب: صحیفه یوشع را نگاه کنید. صحیفه یوشع، باب دوم، «و یوشع بن نون دو مرد جاسوس از شطیم به پنهانی فرستاده گفت روانه شده زمین واریح‌ها را ببینید. پس رفته به خانه زن زانیه که راحاب نام داشت داخل شده در آنجا خوابیدند». این راحاب ظاهراً همین راحاب است. این دومین مادری است که اسمش آمده. کجا اسمش آمده؟ می‌گوید «و شلمون بوغز را از راحاب آورد»^۱. راحاب در کتاب صحیفه یوشع، باب دوم می‌گوید راحاب زنی است زانیه که اصلاً خانه فحشا داشته. این هم زن دوم نسب‌نامه.

مادر سوم راعوت: «و بوغز عوبید را از راعوت آورد»^۲. راعوت سومین مادر است. یعنی سومین خانمی که اسمش ذکر شده در نسب‌نامه باب اول انجیل متی. راعوت چه کسی بود؟ راعوت را برای شما گفتم که بود. اگر یادتان باشد. راعوت موابیه بود اگر یادتان باشد، این جور داشتیم نگاه کنید آیه سوم از باب بیست و سه، سفر تثنیه داریم: «عمونی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند حتی تا پشت دهم احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشوند». این راعوت از اولاد موآب است. درست شد؟ بنابراین راعوت موآبیه است و موآبیان داخل جمعیت خدا نشوند. این هم مال این.

مادر چهارم زن اوریا: زن اوریا همان بود که قصه‌اش را جلسه پیش گفتم. می‌گوید «و داود پادشاه سلیمان را از زن اوریا آورد»^۳.

۱. انجیل متی، باب اول، رقم ۶.

۲. انجیل متی، باب اول، رقم ۶.

۳. انجیل متی، باب اول، رقم ۷.

حالا بعضی از زن‌ها در آن هستند ما این چهار تا را برای شما مرور کردیم. شما را به خدا این نسب‌نامه است که شما در این نسب‌نامه نام تعدادی از زن‌ها را ببرید. این تعداد از زن‌هایی که نامشان را بردید. این چهار تا را برای شما مرور کردیم.

نام بعضی از زن‌های دیگر هم هست شما خودتان بررسی کنید. این‌ها زن‌های خطاکارند. شما دارید یک پیامبر را این‌گونه احترام می‌کنید در این سلسله نسب که نام زنان خطاکار را در نسبش ذکر می‌کنید یک پیامبر را می‌خواهید ضایع کنید.

دیگر مشکلاتی که دارد سریع برای شما بگویم. در انجیل متی یوسف نجار را می‌گوید پسر یعقوب. خواندم برای شما. می‌گوید «و یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد» انجیل متی. در لوقا ببینید. انجیل لوقا نسب‌نامه عیسی را. نسب‌نامه عیسی را شما در انجیل لوقا می‌توانید ببینید. آنجا نگاه کنید می‌گوید یوسف پسر هالی نمی‌گوید یوسف پسر یعقوب. نگاه کنید انجیل لوقا باب سوم آیه بیست و چهار «و حسب گمان خلق» می‌گوید «عیسی وقتی که شروع کرد قریب سی ساله بود. و حسب گمان خلق پسر یوسف بن هالی». آنجا می‌گوید یوسف بن یعقوب. در انجیل متی نسب یوسف را به سلیمان بن داود می‌رساند که خواندم برای شما. در انجیل لوقا نسب را به ناتان بن داود می‌رساند نه به سلیمان. به برادر سلیمان می‌رساند. این هم یک اختلاف. دو انجیل در نسب‌نامه با هم اختلاف دارند.

اختلاف سوم. انجیل متی پدران را تا داود بیست و چهار نفر ذکر می‌کند. انجیل لوقا پدران یوسف را تا داود چهل نفر ذکر می‌کند. بیست و چهار تا چهل چند تا اضافه دارد. شانزده پدر این وسط اضافه شد در انجیل لوقا.

باز اشکال دیگر؛ متی اسم یکی از پدران را ابیهود بن زروبابل می‌نویسد و انجیل لوقا همان را می‌نویسد. «ریسا بن زروبابل». متی می‌گوید ابیهود و لوقا می‌گوید ریسا. آن وقت تعجب این است که در باب سوم کتاب اول تواریخ ایام، اسم

جلسه چهارم: تألیف اناجیل بعد از عیسی و برخی از تناقضات بین آنها ۶۷

اولاد زروبابل را ذکر کرده، می‌گوید زروبابل اولادش چه کسانی بودند. بین اولاد او نه ابیهود است نه ریسا. در متی می‌گوید ابیهود پسر زروبابل. در لوقا می‌گوید ریسا پسر زروبابل. وقتی رفتید در کتاب اول تواریخ ایام در عهد عتیق اولاد زروبابل را ذکر می‌کند اصلاً نه پسری به نام ابیهود دارد و نه پسری به نام ریسا.

انجیل متی پدر زروبابل را سالتیئیل بن یکنیا می‌گوید. در انجیل لوقا می‌گوید سالتیئیل بن نیری. یکی می‌گوید بن یکنیا. یکی می‌گوید بن نیری. شما به خدا کتاب آسمانی که در یک نسب‌نامه پیامبر خودش این خلافت را دارد. بنید نسب‌نامه پیامبر. انجیل از چه کسانی است؟ از مسیحی‌ها. در نسب‌نامه پیامبر خودش این اختلافات را دارد. که گفتم برای شما. بای بسم الله هم هست. انجیل متی باب اول. انجیل لوقا باب سوم. این کتاب آسمانی این انجیل آیا قابل اعتماد است؟ در یک نسب‌نامه پیغمبرش اینقدر با هم اختلاف دارد. یکی نسب عیسی را تا داود بیست و چهار نفر می‌شمارد. یکی چهل نفر می‌شمارد. شانزده نفر اضافه آمد در آن. یکی و دو تا هم نیست. این اختلافات فراوان را با هم دارند. این کتاب آسمانی است؟! شما اگر تناقضات کتاب‌های بین اناجیل را بخواهیم مراجعه کنید، الی ماشاء الله تناقض بین این انجیل‌های چهارگانه وجود دارد. چون الآن دیگر درس ما تعطیل می‌شود تا بعد از ماه رمضان، کتاب معرفی می‌کنم دوستان بروند خودشان بخوانند. می‌توانید بیش از چهل مورد تناقض آشکار بین این چهار انجیل رسمی کلیسا.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً﴾^۱ یک آیه‌ای پیدا نمی‌کنید در قرآن که با یک آیه دیگر اختلاف داشته باشد. می‌گوید اگر از غیر خدا بود اختلاف داشت. الآن از خداست با هم اختلاف ندارد. حالا این‌هایی که با هم اختلاف دارند معلوم است از خدا نیست. خب بیچاره‌ها هم

نمی‌گویند. می‌گویند انجیل متی. کی گفتند انجیل عیسی؟ کی گفتند انجیل خدا؟ می‌گویند این گزارش متی است. این گزارش یوحنا است. این گزارش لوقا است. این گزارش مرقس است و هفتاد گزارش دیگر هم بود. اینها کتاب‌های آسمانی نیست. اختلافاتش را اگر خواستید یک کتاب است که یک قرن پیش نوشته است، هنوز هم اولین کتاب در نقد مسیحیت است. صد سال است هنوز مثلش نوشته نشده. و آن کتاب مرجع است در این باب. نگاه کنید کتاب انیس الأعلام. از کسی به نام فخرالإسلام خودش کشیش مسیحی است که مسلمان شده است. ردّ مسیحیت را از کتاب‌های خودشان می‌نویسد. انیس الأعلام که ردّ بر نصارا است، از فخرالإسلام، هم چاپ سنگی دارد و هم چاپ حروفی.

این را نگاه کنید و دو کتاب از مرحوم آية الله شيخ محمدجواد بلاغی است. الهدی إلى دين المصطفى و الرحلة المدرسية. این دو کتاب از مرحوم بلاغی اعلی الله مقامه الشریف است. این سه کتاب را در مورد تناقضاتی که در انجیل‌های چهارگانه رسمی کلیسا است. شما ببینید این سه کتاب که دو تای آن از شیخ محمدجواد بلاغی است. از اعلام هشتاد سال پیش نجف اشرف است. و هکذا یکی دیگرش هم از فخرالإسلام. ببینید شما این سه جلد کتاب را. می‌بینید تناقضات انجیل اربعه چقدر زیاد است. آن وقت می‌شود این‌ها را به خدا نسبت داد. می‌شود این‌ها را کتاب آسمانی دانست. پسرک و دخترک دانایی که می‌روند دنبال انجیل، دنبال چه می‌روند؟

و به شما یک انجیل هم معرفی کنم که کلیسا آن انجیل را تکذیب می‌کند. کلیسای امروز می‌گوید این انجیل وجود ندارد. و آن انجیل برنابا است. برنابا از حواریون عیسی است. این انجیل از واتیکان بیرون آمده است. از کتابخانه خصوصی واتیکان به بیرون درز کرده. این انجیل توسط مرحوم حیدرقلی خان سردار کابلی که دانشمندی بسیار بزرگ بوده است، به فارسی ترجمه شده است. این انجیل را شما

جلسه چهارم: تألیف اناجیل بعد از عیسی و برخی از تناقضات بین آنها ۶۹

ببینید انجیل برنابا. ما نمی‌گوییم انجیل برنابا انجیل عیسی است. اما انجیل برنابا حکایت انجیلی است که کم‌تر در آن دست برده و دچار تحریم شده است. انجیل برنابا را پیدا کنید و بخوانید. در این انجیل برنابا صراحتاً نام مبارک پیامبر خاتم محمد مصطفی ﷺ ذکر شده و ذکر برخی از اوصیای پیامبر در آن آمده. نام امام زمان مهدی موعود آمده. شما انجیل برنابا را هم نگاه کنید. اگرچه کلیسا امروز انجیل برنابا را تکذیب می‌کند. می‌گوید این از ما نیست. انجیل برنابا را مسلمانان نوشته‌اند. آنها می‌گویند مسلمانان این انجیل را نوشته‌اند. خیلی خب حالا شما این را هم بخوانید. گزارشات انجیل برنابا را هم در مورد قتل عیسی نگاه کنید. می‌گوید عیسی را پیدا نکردند. عیسی را نتوانستند بکشند. عیسی بر دار نرفت. به همین خاطر این جزو انجیل‌های توقیفی کلیسا است. اینها را شما ببینید.

من نمی‌دانم آیینی که در نسب‌نامه پیامبرش و در کتاب آسمانیش این تناقضات وجود دارد، بای بسم الله آن که این باشد وای به حال تای تمتش، به آنجا که می‌رسد چه می‌شود. ان شاء الله اگر عمری باشد. من می‌خواستم تمام کنم داستان نقد مسیحیت را. الآن می‌بینم انگار تازه شروع کردیم. ان شاء الله بعد ماه مبارک رمضان، یکشنبه سوم مرداد، نهم شوال خدمت شما هستیم. یکشنبه سوم مرداد، نهم شوال. یعنی یکشنبه بعد عید فطر نه، یکشنبه بعدش. ان شاء الله در خدمت شما هستیم، هرکس می‌خواهد بیاید ما در خدمتشانیم.

وصلی الله علی محمد و آله.

جلسه پنجم^۱:

بطلان الوهیت عیسی و اقانیم ثلاثه و فادی بودن وی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بحثمان چند جلسه در نبوت خاصه بود که به اینجا رسیدیم، و بحث را اختصاص دادیم به نقد مسیحیت. چند جلسه با هم در نقد مسیحیت سخن گفتیم. حالا می‌رسیم به یک نقد دیگر بر مسیحیت و آن داستان اقانیم ثلاثه یا الوهیت عیسی مسیح علیه السلام است. شما می‌دانید که مسیحیان اعتقاد دارند که عیسی پسر خدا است. بعد می‌گویند خود خدا است. بعد می‌گویند سه اقنوم است جمعش اقانیم. سه اقنوم: اب و ابن و روح القدس. ما ابتدا کلام مسیحیان را مرور کنیم، ببینیم چگونه می‌گویند عیسی خدا است. الوهیت عیسی را چه جور ثابت می‌کنند. بعد ببینیم آیا این بیان صحیح است یا نه؟

دلیل الوهیتی که این‌ها ذکر می‌کنند، این است که می‌گویند خب عیسی خدا است چرا؟ چون بدون پدر متولد شد. چون ولادت او غیرطبیعی است، پدر ندارد،

برخلاف بقیه پیامبران بنابراین حکمت متولد شدن بدون پدر او همین است که او خدا است. بعد می‌گویند شما نگویند اگر بنا است که عیسی خدا باشد که بدون پدر به دنیا آمده است. خوب شما اشکال نکنید که حضرت آدم پس چه می‌شود؟ او بدون پدر و مادر بود پس او به طریق اولی خداست. می‌گویید نه این اشکال را نکنید. چرا؟

چون خدا در خلقت آدم می‌خواست اظهار قدرت کند. و با این اظهار قدرت خدا آدم را آفرید. که بگوید ببینید من چه قدرتی دارم. در خلقت آدم خدا اظهار قدرت کرد. دیگر برای داستان عیسی خدا اظهار قدرتش را کرده بود دیگر حکمتی وجود نداشت که عیسی را بدون پدر بیافریند. بنابراین حکمت این که عیسی بدون پدر به دنیا آمد این است که می‌خواست اظهار کند که عیسی خدا است.

بعد مسیحی‌ها می‌گویند حضرت آدم ابوالبشر گناه کرد از شجره منهبه خورد بنابراین خودش گناهکار است وقتی خودش گناهکار باشد تمام بنی آدم هم گناهکار هستند. چرا؟ چون آدم اصل و ریشه این درخت است. وقتی اصل و ریشه یک درختی تلخ باشد میوه درخت هم تلخ خواهد بود. آدم گناهکار است، فرزندان آدم هم گناهکارند. تا قیامت این‌ها همه گناهکارند و سزای آنها جهنم است. چون فرزند آدم هستند. مضافاً به این که خودشان هم مرتکب گناهان می‌شوند خود بنی آدم. و مضافاً به این که همه پیامبران آلوده به گناه شده‌اند. بفرمایید که از داود گرفته تا خود آدم تا ابراهیم تا دیگر پیامبران همه آلوده به گناه شده‌اند. بنابراین خداوند خدا اقمومی را فرستاد در رحم باکره مریم تا این اقموم از رحم مریم یا به عرصه وجود بگذارد. قربانی شود و کفاره گناه آدم بر بنی آدم شود. یعنی در واقع عیسی مسیح خودش را که خداوندگار است خودش را فدای بنی آدم کرده است. چرا؟ به خاطر این که خدا وعده داده است که گناهکاران را عذاب کند. بنی آدم همه گناهکارند پس خدا باید همه را عذاب کند. اگر خداوند خدا بخواهد همه را عذاب کند که پس دیگر بهشت و این‌ها را برای که آفرید. اگر بخواهد عذاب نکند خلف

وعده کرده است و خلف وعده قبیح است. بنابراین خداوند پاره‌ای از وجود خودش را به قسمی خودش حلول کرده است در رحم مریم. پا به این عرصه و دنیا گذاشت تا او را ببرند به صلیب بکشند و قربانی کنند و او بشود فدای همه فرزندان آدم. و لذا مسیحیان عرب به عیسی می‌گویند: «الفادی». فادی یعنی کسی که فدای دیگران شد. کفاره گناه دیگران است. می‌گویند حکمت و راز این مطلب چنین است. خدا خودش پا به عرصه وجود گذاشت در این دنیا در شکل و شمایل عیسی به خاطر این که خدا خودش فدا و کفاره گناهکاران باشد و دیگر بنی آدم فدای قیامت عذاب نشوند. او به جای همه در دنیا عذاب شده است. و لذا خدا عیسای مسیح را فدای بنی آدم کرده است. می‌گویند این اعتقاد ماست و این اعتقاد با عقل و حکمت هم مطابقت دارد.

شاهدش برای شما بخوانم که این اعتقادشان است. رساله اول یوحنا رسول، باب دوم، آیه دوم: «و اوست کفاره» او یعنی عیسی «به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز» یعنی برای گناهان تمام جهانیان عیسی کفاره و فدا شده است. بنابراین دیگر خداوند می‌تواند در فدای قیامت چون عیسی قربانی شد، همه را ببخشد و چون عیسی عذاب همه را کشید. دیگر همه را خدا می‌تواند ببرد بهشت. چه آدم، چه پیامبران که آلوده گناهند و چه بقیه.

پیامبران آلوده به گناهند؟ می‌گویند بله پیامبران هم آلوده به گناهند. که مثال گناهی که به بعضی از پیامبران نسبت می‌دهند برای شما گفتیم.

می‌گویند: این داستان الوهیت و تثلیث مطابق عقل است. هیچ چیز خلاف عقل نیست. چرا؟ چون همه موجودات عالم مشتمل بر تثلیث هستند. می‌گویند چه تعجب دارد همه دنیا مشتمل بر تثلیث است. چه جور؟ می‌گوید شما نگاه کنید انسان تثلیث دارد از سه قسمت تشکیل شده: روح، عقل و جسم. بیایم سر بقیه موجودات. آفتاب تثلیث دارد سه قسمت دارد. یک جسم دارد یک حرارت دارد، یک روشنایی

دارد. آتش همین گونه. جسمی دارد حرارتی دارد رنگی دارد و همین جور شما بروید جلو. می‌گویید شما نگاه کنید تمام مخلوقات در آنها تثلیث هست. چرا؟ چون خدایی که این مخلوقات را آفریده خودش تثلیث دارد. سه‌گانه است. سه جهت دارد. و موجودات را هم علی شاکله خودش آفریده است. وقتی موجودات را هم علی شاکله خودش آفرید تا کسی تثلیثی را در ذات و باری انکار نکند.

بعد می‌گویید که خیلی خب. حالا اگر شما پافشاری کردی که این حرف‌ها درست نیست تثلیث خلاف عقل است. جواب ما به شما این است. این آخرین جوابشان است. می‌گویید اگر گفتید تثلیث خلاف عقل است، می‌گوییم باید شما تثلیث را قبول کنید. چرا؟ چرا ما باید چیزی که خلاف عقل است قبول کنیم؟ می‌گویید این به خاطر این که از اسرار است. چون از اسرار است شما باید تثلیث را بپذیرید و قائل به تثلیث بشوید چون در کتاب مقدس آیات فراوانی وجود دارد که این تثلیث در آن ذکر شده است. بنابراین ما تثلیث را ولو خلاف عقل باشد به عنوان یک اصل موضوعی می‌پذیریم. تثلیث، خلاف عقل، به عنوان یک اصل موضوعی مورد پذیرش قرار می‌گیرد. حالا آیاتی که حمل بر تثلیث می‌کند در کتاب آسمانی‌شان فراوان است دیگر فعلاً آنها را برای شما نمی‌خوانم. این حرف مسیحیان.

ما این بیان را چه جور جواب دهیم. از اول می‌آیم جلو یکی یکی. از آن مطالبی که تا حالا و تا اینجا خدمت شما عرض کردیم، اشکالات این بیانات خیلی‌اش واضح است یعنی ما دیگر براهینش را قبلاً اقامه کردیم. احتیاج به اقامه برهان جدید ندارد تا لازم به اعاده داشته باشد.

یکی یکی می‌آیم جلو نقد این حرف‌ها. اول می‌گویید که چرا عیسی خدا است؟ چون بی‌پدر متولد شد. خب واضح است پس آدم را شما خدا بگیرید که نه پدر دارد و نه مادر. می‌گویید نه در آدم خدا می‌خواست قدرتش را نشان دهد. حکمتی داشت آفرینش آدم. اما دیگر در عیسی حکمتش را نشان داده بود، دیگر

برای چی عیسی را بی پدر آفرید. می‌گوییم خیلی حرف است خدا حکمتش را در تمام خلقش نشان می‌دهد. در تک تک خلقش حکم خودش را نشان می‌دهد. این جور نیست که اگر یک جا حکمتش را نشان داد دیگر برای بقیه جاها حکمتش را نشان ندهد. سعدی در بوستان می‌گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

ببینید یعنی حکمت این جور نیست که تکرار نشود. چه مانعی دارد. این حکمت نسبت به جناب عیسی هم تکرار شده است منتهی در آدم ابوالبشر نه پدر است نه مادر، در جناب عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام مادر وجود دارد، پدر نیست. بنابراین تکرار حکم الهی چه مانعی دارد. هر روز دارد دنیا تکرار می‌کند. خدا در همه خلقش دارد قدرت‌نمایی می‌کند.

وفي كلّ شيء له آيةٌ تدلّ على أنّه واحدٌ

همه آیت الهی هستند. تمام مخلوقات نشانی از پروردگار دارند. جناب عیسی هم همین جور. این لازم نیست خدا باشد این دلیل بر الوهیت نمی‌شود. خدا می‌خواهد علی نحو اعجاز خلقت کند جناب عیسی مسیح را. دلیلش هم چیست؟ اصلاً شما بگویید ما نمی‌دانیم. لکن خداوند افعالش بدون علت و حکمت نیست. بنابراین یک حکمتی دارد یک سری دارد یک رازی دارد. ممکن است حتی ما آن را ندانیم. مگر ما تمام رازهای خلقت را یافته‌ایم این هم یکیش. یکیش این که خدا می‌خواسته است به یهودیانی که زیر بار حرف حق نمی‌رفتند قساوت قلب پیدا کردند معجزه به این آشکاری را خدا نشان دهد شاید آنها رسالت عیسی را گردن بنهند که گردن ننهاند. شاید حکمتش این باشد. پس بنابراین این دلالت بر الوهیت نمی‌کند. این یک نکته.

نکته دیگر: این که گفتند خدا عیسی را فرستاد چون بنی‌آدم، آدم که از شجره

منهیه خورد و گناه کرد. ریشه درخت که تلخ شد تمام میوه‌های این درختان تلخ است و همه بنی آدم آلوده به گناه شدند حتی انبیاء الله. حتی پیامبران خدا. جواب ما چیست؟ از «ما ذکرنا» روشن شد ما در مورد انبیاء قائل به مقام عصمت شدیم. و دلیل عقلی اقامه کردیم اگر یادتان باشد. پیغمبر نمی‌تواند گناه کند. نمی‌تواند گناه کند نه این که توانایی و قدرت نداشته باشد، نمی‌تواند شرعیه نه تکوینی. و الا قدرت دارد اما آلوده به گناه نمی‌شود چرا؟ چون اگر پیامبر آلوده به گناه شد دیگر مردم زیر بار دستورات او نمی‌روند. می‌گویند که اگر گناه بد است پس چرا خودش انجام می‌دهد؟ پس چرا ما را نهی می‌کند؟ «رطب خورده منع رطب کی کند». بنابراین مردم پذیرش ندارند اگر او آلوده به گناه شود، اما به مردم بگویند گناه نکنید. می‌گویند پس چرا خودت گناه می‌کنی؟ پس انبیاء دارای مقام عصمت هستند. به دلیل عقلی ثابت کردیم. دلیل عقلی قابل تخصیص نیست. دلیل عقلی را که نمی‌شود تخصیص زد. شما می‌توانید بگویید تناقض امتناع دارد الا در سه مورد. می‌شود؟ نمی‌شود. آن سه موردتان یا تناقض هست یا نیست. اگر تناقض هست استحاله دارد اگر تناقض هم نیست اشکالی ندارد. ما می‌خواهیم بگوییم تناقض مستحیل است. دلیل عقلی که تخصیص بر نمی‌دارد. پیامبران از آدم ابوالبشر علیه السلام تا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به دلیل عقلی ثابت کردیم معصوم از گناه، خطا، اشتباه، سهو و نسیان هستند. به اعتقاد ما شیعه و با برهان عقلی که اقامه کردیم تمام دوران حیاتشان نه فقط در برهه نبوت. یعنی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از اول که پا به عرصه وجودی می‌گذارد دارای مقام عصمت است نه از چهل سالگی که به پیامبری مبعوث می‌شود. و لذا عرب جاهلی در پرونده پیامبر ما خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله یک نقطه سیاه پیدا نکرد و اگر پیدا می‌کردند که توی بوقش می‌کردند. اگر داشت می‌گفتند تو همانی که بچگی‌ها ت فلان بودی. تو همانی که جوانی‌ها ت چه کار کردی. تو همانی که مال مردم را چه کار کردی. درست است؟ اگر یک نقطه سیاه توی پرونده حتی قبل از بعثت بود، عرب جاهلی

آن نقطه سیاه را بزرگ‌نمایی می‌کرد و به همه نشان می‌داد. می‌گفتند این، این است وضعیتش. هیچ چیز نداشتند بگویند. چرا؟ مقام عصمت دارد. از قبل نبوت همین گونه، عصمت هست، بعد نبوت هم هست تا پایان حیات. همه پیامبران همین‌طور بودند، فرقی نمی‌کند. خب چه چیزی شما می‌گویید و دلیل عقلی اقامه کردیم.

چه چیزی شما می‌گویید پیامبران گناهکارند و آلوده به گناه شده‌اند. پیغمبری که با زن شوهردار زنا می‌کند حتی لات‌ها هم این کار را نمی‌کنند. لات‌های محل هم اگر بخواهند ارتباطی با زنی داشته باشند اگر زن شوهر دارد، می‌گویند بفرمایید ما کاری به شما نداریم، مُشْرِف. لات‌های محل هم مراعات زن شوهردار را می‌کنند آن وقت پیغمبر خدا داود مراعات نکرد. آن هم زن سردارش را با آن قصه‌ای که برای شما نقل کردم. بعد هم سردارش بفرستد جبهه تا او را بکشند. این‌ها حرف‌هایی نیست که بتواند کسی بزند. یا یعقوب با عروس خودش جمع شود. یا ابراهیم بود... این‌ها را که نمی‌شود پذیرفت. این حرف‌ها معلوم است حرف‌های صحیحی نیست. پس بنابراین ما چه می‌گوییم؟ می‌گوییم پیامبران دارای مقام عصمت هستند. به دلیل عقل و برهان عقلی. پس نه آدم گناه کرد. آن شجره منهیه‌ای که آدم خورد نه آن گناه بود. نه بیایید جلو تا موسی که زد یک نفر را کشت. ﴿فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ﴾^۱ یک مشت موسوی زد به او. یک مشت موسوی کارش را ساخت. مُرد با یک مشت. می‌گوید موسی آدم کشت. هیچ کدام از این‌ها گناه برای انبیاء نیست.

یک قاعده‌ی کلی من به شما قبلاً هم گفتم. و این قاعده کلی را داشته باشید. هرگاه نصوص شریعت با حکم عقل قطعی بَطَّی (در درس اصول هم در اواخر بحث قطع گفتیم برای دوستان) یعنی صددرصد نه شاید و من فکر می‌کنم، این‌ها را من کار ندارم. هرگاه با نصوص شریعت چه آیات قرآن کریم، چه روایات ائمه هدی علیهم‌السلام اگر

۱. سوره قصص، آیه ۱۵.

معارضه کرد. تعارض جایی است که صددرصد خلاف هم باشد به حیث وجه جمعی نداشته باشد. این‌ها را ملاحظه کنید. اگر چنین تحقق داشته باشد نصوص شریعت تأویل می‌شود نه حکم عقل. شیخ انصاری هم این را دارد. خیلی آقایان ابا نکنند و از حرف من وحشت نکنند و فکر نکنند من حرفم خیلی حرف متجددانه و روشنفکرانه است نه شیخ انصاری هم دارد. شیخ هم در قسمت قطع رسائل، آنجایی که متعرض حرف اخباریین می‌شود. می‌گوید اخباریین این را می‌گویند. آن وقت یک احتمال برای حرف اخباریین باز می‌کند. اخباریینی که می‌گویند قطع حجت نیست یک احتمال باز می‌کند ذیل آن احتمال این بیان را می‌گوید. می‌گوید: هرگاه حکم عقل قطعی بطلی ببینید این حکم عقل قطع است یعنی نه اینکه یک آقای نشسته می‌گوید نه این آیه به نظر من درست نیست. این روایت به نظر من درست نیست نه این فایده ندارد. حکم عقل. این نظر ایشان است. یک وقت ایشان خطا کردند. حکم عقل قطعی بطلی صددرصد که دیگر مو، لای درزش نمی‌رود. اگر با نصوص شریعت چه قرآن باشد چه روایات تعارض پیدا کند به حیث وجه جمعی ندارد. نمی‌شود. چه کار کنیم؟ حکم عقل را نفی کنیم یا نص شریعت را؟ شیخ اعظم انصاری می‌فرماید: نص شریعت باید تأویل شود. یعنی بگوییم معنایش این نیست که ظاهرش دارد، معنایش یک چیز دیگر است. تأویلش کنید. خیلی حرف مهمی است. شیخ انصاری می‌زند. و بقیه هم قبول دارند، حرفی است که مورد پذیرش همه قرار گرفته است.

الا اینکه ما می‌گوییم کبری شما را قبول داریم. در کبرای شیخ مناقشه‌ای نداریم. الا اینکه ما می‌گوییم در آیات قرآن کریم که نصوص قطعی شریعت است چنین چیزی صغری ندارد. یعنی شما یک آیه پیدا نمی‌کنید که با حکم قطعی بطلی در معارضه باشد. ما می‌گوییم اصلاً نیست. صغریاً ممکن نیست که اصلاً چنین چیزی وجود ندارد. یعنی ممکن است ظاهرش تنافی داشته باشد اما وجه جمع دارد. این

همان تناقضات قرآن است که کندی در زمان امام حسن عسگری علیه السلام جمع کرده بود و آقا برایش پیغام دادند و این همان تناقضات قرآن است که کشیشان مسیحی با هم می‌نشینند این‌ها را جمع می‌کنند و می‌گویند بعض آیات با بعضی تنافی دارد. یا به نظر عقل ناقص خودشان بعض آیات خلاف عقل است، این‌ها را ذکر می‌کنند. این‌ها گمان می‌کنند تنافی وجود دارد. تأمل که می‌کنید، دقت که می‌کنید با آیات دیگر که جمع کنید چنین صغرائی در قرآن کریم نیست و در روایاتی هم که از ائمه هدی علیهم السلام صادر شده است، نیست. آیا در روایات جعلی مثلاً یک چیزهایی این‌گونه پیدا شود آن را کاری نداریم ولی در روایات صادق نه؟ چون آنها ائمه معصومین علیهم السلام هستند، خلاف عقل هیچ حرفی نمی‌زنند.

بنابراین ما می‌گوییم به پیروان آیین مسیحیت می‌گوییم اینکه شما، معاصی الله نسبت به انبیاء را می‌دهید و می‌گویید پیامبران خدا گناه می‌کنند، این خلاف حکم عقل است. عقل دلیل عقلی‌اش را قبلاً اقامه کردیم که انبیاء الله باید معصوم باشند. پس ما اصلاً نمی‌پذیریم که انبیاء الله گناه کردند نه آدم را قبول می‌کنیم معصیت کرده نهایت آدم یک ترک اولی کرده. بیایید تا بقیه انبیاء، ما ساحت داود پیامبر را پاک و منزّه می‌دانیم از چنین تهمت‌ها. ساحت قدس ابراهیم، یعقوب و موسی را ما پاک می‌دانیم. ما حتی ساحت قدس مریم مادر عیسی را تطهیر می‌کنیم پاک می‌دانیم. **﴿وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ﴾**^۱ مریم راستگو بود در آن حرفی که زد و گفت من بچه‌ام را از ذات حق گرفته‌ام، من آلوده نشده‌ام. دامن من آلودگی ندارد. این بچه اعجاز الهی است. قرآن می‌گوید: صدیقه بود. راست گفت مریم. **﴿يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾**^۲ خدا تو را برگزیده، تطهیر کرده. پاک یعنی هیچ

۱. سوره مائده، آیه ۷۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۲.

آلودگی مریم ندارد. باز دوباره ﴿أَصْطَفَنِكَ﴾ گفتیم در تفسیر که دو تا ﴿أَصْطَفَنِكَ﴾ است. هر ﴿أَصْطَفَنِكَ﴾ به چه معنا است. تکرار نیست. معنای دوم: ﴿أَصْطَفَنِكَ عَلَيَّ نِسَاءَ الْعَالَمِينَ﴾ سیده نساء العالمین فی عصره کیست؟ مریم در روزگار خودش است و فاطمه زهرا علیها السلام در همهی روزگاران است. این اعتقاد ماست در مورد انبیاء و حتی مریم که پیامبر نیست، قرآن ما تطهیرش می‌کند.

بنابراین این اندیشه که انبیاء آلوده به گناه می‌شوند اولاً خلاف حکم عقل است. خیلی خب. به فرض آدم گناه کرد از درخت منهیبه خورد. حالا آدم گناه کرد، گناه آدم را چرا به پای من می‌نویسند که آدم گناه کرده پس بنی آدم علی الأبد گناهکارند. این چه نحو حرف زدن و استدلال کردن است؟ آدم ابوالبشر چند هزار سال پیش بروید عقب، آدم ابوالبشر یک گناهی انجام داده است، من و شما و تمام فرزندان من به خاطر گناه آدم مستحق دوزخ باشیم، جل الخالق، این حرف چیست؟ عقل می‌پذیرد این را؟ قرآن می‌گوید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾. گناه هر کسی پای حساب خودش است. گناه من را به پای آقایم نمی‌نویسند. گناه آقایم را هم پای من نمی‌نویسند. چند هزار سال پیش ما یک جدی داشتیم او گناهی کرده این گناه تمام فرزندان او را مستحق جهنم کند. این چه حرفی است. چگونه می‌شود چنین حرفی زد. الآن اگر این را در دنیا در یک دادگاه حقوق بشر امروز بگویید آقا ما یکی از اولادها و فرزندان هیتلر را آورده‌ایم محاکمه کنیم. چه به شما می‌گویند؟ بله. دیروز حکم اعدام سیف الإسلام قذافی صادر شده، تمام نهادهای حقوق بشری، سازمان ملل اعتراض کرده‌اند که برای چی پسر قذافی را حکم اعدامش را صادر کردید. این دادگاه مطابق موازین حقوق بشر نبوده است. شما که خودتان بدترید در انجیل. شما دارید مطابق مسیحیت می‌گویید آدم چند هزار سال پیش خدا گفت از این درخت

۱. سوره‌های انعام، آیه ۱۶۴؛ فاطر، آیه ۱۸؛ اسراء، آیه ۱۵؛ زمر، آیه ۷؛ نجم، آیه ۳۸.

نخور، آدم خورد، تمام فرزندانش مستحق عقوبت و عذاب هستند. واضح است که این استدلال باطل است. خب حالا همه فرزندان مستحق عقوبت هستند، خدا اگر این‌ها را عِقَاب کند، ببینید تو را به خدا چه آیینی است. آن وقت بعد ببینید ما چه آیینی داریم. یک مقایسه‌ای کنید. بعد می‌گویید این‌ها تمام فرزندان آدم مستحق عقوبت هستند اگر خدا این فرزندان آدم را عقوبت کند همه را، خب بهشتی درست کرده ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۱ یک بهشتی به این مفصلی ساخته برای چه کسی؟ هیچ کس در آن نمی‌رود همه می‌روند جهنم. پس این عجب خدای... خیلی خب شما اگر یک چیزی درست می‌کنید می‌خواهید از آن استفاده کنید. یک بهشت درست کرده یک نفر در آن نمی‌رود. خب این بهشتش به چه درد می‌خورد. این اگر همه را عذاب کند، اگر عذاب نکند می‌گوید خدا وعده داده که گناهکاران را عذاب می‌کند این خلف وعده می‌شود. پس احتیاج به یک محلل دارد. در فقه شما می‌گویید محلل. در شیمی می‌گویند کاتالیزور. یعنی یک واکنشی که می‌خواهیم سریع انجام شود یک ماده سومی اضافه کنیم که واکنش سریع انجام شود. این‌ها همه بخواهند بروند در جهنم پس خدا باید در بهشت را ببندد. لاک و مهرش کند. آن وقت یکی می‌گوید خدایا پس این را برای چه درست کردی مرد حسابی. بخواهد این‌ها را عذاب نکند، خودش وعده داده است که من گناهکاران را عذاب می‌کنم و به جهنم می‌برم. خدا گیر افتاده است. خدا که گیر افتاد، می‌خواهد مشکل را حل کند. چه جوری حل می‌کند مشکل را؟ خودش قسمتی از وجود خدا می‌آید در رحم مریم باکره. از رحم مریم باکره پا به عالم وجود در این دنیا بگذارد. بیاید در عالم ما انسان‌ها. بعد بزرگ شود. مورد اذیت و آزار قرار بگیرد، به صلیبش بکشند. بر فراز صلیب جان دهد. بر فراز صلیب که جان داد، او بشود کفاره گناهان آدم و فرزندان

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

آدم الی الیوم القیامة. در نتیجه من و شما، همه دیگر بهشتی می شویم. مسیح فادی ماست. فادی یعنی فدا شده ما است. کسی است که برای ما مسیح خودش را فدا کرده است. مسیح برای من و شما، نه فقط من و شما، از آدم تا آخرین بشری که در دنیا می آید، خودش را فدای ما کرد که گناهان ما دیگر عذاب نداشته باشد. خدا همه ما را صاف می برد در بهشت و مسیح کفاره گناهان ما است. و این مسیح کیست؟ خود خدا است. خدا خودش آمد روی زمین تا شود کفاره گناهان آدمیان. و در نتیجه فردا دیگر ما همه مان دسته جمعی با پدر فداکارمان نعوذ بالله آدم ابوالبشر و انبیاء الله زناکار و معصیت کارمان دست در دست هم می دهیم همه می رویم در بهشت. چون خدا خودش کفاره گناهان ما شد.

شما را به خدا این حرف ها به یک جُک شبیه تر نیست؟ کدامش با عقل جور درمی آید. ببینید: گفتیم پیامبران گناه نمی کنند. حالا آدم گناه کرد به من چه؟ من مسئول اعمال خودم هستم نه مسئول اعمال آدم. چرا من جهنم بروم؟ این هم که با عقل نمی سازد. بعد از آن طرف خدا فدایی می خواست چه کار؟ آنچه که قبیح است، این است که خدا وعده می دهد، به وعده خودش وفا نکند، یعنی دیگر هرکه عبادت کرد می برمش بهشت، نبرد. اما خلف وعید قبیح نیست. بلکه خلف وعید از اخلاق کریمان است. اینکه خدا گفت همه گناهکاران را به جهنم می برم، پدر گناهکاران را در می آورم، می برمتون جهنم انواع و اقسام عذابتون می کنم. اگر فردای قیام گفت همه تان در بهشت بروید، همه شما را عفو کردم، بخشیدم. ما مستحق جهنم هستیم اما اگر خدا ما را عفو کند قبیح است؟ خلف وعده قبیح نیست. شما اگر به بچه تان گفتید پسر جانم اگر امسال قبول در امتحانات شدی، برایت یک دوچرخه می خرم. بچه قبول شد با آن معدلی که شما گفتید، شما دوچرخه را نخرید، هر روز به برادر شما به خواهر شما به مادرش می گوید بابایم دروغ می گوید. به حرف هایش عمل نمی کند. گفت دوچرخه می خرم نخرید. خلف وعده شما قبیح است، اگر انجام ندهید.

اما وعید، شما گفتید پسرم اگر رفوزه شدی یک کتک مفصل به شما می‌زنم با کمر بند یا زنجیر، با همان زنجیری که خرم را می‌زنم در مزرعه، همان زنجیر را می‌کشم به جانت. پسر هم درس نخواند و تجدید آورد. چه کار می‌کنی؟ شما ریپ‌اش را می‌آیید. زنجیر را می‌آورید و می‌کشید، اما قبلاً هم به مادرش گفتید من که رفتم طرفش که او را با زنجیر بزنم، زنجیر که پدر صاحب بچه را درمی‌آورد، تو بیا واسطه و التماس و غلط کرد و بچه‌ام را نزن و یک دو تا زنجیر هم روی زمین می‌زنید و می‌روید طرفش و مادر می‌آید جلوی شما را می‌گیرد و شما هم می‌گویید خب مادرت به دادت رسید و الا می‌دانستی چه کارت می‌کنم. چرا؟ چون اقل‌سال دیگر حواسش را جمع کند و الا اینکه کتکش را نخورد همین قصه است. شما به قول امروزی‌ها چی طور می‌آیید. فیلمش را بازی می‌کنید. دکورش را می‌آیید. پوزیشنش را می‌آیید. قیافه‌اش را می‌گیرد. بچه‌تان است دلتان نمی‌آید با زنجیر بزنید. زنجیری که وقتی به خر می‌زنند به این بزنید که گوشت بچه کنده می‌شود. یکی دو تا هم روی زمین می‌زنید، بترسد، تمام شد. اگر بچه را شما ببخشید، می‌رود بگوید بابای من حرف می‌زند وفا نمی‌کند؟ می‌گوید بابای من چه مرد خوبی است، گفت می‌زنمت ولی مادرم وساطت کرد، بابایم هم من را ببخشید. بخشش را کسی قبیح نمی‌داند. همه بنی‌آدم گنه‌کار، خدا از دم بنی‌آدم را عفو کند، کجایش خلف وعده می‌شود، این خلف وعید است. خلف وعید را احدی قبیح نمی‌داند. بنابراین ما فدا می‌خواهیم چه کار؟ فادی می‌خواهیم چه کار؟ کفاره گناهان ما را بیاید بکشد می‌خواهیم چه کار؟ خدا همین جور عفو کند، ببخشد. نخواست همین جور با شفاعت. شفاعت نه فادی، نه کسی بیاید برای ما فدا شود. شفاعت‌کنندگان، فادی نیستند. می‌آیند مثل مادر. مادر می‌آید بگوید کتک او را به من بزن؟ نمی‌گوید این را. می‌گوید ببخشش. می‌شود شفیع. فادی، آن است که بدنش را جلوی زنجیر بگیرد که به پسر نخورد. می‌گوید به من بزن به او نزن. می‌گوید عیسی این کار را کرد. تمام عذاب‌ها را تحمل کرد که

دیگر بنی آدم بروند در بهشت. خب ببینید این‌ها خدا و کیلی چه چیز آن با عقل می‌سازد. یا اینکه می‌گوید تمام موجودات بنایش در تثلیث است. آقا این مُهملات چیست؟! کدام موجودات بنایش در تثلیث است؟ آدم یک روح دارد، یک عقل دارد، یک جسم دارد. خب من هم می‌شمارم. آدم پنج انگشت در این دست دارد، پنج انگشت در آن دست دارد. دو چشم دارد. یک دهان دارد. مگر این‌ها برهان شد. خورشید یک جسم دارد، یک حرارت دارد، یک نور دارد. اصلاً خورشید جسمی ندارد. خورشید از چه تشکیل شده؟ از گاز تشکیل شده است. حرارت و نورش هم توأمان است. آتش یک جسم دارد. کجای آتش جسم دارد؟ یک حرارت دارد، یک رنگ دارد. این‌ها خیال‌بافی نیست؟ این‌ها مثل شعر است. شعرهایی که خیال‌بافی می‌کند. تشبیه می‌کند به معشوقه‌اش، به ماه و خورشید و گل و ستاره و... . تخیل است. خیال‌بافی است. عالم وجود براساس تثلیث است. چه چیزش براساس تثلیث است. کجایش تثلیث است. بیا تا من تمام عالم وجود را براساس تخمیس درست کنم، همان‌جور که تو به هم بافتی. اینکه بافتن است. اینکه حرف نشد. برهان نشد. خب این هم یک نکته.

یکی دیگر: آمد گفت ریشه درخت که تلخ شود، آدم که معصیت کرد تمام بنی آدم دیگر گنهکارند، میوه آن درخت تلخ است. شجره درخت، ریشه درخت تلخ شود، اینقدر درخت داریم که آن پوسته درخت و ریشه درخت تلخ است، میوه درخت شیرین است. آخه این‌ها چه برهان و چه استدلالی است و چرا این‌جور تشریح می‌کنید؟ آدم گناه کرد، بگو درخت بنی آدم، درخت شیرینی است اما آن گنهکاران که گناه می‌کند، چه خود آدم، چه فرزندان آدم، آنها آن میوه درختی هستند که می‌گندد که فاسد می‌شود که به آن سرما می‌زند. اما این درخت بنی آدم، درخت شیرینی، محبت، دوستی، صفا، صمیمت، کار خوب کردن است، چرا تشبیه به درختی می‌کنید که میوه‌هایش همه تلخ است؟ و این‌ها یک مشت تشبیه بیشتر نیست. با این

تشبیهات که چیزی درست نمی‌شود.

بعد ازانیم ثلاثه. سه اقنوم دارد. می‌پرسیم خدا دیگر کیست؟ می‌گوییم پس ازانیم ثلاثه؟ می‌گوید بله خدا یکی است که شامل سه اقنوم است. اب و ابن و روح القدس. می‌گوییم خیلی خوب. آیا خدا بی‌نیاز از این ازانیم ثلاثه هست یا نیازمند به این ازانیم؟ می‌گوید نه، خدا همان ازانیم ثلاثه است. یک خدا نداریم و یک سه اقنوم. جدای جدا از این ازانیم ثلاثه نیست. خدا خودش همین سه تا است. یعنی خدا مرکب است از ازانیم ثلاثه. وقتی خدا مرکب شد از ازانیم ثلاثه، هر مرکبی (در بحث توحید بحث کردیم یگانگی خدا آنجا برهانش را اقامه کردیم) احتیاج به اجزایش دارد. خدایی که محتاج باشد خدا نیست. خدایی که ما می‌شناسیم غنی به ذات است. نمی‌تواند محتاج باشد. شما تا مرکب اجزایش جمع نشود مرکب تشکیل نمی‌شود. پس این خدا اگر مرکب از این ازانیم ثلاثه هست مرکب احتیاج به اجزایش دارد وقتی احتیاج به اجزایش دارد بنابراین محتاج اجزایش است، خدایی که محتاج باشد حادث است، چون تا اجزایش تشکیل نشود وجود ندارد. بنابراین این خدا، خدای محتاج است و خدای عاجز و حادث. اگر این وحدت، وحدت حقیقیه باشد.

اما اگر وحدت شما یک وحدت اعتباری باشد. می‌گوییم خوب این وحدت اعتباری یعنی چه؟ آیا شما باز این خدا با این وحدت اعتباری یعنی سه تا چیز جدای از هم است. ببینید این یک کتاب، این هم یک کتاب، این هم یک دستمال کاغذی، این‌ها سه تا چیز است. اما من بیایم دور این سه تا چیز یک خط بکشم و بگویم من این سه تا چیز را اعتباراً یک چیز حساب می‌کنم، به این می‌گویند وحدت اعتباری. این‌ها سه تا چیز است جدای از هم، کاری به هم ندارند، لکن ما این سه تا چیز را آمدیم شیء واحد حساب کردیم. اگر ازانیم ثلاثه شما وحدتش، وحدت اعتباری است نه وحدت حقیقی، خوب وحدت اعتباری که وحدت نیست عملاً. این‌ها سه تا چیز است شما یک نخ دور آن کشیدید. نخ دور این‌ها بکشی این‌ها را چیز

واحد اعتبار کنی، این‌ها چیز واحد نمی‌شود. این‌ها سه تا چیز است. مستقل از هم است.

بنابراین چه وحدت را اعتباری حساب کنیم چه وحدت را حقیقی حساب کنیم، این خدا یا می‌شود سه تا خدا، وحدتش هم حقیقی بگیرد می‌شود اجزاء، می‌شود مرکبی که احتیاج به اجزاء دارد و حادث است. بنابراین غنی به ذات نیست. قدیم هم نخواهد بود. در حالی که خدا غنی به ذات و قدیم است. بنابراین تثلیث با وحدت قابل جمع نیست و این را عقل می‌گوید. خدا یکی است. بله خدا یکی است. در عینی که یکی است سه تا است! در عینی که سه تا است یکی است!

یک آقای دکتری است در اصفهان، استاد دانشگاه تهران. یک کتاب نوشته اگر اشتباه نکنم چند بار هم چاپ شده. ما هم داشتیم نمی‌دانم چه کسی بُرد و نیاورد. ای کاش آن‌آن دستم بود. چرا مسیحی نیستیم؟ نقد مسیحیت است. آنوقت این آقای دکتر استاد دانشگاه تهران است ولی اصالتاً اصفهانی است. می‌گوید من جوان بودم در اصفهان می‌رفتم کلیسا با دوستانم، در کلیسای کنار بیمارستان آن وقت می‌گفتند بیمارستان مسیحی‌ها حالا می‌گویند عیسی بن مریم. می‌گفت می‌رفتیم آنجا. ما چند تا جوان بودیم رفتیم آنجا، کشیش شروع کرد به موعظه کردن. خدای یگانه و این‌ها. بعد گفت خدا سه تا است و عیسی خدا است و اقانیم ثلاثه و... می‌گفت من بلند شدم. گفتم جناب کشیش خدا یکی است یا سه تا. گفت خدا یکی است. گفتم پس شما اقانیم ثلاثه قائلید و می‌گویید اب و ابن و روح القدس. گفت بله یکی است در عین حال سه تا است. گفتم پس خدا سه تا است. گفت نه یکی است. می‌گوید من به آقای کشیش اعتراض کردم که نمی‌شود که یا یک است یا سه. هم سه تا است هم یکی است. این که امکان و قابلیت جمع ندارد!!! جناب کشیش گفت: این از اسرار است. آخه اینکه نشد که هر حرف خلاف عقلی را سرّ بنامیم. هرچه نتوانستیم جواب دهیم و خلاف عقل باشد بگوییم سرّ. آقا این سرّ است. ما این را نمی‌فهمیم. راز است

و ما سربسته قبولش می‌کنیم.

نه آقا ما در دیانت مقدس اسلام هستیم هیچ سِرّ و رازی ندارد. هیچ حکم خلاف عقلی را گردن نمی‌نهیم، حتی برای شما در شرایط پیامبری گفتیم. گفتیم یک پیغمبری آمد حرف‌هایش خلاف عقل بود اصلاً احتیاج نیست معجزه بیاورد و اثبات نبوت کند و شاهد برای نبوتش بیاورد. تا حرف‌هایش خلاف عقل بود رویت را آن طرف کن و برو. انبیاء خلاف عقل حرف نمی‌زنند. و لذا ما قبول نداریم که عیسی مسیح دعوت به تثلیث کرده باشد. چون عیسی مسیح را ما پیغمبر خدا می‌دانیم. ما که الوهیت عیسی را قبول نداریم ولی نبوت عیسی را قبول داریم. قرآن در سوره نساء، آیه ۱۷۱ در مورد عیسی چنین می‌گوید: ﴿يَتَّهَلَّوْنَ بِالْكَتَبِ لَا تَعْلَمُونَ فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ﴾. عیسی کیست؟ ﴿إِنَّمَا﴾ ادات حصر. ﴿إِنَّمَا﴾ این است که مسیح، که عیسی است که پسر مریم است. ﴿ابْنُ مَرْيَمَ﴾، نمی‌گوید «ابن الله». عیسایی که پسر مریم است شأنش یک چیز بیشتر نیست ﴿رَسُولُ اللَّهِ﴾ پیامبر خدا است. آن وقت با ابن مریم فاتحه الوهیت خوانده شد. ﴿ابْنُ مَرْيَمَ﴾ عیسایی است که پسر مریم است از مریم زاده شده است، خدا می‌تواند از کسی زاده شود؟ ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾. خدا نمی‌تواند از کسی زاده شود. پس وقتی او از مریم زاده شده است، ابن مریم است. قبول دارند که مریم، عیسی را به دنیا آورده. مسیحی‌ها منکر نیستند. شما ببینید چه خانمی است که خدا را زاییده است!!! آنوقت چه خدایی که زاییده بشود و آن چه خانمی و چه رحم مبارکی که خدا در او جای بگیرد و او خدا را به دنیا بیاورد. قرآن می‌گوید ﴿ابْنُ مَرْيَمَ﴾ است وقتی ﴿ابْنُ مَرْيَمَ﴾ شد دیگر ابن الله نیست. خدا نمی‌تواند زاییده شده باشد. بله او شأنش ﴿رَسُولُ اللَّهِ﴾؛ رسول خدا است. پیامبر خدا است. مثل بقیه پیامبران. و انبیاء

الله همه‌شان بشرند. پیامبر خاتم که رأس انبیاء است. فرمود: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾^۱. گل سرسید انبیاء می‌گوید من بشر هستم، می‌خورم، می‌خوابم، راه می‌روم، تناکح دارم، تناسل دارم، بچه‌دار می‌شوم، بشرم. خصوصیات بشری دارم. مثل همه بشرها. شما گرسنه نمی‌شوید، پیغمبر هم گرسنه می‌شود. من و شما به دنیا نیامده‌ایم از پدر و مادر، او هم به دنیا آمده. عیسی به دنیا آمده از یک مادر. پدر نداشته. اعجاز بوده فقط. می‌میریم ما انسان‌ها. پیامبر هم مُرد. خاتمش مُرد. عیسی هم مُرد، روی قول مسیحی‌ها. مگر نمی‌گویند به صلیبش کشیدند. روی قول مسیحی‌ها عیسی مُرد به صلیبش کشیدند و در قبرش گذاشتند و بعد از سه روز مادرش آمد بالای سر قبرش سه روز عزاداری کرد، در قبر را باز کردند عیسی به آسمان رفته بود. این حرف مسیحی‌ها. حرف ما نه. ﴿مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ﴾^۲. ﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ﴾^۳. کلمه خدا است. کلمه یعنی چه؟ یعنی مخلوق. ﴿وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾^۴ کلمه تکوینیه الهی است. کلمه تکوینیه الهی یعنی مخلوق خدا است. یعنی عیسی مخلوق خدا است. همه ما مخلوق خدا هستیم. اما او مخلوق بالمعجزه است. چون خلقتش اعجاز است. و الا من و شما هم مخلوق خدا هستیم. او مخلوق خدا است. کلمه‌ای است که القا شده ﴿إِلَىٰ مَرْيَمَ﴾. ﴿قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ ۙ اٰقَاۤی مَشْتٰقِیٰنِ بَخَوٰنِ سُوْرَةِ اٰلِ عِمْرٰنِ، اٰیة ۴۵: ﴿اِذْ قَالَتِ الْمَلٰٓئِكَةُ یٰمَرْیَمُ ۙ اِنَّ اللّٰهَ یُبَشِّرُکَ بِکَلِمَةٍ مِّنْهُ﴾. درست است؟ آقای مشتاقیان: پیدا نکردم.

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲. سوره نساء، آیه ۱۵۷.

۳. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

۴. سوره بقره، آیه ۱۱۷.

آیه ۴۵ را ببینید. بخوان: ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾. تمام شد.

آیه ۴۵ بود. سریع مثل برخی‌ها نگو، نبود. شیخ بهایی گفت در فلان باب بخاری این روایت آمده. رفت نگاه کرد، فردا آمد گفت دیدی گفتم شیعه‌ها دروغ می‌گویند، این حدیث در آن باب نبود دو تا باب قبلش بود.

﴿وَكَلِمَتُهُ﴾^۱ کلمه بر مریم القا شده است توسط ملائکه. ﴿بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾^۲ القا شد توسط فرشتگان این کلمه بشارت داده شد به مریم اسم آن کلمه هم عیسی بن مریم است. ﴿وَكَلِمَتُهُ أَلْقَنَهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾^۳. ﴿وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾ یعنی چی؟ ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^۴ کلمه امر تکوینی الهی است. ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ روح هم از امر پروردگار است. یعنی عیسی مخلوق الهی است. لکن خلقتش علی نحو اعجاز، ولادتش علی النحو اعجاز و رسول خدا است و دامن مریم از هرگونه آلودگی طاهر است. این اعتقاد ما است. هیچ کدام از این مُهملات که بهم بافتند نه اقا نیم‌تلاسه که خلاف عقل است. نه فادی بودن و فدا شدن عیسی مسیح، هیچ کدام این حرف‌ها را قبول نداریم و اجمال مطلب روشن شد تا جلسه بعد.

وصلی الله علی محمد وآله.

-
۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۱.
 ۲. سوره آل عمران، آیه ۴۵.
 ۳. سوره آل عمران، آیه ۱۷۱.
 ۴. سوره اسراء، آیه ۸۵.

جلسه ششم^۱:

نقد تثلیث

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى في سورة النساء ﴿وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً ۚ أَنْتَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۚ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ ۚ سُبْحَانَهُ ۚ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ۚ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ﴾^۲.

یکی از آن مواردی که در نقد مسیحیت باید بررسی شود که جلسه گذشته شروع کردیم، یکی داستان تثلیث است. تثلیثی که آیه شریفه ۱۷۱ سوره نساء که خواندم برایتان. ﴿وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً﴾. قرآن کریم صراحتاً نفی می‌کند. می‌گوید نگویید سه تا. نگویید که ﴿ثَلَاثَةً ۚ أَنْتَهُوَ﴾. دست بردارید از گفتار تثلیث. اگر دست برداشتید ﴿خَيْرًا لَّكُمْ﴾ برای شما بهتر است. خب سه تا خدا نیست، چند تا خداست ﴿إِنَّمَا اللَّهُ﴾ این است و جز این نیست که فقط الله است. ﴿إِلَهٌُ وَاحِدٌ﴾ خدا یگانه است.

۱. ۱۱ مرداد ۱۳۹۴.

۲. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

تثلیثی در کار نیست، سه خدایی در کار نیست. مسیحیان در مورد آموزه تثلیث چه می‌گویند؟ دوستان توجه کنند کلام ما آنجایی که از قول مسیحیان نقد می‌کنیم کجاست؟ آنجایی که داریم کلام آنها را نقد می‌کنیم کجاست؟ چند جلسه قبل بین این دو تا خلط کرده بودند. می‌گفتند تو چنین گفتی. بله من گفتم و این نقل قول از مسیحیان بوده، بعد ما خودمان این را نقد کردیم و رد کردیم و قبول نداریم. حالا مسیحیت امروز در مورد تثلیث چه می‌گوید؟ چگونه می‌گوید سه تا خدا؟ مسیحیت امروز تثلیث را این‌گونه توضیح می‌دهد.

مطلب اول: می‌گوید مسئله کثرت در وحدت، خلاف عقل نیست. شما می‌توانید کثرتی داشته باشید در عین حال این کثرت بازگشتش به وحدت باشد و وحدتی داشته باشید در عین حال بازگشت وحدتان به کثرت باشد. یعنی کثرت است در عین وحدت و وحدت است در عین کثرت.

می‌گوید یک چیزی که خلاف عقل باشد نیست ولی اقرار می‌کند که عقل نمی‌تواند به درستی آن را دریابد. و عقل مستقل در فهمش نیست. خب شما نگویند وقتی عقل ما نمی‌فهمد، پس ما کنارش بگذاریم. می‌گوید نه دامنه‌ی فهم عقلی مربوط است به امور دنیایی. این مطلب، دنیایی نیست کثرت در عین وحدت، این یک امری است که بوده است و خواهد بود و قبل دنیا و بعد دنیا، ارتباطی به امور دنیایی ندارد. بنابراین اگر عقل ما هم نمی‌تواند فهم آن را بکند، اشکالی ندارد، دامنه‌ی فهم عقل کوتاه است، نه اینکه این مطلب نادرست باشد. این مطلب اول.

پس آقای مهدوی دارم حرف مسیحی‌ها را فعلاً توضیح می‌دهم، نگویند گفتی تثلیث مانعی ندارد. امروز تفهیم حرف مسیحیت را توضیح می‌دهم.

مطلب دوم: می‌گوید یک قاعده‌ای داریم شیخ الرئیس ابن سینا هم فرموده است: «كَلِّمًا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنَ الْغَرَائِبِ فَذَرَهُ فِي بَقْعَةِ الْإِمْكَانِ، مَا لَمْ يَذْذِكْ عَنْهُ وَاضِح

البرهان»^۱. هرچه گوشت می‌شنود سریع نفی‌اش نکن. بگو شاید، ممکن است. حالا شما تثلیث را هم می‌شنوید سریع نگوید سه تا خدا، مگر سه تا می‌شود. روی قاعده‌ی جناب شیخ الرئیس بگذاریدش در بقعه امکان که ممکن است درست باشد و اصل کثرت در وحدت را امکان‌پذیر دانسته‌اند که در عین کثرت وحدت داشته باشیم. این مطلب دوم.

مطلب سوم: بسیاری از امور هست که در برهه‌ای از زمان یا مکان، عقل و عقلا آن را مستحیل می‌دانند. می‌گویند نمی‌شود. ولی در زمان‌های بعد امکان وقوعی آن ثابت می‌شود. شما اگر دو قرن پیش می‌گفتید انسانی برود به کره ماه، کسی باورش نمی‌شد. اما حالا می‌روند. الآن شرکت‌هایی هستند ثبت نام می‌کنند برای مسافرت به مریخ، که هر کس می‌خواهد برود به مریخ از او دارند برای مسافرت به مریخ ثبت نام می‌کنند، با گرفتن یک مبالغ سنگینی. یعنی امروز انسان می‌تواند به کرات دیگر مسافرت کند. اما اگر قرن گذشته می‌گفتید، اگر دو قرن پیش می‌گفتید، این شبیه محال بود. کسی از عقل و عقلا قبول نمی‌کرد. بنابراین اگر شما امروز تثلیث را نمی‌فهمید، انکارش نکنید. ممکن است روزی روزگاری بیاید مثل سفر به کرات دیگر داستان تثلیث هم حل شود و بشر آن را بفهمد.

مطلب چهارم: گزاره‌ی تثلیث که سه خدا در جهان است. اب و ابن و روح القدس. یک گزاره‌ی ایمانی است. گزاره‌ی ایمانی یعنی در کتاب مقدس وارد شده است. مسیحیان چون مؤمن به کتاب مقدس هستند پس آنچه در کتاب مقدس وارد شده است، آن را می‌پذیرند ولو عقلشان آن را تثبیت نکند. چون آنها مؤمن هستند و به کتاب مقدس ایمان دارند. می‌گویند این کتاب مقدس هرچه در آن است صحیح است. پس هرچه در این کتاب هست صحیح است یکی هم تثلیث است. و تثلیث هم

۱. الإشارات والتنبیها، ج ۳، ص ۱۸، النمط العاشر في أسرار الآيات، نصیحة.

صحیح است. ولو ما تثلیث را نفهمیم.

مطلب پنجم و آخر: تثلیث عین توحید است. وحدت است در عین کثرت. کثرت است در عین وحدت. می‌گوید تثلیث عین توحید است و لذا مسیحیان خودشان را جزء ادیان توحیدی می‌دانند. اگر شما به آنها بگویید شما مشرکید، چند خدا قائلید. می‌گویند نه ما خدای یگانه را قبول داریم. خودشان را جزء ادیان توحیدی می‌دانند. چرا؟ به خاطر اینکه تثلیث را عین توحید می‌شمارند. این فکر مسیحیت امروز است در باب تثلیث.

اگر جناب اسقف کلیسا می‌خواست از تثلیث دفاع کند این‌گونه که برای شما تقریب کردم نمی‌توانست برای شما از تثلیث دفاع کند.

این حرف مسیحیت امروز. حالا ما نقدش می‌کنیم.

نقد اول: جلسه گذشته برای شما گفتم. به اعتقاد ما مسلمان‌ها براساس کلام اسلامی هر اندیشه‌ای که خلاف عقل باشد، لکن خلاف عقل قطعی بطنی. مثل تناقض، تضاد. هر اندیشه‌ای که خلاف عقل باشد، قابل پذیرش نیست و هر پیامبری که دعوت به خلاف عقل کند، اصلاً ما دیگر نمی‌خواهیم از او معجزه طلب کنیم و احکام و معارف دینش را بررسی کنیم. اگر خلاف عقل حرفی زد شما اصلاً آن پیامبر را بگذارید کنار. از قافله انبیاء او را جدا کنید.

پیامبران از طرف چه کسی آمده‌اند؟ خدا. خدا خالق عقل است و عقلا. خدا حرف خلاف عقل نمی‌زند. بنابراین به پیامبرش هم نمی‌گوید حرف خلاف عقل بزن. دقت کردید.

ما اگر با عقل قطعی بطنی نه یکی یک گوشه‌ای نشسته می‌گوید این به عقل من درست نیست. به عقل قطعی بطنی صددرصدش که می‌گویند این قضیه تحت هیچ عنوانی امکان‌پذیر نیست. به تناقض برگردد و امثال آن، عقل قطعی بطنی اگر مخالفت کرد با چیزی، زمان‌های آینده نمی‌تواند آن را تصحیح کند. تناقض از اول دنیا

مستحیل بوده است، تا آخر دنیا هم مستحیل است. حتی شما بروید در بهشت، در آخرت، در برزخ، در قیامت، در جهنم هم تناقض مستحیل است. مستحیل همیشه مستحیل است. همه جا مستحیل است. استحاله‌ای که ما می‌گوییم حکم عقل برخلافش باشد این است. سفر به کرات دیگر. یا یک بیماری باشد علاجش را امروز بلد نباشند. فردا یا فرداها یا قرن‌های آینده علاجش را به دست می‌آورند. این‌ها که اشکال ندارد. این‌ها امکان دارد. این‌ها استحاله عقلی ندارد. سفر به کرات دیگر هم بله، الآن درصدد انجام آن هستند، شاید یک وقتی بشود انسان‌ها بروند در کرات دیگر زندگی کنند. این‌ها استحاله عقلی ندارد. اما تناقض استحاله عقلی دارد. از زمان آدم ابوالبشر تا دنیای دیگر استحاله عقلی دارد. حتی در عالم برزخ و قیامت که اصلاً یک عالم دیگری است، قوانینی دیگری دارد، استحاله عقلی آنجا هم تناقض مستحیل است. آنجا هم تضاد استحاله است. آنچه ما می‌گوییم این است.

پس در مقابل ما نگویند، بله یک مواردی هست بشر بعدها می‌فهمند. نه آنچه ما می‌گوییم اگر یک گزاره دینی با عقل برخورد داشته باشد کنار گذاشته می‌شود این است و ما اگر دوستان رجوع کنند حتی در بحث اصول فقهمان متذکر شدیم که حتی نه فقط با عقل قطعی بَطُّی، حتی اگر با علم نه فقط با عقل قطعی بَطُّی که ثابت شده، و پذیرفته شده اگر حرف پیامبر یا گزاره دینی معارضه داشته باشد آن هم باید تأویل شود یعنی نه فقط با عقل، حتی با علم اما نه با فرضیه‌های علمی. با علم قطعی. فرض کنید امروز ثابت است کره زمین در یک مجموعه‌ای به نام منظومه شمسی بر گرد خورشید می‌چرخد. الآن کسی بگوید مثل جناب آقای بن باز، مفتی سابق سعودی، بیاید بگوید اگر کسی قائل به کرویت زمین و حرکت زمین بشود او مشرک است. باور کنید این مطلب را گفته است. در سایتش بروید هنوز هم هست. اگر کسی قائل به کرویت زمین و قائل به حرکت زمین شود مشرک است. این خورشید است که می‌چرخد و کروی است. چون ما خورشید را می‌بینیم از مشرق

طلوع می‌کند و به مغرب غروب می‌کند، پس خورشید حرکت می‌کند و خورشید هم می‌بینیم گرد است پس خورشید کروی است. و می‌گوید اگر کسی غیر از این بگوید مشرک است. چرا؟ چون خلاف ظاهر آیات قرآن است. ایشان از کدام آیات مسطح بودن زمین و ثابت بودن زمین را استفاده می‌کند، بماند، ایشان این را می‌گویند. خیلی خوب. ما هم می‌گوییم حتی اگر آیه‌ای که نداریم حتی ظاهرش مسطحیت زمین و ثابت بودن زمین باشد که نداریم، یک آیه هم، نداریم بلکه آیاتی داریم بر حرکت زمین ﴿كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۱ آیاتی داریم در حرکت و کرویت. حالا به فرض مستحیلی که نداریم اگر آیه‌ای داشتیم که صریح بود در مسطحیت و عدم کرویت زمین، و ظاهر در مسطحیت و ثابت بودن زمین وقتی با علم خلاف آن ثابت شده آن آیه را باید تأویل کنید. باید بگویید مرادش ظاهرش نیست. این که تو می‌فهمی نیست یک چیز دیگری است. نه فقط با عقل من دارم به شما می‌گویم با علم قطعی روز هم اگر معارضه پیدا کرد کنار گذاشته می‌شود. یا تأویل می‌شود یا می‌گوییم موردش غیر از این مورد است که شما می‌گویید. مثلاً ما روایت نبوی داریم که پیامبر ﷺ فرموده است: «الولد للفراش وللعاهر الحجر»^۲ فرزند مالِ زوج است و زناکار سزای او سنگ است. الآن زن شوهردار زنا کرده است، فرزند را ملحق به شوهرش می‌کنیم. این مالِ جایی است که شک داشته باشیم فرزند مالِ چه کسی است. هرگاه شک داریم فرزند ملحق به شوهر می‌شود. از فرزند چیزی به زناکار داده نمی‌شود؛ یعنی فرزند ملحق به زناکار نمی‌شود در فرض شک در اینکه به چه

۱. سوره انبیاء، آیه ۳۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۷۴، ح ۱ و ص ۲۷۵، ح ۴، باب ۸ من أبواب میراث ولد الملائنة؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۹ و ۶۵ و ۱۰۴؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۵ و ۳۹ و ۱۸۷؛ مسند شافعی، ص ۱۸۸؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۵۲ و ۳۸۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۴۷، ح ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۲۸۲، ح ۲۲۷۳ و ۲۲۷۴؛ سنن نسایی، ج ۶، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

کسی ملحق می‌شود.

اما آنجایی است که شک باشد، الآن با یک آزمایش DNA معلوم می‌شود این فرزند آیا از نطفه زوج است یا از نطفه زناکار است، با یک آزمایش ساده DNA. بنابراین با آزمایش وقتی که انجام شد دیگر جایی برای شک نمی‌ماند. محل کلام رسول خدا صورت شک است. سابقاً آزمایش DNA نبود که در همان طهری که زناکار با این خانم جمع شده بود، شوهرش هم جمع شده بود. نمی‌دانستند از کدام فرزند منعقد شده است. «الفراش» مال زوج است. ملحق به زوج می‌شود. «وللعاهر الحجر» را امروز آزمایش می‌کنند شک برطرف می‌شود. شک برطرف شد فرزند ملحق می‌شود به همانی که آزمایش DNA تعیین کرد. مال زوج است می‌گویند مال زوج است. مال زناکار است ملحق به زناکار می‌شود. حتی اگر در آن وقت فراشی هم بوده باشد. یعنی حتی اگر در آن طهر شوهر هم با زن خودش جمع شده باشد. اگر آزمایش DNA گفت مال مرد زناکار است و از نطفه او منعقد شده است. ملحق به مرد زناکار می‌شود. می‌شود بچه او، و این خانم و می‌شود ولد زنا. یعنی اگر یک گزاره دینی با علم روز هم تنافی پیدا کند یا تأویل می‌کنید یا می‌گویید جای این گزاره دینی اینجا نیست، صورت شک است و ما در این فرد که آزمایش DNA تعیین می‌کند شکی نداریم. این اعتقاد ماست.

و لذا ما هرچه خلاف عقل باشد کنار می‌گذاریم. هیچ متن دینی محکم‌تری جز قرآن کریم در شریعت ما وجود ندارد. درست است یا نه؟ به اتفاق مسلمین همه فرق مسلمین، قرآن را بالاترین متن دینی می‌دانند. همین متن دینی فرض کنید شما ما می‌گوییم: آیه‌ای در آن که خلاف عقل باشد نیست، خلاف عقل قطعی بطلی وجود ندارد. صغریاً ممکن نیست. می‌گوییم اصلاً نیست. به فرض اگر باشد می‌گوییم این آیه باید تأویل شود. یعنی حمل بر خلاف ظاهر می‌شود. یعنی می‌گوییم مرادش این که شما می‌فهمید نیست. مراد یک چیز دیگر است. این می‌شود تأویل. یعنی حمل بر

خلاف ظاهر. توجه کردید.

این یعنی ما مسلمانان جایگاه عقل از همه چیز برتر می‌دانیم. حتی خلاف علم قطعی را به شما گفتم همین حکم را دارد و این که آقایان می‌گویند ارباب کلیسا می‌گویند خب ممکن است عقل بعدها بفهمد، عقل میلیاردها سال دیگر هم تثلیث را نمی‌تواند بفهمد. چرا؟ چون کثرت در عین وحدت معنی ندارد. یا متکثر است یا وحدت دارد. هم وحدت دارد، هم کثرت دارد، هم سه تا است، هم یکی است، هم یکی است هم سه تا است. این که تناقض است. حالا که تناقض شد، می‌گویند خب این یک گزاره ایمانی است. در کتاب مقدس آمده باید قبول کنیم. فرق دین را با دین بفهم. ما می‌گوییم در قرآن ما گزاره برخلاف عقل نیست حتی اگر شما یک وقت یک جایی جستید ما آن گزاره را تأویل می‌کنیم و می‌گوییم خلاف ظاهر مراد است. این‌ها می‌گویند اگر گزاره دینی شد خلاف عقل شد باید بپذیرید. ما می‌گوییم گزاره را بگذار کنار. این می‌گوید عقلت را بگذار کار. فرق را می‌بینید چیست؟ می‌گوید عقلت را بگذار کنار. این یک گزاره دینی است وقتی گزاره دینی شد شما می‌بایست آن را بپذیرید. ما می‌گوییم نه ما قبول نداریم حتی در این انجیل تحریف شده، حتی در این اناجیلی که برای شما گفتم توسط شاگردان یا شاگرد شاگردان عیسی تدوین شده است هیچ ارتباطی با عیسای مسیح ندارد و این‌ها یک گزارشاتی از زندگی عیسی است و این‌ها بعضی‌اش نزدیک یک قرن بعد عیسی تنظیم شده است. این‌ها چیزهایی که انکار شدنی نیست. شاهدش هم مرگ عیسی، به صلیب کشیدن عیسی، دفن شدن عیسی، خروج از قبر عیسی، به آسمان رفتن عیسی، عزاداری مریم، مادر عیسی در همه کتاب‌ها و اناجیل آمده است، اگر این کتاب عیسی بود دیگر بعد مردنش عیسی آورد این‌ها را. بعد از این که سه روز در قبر بود آورد. بعد از این که به آسمان رفت آورد. از داخل قبر که کسی نمی‌تواند کتاب تنظیم کند و وحی برایش بشود و بگوید. این‌ها یک گزارشاتی است از حیات و زندگی عیسی. بعضی از آنها

توسط حواریین شاگردان عیسی و بعضی توسط شاگرد شاگردان عیسی و بروید جلوتر تنظیم شده است. عددش هم چهار تا انجیل نبوده، همین الان هم کتاب مقدس اناجیل از چهار تا بیشتر است رساله‌های دیگری هم ملحق به آن است. عدد انجیل‌ها رسید به متجاوز از دویست انجیل. کلیسا در یکی از قرن‌های میلادی ظاهراً قرن چهارم است، اسقفان نشستند دیدند که این جور نمی‌شود جمعش کرد. دویست انجیل. هر که برای خودش یک سازی می‌زند یک حرفی می‌زند، روی چهار انجیل توافق کردند و بقیه اناجیل را هم جمع کردند.

بله دویست انجیل است یعنی دویست گزارش در مورد حیات عیسی و شاگردان عیسی و حرف‌های عیسی. با این حال در همین چهار انجیلی که معتبر دانسته‌اند در نزد کلیسا در همین‌ها شما گزاره‌هایی دارید، آیاتی دارید خلاف تثلیث. خلاف الوهیت عیسی است، در همین انجیل‌های موجود می‌خوانم برای شما. پس مطلب چهارم بود گفت «تثلیث گزاره ایمانی است ما باید بپذیریم». می‌گوییم: خیر ما اصلاً قبول نداریم این گزاره ایمانی را. حتی به انجیل تحریف شده هم نمی‌توان تحمیل کرد که تثلیث را پذیرفته باشد.

بیاییم سر داستان وحدت در عین کثرت. خیلی خب شما (مسیحی‌ها) می‌گویید «سه اقنوم است اقانیم ثلاثه. اب و ابن و روح القدس اما این سه اقنوم با هم وحدت دارند شدند یک موجود». سؤال ما این است آیا وحدت این‌ها وحدت اعتباری است یا ترکیب این‌ها یک ترکیب حقیقی است؟ کدام یک از این دو؟ مگر مسیحیت امروز نمی‌گوید این سه تا یکی است. خیلی خب باشد قبول. این سه تا که یکی است، این سه تا چه جوری حساب کردید. آیا وحدتشان اعتباری است یا حقیقی؟

وحدت اعتباری مثل این ساختمان، شما آجرهای را چیدید، تیر آهن‌ها را زدید، در و پنجره‌ها را گذاشتید، این‌ها را کنار هم به شکل خاصی گذاشتید، این را

اعتبار کردید یک سالن، یک خانه. درست است؟ این وحدت، وحدت اعتباری است، هر وقت هم نخواستید تیر آهن‌هایش را می‌برید، آجرهایش را می‌برید، در و پنجره‌هایش را می‌برید، اجزایش را برمی‌دارید می‌بردید، وحدت شما وحدت اعتباری، و ترکیب شما نیز ترکیب اعتباری است.

و در مقابل شما ترکیب حقیقی دارید. ترکیب حقیقی مثل این که شما فرض بفرمایید آبی داشتید، شکری داشتید، سکنجبینی داشتید این‌ها را الآن حل کردید، الآن یک شیء جدید به دست آمد. سرکه را با شیر به هم مخلوط کردید الآن شد سکنجبین. سکنجبین خودش یک ماده جدید است نه دیگر سرکه است و نه دیگر شیر است، الآن یک مرکب جدید است و دیگر شیء جدیدی است ترکیبش هم ترکیب حقیقی است. شما دیگر الآن بخواهید سرکه‌اش را جدا کنید می‌شود؟ شیرهاش را جدا کنید می‌شود؟ نه. اما در و پنجره و آجر و آهن را از خانه می‌توانید جدا کنید. چون آنجا ترکیب اعتباری است اینجا ترکیب حقیقی است. ما می‌گوییم به پیروان عیسای مسیح، خدا سه تا است در عین این که سه تا است یکی است و وحدت دارد، وحدت این سه تا اعتباری است یا حقیقی؟ این را برای ما توضیح دهید.

اگر گفتند وحدت، وحدت ترکیب حقیقی است، اگر مرکب، مرکب حقیقی باشد، باید شما سرکه را با شیر وقتی روی هم می‌ریزید، این اجزاء فعل و انفعالی احتیاج دارد باید بگذارید سر چراغ، آتش زیرش روشن کنید، این‌ها را با هم بجوشانید تا بشود سکنجبین. یعنی شما برای رسیدن به یک وحدت حقیقی باید اجزاء را نه فقط مخلوط کنید بلکه باید علاوه بر مخلوط کردن فعل و انفعالاتی انجام شود تا تبدیل شود به شیء جدیدی مثل سکنجبین. پس اگر بخواهید وحدت حقیقی داشته باشید باید این فعل و انفعالات را داشته باشید. ذات واجب الوجود خالی از هرگونه فعل و انفعال است. در ذات واجب فعل و انفعالی وجود ندارد. اگر فعل و

انفعال وجود داشت قدیم نبود دیگر. فعل و انفعال حادث است. سنکنجبین حالا شد سنکنجبین تا قبلش شیره بود و سرکه بود حالا شد سنکنجبین، بعد فعل و انفعال. اگر ذات واجب فعل و انفعالی وجود داشته باشد، فعل و انفعال دیگر قدیم نیست حادث می شود. واجب الوجود می شود بعد فعل و انفعال به وجود آمده است. واجب الوجود که حادث نیست، قدیم است. ثمّ این یک اشکال.

اشکال دوم: در فعل و انفعال کدام یکی از اینها رکن است. حالا فرض کنید پذیرفتیم. آیا اقایم ثلاثه، اب و ابن و روح القدس، اب رکن اصلی این فعل و انفعال است. ابن رکن است یا روح القدس رکن است. یا نه یکی فقط دخیل است در فعل و انفعال بقیه مثلاً در حکم کاتالیزور است فقط محیط را آماده می کند. در فعل و انفعال شرکت نمی کند. کدامش است؟ اگر یکی فقط باشد ترجیح بلا مرجح است اگر همه باشند در فعل و انفعال، اختصاص به یکی نداشته باشد، ذات واجب محل فعل و انفعال می شود که نمی تواند باشد. حالا فعل و انفعال حاصل شد بین این سه تا، شد مرکب حقیقی. پس خدا این سه تا نیستند آن چهارمی است که از فعل و انفعال بین این سه تا حاصل می شود پس تازه خدا می شود آن چهارمی. این سه تا هیچ کاره هستند. سنکنجبین چیست؟ آن مایع جدید است. سرکه، سنکنجبین نیست. شیره هم سنکنجبین نیست. مایع جدیدی که حاصل شده است سنکنجبین است. حالا سنکنجبین را مدعی هستند عروق قلب را باز می کند و از این حرفها. آن سومی. پس در این فعل و انفعالات هم این سه تا هم که فعل و انفعال می کنند که بشود خدا، این سه تا خدا نیستند آن چهارمی که از این سه تا به وجود می آید می شود خدا. سه تا بود شد چهار تا. تازه چهارمی می شود خدا نه آن سه تا. این در فرضی که شما ترکیب را حقیقی بگیرید.

اگر شما آمدید ترکیب را اعتباری گرفتید، آن که واضح است اگر اعتبار شد، در اعتبار **اولاً:** وحدت و ترکیب اعتباری که وحدت نیست، یک امر فرضی است،

تخیلی است، حقیقی نیست. **ثانیاً:** در عالم اعتبار می‌شود مثل عالم اعداد. عدد اعتباری است یا نه؟ اعتبار است دیگر. یک دو سه بروید همین جور جلو. و لذا چون اعتبار است پایان هم ندارد چون شما اعتبارتان تا آنقدر احتیاج دارید می‌توانید اعتبار کنید. هیچ مشکلی ندارد، اعتبار است. اگر ترکیب شما اعتباری باشد هرگونه مرکب اعتباری نمی‌تواند شما بین یک و سه فرض کنید. چون یک، سه نیست و سه هم یک نیست. این که بدیهی است اگر شما سر کلاس اول دبستان، بچه‌ای که یک و سه را شناخت. گفتید که پسر من این چند تا است؟ می‌گوید یکی است. گفتید این چند تا است؟ می‌گوید سه تا. به او بگو نه پسر من این سه تا همان یکی است و آن یکی همین سه تا است، به شما چه می‌گوید؟! بچه‌ای که هنوز دبستان نمی‌رود. می‌گوید باباجونم، معلمم، عزیزم امروز هوا گرم بود آفتاب زیادی توی سرت خورده. سه تا که یکی نمی‌شود و یکی هم سه تا نمی‌شود. اگر مرکب را شما دارید اعتباری فرض می‌کنید درست شد. و اگر شما مرکب را اعتباری گرفتید، مرکب اعتباری وحدتی در کار نیست. مثل این که شما بگویید این شیشه سرکه را می‌بینید این ظرف شیره را هم می‌بینید، این‌ها را یکی فرض کن. می‌گوییم خیلی خب فرض است دیگر، می‌گوییم خب یکی فرض کردیم این‌ها را. می‌گوید حالا که یکی فرض کردید. این‌ها حالا یکی می‌شود به فرض ما؟ این‌ها مثل آن سکنجبین می‌شود؟ نه دیگر. این‌ها می‌شود یکی شیره و یکی هم سرکه. این‌ها یکی نمی‌شود. ولو شما یکی فرضش کنید دو تا ظرف را گذاشتید کنار هم. این دو تا کتاب را من گذاشتم کنار هم. به شما می‌گوییم این دو تا را یکی فرض کن. یکی اعتبار کن. چشم، ما یکی اعتبار کردیم. یکی فرض کردیم. اما به فرض و اعتبار ما این دو تا یکی شد؟! نه دو تا کتاب است. آن دو تا ظرف یکیش سرکه است و یکیش شیره است، یکی نمی‌شود. اگر خواستید یکی شود باید روی هم بریزید بجوشانید می‌شود سکنجبین. می‌شود یکی. سکنجبین در طی یک فعل و انفعال شد شیء جدید. ملاحظه فرمودید.

بنابراین مسیحیان که می‌گویند تثلیث در عین کثرت در عین وحدت. کثرت در عین وحدت نمی‌شود. شما وحدت را می‌خواهید اعتباری بگیرید. که اصلاً وحدت نیست. می‌خواهید حقیقی بگیرید در ذات واجب تعالی راه ندارد. چون موجب فعل و انفعال است. چون تازه شیء چهارمی می‌خواهید. چون ترجیح بلا مرجح است. اگر فعل و انفعال مال یکی‌شان باشد. بنابراین قبول نداریم. کثرت در عین وحدت قابل پذیرفته شدن نیست. این چه وحدتی است، توضیح بدهید برای ما؟ حقیقی نمی‌تواند باشد اعتباری هم نمی‌تواند باشد، اگر وحدت سومی سراغ دارید بگویید. ما همین دو وحدت را بلد بودیم. همین دو تا مرکب را بلد بودیم که گفتیم. مضافاً به این که شما می‌دانید ما در توحید که بحث کردیم، گفتیم مستحیل است که ذات واجب اجزاء داشته باشد. ذات واجب تعالی بسیط علی الإطلاق است. چون اگر بخواهد اجزاء داشته باشد، هر مرکبی محتاج به اجزایش است، وقتی محتاج به اجزایش شد، محتاج واجب نیست. ذات واجب غنی به ذات است. این‌ها را در بحث توحید بحث کردیم.

می‌گویند که خیلی خب حالا با عقل جور در نمی‌آید و لیش کن. ترکیبش هم نفهمیدی و لیش کن. یک گزاره ایمانی است در کتاب مقدس آمده باید پذیرید. آن وقت اینجا می‌گوییم فرق ما با شما این است. بت پرست هم می‌گوید در کتاب مقدس من بت خدا است، پس بنابراین بت پرستی گزاره ایمانی است وقتی گزاره ایمانی شد من باید قبول کنم. می‌شود این جوری بنیاد دینی و اعتقادی را گذاشت که چون گزاره ایمانی است؟ شما چون گزاره ایمانی است از دایره عقل خارج کنید. می‌توانیم این را بگوییم؟ که گزاره‌های ایمانی احتیاج به عقل ندارد. ما خلاف عقل هم که باشد گزاره ایمانی خلاف عقل است. مخالف عقل هم که باشد ما می‌پذیریم. این دینی که خلاف عقل را به عنوان گزاره ایمانی می‌پذیرد. می‌گوییم که اگر این جور باشد همه ادیان قابل پذیرش می‌شود. بت پرست هم می‌گوید در کتاب من آمده بت مقدس است من

باید پرستش کنم. گاوپرست هم همین را می‌گوید. توتم‌پرست‌ها هم همین را می‌گویند. این همه اشیاء و حیوانات و چیزهای تخیلی در عالم مورد پرستش قرار می‌گیرد، همه‌شان همین را می‌گویند. می‌گویند این برای ما یک گزاره ایمانی است بنابراین ما حرفی در موردش نمی‌زنیم. وقتی شد گزاره ایمانی خط قرمز است عقل دیگر راهی ندارد. یعنی اگر مخالف عقل هم هست باید بپذیریم.

به خدا ببینید چه دینی دارید و آنها چه دینی دارند. فقط حیف که ما نمی‌توانیم دین خودمان را تبلیغ کنیم. می‌گوید خلاف عقل قطعی را باید بپذیرید. ما می‌گوییم نه خلاف عقل قطعی را بنداز دور، کنار بگذار. خب اگر قرار شد به عنوان گزاره دینی بودن ما مطلبی را بپذیریم، برای تمام ادیان آن اعتقاداتشان گزاره دینی است ولو خلاف عقل هم بشود باید بپذیرند، پس همه ادیان پذیرفتنی است. پس دیگر کدام باطل است و کدام صحیح است مورد پذیرش نیست. کاری به باطل و صحیح ندارد، همه دین‌ها حتی بت‌پرستی، حتی دین ژاپنی‌ها که امروز یک چیزی شبیه بت‌پرستی است، همه این‌ها معتبر است. چون همه این گزاره‌ها را مقدس می‌دانند، گزاره ایمانی این‌ها است. این که حرف نشد. این برهان است؟ این استدلال است؟ اگر این برهان و استدلال است همه این‌ها همین حکم را دارند. ما می‌گوییم از کتاب مقدس نه از تورات تثلیث بیرون می‌آید و نه از انجیل آیاتی در آن هست بر نفی تثلیث و به اعتقاد ما مسیحی‌ها اگر می‌خواستند دین خودشان را بیاورند به روی یک اساس صحیح باید عین ما حرف می‌زدند. باید می‌گفتند تثلیث خلاف عقل است بنابراین حتی اگر در کتاب مقدس حتی اگر در اناجیل آیاتی هست که ظاهرش تثلیث است ما باید تحقیق کنیم، تا دینشان مطابق عقل شود، قابل پذیرش شود. این‌ها آمدند عکسش را گفتند. گفتند عقل نمی‌پذیرد بگذارش کنار، این راز است سرّ است. این راز یک راز ایمانی است، تو باید مؤمن شوی وقتی مؤمن شوی در جانت تثلیث را درمی‌یابی. عقلت به آن نمی‌رسد اما اگر مؤمن شوی در جانت تثلیث را

می‌یابی. این بنیاد دین را و اصل اساسیش را گذاشتند برخلاف عقل. ما می‌گوییم دین ما از بای ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ تا تالی تمتش از بای ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ در سوره حمدش تا سین ﴿وَالنَّاسِ﴾ سوره ناسش اگر یک چیزی خلاف عقل آوردی در آن به شما جایزه می‌دهیم و برخلاف عقل در آن نیست. به فرض هم اگر پیدا کردید ما آن آیه را (می‌گوییم نیست) بعد می‌گوییم اگر تو ظاهر یک چیزی آوردی گفتی خلاف عقل قطعی بطلی است ما تأویلش می‌کنیم می‌گوییم مراد آیه این که شما می‌فهمید نیست. این دین براساس عقل است. وقتی براساس عقل شد ماندگار است. *إلی ابد الآباد باقی می‌ماند. چون مطابق عقل است.*

اما این دین مسیحیت دستکاری شده که قائل به تثلیث است بای ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ تثلیث خلاف عقل قطعی بطلی است بعد هم که خلاف عقل است نمی‌گوید خب حالا برای تان درست می‌کنیم و تأویل می‌کنیم. می‌گوید نه باید بپذیرید چون گزاره ایمانی است. خلاف عقل است و باید چگونه این خلاف عقل را بپذیرید. می‌شود اعتقاد؟ می‌شود دین؟ می‌خواستیم مواردی هم که در تورات و انجیل نفی تثلیث است برای شما بخوانم وقت گذشت. ان شاء الله جلسه بعد.

وصلی الله علی محمد وآله.

جلسه هفتم^۱:

استفاده توحید از اناجیل موجود

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان در نقد مسیحیت است. رسیدیم به داستان الوهیت عیسیای مسیح. و این که مسیحی‌ها قائل به تثلیث هستند. می‌گویند سه تا خدا در عالم وجود دارد اب و ابن و روح القدس. ازانیم ثلاثه. خدمت شما عرض کردیم که نقد این آموزه تثلیث، و نقد این اعتقاد این است که:

اولاً: شما ذات واجب الوجود نمی‌تواند مرکب باشد، نه مرکب حقیقی و نه مرکب اعتباری. پس بنابراین تثلیث معنایی نخواهد داشت. و این یک تناقض آشکار است. لذا که خدا یکی است در عین حال که یکی است سه تا است و در عین حال که سه تا است یکی است. این بای ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾ اعتقاد مسیحیت یک تناقض بزرگ است. وقتی می‌رسند به این تناقض می‌گویند خیلی خب حالا که ما عقلاً نمی‌توانیم تثلیث را حل کنیم، بنابراین تثلیث یک گزاره ایمانی است. شما اگر عیسیای مسیح را

قبول دارید در انجیل این‌گونه آمده باید قبول کنید، چاره‌ی دیگری وجود ندارد. یک گزاره ایمانی است، باید بپذیرید. بعد می‌گویند سرّ است. این از اسرار است. شما قبول کن کم‌کم که در مسیحیت ایمانت قوی‌تر شد این سرّ برای تو کشف خواهد شد و خواهی فهمید که چگونه خدا یکی است و در عین یکی سه تا است. و سه تا است در عین سه تا یکی است. پس وقتی به استحاله عقلی می‌رسند دست از تثلیث برنمی‌دارند. می‌گویند بله محال است عقل ما درک نمی‌کند تثلیث را، باید ایمان داشته باشیم. سرّ است. این را آرام آرام ایمان داشته باش برایت معلوم می‌شود. این حرفی است که مسیحی‌ها می‌زنند.

ما نقد کردیم، گفتیم دین باید براساس عقل باشد نه عقل براساس دین. دین باید معقول باشد، قابل تصویر عقلی باشد. به شما گفتیم اگر یک پیامبری در کلماتش، در دستوراتش خلاف عقل باشد اصلاً نبوت او محلّ تردید خواهد بود. نبوت او را رد کنید، شما دیگر اعتنایی نکنید. خدایی که خالق عقل است حرفی که خلاف عقل باشد نمی‌زند. البته حرف خلاف عقل قطعی بطنی جزمی. و اگر کسی یک چیزی را می‌گویند و با عقل من قابلیت تطابق ندارد. خب تو نفهمیدی. آیا همه نمی‌فهمند؟ آیا همه اشکال می‌کنند؟ این عقل را داریم نمی‌گوییم، آن عقل قطعی جزمی بطنی را می‌گوییم.

ثانیاً: حالا ما خدمت آقایان (خدمت پدران کلیسا) می‌خواهیم بگویم اصلاً چه کسی گفته است که گزاره تثلیث، اقانیم ثلاثه یک گزاره ایمانی است. یعنی ما امروز اشکال می‌کنیم به این‌ها که اصلاً از کتاب مقدس چیزی به عنوان تثلیث استفاده نمی‌شود. اولاً ما تثلیث را در تورات نداریم. یک یهودی الی الیوم هم شما پیدا نمی‌کنید که قائل به تثلیث باشد و بگوید سه تا خدا، ابداً. در تورات چنین گزاره‌ای وجود ندارد، بلکه خلافش است. ملاحظه بفرمایید برای شما می‌خوانم. سفر پیدایش، اول تورات، باب اول، آیه اول. یعنی همین اول بای ﴿بِسْمِ اللَّهِ﴾: «در ابتدا خدا

آسمان‌ها و زمین را آفرید و زمین تهی و بایر بود». یعنی کشتی و کشاورزی روی آن نبود. «و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آب‌ها را فرو گرفت و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد». خدا. سخن از خدای یگانه است. سه‌تایی تو کار نیست. برویم جلوتر باب سوم از سفر پیدایش، آیه ۲۲ را برای شما می‌خوانم. داستان آدم و حوا است این که آدم و حوا نقل می‌کند: «و خداوند خدا رخت‌ها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید و خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا به ابد زنده ماند». این بعد خوردن آدم است از شجره ممنوعه که وقتی خورد می‌گوید خدا به این‌ها آن شجره، شجره علم بود، دانش بود. از آن خوردند فهمید خوبی و بدی را متوجه شد آدم. خدا گفت خب دیگر باید از بهشت رذش کنیم برود و الا اگر آمد و از درخت جاودانی هم خورد آن وقت تا ابد زنده خواهد بود. من حالا با محتوای این‌ها کاری ندارم می‌خواهم در تورات چیزی که ما داریم خدای یگانه است. خداوند خدا. خدای یگانه. ما در آیات تورات هیچ آثاری از تثلیث نمی‌بینیم. و لذا شما یک یهودی پیدا نمی‌کنید قائل به تثلیث باشد حتی تا امروز. پس این از تورات.

حالا اگر بگویند خیلی خب تورات را بگذار کنار در انجیل گزاره‌هایی برای تثلیث هست. می‌گوییم آقا قاعده کلی این است که برای شما جلسات قبل هم گفتیم. اگر یک گزاره دینی با عقل تعارض داشته باشد عقل کنار نمی‌رود گزاره دینی را شما باید تأویلش کنید. باید یک تفسیر دیگر از آن ارائه دهید ولو خلاف ظاهرش باشد. این را ما قبل از این گفتیم. و لذا به شما می‌گوییم اگر در انجیل اربعه گزاره‌هایی هم باشد، آیاتی هم باشد که حکایت تثلیث را می‌کند، می‌بایست پدران کلیسا چون خلاف عقل است آن را تأویلش کنند. تفسیری برای آن کنند که از تثلیث خارج شود. لکن ما الآن اینجا خدمت شما می‌گوییم: در خود انجیل‌ها کلماتی داریم

که صراحت در توحید دارد و خدای یگانه. خب چرا آنها را نمی‌گیرید؟ آن کلماتی که صراحت بر توحید دارد خب آنها را اخذ کنید و آنهایی که ظهورش در تثلیث است، آنها را تأویل کنید. قرآن کریم که برای شما خواندیم آیه ۱۷۱ سوره نساء فرمود: ﴿يَتَأَهَّلَ الْكُتُبَ لَا تَعْلَمُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقِنَهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَفَاعِلُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ﴾ دست از قول به تثلیث بردارید برای خودتان هم بهتر است. این آیینی که بای بسم اللهش تناقض عقلی است اگر آدمی عقل داشته باشد نمی‌پذیرد. شما این تناقض را از دین خودتان هم بردارید اگر می‌خواهید تبلیغ این آیین را هم کنید راحت‌تر و بهتر تبلیغ می‌کنید. آخر نمی‌شود یک چیزی را تبلیغ کرد که تناقض عقلی در آن است. بنابراین ﴿وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ﴾ یعنی نگویید سه تا خدا. ﴿ثَلَاثَةٌ﴾ خبری است که مبتدای او محذوف است مبتدا که محذوف است «آلهة ثلاثة» نگویید سه تا خدا. ﴿انْتَهُوا﴾ دست بردارید، رها کنید، به پایان برسانید این قول را. ﴿خَيْرًا لَّكُمْ﴾ اگر شما دست از قول به تثلیث بردارید برای خودتان هم بهتر است. ﴿إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ بنابراین قاعده به ما این را می‌گوید چون در انجیل کلماتی هست دال بر توحید حتی اگر کلماتی باشد که دال بر تثلیث است، آن تثلیث را باید توجیهش کنیم. چرا؟

شما نگویید چرا ما تثلیث را توجیه کنیم توحید را بیابید تثلیث کنیم؟ چون تثلیث را کسی قائل نیست. ادله قائم شده است بر ثبوت خدای یگانه. تثلیث دلیل ندارد. اما توحید دلیل عقلی و نقلی هرچه بخواهید دارد. از آن طرف توحید و تثلیث با هم هم‌خوانی ندارد، جمع ندارد. تعارض عقلی بینش است. بنابراین آن طرف هم اگر تثلیث را هم به فرض دارید اولاً انجیل‌های شما کلمات عیسی نیست. گزارش‌هایی از حیات عیسی است که بعد از عیسی تدوین شده است. حالا به فرض هم این‌ها برای شما متن مقدس است باشد مشکلی نیست. قاعده می‌گوید آیاتی که

ظهور در تثلیث دارد برگردانید به توحید، و تفسیر و تأویلی کنید که خلاف توحید نباشد. اما این‌ها عکسش می‌کنند. توحیدشان را می‌برند و آیات توحید را تفسیر و تأویل به تثلیث می‌کنند. این یک خطای بزرگی است که کلیسا مرتکب می‌شود و گمان می‌کند به این کیفیت مقام پیامبرشان بالا رفته است. پیغمبر که خدا نمی‌شود. ببینید تعارض است و لذا آیه ۱۷۲ از سوره نساء را بخوانید ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ﴾ عیسای مسیح استنکاف ندارد که عبد خدا باشد. استنکاف یعنی عیسی امتناعی نمی‌کند که عبد خدا باشد. عیسی اقرار دارد به عبودیتش برای خدا. انجیل‌ها هم حکایت عبودیت عیسی برای خدا را می‌کند. خب این که می‌شود کوسه و ریش‌پهن. هم کسی عبد است هم خدا، نمی‌شود که. هم عبد است هم خدا. این که امکان ندارد، این که جمع نمی‌شود که یا عبد است یا خدا. اگر عبد است دیگر خدا نیست. اگر خدا است دیگر عبد نیست. اما این عبدی است که خودش ادعای خدایی ندارد، پیروانش برای این که مقام او را بالا ببرند برایش ادعای خدایی می‌کنند. شما در انجیل‌ها نگاه کنید.

می‌گویند: گزاره ایمانی. این همان عرضی بود که کردم که می‌گویند تثلیث یک گزاره ایمانی است باید بپذیریم. ما در دین خودمان یک دستور خلاف عقل نمی‌پذیریم.

اشکال: پس چرا در برخی از روایات مطالبی برخلاف عقل یا علم وارد شده است؟

جواب: این روایات که فرمودید یا باید تأویل شود یا از آن اعراض شود. و یک گزاره است می‌خواهی قبول کن می‌خواهی قبول نکن هیچ جای دین بهم نمی‌خورد. این جزء اعتقادات ما نیست که شب اول قبر از میت مسلمان شیعه امامی پرسند ای کسی که مرده‌ای به ما گزارش بده آیا قبول داری که از وقتی زنا زیاد می‌شود زلزله زیاد می‌شود؟ این جزء اعتقادات ماست؟! یک حدیث است،

رسیده، می‌خواهی قبول کن می‌خواهی قبول نکن. تمام شد. این اعتقاد نیست. اگر شما گفتید این را من قبول ندارم کجای دینت ضرر می‌کند؟ آیا از دین خارج می‌شوی؟ چه حرفی شما می‌زنید.

ولی آن اعتقاد است. می‌گویید باید قائل به سه خدا شوید. در عین سه تا خدا یک خدا در عین یک خدا سه تا خدا. اصلاً توحید مگر اول ادیان نیست. شما ببینید پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تا سالها دعوت پیغمبر فقط «قولوا لا إله إلا الله» فقط همین بود، «لا إله إلا الله». توحید آغاز دعوت همه انبیاء است. تمام انبیاء. اساس دین‌شان توحید است. اعتقاد اصلی توحید است. شما در اعتقاد اصلی‌تان می‌گویید سه تا و تناقض دارید. بعد می‌گویید این یک گزاره ایمانی است، ما نمی‌فهمیم اما باید بپذیریم. برای چه؟ ما چیزی را که نمی‌فهمیم و استحاله عقلی دارد نمی‌پذیریم. اول عقل است ثم دین. عقل، دین. آمدند پیش امام صادق علیه السلام (این حدیث را مگر نمی‌خوانید) گفتند فلانی خیلی اکرم‌خوی است زیاد نماز می‌خواند، زیاد روزه می‌گیرد، زیاد عبادت خدا انجام می‌دهد. امام فرمودند: «وکیف عقله؟» عقلش چطوری است؟ عقلش. اول حجّت خدا، عقل است و دوم حجّت خدا می‌شود پیامبران. اول عقل است. شما دارید در مسیحیت در اول مسیحیت عقل را گذاشتید کنار. در اسلام اول عقل است تا آخرش هم عقل است. آن وقت کدامش را می‌روی دنبالش.

اشکال: اخباری‌های ما هم می‌گویند عقل حجیتی ندارد.

جواب: اخباری‌ها می‌گویند. حالا چه کسی اخباری است. به فرض هم که بگویند. بعد تازه آنها اخباریان وقتی به شما می‌گویند که ما قطع حاصل از کتاب و سنت را حجّت می‌دانیم در فروع فقهی است نه در اعتقادات اصلی. اخباری با من و

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۸؛ موسوعة أحاديث أهل البيت علیهم السلام، ج ۷، ص ۲۲۷، ح ۴.

شما در اعتقادات خلافی ندارد. در فروع شما یکی از ادله استنباط را عقل می‌دانید یکی‌اش را کتاب می‌دانید. اخباری می‌گویند عقل را رها کن، کتاب هم نمی‌فهمی رها کن، فقط می‌شود روایات و اخبار. اخباری این را می‌گویند آن هم در استنباط و فروعش. در اصول خلافی با هم نداریم و اخباری یک بینشی است. بله قبول دارم مثل شما. اخباری‌گری یک تفکری است در شیعه که عقل را محدود می‌کند تفکر غالب شیعه نیست بعضی در قرن‌های گذشته دارای این تفکر بودند. چه اشکالی دارد. این یک فکر بوده. امروز هم فوق‌العاده پیروان این فکر کم هستند. ما فکر غالب را می‌گوییم، آن که پیش خودمان صحیح است را می‌گوییم. اخباری تعطیل عقل را در فروع می‌گوید. می‌گوید این فروع فقهی شما عقل را آمدی یکی از ادله استنباط گذاشتی عقل بشر راهی ندارد. این هم که آقایان قبول نکردند. شیخ انصاری و قبل شیخ انصاری، وحید بهبهانی و غیره... با اخباریین معارضه کردند، ریشه اخباری‌گری را وحید بهبهانی اعلی الله مقامه الشریف (که همین روزها در کربلا محل درس و دفنش برایش یک همایش بزرگی را برگزار کردند در همین هفته) ریشه اخباری‌گری را خشکاند، از بین برد. آن یک تفکر غلطی بوده است. تفکر غلط را به رخ ما نکشید که این‌ها هم عقل را کنار گذاشته‌اند. اول عقل. «کیف عقله». اول باید آدم عاقل باشد ثم متدین باشد. عقل محور دین است. در اسلام این‌گونه است. در کتابمان قرآن این‌گونه است. در روایاتی که از پیامبر ﷺ و آل پیامبر ﷺ رسیده، این‌گونه است.

ولی در مسیحیت عقل شما در ورودی به مسیحیت تعطیل می‌شود. عقل تعطیل، بگذارش طاقچه بالا، حالا می‌خواهی بیا ایمان را به تو بگویم چیست. این که نمی‌شود. این که دین نشد.

حالا ما می‌خواهیم بگوئیم این که پدران کلیسا می‌گویند تثلیث یک گزاره ایمانی است می‌خواهیم بگوئیم این اشتباه است، چنین چیزی نیست. حتی انجیل‌های موجود، انجیل اربعه موجودی که کلیسا آن را نشر می‌دهد، مجانی در تمام دنیا به

همه زبان‌ها در تیراژهای چند میلیون منتشرش می‌کنند، در همین انجیل‌های امروز گزاره‌هایی داریم نفی تثلیث. ببینید. پس ما قبول نداریم حتی در انجیل‌های امروز تثلیث را دارید. نه. انجیل یوحنا، باب اول، به فرض شما اگر کلماتی در انجیل یوحنا دارید که کسی بخواهد از آن استفاده تثلیث کند کلماتی هم داریم که چنین نیست. مثلاً نگاه کنید در انجیل یوحنا، باب اول، می‌گوید: «کلمه جسم گردید» کلمه یعنی عیسی. «و میان ما ساکن شد» می‌گوید کلمه‌ی خدا، جسم شد «پرزویه و راستی و جلال او دیدیم جلالی شایسته‌ی پسر یگانه‌ی پدر» پس این پدر و پسر را می‌گوید این‌ها ظهور در تثلیث است. البته این‌ها همه قابل توجیه است برای شما گفتم قرآن هم می‌گوید عیسی کلمه خدا بود، اما کلمه یعنی مخلوق. ﴿وَرُوحٌ مِّنْهُ﴾^۱ روح یعنی مخلوق. کلمه یعنی مخلوق. این‌ها اشتباه کلمه را فهمیده‌اند. حالا نگاه کنید. انجیل یوحنا، باب اول، آیه اول: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود» پس خدا چه کسی است؟ خدا، خدا است. کلمه هم نزد خدا بود، اما خدا. «و کلمه خدا بود». کلمه را باز می‌گوید خدا بوده. «کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود». خب شما این‌ها را اگر بخواهید باز اگر همان «در ابتدا نزد خدا بود» این‌ها که دارم برایتان می‌خوانم نگویند مَهْمَلات می‌گویید. این‌ها انجیل یوحنا، باب اولش را می‌خوانم. «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود همان در ابتدا نزد خدا بود همه چیز به واسطه او آفریده شد». این را اگر به شما بگویند معنی کنید. ما اگر بخواهیم این را تفسیر کنیم این جور معنی می‌کنیم، می‌گوییم «در ابتدا» روی معنای صحیح. ارباب کلیسا این جور معنی نمی‌کنند. ارباب کلیسا می‌گویند «کلمه» یعنی عیسی، می‌گوید عیسی خدا است، خدا عیسی است. در ابتدا کلمه بود کلمه پیش خدا بود عیسی با خدا با هم بودند تا بعدها خدا کلمه را جسمش کرد «کلمه جسم گردید و

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

میان ما ساکن شد» که فرستادش روی زمین. این داستان کلمه. ولی اگر شما بخواهید تفسیر صحیح کنید می‌گویید: خدا و عیسی مسیح کلمه خدا و مخلوق خدا است. خدا عیسی را آفریده است. عیسی شد مخلوق. کلمه یعنی مخلوق. چرا کلمه یعنی مخلوق؟ چون خدا هرچه را بخواهد خلق کند ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ به این تعبیر شد تعبیر کلمه. چون خدا به او می‌گوید باش نه این که خدا احتیاج به کلمه باش دارد، اراده الهی تعلق می‌گیرد وجود پیدا می‌کند ﴿كُنْ﴾ نمی‌خواهد. از ضیق کلام کلمه ﴿كُنْ﴾ استعمال شده است. این تفسیر صحیح است که من برای شما کردم. الآن پدران کلیسا باید قدر بدانند که من کلامشان را انجیلشان را تفسیر صحیح کردم. نمردیم و تفسیر انجیل هم گفتیم. اما خودشان این‌ها را حمل بر تثلیث می‌زنند. ولی آن وقت که شما می‌گویید «کلمه نزد خدا بود» ببینید یعنی کلمه را دارید غیر خدا حساب می‌کنید و می‌گویید کلمه پیش خدا. این تعبیرها، تعبیرهای متعارف است. الآن یکی که می‌میرد اگر بچه کوچک دارد، مادر به بچه‌هایش می‌گوید باباتون رفته پیش خدا. یعنی این که نرفت پیش خدا که بشود خدا بلکه بچه از مادرش می‌پرسد: مادر این داداش کوچولوی من دو سال پیش که به دنیا نیامده بود کجا بود؟ مادر می‌گوید پیش خدا بود. خدا این را به ما داد. این تعبیر این جور است. پیش خدا بود «کلمه نزد خدا بود» دقیقاً مثل همان است که مادر به بچه کوچکش، خدا تازه یک بچه به آنها داده، می‌پرسد ماما پارسال داداش من کجا بود که به دنیا نیامده بود؟ می‌گوید پیش خدا بود. یعنی این داداش خدا بود؟! یعنی خدا هنوز او را خلقت نکرده بود، حالا خلقت کرده برادر تو آمده است. پدر خانواده هم که از دنیا می‌رود، می‌پرسد، می‌گوید رفت پیش خدا. یعنی پدر خدا شد؟! این‌ها که نیست، این تعبیرها معمولی و کنائی است. «کلمه نزد خدا بود» یعنی

۱. سوره یس، آیه ۸۲.

خدا هنوز او را خلقت نکرده بود، تا بعد خدا خلقت و آفرینشش کرد.

باز هم برای شما بخوانم طوری نیست. عهد عتیق، سفر خروج، باب هفتم، آیه اول: «و خداوند به موسی گفت ببین تو را» ببینید می‌خواهیم بگوییم تعبیری که می‌گوید «کلمه خدا بود» این تعبیر کنایی است، شاهدش این کلام تورات است. ببینید «خداوند به موسی گفت ببین ترا بر فرعون خدا ساخته‌ام» یعنی چه؟ موسی را خود خدا می‌گوید «ترا بر فرعون خدا ساخته‌ام و برادرت هارون نبی تو خواهد بود» یعنی چه؟ یعنی موسی می‌شود خدای فرعون؟ یعنی تو بر فرعون تسلط داری. یعنی تو بر فرعون غلبه پیدا می‌کنی. این‌ها تعبیرهای کنایی است. وقتی می‌گوید «کلمه خدا است» یعنی این کلمه می‌تواند، این مخلوق می‌تواند بر دیگران غلبه و سلطه پیدا کند. مراد این است. نه این که خدا است. پس ببینید این‌ها قابل تأویل و تفسیر است، می‌توانند تتلیششان را تأویل و تفسیر کنند، منتهی این کار را نمی‌کنند.

یک شاهد دیگر. پس ببینید انجیل یوحنا که می‌گوید «و کلمه خدا بود» این مثل اینجاست که در سفر خروج تورات، باب هفتم می‌گوید به موسی «خداوند به موسی ببین ترا بر فرعون خدا ساخته‌ام» تو خدای فرعونی. یعنی تو بر فرعون غالب می‌شوی. یعنی تو بر فرعون سلطه پیدا می‌کنی، سلطنت پیدا می‌کنی. آنجا که می‌گوید کلمه خدا بود. کلمه یعنی مخلوق. مخلوق که خدا نمی‌شود. یعنی این مخلوق، مخلوقی است که غلبه و سلطنت پیدا می‌کند، یعنی این.

ببینید این‌ها قابل تأویل و تفسیر است. پس می‌شود این اطلاق‌هایی که خداست که در اناجیل هست عیسی خداست، این‌ها را می‌شود حمل بر مجاز کرد، نه حقیقت، بله حمل بر مجاز. زمان شاه بعضی وقت‌ها آنهایی که خیلی می‌خواستند چاپلوسی کنند به شاه می‌گفتند خداوندگارا. مگر زمان شاه یادتان نمی‌آید؟ خداوندگارا، یعنی تو سایه‌ی خدایی یا مثل خدایی در زمین. چه‌جوری خدا حکم می‌کند، فعال ما یشاء است. تو هم مثل خدا. یعنی آن کسی که می‌گفت خداوندگارا

یعنی خدا از آسمان مثلاً اگر کسی خدا را در آسمان بداند، خدا آمده روی زمین شده شاه؟ این است؟! همه می‌دانستند این یک مجاز است یعنی می‌خواهد بگوید تو هم اینقدر قدرت داری مثل خدا - بلا تشبیه - که هر غلطی دلت بخواهد می‌کنی و همه می‌دانستند این یک مجازی است که چاپلوسان استفاده می‌کنند از آن. یعنی نه این که خدا شاه باشد. خدا که به دنیا نمی‌آید و بعد بمیرد. شاه تولد دارد و مرگ هم دارد. عیسی مسیح هم همین‌جور، تولد دارد مرگ هم دارد. نه که نمی‌شود خدا باشد. اگر شما در انجیل‌ها تعبیر به خدا دارید، این را تأویلش کنید تفسیرش کنید. این‌ها می‌شود مجاز. نه این که راستی راستی خدا باشد. یعنی این سلطه دارد، غلبه دارد، حکمرانی دارد. مثل قصه موسی.

شاهد دیگر؛ وقتی خدا به موسی می‌گوید: «ترا بر فرعون خدا ساخته‌ام». اصلاً خدا ساختنی است؟ هان؟ خدا که ساخته شدنی نیست. اگر خدا را بشود بسازی پس بت پرست هم درست می‌گفت. می‌گفت این خدای من است. خدا را که نمی‌شود بسازی. همین که وقتی می‌گوید «موسی من ترا خدای فرعون ساخته‌ام» یعنی جعل کرده‌ام. خدا که جعلی نیست. خدا یک امر حقیقی است. پس این که می‌گوید ساخته‌ام، جعل کرده‌ام، قرار داده‌ام، با قرارداد کسی خدا نمی‌شود. این یعنی مجاز. یعنی تو غلبه و سلطه پیدا می‌کنی بر فرعون. اینجا شما می‌گویید انجیل می‌گوید «و کلمه خدا بود» کلمه یعنی مخلوق. مخلوق که خدا نمی‌شود. یعنی حمل بر مجاز می‌کنی. یعنی «و کلمه» که مخلوق خدا است، غالب می‌شود، سلطه پیدا می‌کند، سلطنت پیدا می‌کند. همه جا را می‌تواند فتح کند و تصرف.

باز برویم جلو. انجیل یوحنا، باب دهم، آیه سی ملاحظه کنید، مقیدم از روی انجیل برای شما بخوانم نگویند نبود انجیل یوحنا، باب دهم، آیه سی می‌گوید: «من و پدر یک هستیم». «من و پدر»؛ پدر خدایی است که در آسمان است، خدا. «من» که پسر؛ یعنی من عیسی هستم. من و پدر یکی هستیم. یعنی چه؟ این‌ها همه مجاز

است. یعنی اراده من عیسی تحت الشعاع اراده الهی است. یعنی هر کاری خدا گفت بکن می‌کنم. یعنی این. این مجاز است. این مجاز را آمدند حقیقت گرفتند. «من و پدر یک هستیم» یعنی او خداست و من هم خدا هستم، مسلماً این معنی نیست. من و پدر یک هستیم» یعنی اراده من بنده‌ی خدا، رسول خدا هرچه خدا اراده کند من هم اراده می‌کنم. این را ما هم داریم. ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ اراده نمی‌کند مگر آنچه که خدا اراده کرده است. به جایی که این جور معنا کنند که برای شما گفتم، می‌آید این‌ها را حمل بر حقیقت می‌کند که یعنی من و خدا یکی هستیم یعنی من هم خدا هستم؟ نه عزیزم. این یعنی این که اراده مسیح تحت شعاع اراده الهی است. مسیح چیزی اراده نمی‌کند خلاف اراده خدا. اصلاً ما نسبت به پیامبر خودمان هم همین را می‌گوییم. نسبت به ائمه معصومین هم همین را می‌گوییم. ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ اراده آنها تعلق می‌گیرد به آنچه خدا اراده کرد. خلاف اراده الهی کاری را انجام نمی‌دهند. خب همه این‌ها قابل توجیه است. این‌ها را شما همه می‌شود حمل کنید بر مجاز.

باز برای شما انجیل یوحنا، باب ۱۷، آیه ۱ تا ۳: «عیسی چون این را گفت چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده گفت ای پدر ساعت رسیده است» ساعت یعنی وقت «پسر خود را جلال بده تا پسرت نیز تو را جلال دهد» یعنی خدایا به من قدرتی بده تا من هم برای تو حرف بزنم و من هم تو را تبلیغ و ترویج کنم. «همچنان که او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا هرچه بدو داده‌ی به آنها حیات جاودانی بخشد». پس جناب عیسی مسیح از خدا می‌خواهد به او جلال و قدرت بدهد. «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی». تو کیست؟ پدر که داشت باهاش حرف می‌زد. «و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند». چه کسی حیات

۱. سوره تکویر، آیه ۲۹.

جاودانی دارد؟ کسی که به بهشت می‌رود. خدا را بشناسد عیسای مسیح که تو فرستادی. پس عیسی مسیح می‌شود فرستاده خدا. ﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ﴾^۱ فقط فرستاده خدا است. اینجا هم می‌گوید «عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند». پیامبر خدا است، همین. و خدا را خدای واحد حقیقی می‌خواند. ببینید این‌ها می‌شود جزو آن آیاتی که محکمت انجیل است.

ارباب کلیسا، پدران کلیسا اگر عقل صحیح و سالمی داشتند این‌ها را باید می‌گرفتند، باید می‌گفتند. عیسی چون این را گرفت چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده گفت ای پدر. خب تا اینجا درست؟ حالا جزو کلام عیسی این است. چه کسی حیات جاودانی در بهشت پیدا می‌کند؟ کسی که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناس. حالا شد چند تا خدا؟ خدای واحد حقیقی. این انجیل است می‌خوانم. «و عیسی» فقط چه می‌شود؟ فرستاده خدا. که قرآن می‌گوید: ﴿رَسُولُ اللَّهِ﴾^۲. و این کلام خود عیسی است که انجیل یوحنا، باب ۱۷، آیه ۲ و ۳ را برای شما خواندیم. این‌ها را اخذ می‌شود. چه کسی گفته تثلیث گزاره ایمانی است؟ براساس انجیل هم می‌شود خدای یگانه.

باز برای شما بخوانم. انجیل مَرْقُس، باب ۱۳، آیه ۳۲ می‌فرماید: «ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد» کدام روز و ساعت را می‌گوید؟ قیامت. می‌گوید «ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد. نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم». پسر یعنی عیسی. یعنی عیسی می‌گوید من هم از روز قیامت خبر ندارم. خب وقتی عیسی از روز قیامت خبر ندارد و فقط پدر که خدای واقعی است، از روز قیامت خبر دارد. خدا قرار است چه داشته باشد؟ خدا

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

۲. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

علم مطلق است. چیزی هست که خدا نداند؟ نه. عیسی خودش اینجا طبق این انجیل می‌گوید حتی پسر هم از روز قیامت خبر ندارد. پسر یعنی عیسی دیگر. این‌ها به عیسی می‌گویند پسر خدا. وقتی پسر هم از روز قیامت خبر ندارد، این چه خدایی است که از روز قیامت خبر ندارد. شما می‌توانید نسبت به خدا دهید که از روز قیامت خبر ندارد؟ نمی‌شود. خدا علمش عین ذاتش است اطلاق هم دارد. هیچ‌گونه جهلی در مورد خدا تصور ندارد. علم مطلق است. عیسی در انجیل می‌گوید پسر از قیامت خبر ندارد، پس معلوم می‌شود پسر خدا نیست. تمام شد. و الا اگر خدا بود باید می‌دانست. چون پدر خبر دارد. اقرار می‌کند ببینید «ولی از آن روز غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم» یعنی پسر هم خبر ندارد. پسر وقتی خبر از روز قیامت ندارد، خدا باید خبر داشته باشد از روز قیامت، چون خودش هم می‌گوید، پس معلوم می‌شود پسر خدا نیست.

زور که نمی‌شود اعتقادی که خلاف عقل است به زور بخواهید شما بفهمانی به کسی. این‌ها انجیل. باز هم برای شما بگوییم؟ بنابراین وقتی کسی که فاقد قدرت است، فاقد علم الهی است، قدرتش را از خدا درخواست می‌کند، او نمی‌تواند خدا باشد.

در انجیل یوحنا، باب ۱۷، آیه ۲ و ۳ گفت: خدایا تو من را جلال بده، قدرت بده. کسی که قدرت ندارد، علم ندارد، از روز قیامت بی‌اطلاع است، این‌ها نمی‌تواند خدا باشد و نمی‌تواند که عین خدا باشد و با تثلیث بخواهیم درستش کنیم، هم نمی‌شود.

باز هم برای شما بخوانم. انجیل متی، باب ۱۹، آیه ۱۶ و ۱۷ نگاه کنید: «ناگاه شخصی آمده وی را گفت» یعنی یک کسی آمد پیش عیسی و گفت. «ای استاد نیکو چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانه‌ای یابم» که بروم در بهشت. «وی را گفت از چه سبب مرا نیکو گفتی؟» می‌گوید چرا به من گفتی من آدم خوبی هستم؟

«حال آن که کسی نیکو نیست جز خدا فقط» یعنی نیکی علی الاطلاق منحصر است به خدا؛ و عیسی خودش را از خدا جدا می‌کند. درست است یا نه؟ یک بار دیگر بخوانم برایت: «وی را گفت از چه سبب مرا نیکو گفتی؟» چون گفت ای استاد نیکو چه کار خوبی انجام دهم بروم بهشت. گفت چرا به من گفتی نیکو، خوب؟ «حال آن که کسی نیکو نیست جز خدا فقط». فقط خدا نیکو است. یعنی خیر مطلق، خیر محض فقط خدا است، شکی نیست، صحیح هم هست. وقتی خیر محض فقط خداست، می‌گوید چرا به من گفتی نیکو؟ خیر محض فقط خداست فقط. و الا اگر عیسی هم نیکو بود کلمه‌ی فقط درست نبود، و بعد هم عیسی اعتراض نمی‌توانست کند که چرا به من گفتی نیکو. می‌گوید نیکو فقط منحصر است به خدا. من نیکو خیر محض نیستم. بی‌خود به من گفتی نیکو خیر محض، فقط خدا نیکو خیر محض است. یعنی من خدا نیستم. انجیل برای شما می‌خوانم. خب این‌ها که تصریح است.

باز هم برایت بخوانم. انجیل متی، باب ۲۷، آیه ۴۷: «و نزدیک به ساعت نهم عیسی به آواز بلند صدا زده گفت ایلی ایلی لَمَا سَبَقْتَنِي» این حالا عربی‌اش. خودش ترجمه می‌کند «یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی؟» «ایلی ایلی لَمَا سَبَقْتَنِي» معنی می‌کند «الهی الهی چرا مرا طرد کردی؟» این عیسی است از خدا، الهی الهی. الهی الهی یعنی خدایا، آیا چنین نیست؟ برای خدا الوهیت قائل است و از خدا کمک می‌خواهد و می‌گوید خدایا چرا مرا ترک کردی یعنی چه؟ خدا کسی را ترک نمی‌کند که، یعنی خدایا به من کمک کن. الهی الهی به من کمک کن. پس اگر خدا عیسی است پس چرا از خدا کمک می‌خواهد؟ به چه زبانی این‌ها را باید حالیشان کرد؟ اگر عیسی خداست پس چرا خودش از خدا درخواست کمک و دعا می‌کند؟ الهی الهی مرا چرا ترک کردی؟ یعنی خدایا چرا من را کمک نمی‌کنی. کمک کن. نجاتم بده.

دعاست دیگر. دعا چیست؟ شما می‌گویید «الدعاء مخ العبادة»^۱ دعا مغز عبادت است. یعنی اگر کسی دست‌هایش را بلند می‌کند و به خدا می‌گوید الهی الهی یعنی اقرار به الوهیت خدا و عبودیت من. و لذا می‌گوید «مخ العبادة» یعنی ریشه عبادت، جان و مغز عبادت، دعا است. وقتی دعا می‌کنی اقرار به الوهیت ذات اقدس خدا و عبودیت خودت است. خدایا من بنده‌ات هستم، بده، کمک کن. عیسی هم همین کار را کرد. انجیل متی، باب ۲۷، آیه ۴۷ این یعنی چه؟ یعنی عیسی از خدا مدد خواسته است. وقتی عیسی از خدا مدد خواست یعنی خودش خدا نیست و الا خدا از کسی مدد می‌خواهد؟

یکی دیگر بخوانم برایتان. انجیل یوحنا، باب ۲۰، آیه ۱۷: «عیسی بدو گفت مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام ولیکن نزد برادران من رفته به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما». دارد به یکی از حواریون می‌گوید برو به بقیه حواریون بگو من می‌خواهم بروم پیش پدر خود و پدر شما. یعنی چه؟

اشکال: یکی از حضار: پدر، یعنی خدای مهربان.

جواب: آفرین. پدر. مگر شما نمی‌گویید خدا از مادر به بنده خودش، از مادر به فرزند، خدا به بنده خودش مهربان‌تر است. یعنی خدا مادر است؟ مهربان‌تر است یعنی ببینید مادر چقدر مهربان است به فرزند، خدا به بنده‌اش از این مهربان‌تر است. یک مادر نمی‌تواند ببینید یک تیغ می‌رود به پای بچه‌اش، خدا از این مهربان‌تر است. آن وقت یعنی خدا مادر است؟ یعنی خدا زاییده است؟ نه. به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما، پشتش هم خودش می‌گوید «و خدای خود و خدای شما می‌روم». تمام شد. پس قصه پدر و فرزند هم معلوم شد. یک بار دیگر «لیکن نزد برادران من رفته» برو پیش حواریون «به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما» و

خدای خود و خدای شما می‌روم. کسی از ارباب کلیسا قائل است که آیا حواریون عیسی هم فرزندان خدا هستند؟ دیگر کسی که این را نمی‌گوید. می‌گوید آقای مشتاقیان، شما که با خواهران مسیحی و برادرانشان ارتباط دارید، کسی هست بگوید حواریون هم پسر خدا هستند؟ نه دیگر، فقط عیسی را می‌گویند پسر خدا. درسته؟ عیسایی که پسر خداست می‌گوید من می‌روم پیش پدر خودم و پدر شما. بعد هم خودش معنا می‌کند یعنی چه؟ «و خدای خود و خدای شما». حواریون را کسی نگفته پسر خدا هستند. اما حواریون مخلوق خدا هستند. پس معلوم می‌شود آنجا که می‌گوید من پسر خدا هستم یعنی من مخلوق خدا هستم. یعنی خدا مرا آفریده است یعنی من با خدا یک ارتباط دارم. این ارتباط را معنی می‌کند به ارتباطی که این یعنی اینقدر خدا مرا دوست دارد مثل پدری که پسرش را دوست دارد، اما من مخلوق خدا هستم، شاهدش هم این «بگو که نزد پدر خود و پدر شما خدای خود و خدای شما می‌روم». پس معلوم شد داستان پدر یعنی خدا. وقتی داستان پدر یعنی خدا پس خدا، پدر همه مخلوقات می‌شود. پس چیزی به نام تثلیث حتی در انجیل هم وجود ندارد. اگر آیات شبهه تثلیث دارد ای کاش پدران کلیسا می‌آمدند به آیاتی که شبهه تثلیث دارد را حمل می‌کردند بر آیاتی که توحید دارد و خودشان را از این معرکه نجات می‌دادند. جلوی اشتباه را هر جا بگیری، نفع است. اگر از اول بگویند تثلیث خطا بود، عیسی به توحید دعوت کرد، این پولس مقدس است که مسیح‌ستیز بود، آمد ایمان آورد و بعد از مدتی اعتقاد به تثلیث را او وارد آیین مسیحیت کرد، و الآن آنها از مسیحیت نفی‌اش کنند. ﴿وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ﴾!

وصلی الله علی محمد وآله.

جلسه هشتم^۱:

نقد الوهیت عیسی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان در نقد مسیحیت از تثلیث فارغ شدیم. یکی از آموزه‌های اصلی مسیحیت، تثلیث است و آن این است که سه خدا. این را بحث کردیم، نقد کردیم و از آن فارغ شدیم. می‌رسیم به نقد یکی دیگر از آموزه‌های اساسی مسیحیت؛ و آن الوهیت عیسای مسیح است. مسیحیان، پدران کلیسا، عیسای مسیح را خدا می‌دانند و از او تعبیر به خدا می‌کنند. چرا عیسی خداست؟ عرض کردم: برای شما می‌گوید به خاطر این که عیسی پدر ندارد و چون بدون پدر به دنیا آمده است بنابراین خداست. وقتی که شما نقض به آدم ابوالبشر که آدم ابوالبشر هم بدون پدر و هم بدون مادر به دنیا آمد، در حالی که کسی آدم را خدا نمی‌داند، چه جواب شما را می‌دهند؟ جواب می‌دهند که بله خدا در آفرینش آدم قدرت خودش را نشان داد و دیگر همه قدرت الهی را متوجه شدند پس لازم نبود که برای بار دوم خدا قدرتش را نشان دهد. یک

بار قدرتش را نشان داد، در آفرینش آدم، که من بدون پدر و بدون مادر می‌توانم آفرینش کنم. دیگر در مورد عیسی احتیاجی به این قدرت‌نمایی نبود و چون احتیاجی به این قدرت‌نمایی نبود در مورد عیسی، پس بنابراین عیسی خداست که پا به عرصه وجود و پا به دنیا گذاشته است. پس عیسی خداست.

این یکی از آموزه‌های بسیار مهم مسیحیت است و روی آن خیلی تأکید می‌کنند. جواب ما چیست؟ اول مرور کنیم برای شما داستان این که اصلاً این‌ها می‌گویند عیسی خداست که یک وقت ممکن است بعضی از دوستان بگویند آخه اصلاً کسی می‌شود این حرف را بزند که یک آدم خداست؟

بله خیلی صریح و واضح و آشکار در کتاب‌هایشان، در کتاب‌های مقدسشان، متون اصلی دینشان، در اناجیل تصریح دارد، تصریح‌های خیلی واضح، به این که عیسی خداست. حالا من برای شما چند نمونه را می‌خوانم. در بعضی از نقل‌هایشان ظهور در این دارد که خدا در عیسی تجسم پیدا کرده، یعنی عیسی همان خداست، جسم شده روی زمین. مثلاً چند تا از نقل‌هایشان را برای شما می‌خوانم که یقین کنید این‌ها این حرف را می‌زنند بعد می‌آیم سر نقدش. مثلاً کتاب اعمال رسولان، مال پولس است، باب دهم، آیه ۳۷: «کلامی را که نزد بنی اسرائیل فرستاد چون که به وساطت عیسی مسیح که خداوند همه است». «عیسی مسیح خداوند همه است»، این دیگه خیلی واضح است. «عیسی مسیح که خداوند همه است به سلامتی بشارت می‌داد». خب این یک تثلیث. باز هم حالا چند تا دیگر برای شما می‌خوانم. مورد دیگر رساله پولس به رومیان، باب ۹، آیه ۵ می‌فرماید: «که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح» یعنی از پدران «به حسب جسم شد که فوق از همه است خدای متبارک تا ابد الآباد». می‌گوید عیسی خداست جسم شده تجسد پیدا کرده، آمده است، مبارک است و ابد الآباد هم حیات دارد. «از ایشان» یعنی از پدران «مسیح به حسب جسم شد که فوق از همه است خدای متبارک تا ابد الآباد آمین».

بعد هم دعای به اجابت دارد.

باز ملاحظه بفرمایید یعنی امروز شما را ببینید یک آدم را این‌ها می‌گویند خدا. بله. رساله پولس مقدس به عبرانیان، باب اول، آیه ۸: «اما در حق پسر، ای خدا تخت تو تا ابد الآباد است» خیلی خب تا آیات بعدش که می‌گوید: «و نیز می‌گویند تو ای خداوند در ابتدا زمین را بنا کردی و افلاک مصنوع دست‌های توست». در حق پسر می‌گویند «ای خدا» به پسر اطلاق خدا می‌شود «تخت تو» یعنی سلطنت تو تا ابد الآباد ادامه دارد و بعد می‌گویند تو بودی که در ابتدا زمین را بنا کردی و افلاک و آسمان‌ها به دست توی خدای پسر آفریده شد.

باز برای شما بخوانیم. رساله پولس رسول به فیلیپیان، باب دوم، آیه ۵: «پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود که چون در صورت خدا بود» عیسی در صورت خدا بود «با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد» یعنی ولو خدا بود اما خیلی خودش را تکبر و غروری نداشت. «لیکن خود را خالی کرده» یعنی از غرور و تکبر. «صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد» صورت یک بچه را به خودش گرفت با این که خدا بود و مثل بقیه مردم شد. خدا بود اما به خاطر تواضع و فروتنی آمد به شکل آدم. اول به صورت یک بچه بعد هم همین جور بزرگ شد، پس این تواضع خداست که به شکل یک انسان تجسد پیدا می‌کند.

باز ملاحظه بفرمایید. رساله اول پولس رسول به تیموتائوس، باب ۶، آیه ۱۴ می‌فرماید که: «که تو وصیت را بی‌داغ و ملامت حفظ کن تا به ظهور خداوند ما عیسی مسیح» می‌گویند این که به تو گفتم را نگه دار، حواست باشد تا کی؟ تا ظهور خدا. خدا کیست؟ عیسی مسیح. «خداوند ما عیسی مسیح».

باز برای شما یک مورد دیگر بخوانم: باب اول، انجیل یوحنا، آیه اول: «در ابتدا کلمه بود» ببینید عمده‌ی الوهیت عیسی در کلمات پولس است و یوحنا، یعنی انجیل یوحنا و در کلمات پولس. «در ابتدا کلمه بود» این «کلمه» یعنی عیسی. حالا

می‌خوانم که معلوم شود «کلمه» یعنی عیسی. «در ابتدا» می‌گوید «کلمه بود و کلمه نزد خدا بود» یعنی با خدا یکی بود. «و کلمه خدا بود» خود همان خداست، غیر خدا چیزی نیست اما کآن کلمه با خداست و خداست. «همان در ابتدا نزد خدا بود» پس عیسی با خدا یکی بود. این آیات اول و دومش بود. تا برسیم آیه ۱۳ و ۱۴ و ۱۵: «که نه از خون و نه از خواهش جسد» یعنی عیسی از منی که از خون است و نه از خواهش جسد که شهوت است. «و نه از خواهش مردم بلکه از خدا تولد یافتند و کلمه جسم گردید» یعنی عیسیایی که پیش خدا و با خدا یکی بود حالا آمد شد جسم به دنیا آمد. «و میان ما» پس ببینید کلمه جسم شد. کلمه‌ای که در ابتدا کلمه بود و چیزی به غیر از کلمه نبود. شما می‌گویید یکی بود، یکی نبود. می‌گوید در ابتدا کلمه بود یعنی همان خداست. «و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود» این آیه اول. آیه چهاردهم باب اول انجیل یوحنا می‌گوید «و کلمه جسم گردید». همان کلمه‌ای که خدا بود حالا شد مجسم. در عیسی تجسم و تجسد پیدا کرد. «و در میان ما ساکن شد». آمد پیش ما آدم‌ها. «پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم. جلالی شایسته پسر یگانه پدر» جلالی که شایسته پدرش خدا هست.

تا اینجا آیاتی را برای شما از متون مقدس مسیحیت و کلیسا خواندم که عیسیای مسیح را می‌گوید خدای تجسد پیدا کرده. یعنی خدا مجسم شده است، شده عیسی، عیسی همان خداست، خدای مجسم. خدایی که تجسد در عیسی پیدا کرده. این داستان تجسد.

برخی از نصوص متون مقدس مسیحیت حلول را می‌گیرد. می‌گوید خدا در عیسی حلول کرده. نه این که خدا جسم شده باشد و تجسد یافته باشد در عیسی. نه. خدا در عیسی حلول کرده است. مثل چی؟ مثل این می‌فرماید که انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیه ۹ به بعد: «عیسی بدو گفت ای فیلیپس در این مدت با شما بوده‌ام آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید پدر را دیده است». کسی که من عیسی را دید، پدر من

خدا را دیده است. «پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان بده» من را نگاه کن مثل این که پدر را دیده‌ای، خدا را دیده‌ای. پس چرا می‌گویی خدا را به ما نشان بده؟ «آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است» قبول نداری که من در پدر و پدرم در من است؟ یعنی خدا در عیسی حلول کرده است بعد جمله قبلی‌اش را اگر بخواهیم بگوییم که دیگر می‌شود این که: عیسی هم در خدا حلول کرده است. ببینید: «آیا باور نمی‌کنی» به آن فرد می‌گوید. «که من در پدر هستم و پدر در من است» این می‌شود حلول. شما تو را به خدا ببینید با اولیات عقل تنافی دارد حالا برای شما می‌گوییم چگونه؟ با اولیات عقل. انجیل یوحنا، باب ۱۷، آیه ۲۱ می‌گوید: «تا همه یک گردند چنان که تو ای پدر در من هستی و من در تو» خیلی عجیب است. آنها هم که می‌گویند حلول، می‌گویند خدا در این شخص یا در این جسم حلول کرده. این عکسش را هم می‌گوید، می‌گوید این هم در خدا حلول کرده است، یعنی حتی آنهایی که قائل به حلول هستند دیگر این را نمی‌گویند که کسی در خدا حلول کرده باشد. می‌گوید خدادر جسم یا در این جسد یا در این شیء حلول کرده. این‌ها عکسش را هم می‌گویند. وقتی کار حساب نداشته باشد، حرف زدن میزان نداشته باشد، بی‌منطق آدم بخواهد حرف بزند این جور می‌شود، نگاه کنید: «چنان که تو ای پدر در من هستی» پدر در عیسی است، یعنی خدا در عیسی حلول کرده است. «و من در تو» یعنی عیسی هم در خدا حلول کرده است؛ یعنی جهله‌ی صوفیه هم که قائل به حلول هستند این حرف را نمی‌زنند چون نمی‌تواند در خدا حلول کند، خدا هم نمی‌تواند در کسی حلول کند، این را خواهم گفت، ولی حتی آنهایی که قائل به حلولند می‌گویند خدا در کسی حلول کرده، عکسش را کسی نمی‌گوید که کسی بتواند در خدا حلول کند. توجه می‌کنید؟ «تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم» یعنی من به جلال و جبروت خودم را دادم به پیروانم مسیحی‌ها. «تا

یک باشند» تا این مسیحی‌ها همه یکی باشند. «چنان که ما یک هستیم». چنان چه من و تو یک خدا یک هستیم مسیحی‌ها هم یکی شوند و آنها با ما یکی شوند. «من در ایشان و تو در من تا در یکی کامل گردند»؛ که بعد می‌گوید عیسی در مسیحی‌ها پیروانش حلول کند، خدا هم در عیسی حلول کند، خدا و عیسی و پیروان عیسی همه بشوند یکی. پس بنابراین خدا فقط بر عیسی حلول نمی‌کند در پیروان عیسی هم که به او ایمان بیاورند خدا حلول کرده است. یعنی باور کنید که مثل جُک می‌ماند این حرف‌ها. وقتی بگذاری پای استدلال و برهان اصلاً شبیه جُک است. یک چیزی است که تحت هیچ عنوان با برهان سازگار نیست، خلاف براهین عقلی است. اما حُب این آقایان از اوّل عقل را تعطیل کردند، گفتند ما کاری با عقل نداریم، این یک آموزه دینی است، ایمانی است، تو باید بپذیری، عقل تعطیل.

رساله اوّل یوحنا رسول، باب ۴، آیه ۷ می‌فرماید: «ای حبیبان» یعنی ای دوستان. «یکدیگر را محبت بنمایید» می‌گوید بیایید با هم محبت کنید. «زیرا که محبت از خداست و هرکه محبت می‌نماید از خدا مولود شده است» هرکه محبت از خدا به دنیا آمده «و خدا را می‌شناسد». پس این دیگر فقط مالِ عیسی نیست هرکه محبت کند از خدا به دنیا آمده. ببینید همان باب، آیه شانزدهم: «هرکه اقرار می‌کند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او در خدا». پس دیگر خیلی کار وسیع‌تر شد، گشادتر شد. تا حالا خدا در عیسی حلول کرده بود و عیسی در خدا حلول کرده بود، حالا دیگر دایره وسیع‌تر شد. ببینید «هرکه اقرار می‌کند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است» یعنی هرکه ایمان آورد به مسیح و اعتقاد پیدا کرد که عیسی پسر خداست، خدا در او حلول می‌کند یعنی خدا در معتقدین به این که عیسی ابن الله هم هست، خدا حتی در آنها هم حلول می‌کند، نه خدا فقط در عیسی حلول کرده باشد، در آنهایی که عیسی را ابن الله می‌دانند خدا حلول می‌کند و او هم در خدا حلول می‌کند، یعنی آنهایی که عیسی را ابن الله

می‌دانند آنها هم در خدا حلول می‌کنند. «و ما دانسته و باور کرده‌ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است، خدا محبت است و هر که در محبت ساکن شد در خدا ساکن است و خدا در وی». می‌گوید هر که محبت کند او در خدا ساکن می‌شود. او حلول در خدا می‌کند و خدا هم حلول در او می‌کند. پس دایره حلول خیلی وسیع شد، منحصر به عیسی نیست. کسانی که عیسی را ابن الله می‌دانند، پسر خدا می‌دانند، این حلول برای آنها هم هست، برای آنهایی هم که محبت می‌کنند، برای محبت‌کنندگان هم این حلول وجود دارد که خدا در آنها حلول می‌کند در محبت‌کنندگان، آنها در خدا حلول می‌کنند و شما می‌دانید دایره بین آنهایی که عیسی را ابن الله بدانند و آنهایی که محبت می‌کنند دایره‌شان عموم و خصوص من وجه است. یعنی یک کسی می‌شود عیسی را ابن الله نداند مثل بنده اما محبت به دیگران کند. پس بنابراین من هم که محبت می‌کنم در این فرمایش رساله اول یوحنا، باب چهارم، آیه شانزده و هفده، من در خدا حلول می‌کنم نعوذ بالله و خدا هم در من حلول می‌کند. اگر به شما بگویم که بله جُک است. حالا می‌گویم چرا جُک است. رساله اول پولس به تیموتاؤس (اگر من یک وقت این اسامی را اشتباه می‌خوانم به جدم قسم ما هیچ کسمان مسیحی نبوده، عبری هم بلد نیستم بنابراین اگر یک وقت اعراب این‌ها را غلط می‌خوانم عذرخواهی می‌کنم از پدران کلیسا. یعنی مثلاً تیموتاؤس را اگر غلط می‌خوانم ببخشید). باب سوم، رساله اول پولس رسول به تیموتاؤس، آیه ۱۶: «و بالاجماع سرّ دینداری عظیم است». سرّ دینداری چیست؟ اینه: «که خدا در جسم ظاهر شد و در روح تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید». خدا در عیسی تجسم پیدا کرد، در روح عیسی تصدیق شد این داستان، فرشته‌ها این داستان را شاهد بودند «و به امت‌ها موعظه کرده». و آمد نصیحت و پند و اندرز کرد عیسی. «و در دنیا ایمان آورده» خودش و عده‌ای به او ایمان آوردند. «و به جلال بالا برده شده» با جلال و جبروت و عظمت بعد از این که به صلیب کشیده شد و او را کشتند

و سه روز هم در قبر بود او را به آسمان بردند.

یکی دیگر هم برای شما بخوانم و بروم سر تقدش. رساله پولس رسول به اَفُسُسیان، باب دوم، آیه ۲۲، آخرین آیه باب دوم: «و در وی شما نیز با هم بنا کرده می‌شوید تا در روح مسکن خدا شوید» یعنی شما اگر ایمان آوردید همگی می‌توانید در خدا سکونت کنید. حلول در خدا پیدا کنید.

پس آموزه‌های مسیحیت می‌گوید الوهیت عیسای مسیح را به شدت قائل است. الآن منکر هم نیستند. شما کلیسا که بروید پدران کلیسا به شما می‌گویند عیسای مسیح خدای ما. کلیسا هم نمی‌خواهد بروید شبکه‌های تلویزیونی تبلیغ مسیحیت را باز کنید صراحتاً می‌گوید عیسی خدای ما. پس قائل به الوهیت عیسی هستند و این چیز پنهان کردنی نیست، تصریح می‌کنند، در متون مقدسشان هم هست که برای شما خواندم. پدران کلیسا و ارباب کلیسا منکر هم نیستند، این را می‌گویند و از آن هم دفاع می‌کنند.

حالا عیسای مسیح چگونه می‌تواند خدا شود؟ آیا خدا می‌تواند در عیسی تجسد پیدا کند؟ چگونه خدا می‌تواند جسم شود؟ شما اگر یادتان باشد ما صفات خدا را که بحث کردیم، یکی از صفات که صفات سلبیه الهی بود یعنی یک صفتی را از خدا سلب کردیم و گفتیم خدا اینچنین نیست. گفتیم خدا جاهل نیست. جهل در خدا راه ندارد. خدای عاجز نیست. عجز در خدا راه ندارد. یکی از چیزهایی که از خدا نفی کردیم جسم بود. خدا جسم نیست. خدا نمی‌تواند، ذات واجب الوجود نمی‌تواند که جسم باشد. وقتی ذات واجب الوجود نمی‌تواند جسم باشد. چرا نمی‌تواند جسم باشد؟ یکی بگوید چه اشکالی دارد خدا جسم داشته باشد. می‌گوییم که جسم یا می‌بایست که این تجسد از ازل باشد تا ابد. درست است؟ چون خدا هم ازلی است هم ابدی. پس جسدش هم، جسمش هم، کالبدش هم، می‌بایست من الازل إلى الأبد باشد. اگر شما این را هم بپذیرید پس عیسی نمی‌تواند تجسد خدا

باشد چرا؟ چون جسد عیسی سی و چند سال بیشتر نبود از آن وقتی که به دنیا آمد تا از آن وقتی که بنا بر روایت مسیحیت به صلیب کشیده شد و مرد و دفن کردند این مدت می‌شود جسد عیسی. یعنی سی و چند سال. خودشان می‌گویند عیسی سی و چند سالش بود به صلیب کشیدند. اگر بنا باشد خدا تجسد پیدا کند که مستحیل است و نمی‌تواند تجسد پیدا کند او جسد باید ازلی باشد و ابدی، و نمی‌تواند جسد سی و چند سال باشد فقط. یعنی نباشد ثم از رحم مریم یا به دنیا بگذارد، طفولیت و نوجوانی و جوانی و بزرگسالی را طی کند بعد هم جسد خدا را به صلیب بکشند و بعد بکشند و بعد هم خاکش کنند؛ این ممکن نیست. به فرض محال اگر خدا بخواهد جسد داشته باشد باید جسد ازلی و ابدی باشد. این یک.

دو: جسد ابدی و ازلی اصلاً وجود ندارد. تجسد یعنی جسم باشد، یعنی ماده باشد. ماده، جسد، جسم نمی‌تواند ازلی یا ابدی باشد. این جسم پیر می‌شود از بین می‌رود. ماده نه ازلی است نه ابدی. مضافاً به این که در این جسد تغییراتی حاصل می‌شود. جسد تغییر نمی‌کند؟ تغییر می‌کند دیگر. یک روز مریض است، یک روز سالم است. یک روز عصبانی است، یک روز خوشحال است. یک روز یک چیزی را دوست دارد، یک روز از آن بدش می‌آید. در جسد شما تغییرات دارید. در هر جسدی که باشد. در ذات باری تعالی امکان حادثه و تغییر وجود ندارد. ذات باری تعالی محل حوادث و تغییر و تحول مستحیل است که باشد. هیچ تغییر و تحول حادثه‌ای در ذات باری تعالی نداریم که ذات باری تعالی از یک چیزی منتقل شده باشد و چیز دیگری شده باشد. ذات واجب الوجود ذاتی است که هیچ حادثه‌ای در آن راه ندارد اما جسد مرکز همه حوادث است. حوادث به این معنا که اتفاقاتی در آن می‌افتد، رشد می‌کند، ترقی، تکامل، تعالی، هر روز یک مسئله‌ای دارد این جسد، هر روز تغییر و تحولاتی در آن روی می‌دهد که در ذات باری تعالی این چیزها امکان ندارد. جسم و جسد مرکب است. خود من و شما هم مرکب از این همه اجزایی

هستیم که شاید تا امروز بشر هنوز دقایق جسد من و شما را نشناخته است. پس ما مرکب هستیم. جسد هر جسدی شما در نظر بگیری ترکیب شده از یک اشیائی. ذات باری تعالی ترکیب در آن راه ندارد. بسیط علی الاطلاق است. هیچ ترکیبی در آن راه ندارد. بنابراین شما این‌هایی که برای شما گفتیم که همه این‌ها را قبلاً بحث کردیم. یعنی کسی نگوید این‌هایی که می‌گویید ادعاست. در صفات الهی، در توحید، در اثبات واجب، تمام این‌ها را بحث کردیم، ادله‌اش را هم بیان کردیم. دیگر چون ما داریم سلسله وار جلو می‌آییم، امسال سال پنجم است، به ترتیب می‌آییم جلو دوباره بر نمی‌گردیم به ادله آنها. خیلی حُب. پس بنابراین اصلاً تجسد که خدا بخواهد مجسم شود مستحیل است. استحاله عقلی دارد. استحاله ذاتی دارد.

چه چیز عیسی خداست. خدا در عیسی تجسد و تجسم پیدا کرده است، اصلاً امکان ندارد، خدا در چیزی تجسد و تجسم پیدا کند. مستحیل است. چرا؟ با این ادله‌ای که برای شما گفتیم. چون جسد مرکز حوادث است، ذات باری خالی از هرگونه حادثه است؛ چون جسد مرکب است، ذات باری خالی از هرگونه ترکیبی است؛ بسیط علی الاطلاق است، چون جسد مِنَ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ نیست؛ ذات باری مِنَ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ است؛ و ادله دیگر، تجسد در ذات باری تعالی راه ندارد. عقل می‌گوید مستحیل است. ولی این همه آیه برای شما خواندم از متون مقدس مسیحیت، می‌گوید خدا در عیسی تجسد پیدا کرد. خدا آمده روی زمین شده عیسی. یک بار دیگر نگاه کنید. وقتی به شما گفتم به جُک نزدیک تر است. باب اول انجیل یوحنا: «در ابتدا کلمه بود». «کلمه» گفتم عیسی را می‌گوید «کلمه». می‌گوید یعنی در ابتدا خودِ عیسی بود یعنی عیسی چه بود؟ خدا بود. «و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود». خودِ عیسی خودش خداست. بعد می‌گوید آیه ۱۴: «و کلمه جسم گردید» خدا جسم شد. مستحیل است. استحاله عقلی دارد. خدا نمی‌تواند جسم باشد. وقتی یک چیزی استحاله عقلی دارد باید بگذاریم کنار. اما مسیحیت این کار را نمی‌کند

که، بگذار کنار.

بلکه ما خدمت شما می‌گوییم، حالا این را برای شما می‌گوییم که در خودِ متون مقدس مسیحیت هم نشانه‌هایی بر نفی قول به تجسد وجود دارد. بگوییم طوری نیست برای شما. ببینید این دیگر خودِ متون مسیحیت است. در کتاب اعمال رسولان چنین دارد، باب ۱۴، آیه ۸ به بعد، یک داستانی را نقل می‌کند که دو تا از شاگردان عیسی که این دو تا عبارتند از برنابا و پولس. پس ما یک برنابایی داریم از حواریون عیسی است. اگر یادتان باشد در جلسات اول برای شما گفتم انجیل برنابا الآن وجود دارد. در انجیل برنابا تصریح به اسم مقدس پیامبر خاتم ﷺ شده است حتی تصریح به وصی او شده است، امیرالمؤمنین علیه السلام و تصریح به این که اوصیاء پیامبر خاتم ﷺ دوازده نفرند، در انجیل برنابا تصریح شده. منتهی انجیل برنابا را این‌ها جمع کردند. الآن شما بگویید انجیل برنابا، مسیحیان می‌گویند، جناب اسقف می‌فرمایند این انجیل ساختگی است. ساخته دست مسلمان‌هاست. ما انجیل برنابا را قبول نداریم. ولی برنابا یکی از حواریون عیسی است. پولس حواری عیسی نیست بعداً آمده و مسیحی شده. می‌گوید برنابا و پولس به یکی از شهرهای لیکاؤنیه رفته بودند «به سوی لِسْتَرَه و دِرْبَه شهرهای لیکاؤنیه و دیار آن نواحی فرار کردند و در آنجا بشارت می‌دادند»، تبلیغ مسیحیت می‌کردند برنابا و پولس. «و در لستره» اسم یک شهر است. «مردی نشسته بود که پای‌هایش بی‌حرکت بود» فلج بود. پاهایش تکان نمی‌خورد. «و شکم مادر لنگ متولد شده هرگز راه نرفته بود»، یک مرد این‌جوری را در آن شهر دیدند. «چون او سخن پولس را می‌شنید او بر وی نیک نگریسته دید که ایمان شفا یافتن را دارد». پولس نگاهش کرد دید این می‌تواند شفا پیدا کند و خوب شود. «پس به آواز بلند بدو گفت بر پای‌های خود راست بایست» به او گفت بلند شو و بایست به این فلج مادرزاد. «که در ساعت برجسته» یعنی همان وقت تا به او گفت بایست، تا به او گفت بلند شو از جایش بلند شد ایستاد همان لحظه

«خرامان گردید» بعد هم مثل آدم که پاهایش سالم باشد دو دوید و رفت. «اما خلق چون این عمل پولس را دیدند صدای خود را به زبان لیکائونیه بلند کرده» با زبان خودشان گفتند «خدایان به صورت انسان نزد ما نازل شده‌اند» تا دیدند، به او گفتند، بلند شو این فلج بود همه او را می‌شناختند، خوب شد و بلند شد، نسبت به برنابا و پولس گفتند این دو تا خدا هستند. «پس برنابا را مشتری و پولس را عطارد خواندند» گفتند برنابا خدایی است به نام مشتری. معلوم می‌شود که این‌ها ستاره‌پرست بودند. ستارگان را، کواکب را، خدا می‌دانستند. گفتند برنابا همان خدای مشتری است و پولس عطارد. «زیرا که او در سخن گفتن مقدم بود» یعنی پولس بیشتر حرف می‌زد تا برنابا. عجیب هم هست. برنابا از حواریون مسیح است، پولس مسیح‌ستیزی بوده که به قول این‌ها بعد مرگ مسیح، مسیحی شده، اما پولس بیشتر حرف می‌زند تا برنابای حواری. «پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود گاوان و تاج‌ها با گروه‌هایی از خلق به دروازه‌ها آورده خواست که قربانی گذارد». کاهن مشتری. کاهن خدای مشتری آنجا بود. کاهن گفت گاو بیاورید و جواهرات بیاورید قربانی کنیم جلوی خدای مشتری که الآن به زمین آمده. یعنی این دو تا را گفتند این‌ها خدایند. «اما چون آن دو رسول یعنی برنابا و پولس شنیدند جامه‌های خود را دریده در میان مردم افتادند و ندا کرده» لباس‌هایشان را پاره کردند، افتادند وسط مردم داد می‌زدند. «گفتند ای مردمان چرا چنین می‌کنید ما نیز انسان و صاحبان علّت‌ها» یعنی ما هم مثل شما آدم هستیم و علّت‌ها یعنی مرض «مانند شما هستیم و به شما بشارت می‌دهیم که از این اباطیل رجوع کنید» یعنی نگوید هیچ بشری خداست. ما مثل بشریم. این‌ها باطل است. «از این اباطیل رجوع کنید به سوی خدای حی که آسمان و زمین و دریا و آن چه را که در آنهاست آفرید». او خدای حی است نه ما، ما بشریم، مثل شما. لباس‌هایشان را کردند و دویدند و داد می‌زدند. «که در طبقات سلف همه امت‌ها را وا گذاشت که در طُرُق خود رفتار کند» یعنی

برنابا و پولس خودشان می‌گویند اگر کسی اعتقاد داشته باشد خدا آمده و در انسان تجسد یافته است این حرف باطل است. می‌گویند این اباطیل را رها کنید ببینید: «که از این اباطیل رجوع کنید». خب اگر برنابا و پولس نمی‌تواند خدا در آنها تجسد پیدا کند به همان علت در عیسی هم نمی‌تواند تجسد پیدا کند، خود این متن مقدس دینی می‌گوید نمی‌تواند، این حرف باطل است. این نقض تجسد است.

حلول را هم برای شما بگویم و عرضم را تمام کنم. حلول چیست؟ حلول: خدا بیاید در عیسی و در یک شخص دیگری یا در یک چیز دیگری یا پیر طریقت، در شیخ صوفیه، خدا حلول کند، آیا می‌تواند؟ این هم ناممکن است، چرا؟ به خاطر این که این موجب می‌شود که این فرد تبدیل شود به واجب الوجود. یا این باید بشود واجب الوجود که مستحیل است، یا خدا ممکن است می‌خواهد در آن حلول کند. این که یک آدم خاکی است. یا این باید بشود واجب الوجود که نمی‌شود یا واجب الوجود باید بشود این که این هم نمی‌شود. ببینید حلول چگونه می‌شود یا این باید بشود واجب الوجود، این که یک آدم است به دنیا آمده یا یک شیء است، یک جسم است. یا این باید بشود واجب الوجود یا واجب الوجود باید بشود این. یعنی یا ممکن باید تبدیل به واجب شود یا واجب باید تبدیل به ممکن شود. هر دو مستحیل است. نه واجب، ممکن می‌شود، و نه ممکن، واجب می‌شود، استحاله عقلی دارد. بنابراین حلول هم غلط است. چیزی ما به اسم حلول نداریم. یعنی حلول موجب می‌شود یا واجب شود، ممکن یا ممکن شود، واجب و این مستحیل است. بنابراین حلول یک امر مستحیل است چه نسبت به اشخاص باشد، افراد باشد، اشیاء باشد، حلول استحاله ذاتیه دارد. چه نسبت به عیسی باشد، چه نسبت به قطب صوفیه باشد. شیخ طریقت باشد، جناب حسین بن منصور حلاج باشد، هیچ فرقی نمی‌کند وقتی دلیل می‌گوید مستحیل است برای همه مستحیل است.

اگر یک نادانی بیاید بگوید خدا در پیامبر خاتم حلول کرده استحاله دارد.

بگوید در امیرالمؤمنین خدا حلول کرده مستحیل است. این‌ها همه مستحیل است. وقتی دلیل عقل می‌گوید استحاله ذاتی دارد یک چنین چیزی، واجب، ممکن نمی‌شود، ممکن، واجب نمی‌شود، اگر این بخواهد موجب تغییر در ذات می‌شود، موجب ایجاد و تحول در ذات باری می‌شود. ذات باری مرکز هیچ‌گونه تغییر و تحول و حدوثی نیست. این‌ها همه برهان عقلی دارد. وقتی عقل می‌گوید مستحیل است پس دیگر حرف‌هایی که از تحت این عنوان نه از مسیحی‌ها می‌شود پذیرفت و نه از صوفیه می‌شود پذیرفت و نه از غیر این‌ها، هر که بگوید حرفش قابل پذیرش نیست. بنابراین ما با آقایان مسیحیان تحت هیچ عنوان نمی‌توانیم که سر الوهیت عیسی کنار بیاوریم نه فقط الوهیت عیسی مسیح، غیر عیسی، هیچ مخلوق دیگری را هم نمی‌توانیم که خدا بدانیم. بنابراین قرآن هم یک برهان اقامه می‌کند. سوره نساء، آیه ۱۷۲: «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ» می‌گوید عیسی مسیح استنکاف یعنی امتناع، امتناع نکرد از این که عبد خدا باشد. خواندیم برای شما خود متون مسیح، در اناجیل دارد که عیسی دعا کرد، نماز خواند، دست به دعا برداشت «ایلی ایلی» آن جلسه برای شما خواندم «خدای من، خدای من» از خدا درخواست کرد. دعا، عبودیت است. نماز، عبودیت است. اناجیل هم اقرار دارد که عیسی مسیح عبادت پدر کرده، عبادت خدا کرده. قرآن هم می‌گوید: «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ» مسیح امتناع نکرد از این که عبادت خدا کند. پس مسیح عبادت خدا کرد. وقتی مسیح عبادت خدا کرد و مسیحیت هم اقرار دارد در متون مقدسش که مسیح عبادت خدا کرده است پس معلوم می‌شود عبد خدا است و عبد که خدا نمی‌شود. عبودیت با الوهیت با هم تناقض دارد. نمی‌شود چیزی هم عبد باشد هم الله، خدا باشد. این که نمی‌شود، یا عبدی یا خدا هستی. اگر خدایی، دیگر عبد نیستی، غنی به ذات هستی، از کسی کمک نمی‌خواهی. قادر مطلق هستی. عالم مطلق هستی. این می‌شود خدا. پس اگر خدایی، عبد نیستی، اگر عبدی دیگر خدا نیستی و همه‌ی

متون مقدس مسیحیت می‌گوید عیسی مسیح عبادت خدا کرده است. پس اگر عبادت خدا کرده و قرآن هم تصدیق می‌کند. می‌گوید عیسی امتناع از عبادت خدا نکرد. عیسی عبادت خدا انجام می‌داد. پس وقتی عبادت خدا انجام می‌داد دیگر خدا نیست. چون عبادت، عبد بودن، عبودیت و الوهیت دو طرف نقیض است، نمی‌شود کسی هم عبودیت کند و عبد باشد، هم الوهیت داشته باشد. از همین جا عرض من تمام. حالا من این را اینجا بگویم مسیحی‌ها دست می‌گیرند. از همین جا معلوم می‌شود گزاره‌ای هم که بعضی‌ها می‌خوانند، نسبت می‌دهند به نص دینی که «العبودية جوهرة كنهها الربوبية» این هم غلط است. چنین چیزی نیست. استحاله عقلی دارد. پس از آنجا بیاییم سر کار خودمان هم چنین روایتی که در زبان‌ها افتاده، همین ماه رمضان هرکه آمد پشت تلویزیون، از این ارباب عمائم و غیر ارباب عمائم همین را تکرار کردند: «العبودية جوهرة كنهها الربوبية» اگر ربوبیت یعنی الوهیت. عبودیت با الوهیت قابل جمع نیست تناقض است. تناقض که شد باید کنار بگذاری. قرآن هم این جور استدلال می‌کند پس آموزه‌ای تحت عنوان الوهیت عیسای مسیح قابل پذیرش نیست.

وصلی الله علی محمد وآله

جلسه نهم^۱:

نقد نظریه‌ی فداء

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تا حالا دو تا از موارد خلاف خودمان با مسیحیت را مورد بحث و بررسی نقد قرا دادیم. یکی داستان تثلیث بود که قرآن کریم فرمود ﴿وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ ۚ أَنْتَهُوَ خَيْرًا لَّكُمْ﴾^۲. تثلیث را نقد کردیم، ملاحظه فرمودید امری است غیر معقول. مطلب دوم الوهیت عیسای مسیح بود، این را هم بررسی کردیم ملاحظه کردید امری است غیر معقول. یک آدم نمی‌تواند خدا باشد. می‌رسیم به مطلب سوم. مطلب سوم چیزی است تحت عنوان نظریه فداء. ما فداء را در واقع در دو قسمت می‌توانیم بحث کنیم.

قسمت اول: تحت این عنوان که، اجمالش را عرض می‌کنم. در مسیحیت اعتقاد بر این است که آدم و حوا بدون گناه آفریده شدند یعنی ابتدا پاک بودند. در بهشت این دو تخلف از حکم خدا کردند و از شجره ممنوعه که کلیسا آن را درخت

۱. ۲۱ مرداد ۱۳۹۴.

۲. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

علم می‌داند. [این‌ها الآن تقریب نظریه فدا است، حرف‌های مسیحی‌ها است. نگویید بعد فلانی این‌جور گفت]. مسیحیت درخت علم می‌داند که آدم ابوالبشر و همسرش حوا از درخت علم خوردند، خدا ترسید گفت این‌ها از یک درخت دیگر اگر بخورند کار خلاص است، آن هم درخت جاودانی است. اگر از درخت جاودانی هم بخورند آدم و حوا مثل من خدا، خدا می‌شوند. بنابراین آدم و حوا را از بهشت راند و این‌ها چون از این شجره ممنوعه خوردند، گناه کردند، روحشان سیاه شد، از آن قدسیتی که داشتند خارج شدند. حالا که این‌ها روحشان سیاه شد، از قدسیت خارج شدند، آنچه که فرزند از نسل این‌ها به دنیا آمده است، فرزندان‌شان هم غیرمقدس و گناهکار متولد شده‌اند و بنابراین وقتی فرزندان‌شان گناهکار متولد شدند دیگر فرزندان آدم شأنیت ورود به بهشتِ رضوان الهی را ندارند؛ و بهشت و روضه رضوان روی دست خدا ماند.

دو مطلب: یکی: میلیاردها انسان از نسل آدم ابوالبشر که این‌ها همه گناهکارند به واسطه گناه آدم و حوا، پدر و مادر بزرگشان.

دوم: یک بهستی که ﴿جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۱ یک بهشت به این بزرگی که هیچ‌کس نیست برود داخلش. این‌ها همه گناهکارند، باید عذاب و عقاب شوند و یک بهستی که درش لاک و مهر می‌ماند، هیچ‌کس در آن نمی‌رود و همه گناهکارند.

خدا مقابل این به اصطلاح چالش یک میلیاردها میلیاردها گناهکارند باید عذاب کند، یک بهشت به آن بزرگی دارد، هیچ‌کس نیست برود داخلش. در نتیجه خداوند به حکم محبت، که خدا انسان‌ها را دوست دارد، جزئی از خودش را که اقنوم دوم است، اب و ابن و روح القدس، اقنوم دوم را که جزیی از خودش است در

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

صورت و قالب و پیکر عیسی مسیح به زمین فرستاد تا این اقنوم دوم را مردم بکشند، عذاب کنند، اذیت و آزار کنند به صلیب بکشند تا کفاره گناه آدم و همه فرزندان آدم شود. در این صورت دیگر تمام بشریت شأن ورود به بهشت را دارند. از آن گناه تطهیر شدند. این کفاره گناه بنی آدم است. درست متوجه شدید. این تقریب اول.

اگر بخواهیم که یک «به عبارت آخری» برای تقریب اول نظریه فدا ارائه دهیم که تقریب دوم محسوب می‌شود باید چنین گفت: عیسی آمده است و عیسی خود خدا است، آمده است خود خدا روی این زمین اذیت و آزار و قربانی و به صلیب کشیده شود، تاج تیغی بر سر او بگذارند. دیدید عکس‌های مسیح را می‌کشند خار روی سرش گذاشته‌اند. تاج تیغی بر سرش بگذارند و به صلیبش بکشند تا این کفاره گناه تمام از آدم تا آخرین انسان باشد. بنابراین عیسی کفاره گناه تمام بنی آدم است و او فادی است. فادی یعنی فداء. کسی که خودش را فدای دیگران کرده است. به عبارت دیگر مسیح به جهت گناه اولیه بشر، فدا شد. گناه اولیه همان گناه آدم و حوا در بهشت. خب شما می‌گویید چرا مسیح؟ می‌گوید به خاطر این که غیر مسیح همه پیامبران، همه فرزندان آدم، حتی پیامبران هم گناهکارند. یعنی غیر مسیح که خود خداست، غیر مسیح تمام، شما می‌گویید چرا کسی دیگر کفاره گناه نباشد؟ چرا کسی دیگری فادی نباشد؟ چرا کس دیگری فدا نشود به جای بقیه بنی آدم؟ می‌گوید به خاطر این که تمام فرزندان آدم گناهکارند، خطاکارند حتی پیامبران. بنابراین فقط می‌ماند مسیح، که مسیح شأنیت فدا شدن دارد چون هیچ گناهی نکرده. چون خداست. اما غیر مسیح حتی انبیاء الله گناه کرده‌اند. شما دیدید خواندیم و روزهای گذشته که بله فرض بفرمایید که داود زنا کرده است با زن شوهردار، آن پیامبر چه کرده است، چه کرده است، بنابر کتاب مقدس.

نکته دیگر: این است که بنابر حکم تورات به جهت کفاره گناه باید یک حیوان

نر ذبح شود. حالا که شد یک حیوان نرینه، به جهت کفاره گناه شما باید یک حیوانی ذبح کنید، یک بره‌ای حداقل و آن بره هم باید نر باشد، پس چون این حکم تورات است پس خانم‌ها نمی‌توانند کفاره باشند در بنی آدم، می‌رسد به مردها، مردها هم همه آلوده‌اند حتی انبیاء از پیامبران، یکی می‌ماند که پاک است آن هم عیسای مسیح است، بنابراین او فدا شده است برای تمام بنی آدم. و صراحتاً می‌گویند حتی پیامبر خاتم ﷺ هم، حتی پیامبر مسلمان‌ها هم نمی‌توانست فدا شود. چرا؟ چون اولاً پیامبر مسلمان‌ها، خود قرآن سوره محمد، آیه ۱۹، [من دارم حرف مسیحی‌ها را می‌زنم]. سوره محمد، آیه ۱۹ می‌فرماید: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْيِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾. صراحتاً می‌گوید پیامبر گنهکار است و استغفار کن پیامبر برای گناه خودت و برای مؤمنین و مؤمنات، وقتی سوره محمد ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْيِكَ﴾ می‌گوید، معلوم می‌شود پیامبر خاتم ﷺ از این حکم استثناء نیست، گنهکار است، پس بنابراین فادی، کسی که بنا است کفاره و فدای دیگران شود، نباید گناه کرده باشد، یک. دو این که پیامبر اسلام را که نکشتند که فادی باید مقتول شود، باید کشته شود، باید به صلیب کشیده شود و پیامبر اسلام مقتول نشده، از دنیا رفته. بنابراین او نمی‌تواند فادی باشد و بنابراین فادی می‌شود فقط مسیح. پس به نام مسیح، نجات‌دهنده انسان‌ها، از کجا انسان‌ها را نجات می‌دهد؟ از جهنم. همه قرار است برویم جهنم، عیسای مسیح همه ما را نجات داده است، چگونه؟ به این که خودش را فدا کرده. کفاره همه بنی آدم عیسای مسیح است. او فدا شده و مسیح کیست؟ خود خدا. مسیح خود خداست آمده خودش را فدای ما کرده تا ما را جهنم نبرد، ما می‌شویم بهشتی. این مختصر نظریه فداست در مسیحیت، که عیسای مسیح فادی است، کفاره گناهان بنی آدم است. ما چند تا نقد داریم:

۱- خیلی حُب علی فرض ما بپذیریم آدم و حوا گناه کردند، به ما چه؟ آدم و حوا گناه کردند در بهشت، آنها گنهکارند، خدا باهاشون هر کاری می‌خواهد بکند

بکند، ما فرزندان آدم چه گناهی کرده‌ایم که آدم و حوا گناه کردند در نتیجه تمام فرزندان آدم گنهکارند، این جور که حکم نمی‌شود کرد. مگر گناه پدر و مادر را می‌شود به اسم فرزند نوشت، نمی‌شود، نه گناه پدر می‌شود به پای پسر نوشت نه گناه پسر را به پای پدر نوشت. هیچ کدامش نمی‌شود. هرکسی گناه می‌کند در نامه اعمال خودش ضبط می‌شود. پدر باشد یا پسر، کاری به هم ندارد. خب به چه مناسب گناه آدم و حوا را پای من بنویسند یا شما یا دیگران از فرزندان آدم و حوا. این اشکال اول. عقل نمی‌پذیرد. الآن شما در دنیای امروز یک کسی جرمی مرتکب شود یکی دیگری را مجازات کنند، چه جواب می‌دهد؟ می‌گویند: این معنی ندارد گناه یکی دیگر کرده چوبش را یکی دیگر بخورد. قصه می‌شه قصه آن آقا معلمی که آمده بود سر کلاس، بچه‌ها شلوغ می‌کردند، این نگاه کرد دید این نیمکت آخری‌ها، که حالا یک چند تا معلم در بین آقایون تشریف دارند، نگاه کرد دید بچه بزرگ‌ها، قدبلندها، هیکل گندها، آخر کلاس، نیمکت‌های آخر آنها دارند شلوغ می‌کنند، زورش به آنها نمی‌رسید که، یکی از این کوچولو موجه‌های این جلو را آوردش بیرون و دو تا سیلی گذاشت بیخ گوشش. بچه سیلی را خورد و چیزی هم نمی‌توانست بگوید، گفت آقا معلم به خدا ما کاری نکردیم اما شما زورت به اون گندها نمی‌رسید ما را کتک زدی. یعنی یک بچه هم متوجه می‌شود که آن نیمکت آخری‌ها دارند کلاس را بهم می‌زنند، شما مجازات و تنبیه آنها را به این کوچک کرده‌ای. چرا؟ چون این کوچک بود نمی‌توانست پس بزند. آن بزرگ‌ها ته کلاس اگر بزنی شاید او هم خواست پس بزند بیخ گوش آقا معلم، آن وقت مصیبت می‌شود. نمی‌شود دنیا نمی‌پذیرد یکی دیگر مرتکب گناهی شود، یکی دیگر مجازات شود. این خلاف عقل است. خلاف سیره عقلاست. خلاف عدل الهی است. شما عدل الهی را قبول دارید یا ندارید. مسیحیت یک کلمه باید بگوید خداوند عادلٌ أم لا؟! ما اثبات کردیم عدل الهی را اینجا، دیگر بحث نکردیم عدل الهی را. این عدل الهی که

ما اینجا مفصل بحث کردیم، مسیحیت یا قبول دارد یا ندارد. خب اگر خدا عادل است چه معنی دارد، گناه پدرِ بزرگ ما، آدم ابوالبشر را به پای ما بنویسد. این کجای عدل است؟ کجای حکمت الهی است؟ عدلش را رها کن! خب پس این نقد اول.

۲- نقد دوم: کفاره گناه، اصلاً گناه یک بیماری مسری نیست که از پدر و مادر به فرزند منتقل شود. در الهیات مسیحیت کأن در معارف مسیحیت، گناه را یک گناه مسری می‌گیرد، مثل ایدز است. اگر مادر دارای بیماری ایدز باشد به فرزندش هم از راه خونس منتقل می‌شود و بنابراین یک بیماری مسری است، از مادر به فرزند. آیا گناه این‌گونه است؟ یک بیماری مسری است که از والدین به فرزند منتقل شود؟ ظاهراً این‌گونه نیست. گناه بیماری مسری نیست، هر کسی در زندگیش اختیار دارد، مختار است، می‌تواند گناه کند، می‌تواند طاعت کند. تمام شد. شب می‌تواند بیدار باشد مشغول معصیت. می‌تواند شب بیدار باشد مشغول عبادت. مختار است. پدر کسی بد باشد، پسرش نمی‌تواند خوب باشد. چقدر پدران بدی که پسران خوبی از آنها به دنیا آمد و چقدر پدران خوبی که از آنها پسران بدی به دنیا آمد. ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ﴾^۱ پسر پیامبر است و بد می‌شود. پسر آدم بدی است مثل یزید، دیگر از یزید بدتر چه کسی؟ بگو باباش. معاویه بن یزید خلافت و همه چیز را رها کرد، گفت پدر من و جد من معاویه غاصبند و ولایت حق علی و اولاد علی است. در خطبه گفت، روی منبر گفت. و خود بنی امیه او را مسموم کردند و در جوانی کشتنش، خود بنی امیه وقتی این حرف را زد. گفت پدر من و جد من معاویه هر دو غاصبان خلافتند. بنابراین خلافت حق من نیست. کشتنش، مسمومش کردند و کشتنش. و مادرش گفت ای کاش که تو به جای این که به دنیا آمده بودی یک لکه‌ی حیضی بودی که ساقط شده بودی و رفته بودی و اصلاً من تو را نزاییده

۱. سوره یونس، آیه ۳۱؛ سوره روم، آیه ۱۹.

بودم، مادرش. گناه بیماری مسری نیست. از پدر و مادر به فرزند ارث نمی‌رسد. در روح کسی نقطه سیاه و تیرگی ایجاد نمی‌کند مگر در روح فاعلش. همان کسی که مرتکب گناه شده نه دیگری.

نقد سوم: کفاره گناه هر کسی به عهده خودش است نه غیر خودش. هرکس گناه کرده خودش باید مجازات شود. کفاره‌ای هم دارد خودش باید بدهد، دیگری نیست. «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ»^۱ هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد. هرکس گناه خودش را مسئول است. بنابراین کفاره‌ای هم هست، مجازاتی هم هست، به گردن خودش است و شما این را در کتاب مقدس هم دارید که کفاره گناه هرکسی با خودش است. یعنی نظریه فدا با خود کتاب مقدس تنافی دارد. حالا دو سه نمونه از کتاب مقدس را برای شما بخوانم:

الف: کتاب حزقیل نبی، باب ۱۸، از آیه بروید تا آخرش، یک تکه‌اش را می‌خوانم: «و اینک همه جان‌ها از آن منند چنان که جان پدر است همچنین جان پسر نیز هر دوی آنها از آن من می‌باشند» شاهد من این است «هرکسی گناه ورزد او خواهد مُرد» یعنی گناهکار خودش می‌میرد. «هرکسی گناه ورزد او خواهد مُرد و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را به عمل آورد و بر کوه‌ها نخورد و چشمان خود را به سوی بت‌های خاندان اسرائیل برنیفزاند» تا آخرش را ببینید. تا آخر این باب را، کتاب حزقیل نبی، باب ۱۸. یعنی هرکسی که گناه کند پای حساب خودش است. هرکسی هم نکند پای حساب خودش است.

ب: باز ملاحظه بفرمایید زبور داود، مزمور ۶۲، آیات آخرش: «خدا یک بار گفته است و دو بار این را شنیده‌ام. که قوّت از آن خداست» حالا دیگه خدا یک بار گفته این دو بار شنیده این را نمی‌دانم این‌ها در زبور داود است. «ای خدا رحمت نیز

۱. سوره‌های انعام، آیه ۱۶۴؛ اسراء، آیه ۱۵؛ فاطر، ۱۸؛ زمر، آیه ۷.

از آن تو است. زیرا» شاهد من این است: «زیرا به هرکس موافق عملش جزا خواهی داد» یعنی هرکسی، یعنی هر گردن مرهون عمل خودش است. اگر متقال ذره‌ای خیر باشد «وخیراًیره»^۱ و اگر متقالی شر باشد «وشرأیره»^۲ خودش می‌بیند. یعنی هر کاری کردی به خود کردی. ببینید «زیرا به هرکس موافق عملش جزا خواهد داد». جزای آدم ابوالبشر را به من نمی‌دهد، من مسئول اعمال خودم هستم.

ج: باز ملاحظه بفرمایید همان کتاب حزقیل نبی، باب هفتم، آخرین آیات باب هفتم، آیه آخر: «و موافق راه‌های ایشان با ایشان عمل خواهم نمود و بر وفق استحقاق ایشان ایشان را داوری خواهم نمود» چه کسی دارد می‌گوید؟ یَهُو. یَهُو کیست؟ خدای بنی اسرائیل. بنی اسرائیل به خدایشان می‌گویند یَهُو. خدای یَهُو، خدای بنی اسرائیل. خدا بهشون می‌گوید «موافق راه‌های ایشان با ایشان عمل خواهم نمود» یعنی هرکسی از هر راهی رفته. «و بر وفق استحقاق ایشان، ایشان را داوری خواهم نمود» هرچه حقتش است به او می‌دهم. «پس خواهند دانست که من یَهُو هستم» وقتی من این کار را انجام دهم، می‌دانند که من خدا هستم، یَهُو. پس ببینید این‌ها را نگویید که این‌ها مالِ عهد قدیم بود. در انجیل هم داریم. انجیل هم برای شما بخوانم عهد جدید.

د: انجیل متی، باب ۱۶، آیه ۲۷، آیات آخرش است: «زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت» می‌گوید عیسی در روز قیامت می‌آید با چه جلالی. «در آن وقت» یعنی قیامت. «هرکسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد» پسر خدا که می‌آید هرکسی را موافق اعمالش جزا می‌کند. اعمال چه کسی؟ اعمالش، یعنی اعمال خودش. یعنی چه؟ هرکسی مسئول

۱. سوره زلزله، آیه ۷.

۲. سوره زلزله، آیه ۸.

اعمالش است. خود کتاب مقدس هم می‌گوید، انجیل هم می‌گوید، پس سزا یعنی چه؟ هرکسی موافق اعمالش جزا خواهد شد.

بیابیم سر تقریب دیگر آن «بعبارة أُخرایی» که گفتیم. گفت فدا منحصر به عیسی است چون تمام پیامبران گناهکارند حتی پیامبر اسلام به خاطر آیه «واستغفر لذنبك» خب این مطابق نظریه مسیحیت است. مطابق اعتقاد ما، پیامبران خدا همه‌شان معصوم هستند. ما عصمت را ثابت کردیم. دلیل عقلی برایش اقامه کردیم، برهان عقلی. هیچ پیامبری نمی‌تواند گناهی را در عمرش مرتکب شده باشد. نه صغیره، نه کبیره، نه قبل نبوت، نه بعد نبوت. هیچ گناه، هیچ خطا، هیچ اشتباه، هیچ سهو و نسیانی در حق هیچ پیامبری از پیامبران خدا راه ندارد. و الا او نمی‌تواند پیامبر باشد. اعتقاد شما این است که پیامبران گناه می‌کنند. ما برهان عقلی اقامه کردیم. برهان عقلی ما اگر تمام باشد که تمامیتش را ثابت کردیم قابل تخصیص نیست، نه آدم خارج از این برهان می‌ماند نه داود، نه بقیه پیامبران علیهم‌السلام و نه پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. پس اگر استناد برخی آیات، اگر به پیغمبر می‌گوید «وَأَسْتَغْفِرُ لَذُنُوبِكَ»^۱ استغفار پیامبر ما بله قرآن می‌گوید «وَأَسْتَغْفِرُ لَذُنُوبِكَ». در سوره فتح می‌گوید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»^۲. این ذنبی که می‌گوید که در این فرد گناهان گذشته و آینده تو بخشیده شد. نه گناه پیامبر است. گناهی است که مشرکین پیامبر را گناهکار می‌دانستند به واسطه این که به بت‌ها اهانت کرده بود. الآن دیگر ریشه بت کنده شد. گناهی که این‌ها فکر می‌کردند پیغمبر انجام داده دیگر پیش خود آنها هم پاک شد. گناه پیامبر نه گناه من و شماست. گناه پیامبران آن‌هایی که در درجات عالیه قرب

۱. سوره‌های: غافر، آیه ۵۵؛ محمد، آیه ۱۹.

۲. سوره فتح، آیه ۱ و ۲.

هستند انصراف از ذات حق است. آن‌ها همیشه می‌خواهند غرق جمال حق باشند. هرگاه غافل از جمال حق شوند این را برای خودشان گناه تلقی می‌کنند، نه گناه من و شما یعنی این که خدای نکرده مرتکب معصیت شویم. او از ذات یک لحظه انصراف پیدا کرده، خوابیده، غذایی خورده، با زنش حرف زده، با بچه‌اش صحبت کرده، این آنی که از ذات حق توجه کامل و تماش از ذات حق منحرف شده همین را برای خودش گناه و استغفار می‌کند و از خدا می‌خواهد که خدا آن را ببخشد. نه این که مرتکب خلاف شرع شده باشد. ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذُنُوبِكَ﴾ یعنی این و خود پیامبر می‌فرمایند من روزی هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم، من پیامبر خاتم، یعنی نه این که هفتاد مرتبه از گناه استغفار می‌کنم، پیغمبر که معصوم است، گناه نکرده که. یعنی تمام توجه باید به ذات ربوبی باشد، یک آن سر غذا خوردن، سر خوابیدن، سر هر چیز دیگر اگر آن توجه تام به ذات ربوبی انصراف پیدا کند یک لحظه، از آن انصراف استغفار می‌کند. این ربطی به گناه من و شما ندارد. و همه انبیاء هم همین جور است. همه انبیاء باید معصوم باشند. حالا اگر بنا باشد ملاک داوری ما انجیل باشد، انجیل خود عیسای مسیح را هم گناهکار می‌داند، تمام شد. پس باید فادی، کسی که می‌خواهد فدا شود، گناهی مرتکب نشده باشد، انجیل عیسای مسیح را هم گناهکار می‌داند. پس عیسای مسیح هم طبق نظر شما نمی‌تواند فادی باشد. کجای انجیل می‌گوید، برای شما می‌خوانم. انجیل مَرْقُس، باب اول، آیات ۴ به بعد: «یحیی تعمیددهنده»، یحیای پیامبر، غسل تعمید می‌دهد. «یحیی تعمیددهنده در بیابان ظاهر شد و به جهت آمرزش گناهان به تعمید توبه موعظه می‌نمود»، به مردم می‌گفت بیایید توبه کنید آن وقت نشانه توبه غسل توبه بود. مردم را غسل تعمید می‌داد. الآن هم مسیحی‌ها غسل تعمید می‌دهند، شبیه حالا نه شبیه یک چیزی مثل غسل توبه ماست که شما می‌گویید گناهکار برود غسل توبه کند از گناهِش، این‌ها هم غسل تعمید، این غسل تعمید را یحیی انجام می‌داد. «تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع

سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و به گناهان خود معترف گردیده در رود اردن از او تعمید می‌یافتند». همه را تعمید می‌داد تا رسید به جناب عیسی. عیسی هم آمد پیشش. تا برویم جلوتر می‌گویید: «و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده». ناصره: ناصره شهری است که عیسی در آن به دنیا آمد. «در اردن» که الآن ناصره جزو فلسطین است. «در اردن از یحیی تعمید یافت» یعنی یحیی جناب عیسی را غسل تعمید داد. غسل تعمید یعنی غسل توبه. اگر عیسی گناه نکرده برای چه گفت غسل تعمید. اگر عیسی گناه نکرده چرا رفت تا یحیی غسل تعمیدش دهد. یک بار دیگر می‌خوانم. «و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت و چون از آب برآمد» چه کسی؟ عیسی در غسل تعمیدش. «برآمد در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بر وی نازل می‌شود و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم». یعنی تا قبل از این که این غسل را نکرده بود این صداها را نمی‌شنید، حالا که غسل تعمید کرد بار گناهش زمین گذاشته شد از آسمان صدا آمد. کبوتر روح را دید. آسمان را شکافته یافت. پس معلوم است گناهکار بوده و غسل تعمید کرده. انجیل مَرْقُس، باب اول، آیات ۴ به بعد.

انجیل مَتّی، باب ۳، آیات ۱۳ به بعد، همان داستان: «آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد» عیسی اصلاً آمده پیش یحیی، یحیی غسل تعمید به او دهد. «اما یحیی او را منع نموده گفت من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من می‌آیی» یحیی گفت تو باید من را غسل تعمید دهی، آمدی من تو را غسل تعمید دهم. «عیسی در جواب وی گفت الآن بگذار» یعنی تعارف را بذار کنار. «زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم پس او را وا گذاشت اما عیسی چون تعمید یافت» یعنی یحیی او را غسل تعمید داد «فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد» چرا قبلش آسمان برایش گشاده

نبوده است؟ چون گناه داشته حالا غسل تعمید کرد پاک شد. «و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده بر وی می‌آید آنگاه خطایی از آسمان در رسید که این است پسر حبیب من که از او خشنودم» یعنی تا قبل از غسل تعمید خشنود نبوده است پدرش از او، بعد از غسل تعمید خشنود شد. پس یعنی عیسی هم گناهکار است. باز اگر عیسی گناهکار است شما گفتید فادی باید گناهی مرتکب نشده باشد. باز هم برای شما بگویم. باز انجیل اذعان دارد که ببینید این که شما می‌گویید که عیسی فادی شد و دیگر همه می‌توانند بهشت روند، انجیل می‌گوید این‌گونه نیست، باید کسی که می‌خواهد برود بهشت باید اعمال صالح داشته باشد، باید خودش آدم درستی باشد. انجیل متی، باب ۷، آیه ۲۱: «نه هر که مرا خداوند خداوند گوید» نه این که بگوید من خدا را قبول دارم. «داخل ملکوت آسمان گردد»، ملکوت آسمان کجاست؟ همان بهشت است. همان که گفت من خدا را قبول دارم بهشتی نمی‌شود. «بلکه آن که اراده پدر مرا»، هر که گفت من عیسی خدا هستم بهشت نمی‌روم. «بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمانست بجا آورد»، یعنی هر چه خدا، با بام، خدا گفته باید انجام دهد. اگر انجام داد می‌رود داخل ملکوت که بهشت است. همین‌گونه بگوید من قبول دارم، فایده ندارند. پس این فادی که شما می‌گویید، به صرف فادی، فدا شدن عیسی کسی بهشت نمی‌رود. باید اراده پدر را که در آسمان است که خداست، باید اراده او را عملی کند تا برود داخل بهشت. باز هم برایتان بگویم. نگاه کنید: رساله پولس رسول به رومیان، باب ۲، آیه ۱۳: «از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد»، یعنی چی؟ یک بار دیگر می‌خوانم. «از آن جهت» چه کسانی می‌روند داخل بهشت، آن‌هایی که عادلند یا ظالمند؟ عادل‌ها. چه کسی عادل است؟ «از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد» یعنی اگر می‌خواهی عادل باشی و بروی داخل بهشت باید به

شریعت عمل کنی، اگر عمل کردی می شوی عادل می روی داخل بهشت. اگر عمل نکردی، نه، یعنی فدای عیسی و اینها فایده‌ای ندارد، خودت باید عمل بیاوری. خودت باید به شریعت عمل کنی. عمل کردی به شریعت، می گوید شریعت را بشنوی فایده ندارد. شریعت را باید عمل کنی. اگر به شریعت عمل کردی، می شوی عادل می روی داخل بهشت، اگر نه، نه. یکی دیگر برایتان می خوانم.

کتاب اشعیا نبی، عهد قدیم، باب ۴۳، آیه ۱۱، از قول خدای بنی اسرائیل یهو می گوید، می گوید: «من یهو هستم» یعنی خدا. «و غیر از من نجات‌دهنده نیست» یعنی پس به نام عیسی نجات‌دهنده ما، نه، فقط یهو که خداست. فقط خدا نجات می دهد. «من یهو هستم و غیر از من نجات‌دهنده نیست من» یعنی همان یهو، خدا. «اخبار نموده و نجات داده‌ام و اعلام نموده و در میان شما خدای غیر نموده است»، یعنی خدایی غیر از من نیست، و نجات‌دهنده فقط من خدا هستم، آیا عیسی نجات‌دهنده است؟ نه. فقط خداست که نجات می دهد. خب.

جالب این است که خود عیسی از این فدا شدن راضی نیست. این جالب است. انجیل را برای شما چند جایش را بخوانم. خود عیسی از این قصه فدا شدن ناخشنود است چون در انجیل می گوید عیسی فدا شد برای گناهان، آن وقت در خود انجیل غر زدن عیسی را هم حکایت می کند. عیسی می گوید خدایا این چه کاری می خواهی با من بکنی. نگاه کنید: انجیل متی، باب ۲۶، آیات ۳۶ به بعد: «آنگاه عیسی به ایشان» حواریون «به موضعی که مسمی به جتسیمانی بود رسیده به شاگردان خود گفت در اینجا بنشینید تا من رفته در آنجا دعا کنم و پطرس و دو پسر زبَدی را برداشته»، سه تا را با خودش برده «بی نهایت غمگین و دردناک شد» در دعایی که می کرد خیلی حالش منقلب شد عیسی «پس بدیشان گفت نفس من از غایت الم مشرف به موت شده است» خیلی ناراحتم، دارم می میرم. عیسی اینها را گفت. اینها را می گوید قبل از دستگیری عیسی است. می گوید قبل دستگیریش حال

عیسی این‌گونه بود. «در اینجا مانده با من بیدار باشید» به آن سه تا گفت بمونید با من بیدار باشید، من می‌خواهم دعا کنم، عبادت کنم. «پس قدری پیش رفته» از این‌ها قدری جدا شد. «به روی در افتاد»، افتاد به سجده. «و دعا کرده» ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ﴾^۱ یعنی عیسی دارد دعا می‌کند. «پس قدری پیش رفته به روی در افتاد»، به صورت روی زمین در حال سجده «و دعا کرده گفت ای پدر من» خدا «اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد» می‌گوید خدایا اگر می‌شود من را فدا نکن، ما برویم بالای صلیب چه‌طور می‌شود خدایا این یکی را با من نکن. این یکی را «این پیاله از من بگذرد لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو» یعنی صرف‌نظر کن. «و نیز شاگردان خود آمده» دوباره آمده پیش شاگردانش دید خوابند؛ تا آخر، می‌گوید که یکی از خود حواریون رفت لویش داد و ریختند و عیسی را دستگیر کردند و بردند. یعنی شب آخری که عیسی را می‌گیرند، عیسی دارد دعا می‌کند و به خدا می‌گوید خدایا از این فدا شدن و صلیب رفتن ما که برویم بالای صلیب که کفاره گناه این امت بشویم، بنابر اعتقاد مسیحی‌ها، خدایا بیا از این درگذر. یعنی عیسی خودش راضی به فدا شدن نیست. می‌گوید بابا خدایا ولش کن، اما خدا ول نکرد.

باز نگاه کنید همان واقعه را شما می‌توانید در انجیل مَرْفُوس ببینید هم همین واقعه را نقل می‌کند. باب ۱۴، آیات ۳۳ به بعد، می‌گوید: «پطرس و یعقوب و یوحنا»، آنجا اسم دو تا پسر نداشت و اینجا دارد، یعقوب و یوحنا. «را همراه برداشته مضطرب و دلتنگ گردید و بدیشان گفت نفس من از حزن مشرف بر موت شد. اینجا بمانید و بیدار باشید و قدری پیش‌تر رفته به روی بر زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد» یعنی خدا داستان بر صلیب رفتن و قتل

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۲.

عیسی را خدا رها کند. «پس گفت یا ابا پدر همه چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو» بعد می‌گوید آمد دید خوابند این‌ها را باز صدا زد تا سه مرتبه دعا می‌کرد آمد دید این‌ها خوابند، آخرش گفت «اینک پسر انسان به دست‌های گناهکاران تسلیم می‌شود برخیزید برویم که اکنون تسلیم‌کننده من نزدیک شد» یعنی الآن می‌ریزند و من را می‌گیرند و دیگر من را می‌برند بالای صلیب. شب آخر عیسی می‌گوید خدایا، خدایا ول کن. از این داستان بگذر، ما نرویم بالای صلیب. روی خود انجیل دارم با شما حرف می‌زنم. یعنی عیسی راضی به این مطلب نیست.

باز عین این واقعه را شما می‌توانید در انجیل لوقا ببینید، باب ۲۲، آیه ۴۰ به بعد: «و چون به آن موضع رسید به ایشان گفت» یعنی به شاگردانش «دعا کنید تا در امتحان نیفتید» می‌گوید دعا کنید که مورد امتحان قرار نگیرید، نمی‌شود که دنیا دار امتحان است. «و او از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده» کمی فاصله گرفت اندازه این که یک سنگ پرت کنند. «به زانو درآمد و دعا کرده گفت» در آن انجیل‌ها می‌گفت به روی درآمد، سجده کرد؛ این می‌گوید به زانو یعنی به حال رکوع. شاید هم زانو زد زمین، همان سجده می‌شود. «گفت ای پدر اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو و فرشته از آسمان بر او ظاهر شده او را تقویت می‌نمود» یعنی فرشته آمده بود که عیسی نترس و دلداریش می‌داد عیسی را برای روی صلیب رفتن. «پس به مجاهده افتاده به سعی بلیغ تر دعا کرد» و با التماس دعا از خدا می‌خواست «چنان که عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت» چگونه دست زخم می‌شود همین‌جور شُر شُر خون می‌آید. به‌گونه‌ای دعا و التماس و تضرع و زاری به درگاه خدا می‌کرد که شُر شُر از جناب عیسی عرق می‌ریخت. «پس از دعا برخاسته نزد شاگردان خود آمده ایشان را از حزن در خواب یافت به ایشان گفت برای چه در خواب هستی. برخاسته دعا کنید

تا در امتحان نیفتید» همان داستان، که بعد همان شب آمدند و گرفتنش. یعنی این چه فدایی است که خود عیسی از این فدا راضی نیست. شب آخر التماس می‌کند با این تضرع و زاری به درگاه الهی، خدایا نکن با من چنین. من را بالای صلیب نبر. اما خدا می‌گوید نه نمی‌شود. این نظریه فداست ملاحظه می‌فرمایید نظریه فدا با اصول در خلاف است؟ با عدل الهی و با حکمت الهی در تنافی است، بنابراین نظریه فدا در مسیحیت قابل پذیرش نیست.

وصلی الله علی محمد وآله.

جلسه دهم^۱:

تناقضاتی در اناجیل

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

ظاهراً دهمین جلسه نقد مسیحیت را داریم برگزار می‌کنیم. یکی از تفکرات مسیحیان نسبت به عیسای مسیح این است که نبوت را در عیسی ختم می‌دانند. یعنی او را خاتم پیامبران تلقی می‌کنند. چرا؟ به خاطر این که می‌گویند پیامبران قبل از مسیح، معصوم از خطا نبوده‌اند به همین جهت خدا در مسیح تجسم یافته است و آن چه که باید به بشر خداوند ابلاغ کند با تجسم یافتن در کالبد عیسای مسیح آنها را به مردم گفته است و در انجیل یوحنا باب ۱۹، آیه ۳۰ آمده است: «چون عیسی سرکه را گرفت گفت تمام شد و سر خود را پایین آورده جان بداد» می‌گوید بر سر صلیب که بود درخواست سرکه کرد. سرکه برایش آوردند، سرکه را گرفت. چه جویری سرکه را گرفته است، نمی‌دانم کسی را که دست‌هایش به صلیب بسته، سرکه را گرفته است آن هم بالای صلیب، سه روز که بر روی صلیب است، سرکه می‌خواهد چه کار کند،

این‌ها را کاری نداریم. «گفت تمام شد و سر خود را پایین آورده جان بداد»، مُرد. اصلاً اولاً خدا مُرد، چون عیسی‌ای مسیح خداست و الآن جان بداد، تصریح است دیگر، پس خدا مُرد. اونی که مسیحی‌ها استفاده می‌کنند از این کلمه «تمام شد» است. «تمام شد» را می‌گیرند نسبت به ختم نبوت. می‌گویند «تمام شد» یعنی بعثت انبیاء تمام شد. یعنی ماجرای نبوت خلاص است. دیگر شما نبوتی نخواهید داشت. نبوت تمام شد به عیسی‌ای مسیح. ما دیگر نیاز به پیامبر نداریم و بعد از عیسی‌ای مسیح پیامبری نخواهد بود به جهت این که عیسی در واقع خداوندی است بدون گناه و نجات‌دهنده‌ایست که همه دیگر باید به او ایمان بیاورند. بنابراین در آیین مسیحیت امروز، عیسی‌ای مسیح خاتم پیامبران است و بعد از او پیامبری نخواهد بود و به همین یک کلمه انجیل یوحنا هم تمسک می‌کنند، «گفت تمام شد». «تمام شد» یعنی نبوت تمام شد. آمدن انبیاء تمام شد. این جور معنا می‌کنند. این نظر مسیحیت. ما چه می‌گوییم؟ پر واضح است ما مسلمانان نقطه مقابل مسیحیانیم در این قصه. ما عیسی‌ای مسیحی را قبول داریم که ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^۱. مسیحی که بشارت می‌دهد به رسالت کسی که حدوداً شش قرن بعد از او بعد خواهد آمد و نام مبارک او احمد است. به حسب آن چه که قرآن کریم حکایت می‌کند. بنابراین داستان ختم نبوت در عیسی‌ای مسیح مورد پذیرش ما مسلمان‌ها نیست، بلکه ما عیسی را بشارت‌دهنده به پیامبر خاتم می‌دانیم، چنان چه قرآن می‌فرماید.

و اما معنای «تمام شد» به چه معنایی است. می‌گویند «تمام شد» بر سر صلیب، بعد هم جان می‌دهد. به فرض که ما این جمله از عیسی‌ای مسیح بدانیم یعنی چی؟ یعنی من مأموریتم را انجام دادم. یعنی من تبلیغ تمام شد. یعنی من وظیفه‌ای که بر عهده داشتم در دعوت مردم، من وظیفه خودم را به انجام رساندم. اگر چنین

۱. سوره صف، آیه ۶.

فرمایشی صادر شده باشد بر صلیب از عیسی مسیح، ببینید آخه این‌ها همه‌اش گفت که حسن و حسین پسران معاویه یا دختران معاویه بودند، اصلاً نه صلیبی رفته است عیسی ﴿مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ﴾^۱ قرآن صراحتاً نفی می‌کند بر صلیب رفتنش را. بنابراین بر سر صلیب رفتن نفی شود این جمله هم به طریق اولی نفی می‌شود. این نظر قرآن. و اما بناء علی انجیل یوحنا، باب ۱۹، آیه ۳۰: «چون عیسی سرکه را گرفت» می‌گوید سرکه را روی یک اسفنج و ابری ریختند و آن ابر را نزدیک دهانش بردند. عیسی سرکه را گرفت. یعنی یک قدری از این سرکه را مززه کرد. «گفت تمام شد و سر خود را پایین آورده جان بداد» یعنی چی؟ یعنی من عمرم تمام شد. چون «جان بداد» حالا روی انجیل یعنی من عمرم تمام شد. یعنی من وظیفه تبلیغی‌ام را انجام دادم. یعنی دوران نبوت من به پایان رسید. علی فرض این که اصلاً چنین ماجرابی وجود داشته باشد که وجود ندارد. پس مراد این است. پس «تمام شد» یعنی رسالت من عیسی تمام شد. یعنی عمر من عیسی به پایان رسید، نه این که دیگر نبوت تمام شد. رسالت من تمام شد، نه نبوت انبیاء تمام شد و به پایان رسید.

شاهدش این است که در خود انجیل دارد که پیامبرانی بعد از عیسی هستند. بعد عیسی مسیح پیامبرانی هستند، معلوم می‌شود عیسی خاتم پیامبران نیست حتی براساس انجیل. کجای انجیل ملاحظه بفرمایید: کتاب اعمال رسولان، باب ۱۳، از اول باب سیزدهم کتاب اعمال رسولان می‌خوانم: «و در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیاء و معلم چند بودند». یعنی چند نفر از پیامبران و معلمان در کلیسای انطاکیه بودند. «برنابا» یکی از حواریون عیسی. «و شمعون ملقب به نیجر و لوقیوس قیروانی و مناخم برادر رضاعی هیروودیس تیترارخ و سولس» این‌ها شدند پنج تا. برنابا، شمعون ملقب به نیجر، لوقیوس قیروانی، مناخم که برادر رضاعی هیروودیس

۱. سوره نساء، آیه ۱۵۷.

است، «چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می‌بودند روح القدس گفت برنابا و سلوس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده‌ام»، بعد می‌گوید این‌ها روزه گرفتند، دعا کردند، «دست‌ها بر ایشان گذارده روانه نمودند پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده شده به سلوکیه رفتند» چه کسانی؟ برنابا و سلوس. پنج نفر آنجا بوده‌اند در آن کلیسای انطاکیه. می‌گوید این‌ها انبیاء بودند و معلم بودند. پس اقرار می‌کند چون برنابا را می‌دانیم شاگرد عیسی است. از حواریون عیسی است. او صاحب انجیلی است که مسیحی‌ها می‌گویند این انجیل دروغ است، ساختگی است، جعلی است، چون تصریح به نام پیامبر خاتم ﷺ دارد، تصریح به نام امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، تصریح به دوازده امام علیهم السلام دارد. می‌گوید اوصیاء پیامبر خاتم ﷺ دوازده نفرند، در انجیل برنابا. و لذا مسیحی‌ها می‌گویند این ساخته دست مسلمان‌هاست، در واقع اگر بخواهند بگویند جعلی است باید بگویند این ساخته دست شیعه‌هاست. چون اسم امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دارد و می‌گوید اوصیاء پیغمبر خاتم دوازده نفرند چون سنی‌ها امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به عنوان خلیفه اول قبول ندارند، باید بگویند شیعه‌ها ساختند، ولی آنها می‌گویند مسلمان‌ها ساختند.

می‌گوید این قصه بعد از عیسی است. تصریح دارد در کتاب اعمال رسولان که در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیائی بودند که دو تا از این‌ها برنابا، پنج نفر را اسم می‌آورد، دو تایشان هم روح القدس فرستاده است بروند به یک شهری. و آن دو تا عبارتند از برنابا و سلوس. خب این‌ها بعد عیسی است. و بر این اساس نمی‌توان گفت که نبوت به عیسی ختم شده است. بنا بر خود کتاب‌ها و متون مقدس مسیحیت، شما نمی‌توانید که نبوت را ختم شده به عیسی مسیح بدانید. بنابراین اول تا آخر متون مقدس مسیحیت را شما مرور کنید، هیچ کلمه‌ای نیست که دال بر ختم نبوت در عیسی مسیح باشد، مگر همان یک کلمه «تمام شد»ی که گفتیم معنای آن علی فرض این که صادر شده باشد از عیسی مسیح علی نبینا وآله وعلیه السلام این است که

یعنی عمر من تمام شد، چون بعدش جان داده. یعنی مدت تبلیغ من تمام شد. یعنی نبوت من تمام شد. یعنی نه این که دیگر بعد از من نبی‌ای نخواهد بود. این یک نکته. نکته دیگر این که چگونه عیسی مسیح می‌تواند آخرین پیامبر الهی باشد در حالی که در خود متون مقدس مسیحیت گناہانی به عیسی نسبت داده شده است؟ مگر نداشتیم در بحث‌های قبلی، عیسی فدا است؟ چون عیسی خداست و مرتکب گناہی نشده است، اما انبیاء گذشته گناہکار بوده‌اند براساس انجیل. آن‌ها چون گناہکار بودند نمی‌توانستند فدا باشند اما عیسی فدا است چون عیسی گناہکار نیست. چون عیسی خداست و خدا که گناہ نمی‌کند. اگر چنین است و روی این نظریه می‌گفتند عیسی فداست و بقیه پیامبران نمی‌توانند فدا باشند، حتی ارباب کلیسا می‌گویند پیامبر شما مسلمانان نمی‌تواند فدا باشد به خاطر این که قرآن به پیامبر شما گناہ نسبت می‌دهد. می‌گوید ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذُنُوبِكَ﴾، سوره محمد، آیه ۱۹. ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَذُنُوبِكَ﴾ یا سوره فتح، آیه اول: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾^۲ و آیات دیگر که در قرآن کریم گناہ را به انبیاء نسبت می‌دهد. می‌گویند پس این‌ها نمی‌توانند فدا باشند اما عیسی خداست، گناہ نکرده است پس می‌تواند فدا باشد. و به همین خاطر هم خاتم انبیاء است. نبوت به او ختم شد. دیگر بعد عیسی پیامبری نیست.

می‌گوییم خود متون مسیحیت گناہانی را به عیسی مسیح نسبت می‌دهد که او نه تنها به واسطه انجام این گناہان فدا نمی‌تواند باشد، خدا هم نمی‌تواند باشد. اگر ما باشیم و این متون حتی پیامبر هم نمی‌تواند باشد. چه گناہی نسبت می‌دهد؟ بخوانم برایت. یکی از آنها خوردن شراب است؛ و البته شما می‌دانید در آیین

۱. و همچنین سوره غافر، آیه ۵۵.

۲. سوره فتح، آیات ۱ و ۲.

مسیحیت امروز شراب خوردن گناهی ندارد. به عیسی نسبت شراب‌خواری می‌دهد، مفصل این را رسیدیم بحث می‌کنیم.^۱ خب نکته دوم در انجیل متی، باب ۵، آیه ۴۳: «شنیده‌اید که گفته شده است همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن اما من به شما می‌گویم» من عیسی «که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید» می‌گوید به دشمنت محبت کن و کسی که تو را دشنام می‌دهد و لعن می‌کند تو از خدا بخواه که خدا به او برکت دهد. «و با آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید» یعنی هر که به شما بدی کرد شما در مقابل به او خوبی کنید. این انجیل متی بود. حالا پس این دستور عیسی. می‌گوید هر که به شما بدی کرد، دشنام داد، شما خوبی کنید، محبت، احسان کنید. نوبت به خود عیسی که می‌رسد به دشمنانش لعن و نفرین می‌کند. پس این یک قانون است یا قانون نیست. اگر قانون است کسی که خودش می‌گوید چرا پیروی نمی‌کند. نگاه کنید همان انجیل متی، باب ۲۳، آیه ۱۳ بروید تا آیه ۳۵ یعنی بیش از ۲۰ آیه، من یک تکه‌اش را برای شما می‌خوانم ببینید: «وای بر شما ای کاتبان» کاتبان یهود. «و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید زیرا خود داخل آن نمی‌شوید» می‌گوید شما احبار یهود، خودتان نمی‌توانید وارد ملکوت آسمان شوید بقیه را هم نمی‌گذارید وارد شوند. «و داخل‌شوندگان را از دخول مانع می‌شوید وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طویل می‌کنید از آن رو عذاب شدیدتر خواهید یافت» تا آخر این باب را بخوانید، خود جناب عیسی این‌ها که دشمنانش هستند را مورد لعن و شماتت و نفرین قرار می‌دهد. این هم اگر ما باید به آنهایی که به ما بدی می‌کنند خوبی کنیم پس چرا

۱. رجوع کنید به جلسه بیستم: شرب خمر در کتاب مقدس، از همین کتاب.

عیسای مسیح به این یهودیان، احبار یهودی که در حقّ او ظلم کرده‌اند بر علیه‌شان نفرین می‌کند. چرا؟ در حالی که باید دعایشان کند. بگوید خدا خیرتان بدهد. چرا خودش نمی‌گوید؟

یکی از اموری که به عیسی متون مقدس نسبت می‌دهند این است که به مادرش احترام نمی‌گذارد. ببینید ما داریم متن مقدس مسیحیت می‌خوانیم. نگاه کنید: انجیل یوحنا، باب ۲، آیه ۴، داستان عروسی‌ای را می‌گوید که در روستای قانای تشکیل شده بوده و عیسی و مادرش مریم در آن عروسی شرکت کرده‌اند و شراب در این عروسی تمام می‌شود. یعنی شراب به همه مهمان‌ها نمی‌رسد. «چون شراب تمام شد مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند» یعنی چه کار کن؟! یعنی معجزه کن برایشان. تو که عیسایی بگو چند تا دلو آب بیاورند به معجزه آب‌ها را برایشان شراب کن تا این‌ها آبرویشان نرود، در عروسی شراب را به بقیه بدهند. «عیسی به وی گفت ای زن مرا با تو چه کار است». «ای زن مرا با تو چه کار است. ساعت من هنوز نرسیده است». یعنی موقع اعلام نبوت من و اعجاز من نشده است. چه کسی به مادرش می‌گوید «ای زن مرا با تو چه کار است». آقای مشتاقیان اگر شما این را به مادرتان بگویید چه کار می‌کند؟ دو تا سیلی حق دارد بزند توی صورت شما، چرا؟ یعنی چرا به مادرت می‌گویی اولاً: ای زن. بعد هم می‌گویی زنیکه با من چه کار داری. «ای زن مرا با تو چه کار است» یعنی من با تو کاری ندارم، برو. مادرت است دارد با تو حرف می‌زند. آیا با مادر این‌جوری حرف می‌زنند؟ این بی‌ادبی نسبت به مادر.

انجیل متی را نگاه کنید شبیه به همین بی‌ادبی: انجیل متی، باب ۱۲، آیه ۴۶ تا ۵۰: «او با آن جماعت» یعنی عیسی. «هنوز سخن می‌گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند» تعجب نکنید می‌گوید عیسی برادر دارد چون این‌ها می‌گویند مریم بعد از این که عیسی را به دنیا آورد، ازدواج

کرد با یوسف نجار و از وی صاحب فرزند شد، بنابراین عیسی برادرانی دارند که در مادر در او شریک هستند. این برادران آنها هستند، فرزندان یوسف نجار هستند که مریم بعد از ولادت عیسی به همسری او درآمده است. می‌گوید مادرش و برادرانش بیرون ایستاده بودند «و شخصی وی را گفت اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده می‌خواهند با تو سخن گویند. در جواب قایل گفت» یعنی کسی که این حرف را به او زد عیسی در مقابلش گفت: «کیست مادر من و برادرانم کیانند و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده گفت اینانند مادر من و برادرانم زیرا هرکه اراده پدر مرا که در آسمانست به جا آورد همان برادر و خواهر و مادر منست» می‌گوید مادر من کیست؟ برو دنبال کارت. ببینید یک آدم معمولی با مادرش اینگونه حرف می‌زند که این پیامبر خدا اینگونه با مادرش حرف بزند که «کیست مادر من» مادر شما اگر دم در آمده باشد یکی به شما بگوید مادرت دم در است. می‌گویید برو بابا، مادر من کیست؟! این متن مقدس مسیحیت است نسبت به عیسیای مسیح یعنی این‌ها چهره عیسی را هم آلوده کردند. قرآن ما از قول عیسی ﷺ نقل می‌کند که فرمود: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^۱ تا آنجایی که می‌فرماید ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبِرًا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾^۲ خدا به من امر کرده نماز بخوانم، زکات بدهم و به مادرم نیکی کنم. عیسیایی که در قرآن می‌گوید به مادرم نیکی کنم یعنی تمام عزت و احترام را به مادرم بگذارم. اما عیسیای انجیل می‌گوید: مادر من کیست؟! و این بی‌ادبی نسبت به مادر است. قطعاً بی‌ادبی نسبت به مادر جزء معاصی الله است دیگر، تردیدی در آن نیست. بعدی.

اشکال: این جمله اهانت به مادر نیست؟

۱. سوره مریم، آیه ۳۰.

۲. سوره مریم، آیات ۳۱ و ۳۲.

جواب: بحث مادر خیلی واضح بود، می‌گوید در جمله اول گفت «ای زن مرا با تو چه کار است». این جمله همیشه بد است. «ای زن مرا با تو چه کار است».

اشکال: این عبارات‌ها ترجمه است شاید عیسی چنین نگفته باشد.

جواب: بله، این‌ها ترجمه است دیگر. ترجمه خودشان است که کردند، ترجمه من نیست. این‌ها ترجمه خودشان است. «ای زن مرا با تو چه کار است» این یک جمله. یک جمله دیگرش که برای شما خواندم، وقتی گفتند مادر و برادرانت بیرون ایستادند گفت «کیست مادر من برادران من کیانند». یعنی بروید دنبال کارت‌ها. اگر می‌گویند مادرت دم در است ببین با تو چه کار دارد. شما جواب می‌دهی مادر من کیست؟ «کیست مادر من» این که معلوم است بی‌ادبی است دیگر. این قابل توجیه نیست. این کلمات در هر قومی که باشد هر سالی که صادر شده باشد نسبت به مادر بی‌ادبی است. الان شما شب کاری ندارد شب که رفتی خانه‌تان، مادرت اگر سؤالی می‌پرسد به او بگو که ای زن مرا با تو چه کار است. ببین چه جوابی می‌دهد. این معلوم است بی‌ادبی است و قابل توجیه نیست. شاید در آن زمان نه معنای دیگر. بعد می‌فرمایید ترجمه است. بله ترجمه است، ترجمه ما که نیست. ترجمه خود کلیسا است.

اشکال: شاید این کلمات در آن روزگاران بی‌ادبی نباشد.

جواب: نه عزیزم، دقت کنید، شما این هم دیگر حق نداری به مادرت بگویی. به مادرت بگویی که خانم این چه وقت آمدن است؟ اگر به زنت هم بگویی دیگر نگاهت نمی‌کند. وای به حالی که به مادرت بگویی. آن وقت مادر چقدر حق دارد. مادر خیلی. ببینید ما می‌خواهیم بگوییم این متون مقدس چهره عیسی مسیح را هم آلوده کرده. باز هم برای ما می‌خوانم. این را قبول نکردی بقیه‌اش. طوری نیست، یکی و دو تا نیست که شما این را قبول نکردی، بعدیش را گوش کن. چهره مسیح را هم آلوده کرده و با این چهره آلوده نه تنها نمی‌تواند خدا باشد، نه تنها نمی‌تواند خاتم

الانبیاء باشد حتی یک پیامبر ساده و معمولی هم با این چهره آلوده‌ای که انجیل ترسیم می‌کند از عیسی، عیسی یک آدم آلوده‌ای است که حتی پیامبر جزء هم نمی‌تواند باشد، این را ما می‌خواهیم بگوییم. شما این مورد را قبول نکردی اشکالی ندارد. یکی و دو تا که نیست، می‌رویم سر بعدی.

در متون مقدس مسیحیت دروغ به عیسیای مسیح نسبت داده شده. در همین انجیل متی، همین باب ۱۲، آیات ۴۰-۳۸ می‌فرماید: «یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند پسر انسان». پسر انسان تعبیر از کیست؟ از خود عیسی است. «پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود». شکم زمین یعنی کجا؟ قبرش. می‌گوید سه شبانه روز عیسیای مسیح هم در قبر خواهد ماند. این خبری است که خود عیسی می‌دهد. انجیل متی، باب ۱۲، آیه ۴۰ بود برای شما خواندم.

بعدی، گفتیم به عیسی نسبت دروغ می‌دهند. می‌گوید عیسی دروغگو است. چرا؟ به خاطر این که می‌گوید من عیسی پسر انسان مثل یونس که سه شبانه‌روز در شکم ماهی بود، پسر انسان هم سه شبانه‌روز در خاک و زمین می‌ماند، یعنی در قبر. یعنی من را به صلیب می‌کشند سه شبانه‌روز در قبر هستیم، بعد سه شبانه‌روز از قبر خارج می‌شوم به آسمان می‌روم. این وعده‌ایست که عیسی می‌دهد. اما شما ملاحظه بفرمایید در انجیل یوحنا، باب ۲۰، آیات ۷-۱: «بامدادان در اول هفته وقتی که هنوز تاریک بود...» تا آخرش را بخوانید تا آیات بعدی. اون‌ی که عملاً گزارش می‌دهد این است که عیسی در قبر یک روز و دو شب مانده است. یعنی آن وقت که از صلیب پایین کشیدند غروب بود، دفنش کردند، این شب اول، فردایش هم مانده، فردا شب هم مانده، پس فردا صبح زنده شده به آسمان رفته. پس عیسی آنجا دروغ گفته که گفت سه شبانه‌روز، گزارش انجیل یوحنا یک روز و دو شب است. یک روز و دو شب در قبر بوده، آنجا خودش می‌گوید من سه شبانه‌روز مثل یونس که سه شبانه‌روز در شکم ماهی بود، پسر انسان هم سه شبانه‌روز در قبر می‌ماند. این را چه

می‌گویید. یا این است گزارشی که یوحنا می‌دهد غلط است. فرض این است که این‌ها متون مقدس است. غلط راهی در آن ندارد. پس به‌ناچار باید گفت عیسی دروغ گفته. ببینید این را دیگر، نمی‌توانید توجیه بکنید آقای مشتاقیان. یا عیسی دروغ گفته یا گزارش یوحنا که می‌گوید دو شب و یک روز در قبر بود این غلط است. گزارش غلط است همان حرف خود عیسی است، سه شبانه‌روز بوده است. خب این را نمی‌پذیرند، می‌گویند متن مقدس است. در متن مقدس خطا و اشتباه نیست. خب اگر این گزارش درست است، عیسی دروغ می‌گوید. اگر عیسی دروغ‌گو نیست گزارش غلط است. پس این متن، متن مقدس نیست. انجیل جناب مَرْفُوس هم همین را دارد. انجیل مَرْفُوس، باب ۱۵، آیات ۴۲ و ۴۳: «و چون شام شد از آن جهت که روز تهیه یعنی روز قبل از سبت بود * یوسف نامی...» می‌گوید آمد و این‌ها. در این گزارش هم، یعنی در گزارش انجیل مَرْفُوس هم همین است، دو شب و یک روز. در دو انجیل گزارش دو شب و یک روز است. خود عیسی می‌گوید سه شبانه‌روز، جمع نمی‌شود با هم.

باز یکی دیگر: در متون مقدس مسیحیت اخبارهایی را به عیسی نسبت می‌دهند. می‌گویند خبرهایی است که عیسی داده و این خبرها واقع نشده است. قرآن را ببینید یک سری اخبار غیبی دارد، پیشگویی می‌کند. سوره روم، بخوانید: «الم * غُلِبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ». می‌گوید رومی‌ها شکست خوردند اما به زودی رومی‌ها پیروز می‌شوند. همین جور هم بود. روم شکست خورده به پیروزی رسید. می‌گوید: «لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ»^۲ پیغمبر وقتی در صلح حدیبیه در مسجد الحرام

۱. سوره روم، آیات ۳-۱.

۲. سوره فتح، آیه ۲۷.

رویایی دیدند و آن رویا این چنین تعبیر شد. خدا می گوید ان شاء الله پیغمبر تو وارد مسجد الحرام می شوی در حالی که با احرامی، اعمال انجام می دهی، سر می تراشی، حلق می کنی و تقصیر می کنی. پیامبر آمدند صلح حدیبیه واقع شد. سال بعدش آمدند وارد مسجد الحرام شدند اعمال عمره انجام دادند. عمرة القضاء به آن می گویند. یعنی شما آنچه که در قرآن به عنوان اخبار غیبی دارید تماماً واقع شده، یکی از آن نیست که درست نشده باشد. حالا همین اخبار غیبی را اناجیل متون مقدس مسیحیت به عیسای مسیح نسبت می دهند. این ها را به عیسی نسبت می دهند اما شما می بینید که این اخبار واقع نشده. بخوانم:

انجیل متی، باب ۱۶، آیه ۲۷ ملاحظه بفرمایید آخر باب است: «زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد هر آینه به شما می گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می آید ذائقه موت را نخواهند چشید». می گوید این حواریونی که با من هستند اینجا، این ها نخواهند مرد تا من عیسی دو مرتبه رجوع کنم، رجعت کنم و بیایم در دنیا. حواریون مردند یا نمردند؟ رجعت عیسی را دیدند یا ندیدند؟ این یکی از اخبار غیبی عیبی که درست نیست. یک بار دیگر بخوانم آقای مشتاقیان. «هر آینه به شما می گویم» یعنی حواریون. «که بعضی در اینجا حاضرند» یعنی همین هایی که مقابل عیسی داشتند می شنیدند. «که تا پسر انسان را نبینند» پسر انسان خود عیسی. «که در ملکوت خود می آید» یعنی از مرگی که بر صلیب کشیدند و کشتندش، رجعت کند دوباره بیاید به دنیا. «ذائقه موت را نخواهد چشید» یعنی تا نمردند رجعت من عیسی را این ها خواهند دید. این خبر غیبی است دیگر. همین جور شد. این ها همه شان مردند. دو هزار سال هم هست از میلاد عیسی بیشتر گذشته است هنوز رجعتی برای عیسی واقع نشده. آنهایی که مردند که هیچی توی این دو هزار سال ببینید چقدر بعد آنها مردند. این یکی اخبار

غیبی از عیسی است که تحقیقی پیدا نکرده است.

یکی دیگر: انجیل متی، باب ۲۴، آیات ۲۹-۳۵: «و هر جا که مرداری باشد کرکسان در آنجا جمع شوند» می‌گوید هر جا یک جنازه‌ای باشد مرغان جیفه‌خوار سرش حاضر می‌شوند. «و فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد». این مال این است که می‌گوید بعد از این که هیکل را خراب کردند. بعد از خرابی هیکل. هیکل معبدی است سلیمان آن را بنا کرده است. هیکل سلیمان که می‌گویند معبدی است که توسط سلیمان بنا شد. می‌گوید آن وقتی که هیکل تخریب شود، اوضاع بهم می‌خورد. «آفتاب تاریک گردد ماه نور خود را ندهد» یعنی ماه هم خاموش می‌شود. «ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردند». یعنی اگر هیکل خراب شود، اوضاع زمین و آسمان بهم می‌خورد. وقتی که این جور شد «آن گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد». می‌گوید هیکل که خراب شد اوضاع افلاک بهم می‌ریزد، عیسای مسیح رجعت می‌کند. هیکل خراب شده است یا نه؟ هیکل خراب شد در فتح اورشلیم که فتح شد معبد مقدس این‌ها تخریب شد، بنابراین در زمان خلیفه دوم، یک بار هم در زمان عبدالملک مروان هیکل تخریب شده است و هیکل که تخریب کردند به جای آن شاید مسجد بنا کردند. این هیکل تخریب شده هیچ، نه افلاک بهم خورد، نه عیسای مسیح رجعت کرد، هیکل هم تخریب شد. انجیل متی، اول باب ۲۴ را برای می‌خوانم: «پس عیسی از هیکل بیرون شده برفت و شاگردانش پیش آمدند تا عمارت‌های هیکل را بدو نشان دهند عیسی ایشان را گفت آیا همه این چیزها را نمی‌بینید». یعنی ساختمان‌های معبد سلیمان، هیکل سلیمان را نمی‌بینید. «هر آینه به شما می‌گویم در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود» یعنی هر ساختمانی هست تخریب می‌شود. تخریب می‌شود این‌هایی که هست و دیگر کسی نمی‌تواند هیکل را بازسازی کند. در حالی که آن

معبد شاید توسط مسلمان‌ها تبدیل به مسجد باشد و تا امروز هم باقی است.

یکی از حاضران درس: استاد، شاید بدا حاصل شده است؟!

جواب: بدا حاصل شده است. آفرین. بدا به اعتقاد ما درست است، اما در اخبار غیبی که به عنوان خبر غیبی داده می‌شود راهی ندارد مضافاً به اینکه: شما بدا را در مسیحیت ندارید، بدا یک اعتقاد شیعی است، سنی‌ها هم قبول ندارند. بدا یک اعتقاد شیعی است. بدا را من اینجا بحث کردم، پایان بحث جبر و اختیار، یک چیزهایی که من اینجا بحث کردم بدا بود. بدا یک اعتقاد شیعی است، اعتقاد مسیحی نیست. شما به کمک اعتقادات خودتان توجیه نکنید.

نگاه کنید: انجیل مَرْفُوس، باب ۱۳، آیه ۲: «عیسی در جواب وی گفت آیا این عمارت‌های عظیمه را می‌نگری» یعنی ساختمان‌های هیکل، معبد سلیمان. «بدان که سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد مگر آن که به زیر افکنده شود». این هم همان عبارت است.

باز ملاحظه بفرمایید: انجیل لوقا. در انجیل لوقا هم همین را داریم. می‌گوید معبد بعد از این که تخریب شود دیگر ساخته نمی‌شود. انجیل لوقا، باب ۲۱، آیه ۵: «و چون بعضی ذکر هیکل می‌کردند که به سنگ‌های خوب و هدایا آراسته شده است گفت ایّامی می‌آید که از این چیزهایی که می‌بینید سنگی بر سنگی گذارده نشود مگر این که به زیر افکنده خواهد شد» چه می‌خواهم بگویم؟ یعنی می‌خواهد بگوید اگر این هیکل تخریب شود بعد از تخریب دیگر کسی نمی‌تواند آن را بسازد. می‌گوید بعدش سنگ روی سنگ بند نمی‌شود دیگر آنجا. سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. شما هر ساختمانی که تخریب می‌کنید به جای آن ساختمان دیگری بنا می‌کنید آن می‌شود یک ساختمان دیگر. این که شد مثل:

از کرامات شیخ ما چه عجب شیره را خورد و گفت شیرین است
این غیب گفتن است؟! اگر این جور است شما هم غیب بگویید. بگویید: ای

مردم اصفهان من پیغمبرم چرا؟ اخبار غیبی من این است هر خانه‌ای از خانه‌های شما اگر خراب شود دیگر آن خانه ساخته نمی‌شود. اگر هم بسازید آن یک خانه نو است. مردم می‌گویند پیغمبریت به درد خودت می‌خورد. خب این که معلوم است. شیره را خورد و گفت شیرین است. آقا می‌گوید هیكل خراب شود دیگر ساخته نخواهد شد. در حالی که هیكل خراب شده و ساخته شده است. می‌گوید هیكل اگر خراب شود، افلاک بهم می‌خورد، خورشید تاریک می‌شود، ماه دیگر نور ندارد، پسر انسان خواهد آمد، یعنی رجعت عیسی. هیكل خراب شد، نه آفتاب تاریک شد، نه ماه، نه ستارگان افتاد، پسر انسان هم رجعت نکرد. خب این‌ها اخبار غیبی است؟!!!!

آقا می‌گوید بدا حاصل شده است. بدا اعتقاد شیعی است، حتی سنی‌ها هم قبول ندارند بدا را. سنی‌ها یکی از نقدهایشان به ما شیعه می‌گیرند همین بدا است. خواست خدا، بدا. شما می‌گویید خواست خدا تغییر کند. ما می‌گوییم این اخبار غیبی است، عیسای مسیح اخبار غیبی می‌دهد. اخبار غیبی که در متن مقدس مسیحیت از قول عیسی نقل شده، تحقق پیدا نکرده است. یا متن مقدس گزارشش غلط است، پس مقدس نیست. یا عیسی این اخبار غیبی را نداده است. اگر این اخبار غیبی را

داده پس چرا واقع نشده است؟

وللکلام تنمة.

وصلی الله علی محمد وآله.

جلسه یازدهم^۱:

تمه‌ی بحث تناقضات اناجیل و عدم انطباق بشارت عهد عتیق بر عیسی (علیه السلام)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بحثمان در نقد مسیحیت رسید به خبرهایی که در اناجیل آمده است که جناب عیسی به او اخبار غیبی کرده است لکن این‌ها واقع نشده، تحقق پیدا نکرده. چند موردش را خدمت دوستان عرض کردیم. یکی داستان این بود که حواریون مسیح رجعت مسیح را می‌بینند، در حالی که ما از سال ۲۰۰۰ میلادی گذشتیم و رجعتی واقع نشد، نه تنها حواریون ندیدند، رجعت و بازگشت مسیح از آسمان را، بلکه متجاوز از ۵۰ نسل یا بیشتر، بعد حواریون هم ندیدند هنوز و تا امروز چنین رجعتی واقع نشده است. خواندیم در برخی از اناجیل داشت که بعد از خرابی معبد هیکل اوضاع افلاک بهم می‌خورد، خورشید خاموش می‌شود، ماه از نور می‌افتد و عیسی رجعت می‌کند. در حالی که معبد هیکل خراب شده است و نه افلاک بهم خورده است و نه رجعت عیسی واقع شده. باز داشت که بعد از خرابی هیکل هیچ‌کس

نمی‌تواند آن را بنا کند در حالی که در فتح اورشلیم توسط مسلمان‌ها هیكلی تخریب شده، شاید تبدیل به مسجد شد و توسط خلفای اموی و حتی قبل از آنها توسط خلیفه دوم بازسازی شد. پس چگونه می‌توان گفت: کسی نمی‌تواند این را بنا کند! صحیح نیست. نکته‌ای که مانده بود و این موارد را گفتم که متذکر مورد آخر شوم که ظاهراً جلسه گذشته نگفتم این است:

انجیل متی، باب ۱۰، آیات ۱۷ به بعد این‌جور دارد، دلالت دارد بر این که حواریون در جواب دادن به سؤالات مردم دارای مقام عصمتند یعنی سؤالی که مردم ازشان چیزی را می‌پرسند آنها در پاسخ دادن معصومند درست پاسخ خواهند داد. ملاحظه کنید: این‌ها انجیل متی، باب ۱۰، الآن آیه ۱۹ را می‌خوانم. «اما چون شما را تسلیم کنند اندیشه می‌کنید که چگونه یا چه بگویید زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت» همان وقت می‌گوید شما بلد هم نباشید وقتی یک سؤال دینی از شما می‌پرسند، خدا به شما می‌گوید چه جواب دهید. و بنابراین شما طبق آن که خدا به شما انتقال می‌دهد جواب می‌دهید و در نتیجه دچار اشتباه نخواهید شد. «زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما در شما گوینده است». پس بنابراین حواریون جناب عیسی در مقام پاسخگویی به سؤالات شرعی مردم، سؤالات دینی مردم در واقع خدا به زبان آنها می‌آید و سخن می‌گوید، پس آنها معصومند و دچار خطا و اشتباه حداقل در این نکته یعنی پاسخگویی به سؤالات مردم دچار خطا و اشتباه نمی‌شوند.

اشکال: شاید مراد تأیید حواریون به تأییدات ربانی باشد.

جواب: نه. می‌گوید شما نترسید خدا به شما منتقل می‌کند. تأیید از ناحیه خداوند مطلبی است که مثلاً شما می‌گویید اگر کسی با آنهایی که ولایت امیرالمؤمنین ندارند در مقام محاجه قرار بگیرد، خدا او را تأیید می‌کند به واسطه دعای مستجاب

جلسه یازدهم: تمهی بحث تناقضات اناجیل و عدم انطباق بشارت عهد عتیق بر عیسی ۱۶۹

پیامبر خاتم که در خطبه غدیر دعا فرمودند «اللهم انصر من نصره» خدا را یاری کن هرکس علی را یاری کرده است. ما ادعای یک تأیید می‌کنیم. یعنی اگر کسی. آن هم فقط در این مورد خاص است. یعنی در پاسخگویی در مسائل فقهی نیست، فقط در داستان محاجه نسبت به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، آن هم به برکت دعای پیغمبر است که اگر کسی وارد محاجه شود خدا او را کمک خواهد کرد یعنی تأیید می‌شود. به خاطر این که پیغمبر دعا کرده‌اند. شما وقتی محاجه می‌کنید دارید یاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌کنید دعای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پشت سرت است. «اللهم انصر من نصره». ما نمی‌گوییم اونی که محاجه می‌کند یا اونی که پاسخ سؤال شرعی می‌دهد معصوم است. اینقدر کسانی پاسخ سؤال شرعی می‌دهند و گرفتار اشتباه شده‌اند و گرفتار خطا شده‌اند، خیلی زیاد هم اتفاق می‌افتاد، الی ما شاء الله. این می‌گوید نه. ببینید می‌گوید شما نترسید که بلد نیستید چه جواب دهید، آن چه که لازم است خدا برای شما «اما چون شما را تسلیم کنند اندیشه مکنید که چگونه یا چه بگویید زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت» خب وقتی عطا می‌شود که چه باید گفت یعنی پاسخ شما عطای الهی است. در عطای الهی هم خطا وجود ندارد. «زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما در شما گوینده است» یعنی روح خدا. پس کأن حدافل در مقام پاسخگویی حواریون که این خطاب به حواریون عیسی است. عیسی خودش می‌گوید. حواریون دارای مقام عصمتند. کأن.

خب حالا بیاییم سر کتاب اعمال رسولان، باب ۲۳، آیه ۵ از قول پولس می‌گوید: «پولس گفت: ای برادران ندانستم که رئیس کهنه است زیرا مکتوبست حاکم قوم خود را بد مگوی» در یک جلسه با رئیس کهنه، کهنه یهودیان، کاهنان یهودی، پولس مقدس که تازه ایمان آورده است به عیسی مسیح در مناظره قرار می‌گیرد. چون نمی‌دانسته است که او رئیس کهنه است به او تندید کرده، بعد می‌گوید «پولس گفت: ای برادران ندانستم که رئیس کهنه است» آنجا می‌گوید خدا به شما

عطا می‌کند، خب پولس دارد مناظره می‌کند با رؤساء کاهنان یهود، می‌گوید «من ندانستم که رئیس کهنه است اگر می‌دانستم با او تندی نمی‌کردم زیرا مکتوب است» یعنی این قانون الهی است. «حاکم قوم خود را بد مگوی». یعنی به اونی که ریاستان است فحش ندهید. فحش دهید خب اذیتان می‌کند دیگر. بنابراین فحشش ندهید تا اذیتان نکند. می‌گوید «من ندانستم این رئیس کهنه است». خب آنجا که می‌گوید خدا به زبان شما حرف می‌زند و شما مشکلی نداشته باشید، می‌توانید جواب دهید. اینجا پولس می‌گوید من نمی‌دانستم یعنی خودش اقرار می‌کند به اشتباه خودش. آنجا می‌گوید عصمت در پاسخگویی و مناظره، اینجا پولس مقدس خودش اقرار می‌کند. «پولس گفت: ای برادران ندانستم که رئیس کهنه است». این دو تا با هم جمع نمی‌شود. پس بنابراین این اخبار غیبی که حواریون در پاسخ گفتن دارای مقام عصمتند و خطا و اشتباه نمی‌کنند، این را هم خود پولس می‌گوید من ندانستم، من اشتباه کردم. خب تا اینجا.

بعد مطلب جدید. آقایان پدران کلیسا برخی از کلمات عهد عتیق را شاهد می‌گیرند و بشارت می‌گیرند بر ظهور عیسی مسیح. و می‌گویند ما چرا می‌گوییم عیسی پسر خداست و خداست و روی زمین آمده است و فداء مردم شده از بابت این که گناهان همه را به دوش بگیرد. می‌گوید ما شواهدی در عهد عتیق داریم که این شواهد قابلیت تطبیق بر عیسی مسیح را فقط دارد یعنی در کتب پیامبران گذشته به آمدن عیسی مسیح بشارت داده شده است.

قبل از این که کلمات آقایان را بخوانیم و نقد کنیم. اول فکر خودمان یعنی فکر قرآن را اینجا طرح می‌کنیم. قرآن کریم در آیات خودش می‌فرماید: هر پیامبر راستینی که می‌آید دو تا وظیفه دارد:

اول نسبت به انبیاء گذشته باید تصدیق و تأیید کند. بگوید بله این‌هایی که قبل از من بودند این‌ها تمام انبیاء الله بودند. بعد خودش هم به عنوان پیغمبر معرفی

می‌کند.

مطلب دوم: باید بشارت به پیامبری که بعد او می‌آید یعنی ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^۱ تمام پیامبران، همه‌شان، اصلاً از آنان ذات حق عهد گرفته، پیمان گرفته، پیامبران الهی می‌بایست پیامبران گذشته را تصدیق کنند. بگویند بله آنان پیامبر خدا بودند. باید پیامبر بعد خودشان را هم بشارت دهند که بعد من فلانی خواهد آمد. این را قرآن می‌گوید همه پیامبران از این قانون باید پیروی کنند تا برسد به پیامبر خاتم ﷺ. پیامبر خاتم ﷺ هم لنگه اولش که تصدیق پیامبران گذشته باشد، تصدیق فرموده که قبل از من از ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و سایر پیامبران آمده‌اند. ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾^۲. آمده‌اند پیامبران گذشته. اما چون بعد او دیگر پیامبری نخواهد بود پس او بشارت به کسی نمی‌دهد. بله او بشارت می‌دهد به خاتم اوصیاء ﷺ خودش. که روزی روزگاری مهدی موعودی خواهد آمد از نسل من پیغمبر است و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. اما بشارت به نبوت کسی نمی‌دهد چون خاتم انبیاء ﷺ است. پس این اصل اعتقاد ما. اونی که اعتقاد ماست براساس قرآن کریم این است. پس اگر شما دو مورد هم یا کمتر یا بیشتر در عهد عتیق پیدا کردید که تطبیق بر عیسای مسیح کند اشکالی ندارد، باید باشد. چون عیسی پیامبر خداست. عهد عتیق قبل از عیسی بوده باید این‌ها بشارت به عیسی بدهند از نظر ما اشکالی ندارد. اما بشارت به عیسی به عنوان این که ﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ﴾^۳ عیسای مسیح نیست مگر رسول خدا. این بشارت‌ها بر این دلالت است. اما آیا عیسای مسیح خداست،

۱. سوره صف، آیه ۶.

۲. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۳. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

بشارت به خداست؟ آیا بشارت به پسر خدا بودن است؟ آیا بشارت به فدا شدن براساس نظریه مسیحیت است؟ نه هیچ کدام این‌ها نیست. اگر بشارتی هم باشد، این است که عیسیای مسیح رسول خداست. ما هم این را قبول داریم. اما نقد می‌کنیم ارباب کلیسا را، می‌گوییم این آیاتی که شما در عهد عتیق به آن استدلال می‌کنید که این‌ها بشارت به آمدن عیسی است، این‌ها هیچ دلالتی و هیچ بشارتی بر آمدن عیسی ندارد. این‌هایی که شما استدلال می‌کنید درست نیست. لکن کلیت بحث را بله باید باشد. این باید در کلیت‌ش باشد، همان جور که برای شما بشارت عهدین را بر پیامبر خاتم مرور خواهیم کرد که در عهدین بشارت‌هایی هست بر پیامبر خاتم ﷺ. پس اگر بر عیسی هم باشد اشکالی ندارد و باید باشد. اما این‌هایی که دارند ارباب کلیسا استدلال می‌کنند، یعنی ما الآن نزاعمان با ارباب کلیسا، نزاع صغروی یا کبروی است؟ نزاع صغروی است. بله ما می‌گوییم در عهد عتیق، در کتاب پیامبران گذشته باید بشارت به عیسی باشد، اشکالی ندارد، اما عیسیای خدا نه، بلکه عیسیای رسول. و باید بشارت به پیامبر خاتم باشد و هست. پس کلیت بحث را انکاری نداریم الا این که این‌هایی که الآن دارند پدران کلیسا طرح می‌کنند، می‌گویند این‌ها دلالت می‌کند که عیسی پیامبر، خدا، پسر خدا، فدا است، این‌ها هیچ‌کدام بر این مطلب دلالت ندارد. پس اون‌ها که ما قبول می‌کنیم که بشارتی باشد در عهد عتیق بر رسالت و نبوت عیسی. این اشکالی ندارد، ما هم قبول داریم. در قرآن هم هست. قرآن هم تصدیق می‌کند عیسیای مسیح را. اول عیسوی، ما هستیم. ما خودمان عیسوی هستیم. برای این که ما عیسی را تصدیق می‌کنیم، ما منکر عیسی نیستیم. لکن بعد از عیسی، پیامبر خاتم را هم قبول داریم.

چون که صد آمد نود هم نزد ماست نام احمد نام جمله انبیاست
 ما وقتی پیغمبر خاتم را قبول داریم، عیسی را هم قبول داریم، موسی را هم قبول داریم، ابراهیم هم، همه‌شان را قبول داریم. ما همه‌شان را تصدیق می‌کنیم. اما

جلسه یازدهم: تمه‌ی بحث تناقضات اناجیل و عدم انطباق بشارت عهد عتیق بر عیسی ۱۷۳

عیسی پسر خدا، خدا، نه، نیست. هیچ‌کدام از این‌ها نیست. در عهد عتیق هم چیزی که دلالت بر خدایی، پسر خدایی، فدا بودن جناب عیسی باشد، چنین چیزی وجود ندارد. حالا مثلاً نگاه کنید: یکی از نکاتی که گفته‌اند در سفر تثبیه، عهد عتیق، سفر تثبیه، باب ۱۸، آیات ۱۷ به بعد، سفر تثبیه‌ی عهد عتیق، مالِ یهودی‌هاست: «خداوند به من گفت آنچه گفتند نیکو گفتند نبی‌ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت» خدا می‌گوید «و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت». نبی‌ای را می‌گوید از برادران ایشان می‌فرستد. گفتند این مقصود از نبی‌ای که از برادران ایشان فرستاده می‌شود گفته‌اند این جناب عیسی است. خب این واضح است که عیسی نیست، چرا؟ چون عیسی مسیح از برادران ایشان نبوده است. چون این خدای بنی‌اسرائیل است که می‌گوید. بنی‌اسرائیل فرزندان یعقوبند. فرزندان یعقوب هستند و یعقوب پسر اسحاق است و اسحاق پسر ابراهیم است. می‌گوید «از برادران ایشان» این اتفاقاً برادران ایشان می‌شود از نسل اسماعیل که پیامبر ﷺ از نسل اسماعیل، پیامبر خاتم ﷺ است. این اتفاقاً بیشتر با پیامبر خاتم ﷺ تطبیق دارد تا به عیسی مسیح. چون بنی‌اسرائیل بچه‌های یعقوبند. یعقوب پسر اسحاق است. برادر اسحاق، اسماعیل است. پیامبر ما از نسل کیست؟ از نسل اسماعیل. می‌شود از نسل برادران فرزندان یعقوب. و لذا در روایات ما هم دارد: یک یهودی شب ولادت پیغمبر، فردایش آمد در مدینه. گفت دیشب اینجا چه خبر بوده؟ مشرکین قریش نشسته بودند گفتند هیچی خبری نبود. گفت: چرا. بیخشید در مکه. تولد پیغمبر در مکه است. ۱۷ ربیع‌الأول عام الفیل در شهر مکه. یهودی گفت: دیشب اینجا یک اتفاقی افتاده است. گفت: مولودی برای شما به دنیا نیامده؟ در کتاب کمال‌الدین و تمام النعمة شیخ صدوق^۱ است روایتش.

۱. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص ۱۹۷، باب ۱۸، ح ۳۹.

گفتند: چرا. گفتند: نمی‌دانیم، خبر نداریم. گفت: بروید بگردید ببینید در قریش دیشب فرزندی به دنیا آمده یا نه؟ آمدند خبر آوردند بله بیوه عبدالله فارغ شده دیشب. بیوه عبدالله گفت: من را ببرید در خانه‌اش. یهودی را آوردند در خانه‌ی عبدالله. گفت: بگوئید بچه را بدهند من ببینم. در زدند. خب قریش همه با هم فامیل بودند. در زدند گفتند مولودی از شما به دنیا آمده در این خانه. آمنه دختر وهب، بیوه عبدالله فارغ شده. گفتند: بچه را بدهید. بچه پسر را آوردند. یهودی او را گرفت، قنداقه را باز کرد، تا ختم نبوت بر کتف پیامبر ﷺ دید، قنداقه را بست. گفت: این پیامبر خاتم ﷺ است. این آن کسی است که یهودی‌ها را نابود می‌کند و از بین می‌برد و دین یهود را از بین می‌برد. این پیامبر خاتم ﷺ است. روز اول ولادت، یک یهودی بلند شد آمد که اینجا اتفاقی افتاده و گفت یهودی‌ها دستشان به او برسد او را خواهند کشت. و لذا در قرآن کریم هم می‌گوید: ﴿يَعْرِفُونَهُ﴾^۱ پیامبر خاتم را این‌ها می‌شناسند. ﴿كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾^۲ عین اینکه بچه‌هاشون را می‌شناسند، پسر خودش را می‌شناسد، می‌دانند این پیغمبر است. هنوز مشرکین قریش اصلاً خبری نداشتند، گیج بودند. بچه یک روزه، این گفت پیغمبر است. تمام‌شان می‌دانستند. اینجا یکی از آن جایی است که با پیامبر خاتم تطابق بیشتری دارد.

یک مورد دیگر: در کتاب اشعیای نبی، باب ۵۳، آیه اول را می‌خوانم تا دوازدهم: «کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد روئید» زمین خشکش را داشته باشید. «او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد. و چون او را می‌نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم» تا آخرش

۱. سوره‌های: بقره، آیه ۱۴۶؛ انعام، آیه ۲۰.

۲. سوره‌های: بقره، آیه ۱۴۶؛ انعام، آیه ۲۰.

جلسه یازدهم: تمه‌ی بحث تناقضات اناجیل و عدم انطباق بشارت عهد عتیق بر عیسی ۱۷۵

می‌گوید «او مظلوم شد اما تواضع نموده دهان خود را نگشود. مثل بره‌ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم بُرنده‌اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را نگشود از ظلم و از داوری گرفته شد و از طبقه‌ی او که تفکر نمود» تا آخرش. می‌گویند بله این را می‌بینید در زمین خشک روئیده است، این عیسی مسیح است. مثل گوسفندی که او را می‌برند برای ذبح. این کجایش تطابق بر عیسی دارد؟ ما چه جواب می‌دهیم؟ می‌گوییم که اولاً جوابی که ما می‌دهیم این آیات بیش از آن که با عیسی مسیح تطابق داشته باشد، در سرزمین خشک. عیسی در ناصره به دنیا آمده است. ناصره سرزمین خشکی نیست که. ناصره فلسطین است. فلسطین یکی از خوش آب و هواترین و حاصلخیزترین سرزمین‌هاست. همین الانش هم هست. کجایش خشک است. می‌گوید سرزمین خشک. اتفاقاً سرزمین خشک با مکه بیشتر تطابق دارد و مدینه. در شبه جزیره حجاز آب نبوده است اصلاً، خشک، بی‌آب و علف. خود ابراهیم می‌گوید «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ»^۱ این که با پیغمبر ما بیشتر تطابق دارد به جهت سرزمین خشک. این یکی. بعد می‌گوید او را مثل گوسفند به مذبح می‌برند. کی عیسی را مثل گوسفند به مذبح بردند. عیسی ذبح شد؟ عیسی ذبح نشده است. بنابر روایت ارباب کلیسا، عیسی به صلیب کشیده شد، ذبحی در کار نبود. کسی که ذبح شد، حسین علیه السلام است. بنابراین، این‌ها تطبیق با امام حسین علیه السلام می‌کند که او را... . «و او زبان نگشود» نفرین امام حسین در صحرای کربلا هیچ جا نکرده الا «قتل الله قوماً قتلوك»^۲. الا بر سر بالین علی‌اکبر. غیر داستان علی‌اکبر حضرت هیچ نگفتند. «زبان نگشود» یعنی نفرین نکرد. یعنی هیچ نفرینی نکرد. هرچه کشتند نفرین نکرد. درسته خیلی خوب. بعد هم به مذبح بردند، ذبح بر

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

۲. ر. ک: یوم‌الطف، ص ۱۴۵ و ترجمه‌ی آن روزنامه عاشورا، ص ۲۶۹، از همین مؤلف.

حسین واقع شد. کی عیسی ذبح شد؟ بنابراین، این اگر بخواهد تطبیق داشته باشد با امام حسین (علیه السلام) ما تطبیق دارد نه با عیسای مسیح. چون نه ولادتش در سرزمین خشک بوده است، نه ذبحی شده. این که ولادتش در سرزمین خشک است، ذبح هم شده، زبان هم نگشوده است به نفرین، امام حسین (علیه السلام) است.

یکی دیگر: مزامیر جناب داود یعنی زبور داود. مزامیر. در کتاب مزامیر خودش می نویسد یعنی زبور داود. مزامیر، مزمور ۲۲، آیه ۸ می گوید: «بر خداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد. او را برهاند چون که به وی رغبت می دارد» تا آخرش. اینها می گویند این کلمات زبور داود، مزامیر جناب داود با تأیید انجیل متی، باب ۲۷، آیات ۴۳-۳۹ می گوید: «آن گاه دزد یکی بر دست راست و دیگری بر چپش با وی مصلوب شدند». روایت به صلیب کشیده شدن عیسی است. می گوید عیسی را که به صلیب کشیده شدند دو تا دزد هم این طرف و آن طرفش گذاشتند. آنها را هم به صلیب کشیدند با عیسی. «و راهگذران سرهای خود را جنبانیده کفرگویان می گفتند ای کسی که هیکل را خراب می کنی و در سه روز آن را می سازی خود را نجات ده». می گفتند تویی که می گفتی این معبد را خراب می کنم و سه روزه می سازم، حالا نمی خواهد این کار را بکنی، خودت را از صلیب نجات بده. «اگر پسر خدا هستی از صلیب فرود بیا» بیا پایین. «همچنین نیز رؤسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاءکنان می گفتند دیگران را نجات داد اما نمی تواند خود را برهاند» گفتند خب خودت را نجات بده از بالای صلیب، تو که دیگران را نجات می دادی. پس این می گوید این کلام زبور داود که برای شما خواندم، چه بود عبارت داود؟ عبارت داود این بود: «بر خداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد. او را برهاند چون که به وی رغبت می دارد». می گویند اینها داستان به صلیب رفتن عیسای مسیح است که عیسای مسیح توکل بر خدا کرد، رفت بالای صلیب، خدا هم نجاتش داد، خلاصش کرد. باز می گویند انجیل یوحنا هم دارد. نگاه کنید. یوحنا،

جلسه یازدهم: تمه‌ی بحث تناقضات اناجیل و عدم انطباق بشارت عهد عتیق بر عیسی ۱۷۷

باب ۱۹، آیات ۲۳: «پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند جامه‌های او را برداشته چهار قسمت کردند هر سپاهی را یک قسمت و پیراهن را نیز اما پیراهن درز نداشت بلکه تماماً از بالا بافته شده بود» می‌گوید پیراهن عیسی درز نداشت. پس بنابراین عیسی را با پیراهن صلیب کشیدند پس این عکس‌هایی که از عیسی لخت به صلیب می‌بینید این چیست؟ اگر کلیسا رفته باشید می‌بینید یا عکس‌ها فقط یک پارچه‌ای روی عورت عیسی است، بقیه بدن عیسی لخت است. اما اینجا پیراهن تنش بود، پیراهن هم سرتاسری بود، بعد درزی هم نداشت. یعنی مادرش این را بافته بود بدون درز. این‌ها می‌گویند این داستان زبور داود که می‌گوید بر خدا توکل کن، دعا کن و خدا نجاتش می‌دهد، داستان بر صلیب رفتن عیسی است. چگونه است؟ آیا همین‌طور است؟

ما می‌گوییم آنجا کجا گفت عیسی. می‌گوید «بر خداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد. او را برهاند چون که به وی رغبت می‌دارد». خیلی خب می‌گوییم باشد بالاتر از این نیست که. می‌گوییم اینجا زبور داود قصه عیسی مسیح را می‌گوید اما چی عیسی را می‌گوید با چه زبانی با خدا حرف می‌زند؟ با زبان خدایی است؟ با زبان پسر خدایی است؟ یا می‌گوید بر خداوند توکل کن. با زبان چی حرف می‌زند؟ با زبان یک بنده خدا. به فرض. اولاً این چیزی از تویش در نمی‌آید که این عیسی باشد. این دعاها ببینید زبور داود مناجات‌های داود است با خدا. بخواهیم برای شما بگوییم، مثال بر آن بزنیم، با عرض معذرت البته، مثل صحیفه سجاده. صحیفه سجاده دعا‌های امام زین‌العابدین علی بن‌الحسین علیه السلام است. زبور داود هم دعاها و مناجات‌های جناب داود است با خدا. اینجا هم می‌گوید بر خدا توکل کن، داود می‌گوید. حالا شما می‌گویید از زبان عیسی می‌گوید، دارد به عیسی می‌گوید عیسی بر خدا توکل کن. خیلی خب قبول. قبول می‌کنیم درست شد. البته شاهدهی در آن نیست که به عیسی می‌گوید، یا داود به عیسی تعلیم می‌دهد، هیچ شاهدهی بر آن

نیست، رجماً بالغیب است. قبول به، عیسی می‌گوید و عیسی دارد خدا را به بندگی می‌خواند. عیسایی که بنده خدا باشد و رسول خدا باشد، ما زودتر از شما تصدیق می‌کنیم. ما تصدیق می‌کنیم این عیسی را. عیسایی که بنده خدا و رسول خداست، نه عیسای خدا و نه عیسای پسر خدا.

باز یکی دیگر. همین زبور داود، مزامیر، مزمور ۱۱۰، از آیه اولش می‌خوانم: «یَهُوه به خداوند من گفت به دست راست من بنشین». یَهُوه که می‌دانیست خدای بنی‌اسرائیل است. می‌گوید خدا که یَهُوه است به خداوند من گفت، یعنی آن کسی که سرپرست من است، گفت دست راست من بنشین. یعنی یَهُوه دست راست دارد که به یکی گفته بیا بنشین دست راست من. یَهُوه خدایی که دست راست دارد. «تا دشمنانت را پای انداز تو سازم» اگر بیایی دست راست من بنشینی، دشمنانت را روی پایت می‌اندازم که بیفتند روی دست و پایت. «خداوند عصای قوت تو را از صهیون خواهد فرستاد». خدا وسیله‌ای را برای اقتداری تو می‌فرستد از کوه صهیون. «در میان دشمنان خود حکمرانی کن». در بین دشمنانت حکمرانی کن تا آخرش. خیلی خب. می‌گویند که این قسمت که در زبور داود است در انجیل متی هم بر آن اشاره دارد. انجیل متی، باب ۲۲، آیه ۴۴: «خداوند به خداوند من گفت» ببینید همان است. «خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم». این‌ها می‌گویند ببینید این حرف داود در زبور داود همین است که در انجیل هم آمده است و مراد عیسای مسیح است که خدا یَهُوه به او گفته بیا بنشین دست راست من؛ و دست راست من بنشینی تو را حکومت می‌دهم و تو را بر تمام دنیا و جهانیان برتری و حکومت می‌دهم. ما می‌گوییم از کجا این باب تعیین در عیسای مسیح دارد؟ بلکه می‌گوییم شاید مراد از این که بیا دست راست من بنشین و بقیه‌اش که می‌گوید در تمام دنیا تو قدرت پیدا می‌کنی و حکومت پیدا می‌کنی و نام تو در تمام دنیا بلند می‌شود شما از کجا می‌گویید این عیسی است؟ ما می‌گوییم این

جلسه یازدهم: تمهی بحث تناقضات اناجیل و عدم انطباق بشارت عهد عتیق بر عیسی ۱۷۹

پیامبر خاتم است. شاهی بر این که عیسی مسیح باشد ندارد بلکه ظاهر مطلب این است که بر پیامبر خاتم ﷺ بیشتر تطابق دارد.

یکی دیگر برای شما بخوانم تمام کنم. کتاب دانیال پیغمبر، باب ۲، آیه ۳۱: «تو ای پادشاه می‌دیدی و اینک تمثال عظیمی بود» این باب مفصل است، خودتان مطالعه کنید. اولش این است: «و در سال دوم سلطنت نبوکدنصر». نبوکدنصر اسم یکی از پادشاهان بنی اسرائیل است. می‌گوید در سال دوم خوابی دید. این خوابی که دید خیلی متحیر بود، معبرین و... گفت بیابند. گفت اگر خوابم را تعبیر کردید به شما جایزه می‌دهم و اگر تعبیر نکردید شما را می‌کشم. خوابش را نتوانستند تعبیر کنند تا نوبت رسید به دانیال. دانیال پیامبر آمد، خوابش را تعبیر کرد. یک خواب مفصلی است خودتان نگاه کنید. دانیال خوابش را هم برایش گفت که تو چه دیدی در خواب و هم برایش تعبیر کرد که تعبیر خواب تو چیست. ببینید این‌گونه می‌گوید: «تو ای پادشاه می‌دیدی و اینک» چه می‌دیدی؟ تمثال عظیمی می‌دیدی، یک مجسمه بزرگ. «که درخشندگی بزرگ بی‌نهایت و منظر آن هولناک بود» خیلی هم ترسناک بود. «پیش روی تو برپا شد» یک مجسمه بزرگ یک دفعه قد و قامت کشید. «سر این تمثال از طلای خالص». سر این مجسمه از طلا بود. «سینه و بازوهایش از نقره و شکم و ران‌هایش از برنج بود و ساق‌هایش از آهن» ساق پایش آهنی بود. «و پای‌هایش قدری از آهن و قدری از گل بود» خود پایش مقداری آهنی بود مقداری گلی بود. بعد می‌گوید «و مشاهده می‌نمودی تا سنگی بدون دست‌ها جدا شده پای‌های آهنین و گلین آن تمثال را زد و آنها را خورد ساخت» یک سنگ آمد پاهای این مجسمه را شکاند. بعد می‌گوید بقیه‌اش را هم از بین برد، آهسته آهسته. خواب تو این بود که سنگی آمد و مجسمه را از بین برد. دانیال این جور تعبیر می‌کند. می‌گوید این قصه‌ای که تو دیدی، سلطنت بود. اینجا یک سلطنت بسیار قوی و قدرتمندی شکل می‌گیرد، اما این سلطنت بعد این که برپا

شد و بسیار مقتدر شد، این جور نیست که ادامه داشته باشد. این سلطنت از بین می‌رود. این مجسمه تعبیرش سلطنت است. یک حکومت بسیار مقتدری تشکیل می‌شود اما همین حکومت مقتدر، روزی روزگاری خواهد آمد که از بین خواهد رفت. آن وقت داستان از بین رفتنش هم مفصل است. آقایان می‌گویند که ارباب کلیسا این سنگ که آمده و این سلطنت یهودیان از بین می‌رود این ظهور عیسای مسیح است. شما به خدا می‌شود این جوری حرف زد. یک شاه خواب ببیند، یک پیغمبر خوابش را تعبیر کند بعد این‌ها بیایند بگویند آن سنگی که آمده سلطنت یهودیان را از بین می‌برد، آن سنگ ظهور عیسای مسیح ﷺ است. خب شما می‌گویید ظهور عیسای مسیح است. ما هم می‌گوییم ظهور پیغمبر خاتم ﷺ است. آخه این جوری که برهان و استدلال نمی‌شود که. کدام یکی از این‌ها اشاره داشت به ظهور عیسای مسیح؟ هیچ کدام. طلب شما باشد جلسه بعدی، بشارات عهدین نسبت به پیامبر خاتم ﷺ بحث می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد وآله.

جلسه دوازدهم^۱:

بشارات انجیل برنابا بر رسالت پیامبر خاتم ﷺ

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تا اینجا خدمت دوستان متذکر شدیم که آنچه که به عنوان بشارات‌های کتاب مقدس بر نبوت عیسی مسیح توسط پدران روحانی کلیسا گفته می‌شود قابل تطبیق با عیسی مسیح نیست. وعده کردیم حالا که کلام به اینجا رسید بشارات‌های کتاب مقدس نسبت به پیامبر خاتم ﷺ خدمت دوستان تقدیم می‌کنیم. ابتداءً من بشارات‌های انجیل برنابا را بر رسالت پیامبر خاتم بر شما می‌خوانم، البته برخی از آن را.

انجیل برنابا شما می‌دانید برنابا یکی از حواریون عیسی است. در خود کتب مسیحیت ثبت است که برنابا انجیلی دارد، ببینید الآن کلیسا انجیل را منحصر کرده است به اناجیل اربعه به چهار تا انجیل، بقیه انجیل‌ها را جمع کرده‌اند. در جلد دوم دائرة المعارف انگلیس^۲. دائرة المعارف انگلستان، چاپ سیزدهم، ص ۱۷۹ و ۱۸۰،

۱. ۸ شهریور ۱۳۹۴.

۲. british encyclopedia.

متن انگلیسی، نام ۲۵ تا از انجیل‌ها را ذکر می‌کند. خب شما می‌دانید انگلستان یک مملکت مسیحی است. در دائرة المعارف رسمی مملکت نام ۲۵ انجیل را ذکر می‌کند. انجیل‌هایی که ذکر شده است این‌هاست. من سریع اسامی‌شان را برای شما می‌خوانم:

۱- انجیل مصریان متعلق به قرن دوم میلادی است؛ یعنی بیش از صد سال بعد از داستان عیسی نوشته شده است.

۲- انجیل عبریان، متعلق قرن‌های اول مسیحی است.

۳- انجیل پطرس، متعلق قرن دوم میلادی است.

۴- انجیل دو ازده، متعلق قرن دوم میلادی است.

۵- انجیل اندریو،

۶- ششمین انجیلی که نام می‌برد می‌گوید انجیل برنابا.

۷- انجیل برتولوماس

۸- انجیل جیمس

۹- انجیل تدیوس

۱۰- انجیل اپلس

۱۱- انجیل باسیلیدس

۱۲- انجیل کرینتوس

۱۳- انجیل ایونتس

۱۴- انجیل حوا

۱۵- یهودای اسخریوطی

۱۶- انجیل حیات

۱۷- انجیل مریم

۱۸- انجیل متیاس

۱۹- انجیل کمال

۲۰- انجیل فیلیپ

۲۱- انجیل توماس

۲۲- انجیل راستی که در میان والتیان متدوال بوده.

۲۳- انجیل مارکیون

۲۴- انجیل نیکودیمس

۲۵- انجیل حضرت مسیح.

آخریش را می گوید مال خود مسیح است.

از اینجا معلوم می شود قرآن که انجیل را یک کتاب آسمانی می داند و تعبیر به انزال می کند و می گوید نسبت به انجیل هم می گوید ما انجیل را بر عیسی مسیح نازل کردیم. ﴿أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾^۱ از اینجا معلوم می شود خود عیسی یک انجیلی دارد که آن انجیل اصلی و واقعی خود عیسی است، از زبان خود عیسی و بقیه این انجیل ها گزارش های زندگی عیسی و به قول مسیحیت امروز بر صلیب رفتن و قتل عیسی است که یا حواریون یا شاگردان حواریون یا بروید جلوتر در قرن ها بعد از میلاد نوشته شده. این ۲۵ تا انجیل، آدرسش را آقای مشتاقیان کجا دادم؟ دائرة المعارف انگلستان. ۲۵ تا ما انجیل داشتیم ولی عدد انجیل از ۲۵ بیشتر است.

شخصیتی است از علمای پروتستان در کتابش یعنی صاحب اکسیهومو که از دانشمندان پروتستان است. انجیل هایی که می شمارد ۷۷ انجیل را می شمارد. باب ۵ از تتمه کتابش، طبع لندن، سال ۱۸۱۳ میلادی، ۷۷ تا انجیل می شمارد. همه ی آنها را نمی خوانم، همین طور گزارش کلی اش را می گویم. منسوب به خود عیسی ۷ تا انجیل است. دقیق نام آورده این ها را و توضیح داده، نمی خوانم دیگر. ۷ تا انجیل منسوب به عیسی. شما فقط آقای مشتاقیان جمع بزنید بیش از ۷۰ عدد آخرش می شود یا

۱. سوره آل عمران، آیه ۳.

نه؟ ۸ تا کتاب منسوب به مریم است مادر عیسی؛ به پطرس حواری، یازده کتاب؛ یوحنا، ۹ تا کتاب. منسوب به توما حواری، ۵ کتاب؛ به یعقوب حواری، ۳ کتاب؛ به مَرْقُس، ۳ کتاب؛ به پولس، ۱۵ کتاب؛ پولس از خود جناب عیسی و مادرش مریم می‌شود ۱۵ تا، پولس خودش به تنهایی ۱۵ تا؛ اندریا و فیلیپ حواری هر کدام یکی ۱ دانه؛ متی، ۲ تا؛ برتولوما، یکی؛ منسوب به متیاه حواری، سه تا؛ برنابا، ۲ تا، یک انجیل برنابا دارد و یک رساله برنابا؛ و یک انجیل به نام تهیودوشن. جمع این‌ها را بزیند ظاهراً می‌شود بیش از ۷۰ تا. یعنی عدد انجیل‌ها این‌جور نیست که چهار تا باشد منتهی کلیسا آمد مثل مذاهب اسلامی که دیدند مذاهب فقهی خیلی زیاد می‌شود. آمدند در اوائل قرن پنجم اهل سنت حکومتی که حکومت سنی و خلافت وقت بود، مذاهب رسمی را محدود کرد به چهار مذهب رسمی سنی که حنبلی، حنفی، مالکی و شافعی است. گفتند مذاهب اربعه باید هر کسی مطابق یکی از این‌ها انجام دهد اعمالش را. جعفری را هم جزو مذاهب رسمی در آن قرن نشمردند. دقیقاً چرا این کار را کردند؟ برای اینکه دیدند هرکسی یک کاری برای خودش می‌کند، بعد می‌گوید این اعمال من مطابق مذهب اسلامی است. مطابق فتوای کیست؟ یا آخوند توی دهشان است. بله مطابق فتوای این آقا است. بنابراین چاک کار داشت از هم در می‌رفت. اهل سنت آمدند حکومت سنی وقت مذاهب فقهی را منحصر کرد در این ۴ مذهب اهل سنت. به تدریج بقیه مذاهب یا به کلی منقرض شدند مثل مذهب فقهی داود، داود اصفهانی، یا زاهری‌ها و امثال این‌ها. یا به کلی منقرض شدند یا فقط یک نامی از آنها مانده است و ذکری. الآن جهان اهل سنت در فقه طبق قراری که در قرن پنجم خلیفه وقت گذاشته است، یکی از مذاهب اربعه را تقلید می‌کنند. یا مقلد ابوحنیفه هستند یا بقیه فقهای اربعه‌شان، هیچ اجتهادی هم ندارند اهل سنت، هیچی. می‌گوید مذهب ابوحنیفه این را می‌گوید، شافعی این را می‌گوید، حنبلی این را می‌گوید، مالکی این را می‌گوید. علمای‌شان مثل مسئله‌گوهای ما هستند.

مسئله‌گوهای ما که از روی رساله مسئله می‌گویند منتهی آنها ۴ رساله دارند. هرکس در منطقه خودش می‌بیند از چه کسی تقلید می‌کنند طبق فتوای شافعی مسئله می‌گوید. اجتهادی وجود ندارد مگر در داخل فقه یک مذهب. حالا آقای مشتاقیان می‌گویند آنها قرآن می‌خوانند، تفسیر قرآن، حدیث می‌خوانند و... برای اینکه فقه ندارند که بخوانند، فقه‌شان را ۲ سال می‌خوانند. فقه ما را کسی بخواند بخواند ۳۰ سال باید بخواند. حواستان هست مشکل این است.

حالا ما بیاییم سر داستان خودمان. بحثمان بشارات‌های انجیل و کتاب مقدس است بر نبوت خاتم الأنبياء محمد مصطفی ﷺ. یکی از انجیل‌هایی که محصور شده است در کلیسا و اجازه نشر نیافته است، انجیلی است به نام انجیل برنابا و برنابا از حواریون عیسی است و اقرار دارند که انجیلی دارد. این انجیل داستان‌هایی دارد. اجمالش این است که توسط یکی از اسقفان خود کلیسا که می‌دانسته است برنابا انجیلی دارد و دنبال انجیل برنابا می‌گشته است. با پاپ وقت که هم اسم اسقف و هم جناب پاپش موجود است. می‌خواهید باید برایتان بخوانم، این اسقف که جزو اسقف‌های بسیار مهم بوده و با پاپ وقت می‌تواند برود داخل کتابخانه خصوصی پاپ وقت. جناب پاپ خواب او را می‌رباید. خواب که او را ربود، این بنده خدا که دنبال انجیل برنابا می‌گشته است. اسقف اسمش هست فرامینو. در یک تعدادی از کتاب‌ها که تألیف ایرینایوس بوده، به رساله‌ای برخورد می‌کند که به پلوس اعتراض شدیدی دارد. اعمال پلوس را تقبیح کرده و این اعتراض و تقبیح را نسبت می‌دهد به انجیل برنابا. این آقای فرامینو که اسقف است دنبال انجیل برنابا بوده است تا این که، معلوم می‌شود خودش از اساقفه عالی‌رتبه است، یک روز با جناب پاپ سکتس که ارتباط نزدیکی داشته به اتفاق پاپ می‌رود به کتابخانه خصوصی پاپ، خصوصی. ببینید ما در مذهب شیعه هیچی خصوصی نیست، همه می‌توانند بروند ببینند. حالا بعضی، بعضی کتاب‌ها را نمی‌فهمند، نمی‌فهمند، قایم نمی‌کنیم. یک کتاب بگویید

آقای مشتاقیان که ما قایم کنیم، هیچی. اما جناب پاپ کتاب‌هایی هست که خصوصی است، قایم است، کسی حق مراجعه ندارد، کلید آن کتابخانه توی پرشالی است که جناب پاپ به کمرش، زناری است که پاپ به کمر می‌بندد. با پاپ می‌رود در کتابخانه جناب پاپ. می‌دانید پاپ‌ها پیرمردند دیگر، همین‌طور که روی صندلی نشسته است خوابش می‌برد. کتابخانه هم جای خوبی است برای خوابیدن. یکی از آقایان هم، یکی از دوستان تعریف می‌کرد یکی آمد پیش من گفت می‌خواهم یک کتابخانه بزنم و کتاب چی بگیریم، بهش گفتم و خلاصه کتابخانه را زد و بعد مدتی گفتم خب حالا می‌روی بشینی مطالعه کنی، کار کنی، چیزی بنویسی؟ گفت یک جای خوبی شده است، تا می‌روم داخل آن یک خوابی می‌روم و هیچ جا به این راحتی نمی‌خوابم که توی کتابخانه می‌خوابم. جناب پاپ هم خوابش برد در کتابخانه خصوصی. این آقای فرامینو می‌گوید فرصت را غنیمت شدم دنبال انجیل برنابا می‌گشتم. یکی از کتاب‌ها را اتفاقی بیرون کشیدم. همانی که اتفاقی کشیدم بیرون انجیل برنابا بود. باز کردم دیدم نوشته است انجیل برنابا. فوری گذاشتم در آستینم. گذاشتم در آستینم آمدیم این طرف، پاپ هم که چرت می‌زد، از خواب پرید و گفت خب برویم بیرون. گفتم بله. یا می‌گوید من خودم خداحافظی کردم گفتم با من کاری ندارید؟ گفت نه. خداحافظی کردم آمدم بیرون، رفتم انجیل را خواندم. انجیل برنابا را از اول تا آخرش خواندم و بعد این آقا اظهار اسلام کرده است. توسط این آقا انجیل برنابا منتشر شد و به دست عده دیگری رسید تا این انجیل را ترجمه کردند به زبان‌های مختلف. خبر انجیل برنابا اول قرن هجدهم در اروپا منتشر شد. خب یک انجیل درآمده است که تصریح به نام پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دارد. یعنی کلیسا و پدران کلیسا باید درش را تخته کنند. یعنی باید دکان و دستک جمع شود. این خیلی حرف است. اولین ترجمه، ترجمه انگلیسی نسخه انجیل برنابا است. از ترجمه انگلیسی، اسپانیولی منتشر شد، بعد ترجمه عربی شد توسط آقای دکتر خلیل سعادت، بعد

توسط مرحوم سردار کابلی معروف به قزلباش از علمای کرماتشاه است. سردار کابلی بسیار مرد دانایی است، عالم بزرگی است. این سردار کابلی از متن عربی انجیل برنابا را ترجمه کرد به فارسی. و دیگر این انجیل در کشورهای عربی و فارس‌زبان منتشر شد و به دست همه رسید.

چون این انجیل، ببینید تصریح می‌کنم، چون این انجیل صراحتاً نام پیامبر خاتم ﷺ را می‌برد در کلیسا حذف شده است و پدران کلیسا چاره‌ای نداشتند جز این که بگویند این انجیل دروغ است، ساختگی است. هیچ چاره‌ای نداشتند. چرا؟ به خاطر این که اگر اقرار می‌کردند این انجیل، انجیل برنابا است، باید جمع می‌کردند دیگر. از واتیکان گرفته تا غیر واتیکان را باید تعطیلش می‌کردند. شما می‌دانید الآن اول آیین رسمی کره زمین، آیین مسیحیت است. اسلام دومی است. اول مسیحیت است از حیث اتباع حالا ولو شناسنامه‌ای. حالا آنهایی که می‌گویند ما مسیحی هستیم یا می‌گویند ما مسلمان هستیم. اول آیین دینی که در دنیا پیرو دارد مسیحیت است، دوم دین اسلام است، بعد از مسیحیت. یعنی باید تمام این‌ها را اعلام می‌کردند بروید مسلمان شوید، دکان و دستکشان تعطیل. خب شما می‌دانید واتیکان خودش غیر این که یک مملکت رسمی است، الآن واتیکان یک مملکت است، در ایتالیا یک مملکت مستقل کوچک است. ممالک دنیا در خود واتیکان سفیر دارند، غیر سفیری که در ایتالیا دارند. در خود واتیکان پلیس مخصوص واتیکان وجود دارد. واتیکان خودش یک مملکت است و چقدر درآمد دارد و چقدر موقوفات دارند و چه هزینه‌هایی می‌کند. اگر این‌ها انجیل برنابا را قبول می‌کردند که به بیرون درز کرده، باید تمام تعطیل می‌کردند. چاره‌ای نداشتند جز این که اعلام کنند این انجیل برنابا ساختگی است. این انجیل ساخته دست مسلمان‌هاست، چاره‌ای نداشتند. ولی این انجیل اینچنین از واتیکان بیرون آمده است.

و در مصادر مسیحیت هم، هم شخصیتی به نام برنابا وجود دارد و جزء

حواریون عیسی است، ظاهراً اولین نفری است که به عیسی ایمان آورده. یعنی ببینید خیلی به عیسی نزدیک است. اولین نفر که به عیسی ایمان آورده. پس هم شخصیتی به نام برنابا هست و هم اقرار می‌کنند برنابا انجیل دارد. ما می‌گوییم این انجیل برنابا نیست، خیلی خوب. انجیل برنابا را درآورید. شما در بیاورید. بگویید کو انجیل برنابا. این نیست، این را مسلمانان درست کردند، جعلی است، انجیل واقعی برنابا را درآورید نشان دهید که این انجیل برنابا است، غیر این را ندارند که نشان دهند. شما وقتی می‌گویید این فرض بفرمایید یک جایی قرآن تقلبی چاپ شده ما قرآن واقعی را نشان می‌دهیم، می‌گوییم این قرآن واقعی. شما هم برنابای واقعی را نشان دهید کو. یک چاپ از برنابای واقعی خودتان کنید، تا معلوم شود. چون برنابا که انجیل دارد دیگر، طبق اقراری که کتاب‌های خودتان می‌کند و اولین حواری مسیح است، چرا نمی‌کنند؟

چون برنابا معترض به پلوس است. پلوس به شما گفتم همان مسیح‌ستیزی است که یهودی بسیار تندرو که مسیح‌ستیز بوده است یک مرتبه در یک انقلاب روحی می‌شود مسیحی بسیار تندرو. می‌شود یک مسیحی بسیار تندرو و بعد در آیین مسیحیت یک بدعت‌هایی می‌گذارد. داستان این که مسیح پیامبر جهانی است از بدعت‌های پلوس است. مسیح مال قوم بنی‌اسرائیل است، پیامبر جهانی نیست، مثل موسی. این گفت نه. تمام شریعت مسیح را الغاء کرد. مسیحی‌ها شریعت ندارند الآن. بعضی از شرایع را عوض کرد مثل حکم به ختان. ختان مردها را، یهودی‌ها ختنه می‌کنند، مسیحی‌ها هم ختان داشتند، پلوس ختان را برداشت. و لذا شما می‌بینید مسیحی‌ها بعضی‌هاشان الآن ختنه ندارند، وجوب ختان را برداشت از مردها پلوس. و یک تغییراتی انجام داد. این برنابا به شدت به پلوس اعتراض دارد و او را بدعت‌گزار آیین مسیحیت می‌داند. و مسیحیت امروز براساس اندیشه‌های پلوس چیده شده است. لذا برنابا که معترض بر پلوس است آراء برنابا حذف می‌شود. کنار

گذاشته می‌شود. برای همین شما انجیل برنابا را این‌ها در نمی‌آورند و نشان نمی‌دهند. اما دیگر خدا خواسته است انجیل به بیرون راه پیدا کرده، و اول کسی که دیده مسلمان شده، آرام آرام ترجمه‌های انگلیسی، اسپانیولی از آن منتشر شده، بعد ترجمه عربی، بعد هم ترجمه فارسی به ما رسید.

من الان برای شما شواهدی از انجیل برنابا می‌خوانم صراحتاً نام پیامبر خاتم ﷺ را در انجیل برنابا داریم. صراحتاً اسم می‌آورد. و به شما عرض کردیم برای ما چیز عجیبی نیست چون قرآن کریم می‌گوید: هر پیامبری موظف است. اصلاً خدا میثاق گرفته، عهد گرفته از پیامبران ﷺ، هرکه در سلسله انبیاء است باید پیامبران گذشته را تصدیق کند و بشارت بدهد به پیامبر بعد خودش. این میثاقی است که قرآن کریم می‌گوید از تمام پیامبران گرفته شده است، تصدیق پیامبران گذشته، بشارت به پیامبر آینده. عیسی مسیح هم پیامبر خداست ﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ﴾ عیسی مسیح هم که پیامبر خداست باید همین کار را کند، فرقی ندارد. لذا عیسی تصدیق پیامبران قبل خودش را دارد، بشارت دارد به پیامبر بعد خودش که شش قرن بعد خودش می‌آید، و آن پیامبر خاتم ﷺ است. نمونه‌هایی را سریع برای شما می‌خوانم.

ملاحظه بفرمایید انجیل برنابا در آن کتابی که برای شما گفتم می‌گوید یک انجیل دارد، یک کتاب. انجیل‌ها را برای شما گفتیم، گزارشاتی است که از سخنان و زندگی عیسی جمع‌آوری شده است. فصل ۵۴ انجیل برنابا: «پس چون این معاملات بگذرد فرا گیرد جهان را تاریکی چهل سال که نباشد در آن زنده به جز خدای تنها آن که او راست» می‌رویم جلو تا آیه ۹ می‌گوید: داستان معاد است که می‌گوید معادی هست، همه دومرتبه زنده می‌شوند در این داستان معاد. آیه ۷: «آنگاه خدای

زنده کند باقی فرشتگان را که مانند مگس غسل می‌آیند و به گرد رسول الله برمی‌آیند». رسول الله اینجا یعنی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هرجا می‌گوید رسول الله، پیامبر خاتم را می‌گوید. «آنگاه خدای زنده کند پس از آن باقی» می‌گوید اولین کسی که زنده می‌شود پیغمبر خاتم است، بعد دیگران، بعد می‌آیند دور پیغمبر خاتم، بقیه پیغمبران زنده می‌شوند، «بقیه پیغمبران خود را که زود باشد بیایند همه ایشان پیروی کنان به آدم» همه دنبال خود آدم ابوالبشر می‌آیند «دست رسول الله را بیوسند» بقیه پیامبران روز قیامت می‌آیند دست‌بوسی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله. «و خودشان را قرار دهند در سایه‌ی نگهبانی او» چون افضل پیامبران اوست دیگر، بالاترین‌شان اوست، بقیه می‌آیند زیر سایه‌ی او. «آنگاه خدا زنده کند باقی پاکان را که فریاد می‌زنند به یاد آر ما را ای محمد پس جنبش آید مهربانی در رسول الله از فریاد ایشان» تا آخرش را شما بخوانید. می‌گوید این‌ها می‌آیند و درخواست شفاعت از پیغمبر دارند و پیغمبر از همه‌شان شفاعت می‌کند و... تفصیلش را خودتان در انجیل برنابا دیگر بخوانید. من می‌خواهم سریع چند تا آدرس بدهم و بروم جلو.

فصل ۵۵، اولش ملاحظه فرمایید: «پس رسول الله می‌رود» رسول الله گفتیم یعنی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله. «تا جمع نماید همه پیغمبران را که با آنها سخن کند زاری کنان به سوی ایشان که با او بروند تا زاری کنند به سوی خدا از برای مؤمنان» که روز قیامت پیغمبر به بقیه پیغمبرها هم می‌گوید بیایید دنبال من. برویم گریه کنیم به درگاه خدا تا خدا مؤمنان را ببخشد. باز بقیه‌اش را خودتان بخوانید تا آنجایی که می‌گوید خدا به پیغمبر بالاخره چه شده. «از این روی زاری می‌کنم به سوی تو ای پروردگار خدای مهربان دادگر که به یاد آوری وعده خویش به بندهات» کدام وعده؟ ﴿سَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾^۱ خدا اینقدر به شما می‌دهد تا راضی شوی. این پیغمبر روز

۱. سوره ضحی، آیه ۵.

قیامت به خدا می‌گوید خدایا وعده‌ات را وفا کن. گفתי اینقدر می‌دهم تا راضی شوم یا الله. «پس خدای جواب دهد مانند خلیلی که با خلیل خود شوخی کند» یعنی رفیقی با رفیق. «و می‌فرماید ای خلیل من محمد آیا گواهان داری بر این» می‌گوید وعده که به تو دادم شاهد داری؟ به عنوان شوخی با پیغمبر می‌گوید. «پس با احترام بگوید آری ای پروردگار من پس خدای بفرماید ای جبرئیل برو و ایشان را بخوان» شاهد‌ها را بیار ببینیم کی ما این وعده را دادیم؟ «پس جبرئیل به سوی رسول الله بیاید و بگوید گواهان تو ای آقا کیانند؟ پس رسول الله جواب دهد ایشان آدم و ابراهیم و اسماعیل و موسی و داود و یسوع» یسوع همان عیسی مسیح است. عرب‌ها می‌گویند یسوع. «و یسوع پسر مریم هستند». می‌گوید شاهد هم این‌ها هستند. «پس فرشته باز شود و ندا کند» تا آخر که خدا قبول می‌کند و شفاعت پیغمبر را در حق مؤمنان می‌پذیرد در روز قیامت. بقیه‌اش را خودتان نگاه کنید.

فصل ۴۴ انجیل برنابا، آیه ۱۹ می‌گوید: «وای بر ریاکاران زیرا مدح این جهان زود است برگردد بر آنها و عذاب در دوزخ بدین جهت به شما می‌گویم به درستی که رسول خدا نیکویی است» می‌گوید رسول خدا آدمی خوبی است، پیامبر خاتم ﷺ. «که مسرور می‌سازد هر آنچه را که ساخته است خدای تقریباً» می‌گوید با آمدن پیامبر خاتم ﷺ تمام عالم وجود به وجد و سرور می‌آیند که پیامبر خاتم ﷺ آمده است. تا آنجایی که می‌روم آیه ۳۱ «زیرا که خدای عطا می‌کند به ایشان روح او را به نبوت و چون دیدم او را از تسلی پر شده گفتم ای محمد خدای با تو باد و مرا لایق آن نماید که دوال نعل تو را باز کنم» یعنی بند کفشت را باز کنم. چه کسی این را می‌گوید به پیغمبر؟ به پیغمبر این جور می‌گوید «چون دیدم او را از تسلی پر شده است گفتم» حالا چه کسی می‌گوید باز خودتان قبلش را بگویید که من از خدا «زیرا که هرگاه به این برسم خواهم شد پیغمبر بزرگی و قدوس خدای و چون یسوع این بفرمود شکر خدای نمود» که عیسی می‌گوید من لیاقت داشته باشم

بند کفشت را باز کنم. برویم جلو.

فصل ۱۶۳ این جور دارد آیه ۸: دارد حرف می زند و خصوصیات یک کسی را می گوید «شاگردان در جواب گفتند ای معلم کدام کس خواهد بود آن مردی که از او سخن می رانی که به جهان خواهد آمد یسوع» یعنی عیسی «به شگفتگی دل در جواب فرمود» می خواهد بگوید شکوفا شد، خوشحال شد از این سؤال. «فرمود که همانا او محمد پیغمبر خداست». بقیه اش را خودتان بخوانید.

فصل ۱۲۴، آیه ۱۱: «پس وقتی که رسول الله بیاید می آید تا تطهیر کند هر چه را که فاجران خراب کرده اند از کتاب من» ببینید می گوید او می آید کتاب من را توی آن دست بردند. او دست بردن و خراب کردن فاجران را تصحیح می کند. بزرگ ترین دست بردن در انجیل چیست؟ ادعای الوهیت عیسی مسیح. ادعای پسر خدایی عیسی مسیح. می گوید او آن وقتی که می آید کتاب من را که دست توی آن برده اند و این ادعاهای دروغین را توی آن گذاشته اند، او کتاب من را تطهیر می کند. خودتان نگاه کنید تطهیر قرآن را: «آن وقت نامه نگار در جواب گفت ای معلم چه باید مژد بکند وقتی که شریعت تباهی گرفت و پیغمبر دروغ گو به سخن آمد». می گوید خب آنهایی که می خواهند در دین تو تخریب ایجاد کنند به دروغ دین تو را، ادعای نبوت، ادعای حواری گری می کنند ما در مقابل اینها باید چکار کنیم؟ خودتان دیگر نگاه کنید. ولی می گوید پیغمبر خاتم که بیاید کتاب من را هم تطهیر می کند. همین جور هم شده. در قرآن هم دامن عیسی، هم دامن مریم مادرش تطهیر شده است از همه اتهاماتی که در انجیل و در کتاب مقدس به آنان وارد شده.

فصل ۱۳۶، آیه ۱۱: «و چه گویم به شما می فهمانم که حتی رسول الله آنجا می رود تا عدل خدا را مشاهده نماید». کجا؟ جهنم. «وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ

رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا^۱ . اینجا هم می‌گوید حتی پیغمبر خاتم هم وارد می‌شود تا عدل خدا را ببیند. منتهی ورود پیغمبر خاتم با کیفیت خاصی است. بعد می‌گوید «بدون رنج عقاب می‌ماند» می‌گوید وقتی پیغمبر آنجاست در مدت اقامه پیغمبر در دوزخ عقاب کسی را نمی‌کند. موقعی که پیغمبر برای مشاهده جهنم رسول خاتم ﷺ آمده است. بعد می‌فرماید «و همانا که این را خدا برای آن کند که هر مخلوقی بداند که او از رسول الله ﷺ سودی برده است». آن وقتی که پیغمبر می‌آید در جهنم، ورود در جهنم به برکت رسول الله ﷺ عقاب از جهنمیان برداشته می‌شود. چرا خدا این کار را می‌کند؟ به خاطری که سود و منفعت پیغمبر خاتم ﷺ حتی به جهنمیان برسد. «پس از این سال‌ها فرشته جبرئیل به دوزخ می‌آید». همان فصل است. آیات ۱۹ و ۲۰: «فرشته جبرئیل به دوزخ می‌آید و می‌شنود که ایشان را می‌گویند ای محمد کجا شد وعده‌ی تو به ما که هر که بر آیین تو باشد جاویدان در دوزخ نماند» معلوم می‌شود این‌ها مسلمان‌های جهنمی هستند. مسلمان جهنمی به پیغمبر می‌گویند پس قرار بود ما جاودان نباشیم در جهنم. «پس فرشته خدا آن وقت به بهشت برگردد و پس از آن که در نزد رسول الله شود با احترام آنچه شنیده بر او بخواند آنگاه پیغمبر با خدا تکلم کرده می‌گوید ای پروردگار من و ای خدای من وعده‌ی خود را به من بنده‌ات یاد بیاور که کسانی که آیین مرا بپذیرند جاودان در دوزخ نمانند. پس خدا در جواب می‌فرماید که ای خلیل من طلب کن آنچه می‌خواهی که من به تو آنچه بخواهی می‌دهم» که آن وقت آن جهنمی‌هایی که مسلمان بودند از جهنم درشان می‌آورندشان و می‌آورندشان توی بهشت. اما اینجا نیست دیگر در روایات ماست. می‌گوید می‌آورندشان در بهشت اما با یک علامت. با یک علامت که این‌ها از توی جهنم آمدند. یعنی بهشتی‌ها که می‌بینند می‌فهمند این‌ها جهنمی هستند. بعد این‌ها به خدا

۱. سوره مریم، آیه ۷۱.

می‌گویند خدایا تو ما را آوردی توی بهشت اما با این علامت، که ما توی بهشت وقتی راه می‌رویم باید همه جا سرمان زیر باشد، همه می‌فهمند ما از توی جهنم آمدیم. خدایا پس این علامت هم بردار دیگر، مایه آبروریزی است، شرمندگی ماست. خدا می‌گوید باشد علامتتان را هم پاک می‌کنم که کسی نفهمد جهنمی بودید.

فصل ۱۳۷، دنباله همین است: «پس آن وقت رسول الله عرض می‌کند ای پروردگار کسانی از مؤمنان یافت می‌شوند که هفتاد هزار سال در دوزخ مکث نموده‌اند کجاست رحمت تو ای پروردگار من. من همانا به سوی تو زاری می‌کنم» تا آخر این فصل. آیه ۶ و ۷ «و از فوائد آیین رسول الله این می‌شود که هر کس که به او ایمان آورده باشد به بهشت خواهد رفت» آیین پیغمبر خاتم، مسلمان‌ها. «بعد از عقوبتی که از آن سخن راندم» جهنمش را می‌رود بعد می‌آورندش در بهشت. «هرچند عمل صالحی هم نکرده باشد». ولو عمل صالح نداشته باشد، اما مسلمان است. یک جهنم می‌رود به خاطر اعمالش، و به خاطر اسلامش در پایان درش می‌آورند، «هرچند عمل صالحی هم نکرده باشد زیرا او بر آیین او مرده است» یعنی آدم بد بر آیین اسلام مرده، خطا کرده، گناه کرده، ظلم کرده، جهنمش را می‌رود بعدش می‌آورندش در بهشت.

فصل ۱۱۲، آیه ۱۳ می‌فرماید: «بنابراین بدان ای برنابا» عیسی به برنابا حواریش می‌گوید. «که برای این واجب است بر من خودنگهداری و زود باشد» این داستان را خوب ببینید به کلی در انجیل برنابا داستان بر صلیب رفتن عیسی مسیح نفی شده. برنابا می‌گوید عیسی صلیب نرفت. نگاه کنید یکی از آن همین جاست که برای شما می‌خوانم. فصل ۱۱۲، آیه ۱۳: «بنابراین بدان ای برنابا که برای این واجب است بر من خودنگهداری» یعنی من باید مواظب خودم باشم. «و زود باشد که یکی از شاگردان من مرا به سی پارچه از تقدینه بفروشد». سی تا سکه به او می‌دهند من عیسی مسیح را می‌فروشد. «و بنابراین من یقین دارم که آن که مرا می‌فروشد به نام

من کشته خواهد شد». همان که خیانت می‌کند خودش را می‌گیرند و بالای صلیب می‌کنند. «زیرا که خدا مرا از زمین بلند می‌کند». ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ^ع وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ^ع وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا^ع * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ^ع﴾^۱. «و منظر آن خائن را تغییر می‌دهد تا گمان کند که او را هرکسی که منم». یهودا قیافه‌اش عوض شد، شکل مسیح شد، گمان کردند خودش مسیح است و دستگیرش کردند. «و مع ذلک وقتی او به بدترین مرگی بمیرد من خواهم ماند». من زنده‌ام. «خواهم ماند در آن ننگ مدت مدیدی در جهان». من به آسمان رفتم، اما این‌ها انتشار می‌دهند من را کشتند. این ننگ است برای من که بر صلیب رفته باشم، اما این ننگ را مسیحیت برای من تبلیغ می‌کند. «ولیکن هنگامی که بیاید محمد پیغمبر خدا این عیب از من برداشته شود». یعنی او می‌گوید این دروغ است به صلیبش نکشیدند. «و این را خدا خواهد کرد زیرا من اعتراف نمودم به حقیقت». می‌گوید او که بیاید این ننگ از من برداشته می‌شود او می‌گوید که من بر صلیب نرفته‌ام.

فصل ۲۲۰، آیه ۱۹ می‌فرماید: «پس چون مرا مردم، خدا و پسر خدا خواندند» می‌گوید وقتی این پلوس این کارها را کرد و به من گفت خدا و پسر خدا، «با این که من از آن بیزار بودم خدا خواست که مرا مردم استهزاء کنند در این جهان به مرگ یهودا» که یهودا را روی صلیب کردند. «در حالی که معتقد باشند به این که من همانم که بر دار مرده است». یعنی چی؟ استهزاء‌اش کجاست؟ خداست، پسر خداست، به دارش زدند، مُرد. خدا مُرد. مسخره نیست؟ خود عیسی هم می‌گوید مسخره است دیگر. آخه اگر خداست، خدا نمی‌میرد که به دارش زدند، به صلیبش کشیدند، مُرد. از آن طرف هم می‌گویند خدا و پسر خدا، اگر خداست که خدا نباید

۱. سوره نساء، آیات ۱۵۷ و ۱۵۸.

بمیرد. چه جوری خدا مُرد؟ این استهزاء است. می‌گوید این‌ها اینقدر نمی‌فهمند که من را بردند به مقام خدایی بعد می‌گویند این که خداست به صلیب کشیدندش مُرد. خب خدا مُرد، تمام شد. قصه آن بنده خدا که مسجد حکیم را یک روز صبح آمده بود و شروع کرده بود که یک دیوار وسطش می‌کشید. دو تا امام جماعت داشته، امام جماعت‌هایش با هم دعواشان بود، و این هم یک رندی بود در اصفهان. صبح بتا و عمله گذاشت وسط مسجد حکیم که یک دیوار بکشند، آمدند گفتند چکار داری می‌کنی؟ گفتند دیوار می‌زنیم. گفتند دیوار برای چی؟ گفت: هیچی خدا مُرده این دو تا آقا پیش‌نمازها وارث خدایند مسجد را می‌خواهند تقسیم کنند، من هم دارم بینشان مسجد را تقسیم می‌کنم که دیگر دعواشان نباشد، یکی‌شان این طرف بایستند یکی‌شان آن طرف. خب خدا مُرده این‌ها خانه خدا را سرش دعوا دارند، سر ارث خدا. اگر خداست چه جوری مُرد؟ خود عیسی می‌گوید این استهزاء به من است. می‌گوید این استهزاء است. «مُرده است بله در حالتی که معتقد باشند به این که من همانم که بر دار مرده است تا شیاطین مرا استهزاء نکنند در روز جزا و این باقی خواهد بود تا بیاید محمّد پیغمبر خدا آن که چون بیاید و این فریب مکشوف دارد» وقتی او بیاید می‌گوید نه صلیبی نیست، خدایی هم نیست. هیچ‌کدامش نیست. «بر کسانی که به شریعت خدا ایمان دارند».

می‌خواهم تمام کنم اگر مقداری طول می‌کشد آقایان ببخشید. فصل ۴۳، آیه ۱۵: «لیکن رسول خدای هر وقتی که بیاید می‌دهد خدای به او آنچه را که او به منزله انگشتی دست اوست» می‌گوید تمام دنیا مثل یک انگشت در دست رسول خداست. رسول خدا گفتیم هر جا می‌گوییم رسول الله یا رسول خدا، پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله است. «پس حامل می‌شود خلاص و رحمت را برای امت‌های زمین» یعنی موجب رحمت است، خلاص و نجات و آزادی مردم می‌شود. «آنان که تعلیم او را می‌پذیرند و زود است بیاید با توانایی بر ستمکاران» می‌آید تمام ظلم و ستم دنیا را هم نابود

می‌کند.

بقیه‌اش را دیگر خودتان بخوانید دنباله‌ی این عبارتها را من آدرس می‌دهم. فصل ۵۶: «و خدای بگشاید کتابی که در دست رسول اوست پس بخواند رسول او آن را و آواز کند همه فرشتگان و پیغمبران و همه برگزیدگان را» تا آخر همین فصل دارد «در پیشانی هریک علامت رسول الله نوشته باشد و در کتاب نوشته شود مجد بهشت» می‌گوید هرکه علامت پیغمبر داشته باشد برای او زندگی در بهشت که مجد و عظمت است ثبت می‌شود. «پس هریک بگذارند به دست راست» یعنی نامه اعمالش دست راستش باشد. «بهشت خدای که به نزدیکی رسول الله است و پیغمبران به پهلویش بنشینند و قدیسان به پهلوی پیغمبران بنشینند و فرخندگان به پهلوی قدیسان» بعد می‌گوید «شیطان را برای کیفر بخواند».

فصل ۳۶، آیه ۶: «ولیکن انسان و به تحقیق که پیغمبران همه ایشان آمدند مگر رسول الله» عیسای مسیح دارد می‌گوید. می‌گوید همه پیغمبرها آمدند یکی دیگر آمده رسول خدا. «آن که زود است بعد از من بیاید زیرا که خدای این می‌خواهد که من» یعنی من عیسی. «مهیا سازم راه او را زندگانی می‌کند آدمی به اهمال بدون هیچ ترسی» تا آخرش. پس ببینید من آمده‌ام که به شما بشارت او را بدهم. «به تحقیق که پیغمبران همه ایشان آمدند مگر رسول الله زود است بعد از من بیاید زیرا که خدای این می‌خواهد که من مهیا سازم راه او را».

آخری‌اش را برای شما می‌خوانم. یعنی آخری که حالا تا ساعت ۱/۵ بعد از نصف شب در آوردم این‌ها را برای شما. گفتم که ریا هم نشود.

فصل ۹۷، آیه ۷: «کاهن در جواب گفت آیا پیغمبران دیگر بعد از پیغمبر خدا خواهند آمد» پیغمبر خدا، پیامبر خاتم ﷺ است. سؤال می‌کند آیا بعد از این پیغمبر خاتم باز هم پیغمبر داریم. «پس یسوع» یعنی عیسی. «در جواب فرمود بعد از او پیغمبران راستگوی که از جانب خدای فرستاده شده باشند نخواهند آمد» یعنی او

کیست؟ خاتم الأنبياء ﷺ است. پیغمبر راستگو بعد او نخواهد آمد. «ولیکن جمع بسیاری از پیغمبران دروغگوی خواهند آمد» تا دلت بخواید پیغمبر دروغگو می آید بعد از پیغمبر خاتم ﷺ، می گوید من پیغمبرم. پیامبران راستین تمام شدند. «و همین است که مرا محزون می دارد» باز تا آنجا می گوید که «عجیب است» این آیه ۱۵ است «و یسوع در جواب فرمود نام مسیا عجیب است زیرا خدا خود وقتی که روان او را آفرید و در ملکوت اعلی او را گذاشت خود او را نام نهاد، خدا فرمود صبر کن ای محمد زیرا که برای تو می خواهم خلق کنم بهشت و جهان و بسیاری از خلائق را که می بخشم آنها را به تو حتی این که هرکه تو را مبارک می شمارد مبارک می شود و هرکه با تو خصومت کند ملعون می شود» می گوید خدا او را آفرید در ملکوت اعلی یعنی خلقتی دارد پیامبر ﷺ قبل از این خلقت دنیایش تا آنجایی که آیه ۱۸ می گوید «همانا نام مبارک او محمد است آن وقت جمهور مردم صدای خود را بلند نموده گفتند ای خدا بفرست برای ما پیغمبر خود را ای محمد بیا زود برای خلاص جهان».

قرآن کریم می فرماید: عیسای مسیح می گوید ﴿يَأْتِي مِنْ بَعْدِي أَسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^۱ پس این که تصریح به نام پیامبر خاتم هست در انجیل برنابا بفرمایید. البته اول کلام هم به شما گفتم الآن شما این انجیل برنابا را به کلیسا عرضه کنید، تکذیب می کنند. می گویند چنین انجیلی وجود ندارد. اما برنابایی هست، انجیلی هم داشته است. این انجیلیش نیست، خیلی خب، قبول، این انجیل برنابا نیست. پدران محترم آیین کلیسا، جناب پاپ و مادون پاپ انجیل برنابا را درآورید. دیگر روزگار پنهان کاری تمام شده است. روزگاری که کسی فکر کند مردم عقلشان نمی رسد تمام شده است. این انجیل برنابا نیست، چشم، قبول. این را مسلمانها ساختند، باشد،

۱. سوره صف، آیه ۶.

قبول. این جعل است، قبول. مگر شما در کتاب‌هایتان نمی‌نویسید بر نابا حواری عیسی است، مگر نمی‌نویسید صاحب انجیل است. مگر این انجیل‌ها در واتیکان شما نیست؟ درآورید یک چاپ بزنید به مردم نشان دهید. روی اینترنت منتشر کنید، بگویید انجیل واقعی بر نابا این است نه این که مسلمان‌ها ساختند، چنین کاری را نکرده‌اند و نمی‌کنند.

وصلی الله علی محمد وآله.

جلسه سیزدهم^۱:

بشارات عهدین بر نبوت خاتم الأنبياء محمد مصطفی ﷺ

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

رسیدیم به در بحث نقد مسیحیت به بشارات‌هایی که در کتب آسمانی گذشته آمده است نسبت به پیامبر خاتم ﷺ جلسه گذشته از انجیل برنابا فرازهایی را برای دوستان خواندیم. ملاحظه فرمودید در انجیل برنابا این فرازها خیلی صریح و آشکار بود. یعنی نام پیامبر خاتم ﷺ آمده بود، خصوصیاتشان آمده بود، خصوصياتی که قابل بر تطبیق بر دیگری نیست. چون انجیل برنابا طی ۲۰۰۰ سال بیشتر از دست تحریف مصون مانده است. ید تحریف در آن کمتر به کار رفته است. اما در کتاب‌های عهدین، عهد قدیم و عهد جدید، مرتب این‌ها دارند ترجمه‌های تازه‌ای ارائه می‌دهند. هرچند سال یک مرتبه ترجمه‌هایش را عوض می‌کنند. حالا به گمان خودشان و این‌گونه که اظهار می‌دارند، می‌گویند ما این ترجمه‌ها را عوض می‌کنیم، به زبان روز درمی‌آوریم. لکن واقع مطلب این است چون متن اصلیش در دسترس

نیست، ببینید قرآن ما متن اصلیش در دسترس است، این‌ها متن اصلیش در دسترس نیست یا اگر باشد مثلاً تورات به زبان عبری است. خب زبان عبری را فقط یک عده‌ی خاصی بلدند، بقیه مردم دنیا که بلد نیستند، بنابراین این‌ها ترجمه می‌کنند و آن جور که می‌خواهند ترجمه می‌کنند و در آن دست می‌برند. بنابراین ما به عهدین که خواهیم مراجعه کنیم و بشارات‌هایی نسبت به پیامبر خاتم ﷺ در آن پیدا کنیم دیگر بشارات‌هایی که در عهدین است، بشارات‌های صریحی نیست. یک اشاره‌هایی است شما از این اشاره‌ها با قرائن باید به دست بیاورید که مراد پیامبر خاتم ﷺ است. آن‌گونه که شما خواسته باشید صراحتاً نام پیامبر ﷺ در عهدین برده شود، نیست. چرا؟

چون به فرض هم که بوده باشد این‌ها از بین می‌برند. لکن با این حال که یدِ تحریف در آن راه داشته است، دستِ تحریف در آن وجود داشته و تا می‌توانسته‌اند نام‌ها و نشانه‌های پیامبر خاتم ﷺ را از بین برده‌اند در عهدین، با این حال شما نشانه‌هایی را می‌توانید در عهدین پیدا کنید. پس ببینید دیگر تصریح نخواهید دید، مثل انجیل برنابا نیست، نه. انجیل برنابا از یدِ تحریف مصون بوده، عهدین این جور نیست. با این حال در همین عهدین موجود شما می‌توانید نشانه‌هایی پیدا کنید که قابل تطبیق نیست جز بر پیامبر خاتم ﷺ حالا چند نمونه‌اش را به عنوان مثال من می‌گویم شما قرائنش را هم توجه کنید.

مورد اول: باب ۱۸، سفر تثنیه عهد عتیق، آیات ۱۹-۱۵ می‌گوید: «يَهُوه»
يَهُوه را گفتیم خدای بنی اسرائیل است. «يَهُوه خدایت» ضمیر خدایت برمی‌گردد به چه کسی؟ عهد عتیق منسوب به موسی است، برمی‌گردد به موسی. يَهُوه خدای بنی اسرائیل «خدایت نبی‌ای را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید» می‌گوید یک پیامبر می‌آید مثل من موسی برای تو اما از برادران تو هست. کلام «او را بشنوید موافق هر آنچه که در کوه طور حوریب در روز اجتماع

از یَهُوه خدای خود مسئلت نموده، گفتی آواز یَهُوه خدای خود را دیگر نشنوم» تا آخرش. تا اینجا درست شد. شاهد ما این است یک پیامبر می‌آید مثل من موسی، از میان برادران تو. برخی گفته‌اند مراد این عبارت یوشع هست که جانشین و وصی موسی شد، چون هارون از دنیا رفت در زمان موسی، یوشع بن نون جانشین موسی شد، شد وصی موسی. این نمی‌تواند یوشع باشد. به چند دلیل؟

به خاطر این که اولاً؛ می‌گوید خواهد گردانید. یعنی در آینده چنین خواهد شد. در حالی که یوشع معاصر با خود موسی است. منتهی جوان‌تر است بعد از موسی سالیانی زنده است، شده وصی موسی. ولی این متن آینده را می‌گوید.

نکته دوم: یوشع مثل موسی پیامبر اولوالعزم نیست. موسی اینجا می‌گوید «نبی‌ای را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث» مثل من یعنی اولوالعزم باید باشد، یوشع که اولوالعزم نیست. پس این جهات را دقت کنید، این قابل تطبیق بر یوشع نیست. هکذا قابل تطبیق بر عیسی مسیح هم نیست. ولو عیسی مسیح بعد از جناب موسی است، اما از برادران شمرده نمی‌شود. و در ثانی جناب عیسی صاحب شریعت نیست. شریعت جناب عیسی همان شریعت موسی است، با یک اختلافات اندکی. پیامبری که قرار است بیاید، پیامبر صاحب شریعت است. و عیسی صاحب شریعت نیست و از میان برادرانشان هم نیست، که می‌گوید: از میان برادران». ببینید ابراهیم دو پسر دارد: اسحاق و اسماعیل. یعقوب پسر اسحاق است و فرزندان یعقوب می‌شوند بنی‌اسرائیل چون به خود یعقوب لقب اسرائیل داده‌اند. بنابراین وقتی می‌گوید «از برادران تو» یعنی از نسل اسماعیل. و اسماعیل برادر اسحاق است. و پیامبر خاتم از نسل اسماعیل است، برادر اسحاق. و صاحب شریعت است و پیامبر اولوالعزم است. بنابراین این‌ها می‌شود شواهدی که مراد از این باب ۱۸، سفر تثنیه عهد عتیق، مراد می‌شود پیامبر خاتم ﷺ. چون نه قابل تطبیق بر یوشع است و نه قابل تطبیق بر عیسی مسیح است. البته ادله‌ی دیگری هم دارد که بماند.

تفصیلش را می‌خواهید نگاه کنید کتابی داریم به نام «انیس الأعلام» از یک تازه مسلمانی است «انیس الأعلام» که قبلاً خودش جزء اهل کتاب بوده و مسلمان شده. این «انیس الأعلام» را نوشته است در ردّ خود یهود و نصارا. تفصیلش را آنجا هم می‌توانید ببینید. انیس الأعلام، ج ۵، ص ۶۵-۴۶، تفصیل این استدلال را می‌توانید ببینید.

مورد دوم: شاهد دوم: سفر تنبیه، باب ۳۲، آیه ۲۱ می‌فرماید: «ایشان مرا به آنچه خدا نیست به غیرت آوردند. و به اباطیل خود مرا خشمناک گردانیدند. و من ایشان را به آنچه قوم نیست به غیرت خواهم آورد. و به ائت باطل ایشان را خشمناک خواهم ساخت» این هم گفته شده است که این عبارت دلالت می‌کند بر این که برگزیده می‌شود در آینده گروهی غیر از بنی‌اسرائیل. که این گروه را بنی‌اسرائیل پست می‌شمردند. شما می‌دانید بنی‌اسرائیل همین الآن هم خودشان را سرآمد انسان‌ها می‌دانند و نژادپرستند و خودشان را سرآمد همه می‌دانند. بنابراین، این اصطفا‌ی جدید، برگزیده شدن جدید از غیر قوم بنی‌اسرائیل است که در آینده واقع می‌شود و این قوم را بنی‌اسرائیل پست می‌شمارند. همین الآن هم در رژیم اسرائیل که خودشان اعلام می‌کنند دولت یهود است به‌طور رسمی، یعنی دولت بنی‌اسرائیل است، اسم مملکتش هم اسرائیل است، یک عرب با یک اسرائیلی حقوق شهروندی برابر ندارند و یکی شمرده نمی‌شوند، و تحت هیچ عنوانی حقوق مساوی ندارند، ولو می‌گویند که حکومت اسرائیل دموکراسی است، این‌ها حرف است، کشک است، چنین چیزی نیست. عرب آنجا با کسی که یهودی است و از قوم بنی‌اسرائیل است با هم قانوناً مساوی نیستند. این که می‌گویند با هم مساوی هستند، همه دروغ می‌گویند، چنین چیزی وجود ندارد. الآن می‌گویند این که می‌آید و به غیرت درمی‌آورد از غیر بنی‌اسرائیل است و از آنهایی است که بنی‌اسرائیل آنها را نژاد پست می‌دانند.

مورد سوم: باز مثلاً یک مورد دیگر، سفر تثبیه، باب ۳۳، آیه ۲: «گفت یهوه از سینا آمد» طور سینا. یهوه، خدای بنی اسرائیل از طور سینا آمد. یعنی از طور سینا موسی مبعوث شد به نبوت. درست است تا اینجا. «و از سعیر بر ایشان طلوع نمود. و از جبل فاران درخشان گردید» می‌گوید از کوه فاران خواهد آمد. «و با کروهای مقدسین آمد» کرور: نیم میلیون نفر را می‌گویند کرور. با نیم میلیون‌ها یعنی با یک جمعیت زیاد از مقدسین. «و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد».

سه تا نکته دارد توی این عبارت: اول: می‌گوید از کوه سینا، نبوت موسی شروع شده، درست. می‌گوید دومی از سعیر خواهد آمد. سعیر نبوت عیسی است. از سعیر آغاز شده است. می‌گوید سومی از جبل فاران خواهد بود. فاران کجاست؟ همین الان هم هست. کوهی در مکه. جبل فاران کوهی است در مکه. از کجا می‌گوییم جبل فاران، کوهی است در مکه؟ خود سفر پیدایش عهد عتیق، باب ۲۱، آیه ۲۱ در مورد سکونت حضرت اسماعیل می‌گوید: اسماعیل در فاران ساکن شد. «و در صحرای فاران ساکن شد و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت». خب اسماعیل که در شهر مکه سکونت کرده، آن وقت مکه یک کوه فاران است، یک دشت فاران. می‌گوید این‌ها در صحرا و دشتش ساکن شدند. پس بنابراین فاران می‌شود مکه. می‌گوید سومین پیامبر یعنی پیامبری که بعد عیسی می‌آید که از سعیر عیسی نبوتش را آغاز کرده است، او نبوتش را از جبل فاران شروع می‌کند که مکه است. چه کسی نبوتش از مکه آغاز شد؟ پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله. ببینید این‌ها اشاره‌هایی است. باید این اشاره‌ها را تعقیب کنید تا به آن برسید. تصریحی نیست، همان‌گونه که به شما گفتم. اما این‌ها اشاره‌هایی است، این اشاره‌ها را دقت کنید راهگشاست.

مورد چهارم: باب ۱۷، آیه ۲۰: در عبارت عبری یک کلمه‌ای دارد به نام «ماد»، در نسخه سریانی همان را دارد «طاب». گفته‌اند مراد از این «ماد» در

عبارت عبری، عبری‌اش این است: آخه من برای شما بخوانم نه خودم می‌فهمم نه شما. آنجایی که ماد ماد دارد این است: «وَلِيْشْمَعِلْ شِمَعْتِيْحَا هِيْنِه بِرِخْتِيْ اُتُو بِمَاد ماد^۱ شِنِيم عاسار نسی ایم یولید وَنْتِيُو لَكُوِيْ گادول؛^۲ یعنی: و برای اسماعیل شنیدم تو را این برکت دادم او را بارور کردم او را و کثیر گردانم او را بسیار بسیار». خب این‌ها را دیگر آقای نتانیا هو باید بفهمد، زبان عبری است. در متن عبری «ماد ماد» دارد. در متن سریانی این است: «دعال اسماعیل شمعتك ما برکتك واسکتك واكبرته طاب طاب». شما به حساب جمل ابجد که حساب کنید. ارزش عددی هر دو تا، هم «ماد ماد» هم «طاب طاب» برمی‌گردد به عدد ۹۲. پیامبر خاتم هم، نام مبارک پیغمبر محمد ﷺ هم ابجدش می‌شود ۹۲. عبارت فارسی را نگاه کنید چکارش کرده، فارسی همان عبارت عبری را برای شما می‌خوانم در سفر پیدایش، باب ۱۷، آیه ۲۰ ترجمه فارسی این است: «و اما در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم» تو چه کسی است؟ ابراهیم. دعای ابراهیم چه بود؟ وقتی خدا به او گفت که ابراهیم من تو را امام قرار دادم. ابراهیم چه درخواست کرد؟ ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِيْ﴾. خدا جواب داد: ﴿لَا يَنْالُ عَهْدِيْ الظَّالِمِيْنَ﴾. آیه را بخوانید: ﴿قَالَ اِنِّيْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا﴾ قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِيْ قَالَ لَا يَنْالُ عَهْدِيْ الظَّالِمِيْنَ^۳. حالا می‌فرماید. این خداست با ابراهیم حرف می‌زند. «و اما در خصوص اسماعیل ترا اجابت فرمودم» یعنی در مورد اسماعیل می‌رسد به ایشان این داستان امامت «اینک او را برکت داده بارور گردانم» اسماعیل را. «و او را بسیار کثیر گردانم» یعنی نسل اسماعیل خیلی زیاد شود. «دوازده رئیس

۱. صحیح: بِمَاد مَاد: بِمَاد مَاد

۲. וְלִישְׁמַעֵאל. שְׁמַעְתִּיהָ-- הִנֵּה בְרַכְתִּי אֹתוֹ וְהַרְבִּיתִי אֹתוֹ וְהַרְבִּיתִי אֹתוֹ. בְּמַאד מַאד: שְׁנַיִם-עָשָׂר נְשִׂאִים יוֹלִיד. וְנִתְמַוּ לְגוֹי גְדוֹל.

۳. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی بوجود آورم». دوازده رئیس چه کسانی هستند؟ دوازده امامند دیگر. شما از این واضح تر می‌خواهید. تورات است. سفر پیدایش، فصل ۱۷، آیه ۲۰. با این که ترجمه فارسی «ماد ماد» و «طاب طاب» را انداخته، حذف کرده. با این حال که حذف کرده است شواهدی هست، خب پیامبر از نسل اسماعیل است، می‌گوید اجابت کردم دعوت تو را نسبت به این که امامت را بگذارم، در نسل اسماعیل گذاشتم و این‌ها را برکت به آنها دادم نسلشان زیاد می‌شود. ببینید «و او را بسیار کثیر گردانم». ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾^۱. «دوازده رئیس از وی پدید آیند». دوازده رئیس از چه کسی پدید آمده تا حالا؟ بگویید. «و امتی عظیم از وی بوجود آورم». یک امت بزرگ، الآن امت اسلام یک میلیارد و نیم بیشتر جمعیت مسلمین دنیا است دیگر. عربی‌اش هم همین‌طور است آقای مشتاقیان ببینید چون شما علاقه دارید ترجمه عربی‌اش را هم برای شما بخوانم. «ها انا ابارکه و ائمه و اکثره کثیره جداً اثنی عشرأ رئیساً یلد». این آقا دوازده رئیس را به دنیا می‌آورد. «اثنی عشرأ رئیساً یلد وجعله له کبیر» امت بزرگی را از او قرار خواهم داد. خب ضمیرها را بزنیید به اسماعیل، «اثنی عشرأ رئیساً» درست می‌شود. باز تفصیل این را می‌خواهید نگاه کنید: انیس الأعلام، ج ۵، ص ۶۸.

یک کتاب دیگری هست به نام «منقول رضائی» از محمدرضا جدیدالاسلام. این از احبار یهود بوده، آمده مسلمان شده و این کتاب را نوشته «منقول رضائی». خیلی از این شواهد تورات را او نقل می‌کند در کتاب «منقول رضائی» ص ۴۷. که آنجا عین، چون او خودش از علمای یهود بوده، عین خط عبری‌اش را هم ذکر می‌کند. خب منتهی ما که متوجه نمی‌شویم.

مورد پنجم: زبور داود، مزمور ۴۵، کتاب داود است، نیایش‌های داود پیغمبر.

۱. سوره کوثر، آیه ۱.

مزمور ۴۵ را نگاه کنید، مزمور ۴۵ همه دلالت می‌کند بر وجود یک سروری که در آینده می‌آید این عبارتی است که می‌خوانم: «دل من به کلام نیکو می‌جوشد. انشاء خود را درباره پادشاه می‌گویم زبان من قلم کاتب ماهر است». توصیف می‌کند سروری را در مزمور ۴۵ زبور داود مزامیر می‌گویند این را. صفاتی را برای این سروری که در آینده می‌آید می‌شمارد. من صفات را برای شما ذکر می‌کنم شما خودتان آن مزمور را نگاه کنید، ببینید با این صفات می‌رسید به چه کسی؟ به پیامبر خاتم ﷺ یا غیر او؟! ولی اوصاف ذیل را مدنظر داشته باشید:

صفت اول: اشرفیت و افضلیت. اشرف پیامبران و افضل پیامبران کیست؟

صفت دوم: فصاحت و بلاغت: «أنا أفصح العرب مید آنی من قریش». پیامبر

می‌فرمایند: من فصیح‌ترین عرب هستم غیر از این که من از قریش هم هستم.

قریشی‌ها در اعراب خیلی زبان فصیح و بلیغی داشتند، یعنی این تأکید فصاحت می‌شود. غیر از این که من از قریشم که خود قریشی‌ها فصاحت و بلاغت دارند من از افسح عرب هم هستم. فصاحت و بلاغت با کیست؟ پیامبر خاتم.

سومین صفت: با برکت بودن حضرت. خودش برکت دارد، ذریه‌اش هم برکت

دارد. هم خودش مایه برکت است، هم نسلش مایه برکت است. این هم سومی.

چهارم: همه قبایل تحت حکم او درمی‌آیند و مغلوبش می‌شوند. شما می‌دانید

حجاز قبیله قبیله بوده است، همین الآن هم قبیله قبیله هستند. حجاز، عراق این‌ها

۱. الاختصاص، ص ۱۸۷، باب ۵۳، ح ۲، منسوب به شیخ مفید و در ص ۱۸۸ چنین گوید: «(بید) و (مید) لغتان وفیه ثلاث لغات فی معنی سوی اُنّی من قریش وإلا اُنّی من قریش. وفي معنی غیر اُنّی من قریش» بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۱۵۷.

ولی جماعتی از عامه این حدیث را از مشهوراتی می‌دانند که مجعول است و اصل و اساسی ندارد اگرچه معنایش صحیح است، مانند: العجلونی در کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۶۰۹؛ و ابن کثیر در تفسیرش، ج ۱، ص ۳۱؛ و ابن جوزی در الموضوعات، ج ۱، ص ۱۱۶.

هنوز هم عشایرند و قبیله قبیله هستند. و این قبیله زیر بار آن قبیله نمی‌رود. مطلقاً هیچ قبیله‌ای زیر بار قبیله‌ی دیگر نخواهد رفت. اما همه این قبایل که زیر بار هم نمی‌روند همه مغلوب او می‌شوند و از او تمکین خواهند کرد.

پنجم: تحفه‌ها و هدایا به سوی او فرستاده می‌شود.

ششم: فرزندان او رئیس روی زمین می‌شوند. حالا قطعاً امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فرزند پیغمبرند و قطعاً ریاست مطلق زمین از آن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود.

شما این مشخصات را ببینید این اوصاف به غیر از پیامبر خاتم قابل تطبیق بر دیگری نیست. باز انیس الأعلام، ج ۵، ص ۷۶، منقول رضایی، ص ۲۹۸ هم نگاه کنید.

بشارت ششم: باز مزامیر داود، مزمو ۲۲، آیه ۲۷ می‌فرماید: «جمیع کرانه‌های زمین متذکر شده. به سوی خداوند بازگشت خواهند نمود. و همه قبایل امتها به حضور تو سجده خواهند کرد» یعنی همه می‌پذیرند تو را. «سجده خواهند کرد» سجده نه این که سجده کنند یعنی تمکین می‌کنند. یعنی حرف تو را گردن می‌نهند، یعنی می‌پذیرند. خب این‌ها تطابقتش با پیامبر خاتم است. باز تفصیلش را در منقول رضایی، ص ۴۰۰ ببینید.

هفتمین مورد: باز مزامیر داود، باب ۷۲، تمامی این مزمو ۷۲ دلالت می‌کند بر این که یک پیامبری در آینده می‌آید، بعضی از صفاتش را می‌گوید. بعضی از صفات را من برای شما می‌گویم ببینید با چه کسی قابل تطبیق است. او حکمفرمایی خواهد کرد. عیسی حکومت تشکیل داد؟ پیامبران بنی اسرائیل فقط داود و پسرش سلیمان به حکومت می‌رسند. عیسی حکومتی ندارد. عیسی که مثل درویش‌ها از اینجا می‌رفته است آنجا، فرار هم می‌کرده است. بنابراین عیسی نیست چون می‌گوید «او حکمفرمایی خواهد کرد». «از دریا تا دریا» یعنی از این قاره بروید تا قاره دیگر

او حکم می‌راند. از این اقیانوس تا آن اقیانوس. «و از نهر تا اقصای جهان» این حکمرانی غیر از حکمرانی پیامبر خاتم ﷺ و حکومت‌هایی که بعد از پیامبر خاتم بوده نیست. «به حضور وی صحرائشینان گردن خواهند نهاد» صحرائشین کجا بودند؟ حجاز بودند. عیسای مسیح که در ناصره به دنیا آمده، ناصره که فلسطین است، فلسطین که خوش آب و هواترین جای دنیاست. فلسطین صحرا نیست. یکی از خوش آب و هواترین مناطق دنیا فلسطین است. پس بنابراین توی صحراست. «به حضور وی صحرائشینان گردن خواهند نهاد». بعضی گفتند خب این مراد سلیمان است. می‌گوییم این سلیمان نمی‌تواند باشد. چرا؟ چون در نشانه‌های بعدیش می‌گوید او صاحب شریعت است و نه سلیمان و نه داود هیچ کدام صاحب شریعت نبوده‌اند. این‌ها هر دو بر شریعت موسی بوده‌اند. این پیامبر باید صاحب شریعت باشد می‌گوید وقتی او بیاید تمام ظلم‌ها و ستم‌ها از بین می‌رود. فرزندان فقیر را نجات خواهد داد و ظالمان را زبون خواهد کرد. خب این نمی‌تواند سلیمان باشد، چرا؟ به خاطر این که بنا بر عهد قدیم، عهد عتیق جناب سلیمان خودش بتکده می‌سازد، ما قبول نداریم اما در عهد عتیق هست، سلیمان بتکده می‌سازد و خودش ظالم می‌شود سلیمان. بعد این که به حکومت رسید خودش می‌شود ظالم. خب این کسی است که روی عهد عتیق می‌آییم جلو دیگر. مزامیر داود جزء عهد عتیق است. پس مطابق عهد عتیق این نمی‌تواند سلیمان باشد. ملاحظه فرمودید مشخصات، شواهد، قرائن با پیامبر خاتم ﷺ تطابق دارد.

مورد هشتم: کتاب اشعیای پیامبر، در عهد عتیق، باب ۴۲، این باب را که شما همه‌اش را بخوانید بشارت می‌دهد به این که پیامبری خواهد آمد محبوب خداست. شما لقب پیامبر را می‌گویید: «یا حبیب الله». می‌گوید آن پیامبر محبوب خداست. حکم الهی را بر همه جاری می‌کند و تمام افراد حتی ساکنین در جزائر اعلام آمادگی می‌کنند برای ورود در آیین او. خب خود شما حجاز یک شبه جزیره است دیگر. سه

طرفش دریاست فقط یک طرفش متصل به خشکی است طرفی که متصل به عراق است. یک طرفش فقط مرز زمینی دارد. عراق و یمن، مرز زمینی دارند با حجاز. بقیه سه طرفش دریاست. حالا ملاحظه کنید آیات ۹-۱: همان باب ۴۲: «اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است. من روح خود را بر او مینهم تا انصاف را برای امت‌ها صادر سازد او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهند نمود و آن را در کوچه‌ها نخواهد شنوید نی خورد شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره‌ها منتظر شریعت او باشند خدا یَهُوَه که آسمان‌ها را آفرید و آنها را پهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نَفَس را به قومی که در آن باشند و روح را بر آنانی که در آن سالکند می‌دهد چنین می‌گوید من که یَهُوَه هستم تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت‌ها خواهم گردانید تا چشمان کوران را بگشائی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری من یَهُوَه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بت‌های تراشیده نخواهم داد اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیزهای نو اعلام می‌کنم و قبل از آن که به وجود آید شما را از آنها خبر می‌دهم».

خب این در ترجمه فعلی کتاب اشعیا. ترجمه‌های دیگری هم دارد بله می‌گذرم از آن. ترجمه سال ۱۸۵۶ لندن این جوری است. «اینک بنده من که او را تکیه می‌دهم و برگزیده‌ی من که جانم از او راضی است. روح خود بر او می‌افکنم تا از برای طوایف حکم را صادر سازد» یعنی به حکومت می‌رسد. این ترجمه سال ۱۸۵۶ چاپ لندن است. او ترجمه جدید بود که الآن هست قبلی که خواندم. این را نگاه کنید. این‌ها نمی‌تواند که جناب عیسی باشد. چرا نمی‌تواند عیسی باشد؟

چون اولاً عیسی شریعت ندارد. شریعتش شریعت موسی است با یک اصلاحات مختصر. این پیامبر صاحب شریعت است. نبوتش منجر به حکومت می شود. عیسی حکومتی پیدا نکرد. مناطق دور دست جزائر تن می دهند به فرمان او. در زمان عیسی، عیسی بود و چهار تا حواری است که دور عیسی بودند، بقیه که ایمان نیاوردند به عیسی. حواریونش بودند. حالا شما تعداد حواریون را هم هرچه می خواهید بگویید، بگویید. بیش از این به عیسی ایمان نیاوردند. پس بنابراین این داستان، داستان عیسی نیست.

مورد نهم: کتاب اشعیا، باب ۲۱، آیات ۷-۵ می فرماید: «ای سروران برخیزید و سپرها را روغن بمالید زیرا خداوند به من چنین گفته است برو و دیده بان را قرار بده تا آنچه را که بیند اعلام نماید و چون فوج سواران جفت جفت و فوج الاغان و فوج شتران را بیند آنگاه به دقت تمام توجه بنماید». اینجا در کتاب مقدس چاپ چاپخانه آمریکایی بیروت سال ۱۸۹۷ میلادی به جای سواران الاغان و شتران می گوید: «شترسوار و خرسوار». خب کدام پیامبری است که سوار شتر شده. جناب عیسی سوار خر است.

خر عیسی گرش به مکه برند چون که باز گردد باز هم خر باشد پس عیسی خر سوار می شود. جایی نداریم عیسی شتر سوار شده باشد. شتر مال منطقه صحرائی است. منطقه صحرائی کجاست؟ پیامبر خاتم ﷺ در صحرا و شتر سوار شده است. مکرر در مکرر پیامبر، شتر وسیله نقلیه آن وقت بوده است دیگر. وسیله نقلیه صحرا شتر است. پیامبر هم سوار شده است. این که می گوید سوار بر شتر، عیسی مسیح هیچ وقت شتر سوار نشد، بنابراین باید غیر عیسی باشد و آن غیر عیسی می شود پیامبر خاتم، که سوار شتر شد. این آخریش که دیگر تمام کنم. آخریش را بخوانم و دیگر تمام.

مورد دهم: کتاب دانیال، باب ۲، این باب یکی دو جلسه قبل هم گفتیم یک خوابی است که بخت النصر پادشاه وقت می بیند. خواب گزاران را صدا می زند

نمی‌تواند تعبیر کنند. دانیال پیامبر می‌آید پیشش و دانیال خوابش را تعبیر می‌کند و می‌گوید این خوابی که تو دیده‌ای اشاره دارد به یک ادوار سلطنتی، به یک ادوار حکومتی که این ادوار حکومتی پیش خواهد آمد. این همان داستان آن حیوان عظیم الجثه‌ای بود که پایش از چه بود و سرش از چه بود. خواندم از روی عهد عتیق برایتان. اجمالش این است: این ادوار سلطنتی را که جناب دانیال می‌گوید، می‌گوید یکی از آنها سلطنت خودِ توست، بخت النصر. خب می‌دانید بخت النصر سلطنتش رفت تا بیت المقدس و اورشلیم دیگر. و بخت النصر یهودیان را کشت و به بردگی گرفت و بعدها چه شد برایتان می‌گوید. می‌گوید سلطنت بعد از بخت النصر سلطنت فارس و ایرانیان است. همین‌جور شد. سرانجام بخت النصر از پادشاهان ایرانی، کوروش، گفتم برای شما چند ماه پیش در اسرائیل عکس کوروش را و منشورش را چاپ کردند به عنوان رهایی‌بخش قوم یهود. کوروش کبیر شما، قبرش در کجاست؟ نرفتید سر ضریح کوروش؟ قبر کوروش، پاسارگاد است. در فارس، پاسارگاد. من هم سعادت پیدا نکردم بروم اما بله می‌دانم قبرش آنجاست. پاسارگاد قبر کوروش است. بنابر آنچه امروز مشهور است، اگر چه برخی این مقبره را از مادر سلیمان می‌دانند یا از شخص دیگری. کوروش سرسلسله پادشاهان هخامنشی است. پادشاه مقتدر ایرانی است. کوروش، بخت النصر و حکومتش را سرنگون کرد، بیت المقدس را گرفت و یهودیانی را که به اسارت گرفته بودند، آزاد کرد و لذا یهودیان برای کوروش خیلی احترام قائلند. او را آزادکننده قوم یهود می‌دانند. خب پس وقتی کوروش این‌ها را آزاد کرده، پس چرا اینقدر با ایران اینقدر دشمنی می‌کنند این‌ها. بله؟ اسرائیلی‌ها چرا با ایران اینقدر دشمنی می‌کنند؟ آنها باید هوادار ما باشند، تازه با ما دشمنی می‌کنند. این هم دستمزد ما ایرانی‌ها.

گفتم ادوار سلطنتی. در این خواب دانیال می‌گویند چهار دوره است. یکی سلطنت خودِ تو بخت النصر سرنگون می‌شود توسط ایرانی‌ها. کوروش پادشاهان هخامنشی و ساسانی سرنگون کردند آن را. بعد می‌گوید سلطنت اسکندر است و

سلطنت ساسانیان. سلطنت اسکندر می شود سومی و سلطنت ساسانیان. چهارم می شود آن سلطنتی که می آید و آن سلطنت دیگر سلطنتی است که جاودان خواهد بود. و آن سلطنت که پایان سلطنت ساسانیان، سقوط ساسانیان به دست اسلام است دیگر. بنابراین آن سلطنت می شود سلطنت اسلام. سلطنت که می خواهیم بگوییم یعنی قدرت اسلام، حکومت اسلام. این هم خوابی را که دانیال پیغمبر تعبیر می کند این جور تعبیر می کند که پنجمین سلطنت می شود سرنگونی چهارمین سلطنت که مال پادشاهان ساسانی است و آن سلطنت دیگر ادامه دارد. آن سرنگونی ندارد. باز تفصیل این را اگر می خواهید نگاه کنید کتاب انیس الأعلام، ج ۵، ص ۱۱۲. این انیس الأعلام ببینید با این که نثرش، نثر قدیمی است اما هنوز در ردّ یهود و نصارا یکی از بهترین کتابها، همین انیس الأعلام است. ج ۵، ص ۱۱۲ تفصیلش را خودتان نگاه کنید.

ده تا اشاره و بشارت از عهد عتیق برای شما گفتم که اشاره هایی به پیامبر خاتم ﷺ دارید و اول عرض خودم هم گفتم منتظر تصریح نباشید. اینها کتابهایی که دست یهود و نصارا است با اینها می روند توی تمام دنیا تبلیغ می کنند. با انجیل تبشیری و عهد عتیق و کتاب مقدس تبشیری که سالی چند میلیونش را چاپ می کنند، مجانی به همه می دهند، شما منتظرید نام پیغمبر ﷺ و پدر پیغمبر در آن باشد؟! البته معلوم است که نیست. اگر هم بوده قطعاً تا روزگار ما حذفش کردند، این که واضح است. اما هنوز یک قرینه هایی، یک شواهدی شما می بینید که قابل تطبیق نیست مگر بر پیامبر خاتم ﷺ. خب سلطنت ساسانیان چه کسی سرنگون کرده؟ اسلام سرنگون کرده. توجه کردید. پس بنابراین اینها شواهدی است، قرائنی است که این قرائن دلالت می کند بر نبوت پیامبر خاتم ﷺ. ادامه دارد ان شاء الله جلسه بعد.

وصلی الله علی محمد وآله.

جلسه چهاردهم^۱:

بقیه‌ی بشارات عهدین بر رسالت خاتم الأنبياء ﷺ

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان در بشارات عهدین بود نسبت به خاتم الأنبياء محمد مصطفی ﷺ. چند بشارت را با هم مرور کردیم. می‌رسیم به بشارت یازدهم، ده بشارت را مرور کردیم.

اما بشارت یازدهم: در کتابی که دستم است کتاب مقدس است. آن کتاب مقدس قبلی، این جدیدی که دست گرفتیم مال قرن هجدهم است، چاپ قرن هجدهم. آن که مال خود من بود از روی آن می‌خوانم، چاپ قرن بیستم است، این ۱۳۰ سال قبل آن است، لذا از روی این می‌خوانم، خیلی فرقی ندارد.

بشارت یازدهم: عهد عتیق، کتاب حبقوق پیامبر، فصل ۳، مشتمل بر ۱۹ آیه. آیه اول دعای حَبَقُّوق نَبی بر شجونوث. یک دعایی کرده، دعا این است: «ای خداوند سخت را شنیده ترسیدم. ای خداوند در میان سال‌ها عملت را احیاء کن»

یعنی می‌گوید خدایا سنت خودت را احیا کن. «و در میان سال‌ها معروف ساز حین غضب رحمت را به خاطر دار» خدایا وقتی بر ما غضب می‌گیری ما را از رحمت خودت فراموش نکن. «خدا از تیمان و قدوس از کوه پاران آمد». «خدا از تیمان و قدوس از کوه پاران». فاران چیست؟ همان اصل فاران است به پاران ترجمه فارسی کرده‌اند. «از کوه پاران» یعنی از جبل فاران و در ترجمه‌ی فارسی سال ۱۹۷۸م ترجمه به جبل فاران شده و جبل فاران را در جلسه قبل برای شما گفتم، جبل فاران در شهر مکه هست. «صلاح و جلالش آسمان‌ها را مستور کرد و زمین از حمدش پر شد و ضیاء‌اش مثل نور بود». ضیاء ببینید از جبل فاران می‌آید. ضیاء یعنی نور. «پرتوها از دستش نمایان بود و استقرار قوتش در آنها می‌بود» تا آخرش. این که برای آقایان خواندم اگر یک وقت آن که دستشان است با این یک کلمه دو کلمه اختلاف دارد، بگویم این کتاب مقدس چاپ لندن ۱۸۵۶ میلادی است. یعنی ۱۵۹ سال پیش در لندن چاپ شده. ما در کتاب مقدس خود من هم که دارم ۱۹۷۸، این‌ها را ترجمه‌ها را جدید می‌کنند، توی این هم هست ممکن است یک چند تا کلمه‌اش فرق کند، این خیلی مهم نیست. شاهد ما این است می‌گوید: «قدوس از کوه فاران آمد». می‌دانید مضارع محقق الوجود در حکم ماضی است. یعنی قدوس از کوه فاران خواهد آمد. جبل فاران مکه است، تنها پیامبری که از مکه ادعای پیامبری کرده خاتم الأنبياء ﷺ است. این یکی. غریب به این مطلب در فصل دوم این کتاب هم آمده است که دیگر دوستان نگاه کنند.

می‌رویم مطلب بعد.

بشارت دوازدهم: در تمام اناجیل وعده به این داده شده است که ملکوت نزدیک است. وقتی می‌گوید ملکوت نزدیک است یعنی خود ماجرای عیسی نیست. عیسی خبر و گزارش می‌دهد که ملکوت نزدیک است. یک نمونه‌اش را نگاه کنید. انجیل متی، باب ۳، آیه ۲: «که توبه کنید که مملکت آسمان نزدیک است» این چاپ

قدیمی «مملکت آسمان» حالا چاپ ۱۲۲ سال بعدش یعنی سال ۱۹۷۸ این است باب ۳، آیه ۲: «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» و این معنا حالا ملکوت باشد یا مملکت، فرقی نمی‌کند حالا مملکت آسمان باشد یا ملکوت آسمان. به شما گفتیم هرچند سال یکبار ترجمه‌هاشان را به قول خودشان به روز می‌کنند. الآن در ۱۵۰ سال پیش دارد «که توبه کنید که مملکت آسمان نزدیک است». حالا در این یکی نگاه کنید «که» افتاده. «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» همان معنا را می‌رساند با یک عبارت شاید بهتری در چاپ جدید. این «ملکوت آسمان نزدیک است» در انجیل متی، باب ۴، آیه ۱۷ باز تکرار شده «از آن روز عیسی شروع نمود به ندا کردن و گفتن که توبه کنید که مملکت آسمان نزدیک است». پس باز چاپ ۱۵۹ سال پیش. در چاپ ۱۲۲ سال بعدش «توبه کنید ملکوت آسمان نزدیک است». «از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است». این عبارت مکرر تکرار شده در متی باز باب ۶، آیه ۶، انجیل لوقا، باب ۱۰، آیه ۱۱، انجیل متی، باب ۱۳، آیه ۱۱ و انجیل متی، باب ۲۱، آیه ۳۱: این عبارت‌ها تکرار شده «ملکوت آسمان نزدیک است» یا «مملکت آسمان نزدیک است». عیسی می‌گوید یک ملکوتی برای شما نزدیک است. کدام ملکوت است؟ ما می‌خواهیم بگوییم این ملکوتی که جناب عیسی می‌گوید اخبار به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. از این بگذریم.

می‌رسیم به یک شاهد تقریباً قطعی، بلکه از تقریب هم بالاتر. انجیل یوحنا، این سیزدهمین بشارت است برای شما می‌خوانم.

بشارت سیزدهم: انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیه ۱۷-۱۵: «اگر شما مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست و او تسلی‌دهنده‌ی دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهد بود» اولاً می‌گوید من را اگر دوست دارید باید احکام را اطاعت کنید. قرآن هم داریم این را که کسی که پیامبر را دوست

می‌دارد باید پیامبر را اطاعت کند. بخوانید آیه را ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۱. آنجا در قرآن ما می‌گویید اگر خدا را دوست می‌دارید پیغمبر خدا را اطاعت کنید. اینجا می‌گویید اگر خود من را دوست می‌دارید احکام من را نگه دارید. عیسی. پس معلوم می‌شود حکم دارد، شریعت دارد. این مسیحیت امروز که شریعت ندارد. یک آقازاده‌ای به من می‌گفت سر کلاس دانشگاه، دختر دانشجو به من گفت که تو نماز می‌خوانی؟ گفتم بله. گفت روزه می‌گیری؟ گفتم بله. گفت گناه می‌کنی؟ گفتم خب بعضی وقت‌ها. همه‌ی آدم‌ها گناه می‌کند ما که معصوم نیستیم. گفت: اما من دیگر گناه نمی‌کنم. گفتیم خب چه طوری تو گناه نمی‌کنی؟ گفت خب من مسیحی شدم دیگه اصلاً در عالم مسیحیت گناهی وجود ندارد. من هر کاری دلم می‌خواهد می‌کنم گناه نیست. پس بنابراین من دیگر گناه نمی‌کنم. خب این دیگر گناه نمی‌کند، صورت مسأله را پاک کرده. صورت مسأله را پاک کرده و گمان کرده جواب داده. این که گناه نکردن نیست، صورت مسأله را پاک کردن است. آیین مسیحیت معلوم می‌شود احکام دارد. پس این که الآن به ما رسیده و پدران روحانی در کلیسا می‌گویند همین تو بیا عیسی را خدا بدان و تمام است و...، حکمی ندارند، شریعتی ندارند، این مخالف است با انجیل یوحنا. برای شما بخوانم، آیه ۱۶: «و من از پدر خواهم خواست و او تسلی‌دهنده دیگر به شما خواهد داد». این کلمه تسلی‌دهنده را یادتان باشد، با آن کار دارم. «که این تسلی‌دهنده که تا به ابد با شما خواهد ماند» یعنی می‌گوید شریعت این تسلی‌دهنده دیگر جاودان می‌شود، شریعتی بعد از آن نمی‌آید. این تسلی‌دهنده که می‌آید تا ابد دین و آیین و مذهب و اعتقاد و احکامش باقی است. «روح راستی که او را جهان نمی‌تواند پذیرفت زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد اما شما او را می‌شناسید زیرا که نزد شما می‌ماند و در شما خواهد بود»

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

تا آخرش. پس عیسی اخبار می‌دهد که یک تسلی‌دهنده می‌آید. این کلمه تسلی‌دهنده را داشته باشید، که این تسلی‌دهنده تا ابد با شماست. هیچی تا ابد با ما نیست؟ ما نه خودمان ابدی هستیم نه تسلی‌دهنده‌مان. یعنی حکم او جاودان است. یعنی «حلال محمد حلال إلى يوم القيامة و حرامه حرام إلى يوم القيامة»^۱. یعنی شریعت او، دین او، آیین او، جاودان است، دیگر نسخ‌شدنی نیست. این را داشته باشید. می‌رویم جلوتر در همین فصل آیه ۲۶، یعنی انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیه ۲۶ یعنی برای شما می‌خوانم: «لیکن آن تسلی‌دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من خواهد فرستاد همان شما را هر چیز خواهد آموخت و هرچه من شما را گفتم به یاد شما خواهد آورد» می‌گوید این تسلی‌دهنده، اینجا اسمش را می‌گذارد روح القدس، تسلی‌دهنده یعنی روح القدس، حالا این یعنی از کیست بماند. یعنی او هم صاحب روح القدس است. او می‌آید به شما تعلیم می‌دهد و حرف‌های من هم که از یادتان رفته و تحریف شده، حرف‌های من را هم به شما به طور صحیح می‌رساند. این درست شد؟ باز آیه ۳۰ همین باب ۱۴ نگاه کنید: «دیگر بسیار با شما گفت و گو نخواهم نمود» می‌گوید من دیگر خیلی با شما حرف نمی‌زنم. «زیرا رئیس این جهان می‌آید» رئیس این جهان. «و در من حصه‌ای ندارد» یعنی این رئیس این جهان که می‌آید کاری به من ندارد او یک کس دیگری است. «رئیس این جهان می‌آید و در من حصه‌ای ندارد». در ترجمه‌ی ما نگاه کنید چیست «در من حصه‌ای ندارد»؟ حالا ببینید چه معنی کرده. می‌گوید: «بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد». «حصه» را معنا کرده «چیزی». در چاپ ۱۵۹ سال پیش یعنی سهمی در من ندارد، کاری به من ندارد.

۱. الکافی، ج ۱، ۱۴۷، ح ۱۹، چاپ دارالحدیث، ج ۱، ص ۵۸، چاپ مرحوم غفاری رحمته الله علیه صحیحة زرارة.

انجیل یوحنا، باب ۱۵، آیه ۲۶ می‌خوانم: «و چون آن تسلی‌دهنده بیاید» باز دوباره یکی دیگر «تسلی». «و چون آن تسلی‌دهنده بیاید که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد یعنی روح راستی که از طرف پدر می‌آید او درباره من شهادت خواهد داد». خب «درباره من شهادت خواهد داد» یعنی او در مورد من حرف حسابی را می‌زند که من پیغمبر خدا هستم که ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ﴾، که مسیح نبود مگر پیامبر خدا. نه خدا بود، نه پسر خدا بود. می‌گوید او حرف درست را در مورد من خواهد زد و پیامبری من را تصدیق خواهد کرد و او تسلی‌دهنده خواهد بود.

باب بعدیش، باب ۱۶، ببینید این‌ها سه تا باب پشت سر هم است که می‌خوانم. باب ۱۶، آیات ۷ و ۸: «لیکن به شما راست می‌گویم که شما را مفید است که من بروم اگر من نروم آن تسلی‌دهنده به نزد شما نخواهد آمد» پس یعنی او بعد من می‌آید. «اما اگر بروم او را به نزد شما خواهم فرستاد» من بروم او می‌آید پیش شما. «و او چون بیاید جهانیان را به گناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت». او تسلی‌دهنده که بعد از من می‌آید او جهانیان را به گناه صدق و انصاف ملزم می‌کند. یعنی چی؟ یعنی وادارشان می‌کند گناه کنند؟ پیامبران که کارشان این نیست که. یعنی خود به خود وقتی او بیاید و دستوراتش را اعلام کند، آنهایی که از دستوراتش تبعیت نمی‌کنند مرتکب گناه خواهند شد، و آنهایی که از دستوراتش پیروی نمی‌کنند، آلوده به گناه می‌شوند.

باز همین باب را نگاه کنید، باب ۱۶، آیه ۱۳: «اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن

نخواهد گفت». «از پیش خود سخن نخواهد گفت»، ﴿مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۱. «بلکه هر آنچه می‌شنود خواهد گفت»، ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲. «و شما را به آینده خبر خواهد داد» می‌گوید چه خواهد شد.

باز می‌رویم جلوتر، باب ۲۰، همین انجیل یوحنا، باب ۲۰، آیه ۲۲: «این را گفته دمید و به آنها گفت روح القدس را بیابید». «روح القدس را بیابید» یعنی حواستان باشد یک تسلی‌دهنده‌ای خواهد آمد. اینجا ببینید این که «به ایشان گفت روح القدس خواهد آمد روح القدس را بیابید». این روح القدس ترجمه‌ی کلمه‌ی «فارقلیط» است. فارقلیط را برای شما می‌گویم چیست.

لغت «فارقلیط» در زبان عربی همان لغتی است که کلمه «پارکلیت»^۳ هست در زبان انگلیسی. اصلش به زبان یونانی «پریکلیوس»^۴ است. می‌دانید پیشوند «Peri» به معنای خیلی است. پیشوند «Peri» به معنای خیلی همان خیلی در زبان فارسی همان صفت «تر و ترین» است که در زبان فارسی می‌گویید. در لغت عربی به آن می‌گویند «افعل و التفضیل». در زبان فارسی «تر و ترین». پس «Peri» یعنی خیلی، «کلیوس»^۵ به معنای ستایش. یعنی به معنای ستایش، حمد، شکوه و جلال. «پیری کلیوس» ترجمه صحیح لغوی خواهید کنید می‌شود «بسیار ستایش شده». «پیری» بسیار، خیلی، «کلیوس» ستایش و حمد و شکوه. «پیری کلیوس» می‌شود بسیار ستایش شده. بخواهیم واضح‌تر بگوییم یعنی بسیار ستوده. بسیار ستوده ترجمه

۱. سوره نجم، آیه ۳.

۲. سوره نجم، آیه ۴.

۳. Paraclete.

۴. Perikleos.

۵. Kileos.

لغت احمد و محمد است. احمد ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^۱. احمد و محمد هر دو یعنی بسیار ستوده. کسی که مورد حمد و ستایش قرار گرفته. کلمه‌ی تسلی‌دهنده ترجمه یونانی «پرکالون»^۲ است، یا پریگوریتیس^۳ نه پرکلیت^۴، و عده‌ای نیز کلمه‌ی پرکلیت را به مدافع و میانجی ترجمه نموده‌اند که به قطع غلط است، زیرا ترجمه این دو کلمه در یونانی عبارت است از: مدافع^۵ و میانجی^۶. لاتین «پاریکلیت». «پاریکلیت» در زبان عربی که این را آورده‌اند خودش را گذاشته‌اند. «پاریکلیت» را معربش کردند و گذاشتند «فارقلیط». فارقلیط را در ترجمه‌های فارسی که انجیل ترجمه کردند، ترجمه کردند به تسلی‌دهنده، تسلی‌بخش. بنابراین انجیل یوحنا براساس آنچه از تواریخ خود مسیحیت استفاده می‌شود مالِ یوحنا‌ی حواری است و به زبان یونانی نگارش پیدا کرده. این یعنی لغتی که در اصل انجیل یوحنا هست این است: پرکلیوس. این لغت یونانی است. که لاتین ترجمه انگلیسیش را «پارکلیت» گفته‌اند. این ترجمه‌ای که آمده‌اند در زبان فارسی ترجمه کرده‌اند «تسلی‌دهنده» یا «روح القدس». روح القدس هم داشتیم. یا روح القدس ترجمه کرده‌اند، این ترجمه نادرست است. چرا؟ چون کلمه‌ی تسلی‌دهنده ترجمه‌ی یونانی می‌شود پرکالون. یونانی پرکالون می‌شود تسلی‌دهنده. ما نداشتیم پرکالون، ما داشتیم پرکلیوس، پرکالون می‌شود تسلی‌دهنده یا کلمه‌ی «پری گوری تیس»، این‌ها تسلی‌دهنده است. اما کلمه‌ی «پورکلیت». بعضی آمدند گفتند خب این «پورکلیت»

۱. سوره صف، آیه ۶.

۲. Paraklon.

۳. Parygorytys.

۴. Paraclete.

۵. Ulsunegorus.

۶. Meditea.

این هم نیست. «پارکلیت» به معنای مدافع و میانجی است. گفتند این کلمه‌ی «پارکلیت» است و به معنای مدافع و میانجی، کلمه‌ی ما باز «پارکلیت» هم نیست، «پرکلیوس» هست لغت ما. پس ترجمه به مدافع و میانجی که ترجمه «پارکلیت» است، غلط است. چرا؟ چون «پارکلیت» ترجمه دو کلمه در یونانی است که مدافع «ال سون گوروس»^۱ و «مدی تیا»^۲ به معنای میانجی است. «مدیتیا» به معنای میانجی و «ال سون گراس» به معنای مدافع. یک کلمه وارد شده در انجیل یوحنا، این در لغت که وارد شده است این است: «پرکلیوس»، این یونانیست است. ترجمه کرده‌اند به انگلیسی به «پارکریت» این ترجمه «پارکریت» را در انجیل‌های عربی خودش را آورده‌اند. «پارکریت» را عرب «پ» که ندارد به جای آن «ف» می‌گذارد، ترجمه کرده «فارقلیط». فارقلیط را در ترجمه‌های فارسی، ترجمه می‌کردند «تسلی‌دهنده». این «تسلی‌دهنده» غلط است. عمداً غلط ترجمه شده است به عنوان «تسلی‌دهنده». این «تسلی‌دهنده» نیست این کلمه‌ی «پارکلیت» یا «فارقلیط»، ترجمه صحیحش می‌شود «بسیار ستایش شده»، «بسیار ستوده». این همان معنای کلمه محمد و احمد است. بنابراین شما در انجیل‌های عربی فارقلیط که می‌بینید همان معنای پارکلیت اصل یونانی پرکلیوس به معنا «بسیار ستوده و ستایش شده» است که همان معنای کلمه‌ی محمد و احمد است. اسم‌ها شما می‌دانید در هر زبانی تلفظ خاص خودشان دارند. شما در فارسی و عربی می‌گویید موسی و عبری می‌گوید موشی. سین را شین می‌کنند. موسی را به زبان عبری نمی‌گوییم موسی می‌گویند موشی. الفاظ به زبان‌های مختلف که می‌رود تغییر می‌کند بعضی اسامی. اینجا معنای کلمه محمد و احمد ذکر شده، معنایش می‌شود ما می‌گوییم مسیح،

۱. Ulsunegorus.

۲. Meditea.

عرب‌ها می‌گویند یسوع. یسوع همان عیسی‌ای مسیح است. تعبیر از آن می‌کنند یسوع. خب مسیح است خب مسیح چگونه شد یسوع؟ در زبان آنها می‌گوید یسوع. الآن این کلمه محمّد و احمد معنایش یعنی «بسیار ستوده»، یعنی «بسیار ستایش شده». می‌گوید بعد من بسیار ستوده خواهد آمد. بسیار ستایش شده خواهد آمد. بسیار ستوده، بسیار ستایش شده می‌شود همان احمد. پس بنابراین اینجا برای شما خواندم. بعضی جاها تعبیر به روح القدس شده بود، مثل همین باب ۲۰ انجیل یوحنا، آیه ۲۲، «این را گفته‌ام و به آنها گفت روح القدس را بیابید». این تعبیر به روح القدس که در ترجمه‌ی کلمه «فارقلیط» ترجمه کرده‌اند؛ این ترجمه، ترجمه‌ی صحیحی نیست؛ اگرچه اشکالی ندارد او بسیار ستوده می‌تواند، او هم صاحب روح القدس باشد. اگر ما روح القدس را معنا کنیم، روح القدس فرشته‌ای است واسطه‌ی بین ربّ و پیامبران ربّ. جبرئیل. اسمش را شما بگذارید روح القدس.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد روح القدس را فرشته‌ای بگذارید بین خدا و پیامبران خدا، اشکالی ندارد. او فارقلیط، بسیار ستوده، او هم صاحب روح القدس است. همان‌جور که عیسی صاحب روح القدس است، یعنی روح القدس با او ارتباط دارد. چرا؟ چون عیسی پیامبر خداست. آن فارقلیط، بسیار ستوده، هم خواهد آمد، روح القدس با او ارتباط دارد چرا؟ چون عیسی پیامبر خداست. او فارقلیط، بسیار ستوده هم که خواهد آمد، روح القدس با او ارتباط خواهد داشت چون او هم پیامبر خداست. اما اگر بخواهند «پرکلیوس» را ترجمه به روح القدس کنند، این ترجمه، ترجمه‌ی صحیحی نخواهد بود. به همین‌جور اگر بخواهند ترجمه کنند «هدیه»، «عطا»، «بخشش»، این‌ها هم صحیح نخواهد بود.

بله درست است به این معنا که پیامبر خدا یک هدیه‌ای است از طرف خدا برای تمام جهانیان. پیامبران خدا یک عطا‌ی الهی است به تمام دنیا. این معنای هم

صحیح است اما این‌ها ترجمه کلمه «پرکلیوس» نیست. برای این‌ها را جایش گذاشتن صحیح نیست. «پرکلیوس» یعنی بسیار ستوده، بسیار حمدشده که دقیقاً می‌شود ترجمه لغت و کلمه و اسم محمّد و احمد.

بنابراین به عنوان نمونه نگاه کنید به: انجیل لوقا، باب ۱۱، آیه ۱۳ این‌جور دارد: «پس چون شما با وجود آن که بد هستید بخشش‌هایی نیکو را به فرزندان خود توانید نمود پس به چند مرتبه ازید پدر آسمانی روح القدس را به طالبان خود خواهد داد». اینجا ترجمه کرده «پرکلیوس» را به روح القدس. این ترجمه، ترجمه‌ی صحیحی نیست یا در رساله اول قرطانیان این را یک صفت و سجه تعبیر کرده. باز این صحیح نخواهد بود. بنابراین کلمه فارقلیط در ترجمه‌های عربی «پارکلیت» در خود کلمه یونانی در زبان فارسی آقایان ترجمه کرده‌اند «تسلی‌دهنده» غلط است. «تسلی‌دهنده» گفتم به شما کلمه‌ی یونانی «پرکالون» یا «پریتیس» هست، نه آن که ما گفتیم که با زبان یونانی «پرکلیوس» است به معنای «بسیار ستایش شده» و «بسیار ستوده» که ترجمه‌ی همان «محمّد» یا «احمد» است. بنابراین این ترجمه فارسی «تسلی‌دهنده» ترجمه غلطی است از متن یونانی شده است و از متن انگلیسی. ترجمه صحیح همان «بسیار ستایش شده» و «بسیار ستوده».

این محکم‌ترین دلیل ماست. در انجیل یوحنا توی مناظرات امام رضا (علیه السلام) با جاثلیق پیشوای بزرگ مسیحی، امام رضا به او همین را می‌گوید. می‌گوید: تو یوحنا را قبول داری؟ می‌گوید: بله یوحنا حواری بزرگ عیسای مسیح است. می‌گوید: تو انجیل یوحنا را قبول داری؟ می‌گوید: بله. امام رضا شروع می‌کند انجیل را از حفظ خواندن برای او. می‌گوید: من حفظ نیستم. می‌گوید: انجیل هست یا کسی هست که حافظ باشد؟ رأس الجالوت می‌گوید: من حفظ هستم، بخوانید آقا. انجیل را می‌خوانند امام رضا از حفظ. و آنجا می‌گویند این کلمه محمّد است. و می‌پذیرد. مجلس یک مجلس مناظره امام رضا با اصحاب ادیان. حالا می‌آورم آن مناظره را

برای شما می‌خوانم. آخر مطلب ببینید امام رضا چه کرده است؟ شاهکار امام رضا است آن مجلس. آن هم إن شاء الله از کتاب عیون اخبار الرضا مرور خواهیم کرد. غرض این که این داستان است. این کلمه فارقلیطی که قطعاً به «تسلی‌دهنده» عمداً این‌جوری ترجمه کردند تا فرار کنند از معنای «فارقلیط» و الا معنای «پرکلیوس» یعنی «بسیار ستوده»، «بسیار ستایش‌شده».

بعضی آمدند گفتند این حرف‌ها که شما می‌زنید چیست؟ فارقلیط همان روح‌القدس است روح‌القدس همان اقنوم سوم است. سه اقنوم است: پدر، پسر، روح‌القدس. بنابراین این حرف‌ها که شما می‌زنید بگذارید کنار. این فارقلیط همان روح‌القدس است. و لذا دیدید در بعضی از آیاتی هم که خواندم از انجیل گفت روح‌القدس خواهد آمد. این مقابل اقنوم سوم یک مبدأ مستقل است در مقابل دو اقنوم دیگر که در کیش مسیحیت پس از سال ۳۲۵ میلادی در شورای عالی نیقیه طرح شد و از طرف محققین مسیحی روح‌القدس این‌جور تعبیر شد. که اب و ابن و روح‌القدس. این را ترجمه کردند. می‌گوییم نه این هم صحیح نیست. ترجمه «پرکلیوس» به روح‌القدس صحیح نیست و اصلاً چیزی به عنوان روح‌القدس که اقنوم سوم باشد قرن چهارم میلادی در آن شورای عالی تصویب شد. یعنی تا قبل از آن اصلاً اعتقاد مسیحیت این نبود. و پس از آن شورای عالی دیگری که به شما گفتیم که همان شورای عالی است که در سال ۳۶۴ در شهر لاودیکه^۱ سوریه تشکیل شد و اناجیل دیگر را کنار گذاشت متجاوز از ۱۰۰ انجیل بعضی حتی می‌گویند ۲۰۰ انجیل شده بوده است و در قرن چهارم دیدند این‌ها نمی‌شود، آمدند توافق کردند به چهار انجیل. و توافق کردند بر این که سه اقنوم باشد. پدر، پسر، روح‌القدس. هر اقنومی استقلال دارد. یعنی هر اقنومی برای خودش استقلال دارد می‌تواند تأثیر در

۱. Laodicea. این شهر در ۱۵۰ کیلومتری شرق افسس در جلگه‌ی حاصلخیز رود لیکوس واقع بود.

عالم هستی بگذارد. هر اقنوم برای خودش استقلال دارد یعنی سه خدای مستقل. سه خدای مستقل. اب ابن، پدر پسر روح القدس. خب این اعتقاد مسیحیت اولیه نیست این اعتقاد تصویب شده در ۳۲۵ میلادی است، قرن چهارم یعنی چهار قرن بعد از میلاد مسیح. شورای عالی مسیحیت تشکیل شد و این را طرح کردند. بنابراین چیزی به نام اقنوم سوم که مبدأ استقلالی باشد در افاضه وجود اصلاً در آیین مسیحیت اولیه نیست، این در قرن چهارم پیدا شده است و ترجمه کلمه‌ی فارقلیط هم می‌شود آن که به شما گفتیم. پس بنابراین آقایان تا اینجا یک مروری کردیم در بشارت‌های عهدین نسبت به پیامبر خاتم ﷺ. این آخیش از همه محکم‌تر است. این آخری «پرکلیوس» را این‌ها هیچ‌کاری نمی‌توانند کنند، سفت بگیرید. آن قبلی‌ها یک اشاراتی بود البته جبل فاران هم، خب غیر از مکه چیزی به نام جبل فاران نداریم، او از جبل فاران خواهد آمد یعنی از مکه خواهد آمد. بنابراین این بشارت‌هایی بود البته من باز هم هست به همین مقدار دیگر اکتفا می‌کنم چون ما بنا بود نقد مسیحیت‌مان مختصر باشد. پس ببینید در خود عهدین، عهد عتیق و عهد جدید، عهد جدیدش مال ۲۰۰۰ سال پیش است. عهد عتیقش مال سه هزار و خورده‌ای سال پیش است. چه انتظاری دارید از کتابی که در اختیار مخالفان اسلام بوده است. سه هزار پیش بیشتر و دو هزار سال پیش و شما منتظرید که توی این کتاب پیدا کنید: ای مردم بدانید و آگاه باشید که بعد از من عیسای مسیح پیامبری می‌آید به نام محمد مصطفی، پشتش هم صلوات بفرستند. خب واضح است کتاب در اختیار آنها است، هر جور بخواهند ترجمه می‌کنند، هر جور می‌خواهند چاپ می‌کنند. هر چه که باشد سعی می‌کنند از بین ببرند. با این حال این بشارت‌هایی که برای شما گفتیم در طی این سه جلسه، البته دیدید بشارت‌هایی که در انجیل برنابا بود، خیلی صریح بود. چون آن انجیل از قرن چهارم میلادی، آن انجیل دیگر بایگانی شد. دیگر کسی در آن دست نبرده، لذا آن انجیل صریح بود. شما می‌دانید پیامبر ما با عیسای مسیح چند قرن فاصله دارد؟ شش قرن. هنوز پیغمبر ما اصلاً به دنیا نیامده است که این‌ها بخواهند تغییری بدهند،

لذا در انجیل برنابا خیلی صریح بود. اما در عهد عتیق، کتاب متجاوز از سه هزار سال و عهد جدید کتاب متجاوز از دو هزار سال پیش، بیان صراحت‌داری ندارید الا همین کلمه‌ی «پرکلیوس». این «پرکلیوس» صریح است. یعنی بعد از من می‌آید «بسیار ستوده». بعد از من می‌آید «بسیار ستایش شده». عیسی مکرر در مکرر در انجیل یوحنا دارد بعد از من می‌آید «بسیار ستوده، بسیار ستایش شده». آقایان در ترجمه فارسی نوشته‌اند «تسلی‌بخش» می‌آید، «تسلی‌دهنده» می‌آید. این ترجمه غلط است. عمداً برای این که فرار کنند به یک کلمه‌ی مشابه ترجمه کردند که خواندم آن کلمه مشابه را برای شما. برای این که شما مسلمانان نتوانید بشناسید. ولکن همان است «پرکلیوس»، «بسیار ستوده»، «بسیار ستایش شده» می‌شود پیامبر اکرم نام مکرم محمد ﷺ و احمد است. قرآن وقتی می‌گوید: ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^۱ یعنی صراحتاً عیسی نام برده. کجا صراحتاً نام برده؟ همین جا. «پرکلیوس» فارقلیط یعنی «بسیار ستوده». یعنی همان کلمه احمد. بنابراین این هم بشارات عهدین. حالا عهدین می‌گوید پیامبر اسلام می‌آید حالا بچه مسلمان این پیامبر اسلام ﷺ را رها کند برگردد سر عیسی و موسی. ما حرفمان را زدیم. ببینند آیا این حرف عاقلانه است برگردند؟ و چه زیبا می‌گوید:

نام احمد نام جمله انبیاء است چون که صد آمد نود هم نزد ماست
یعنی اگر ما به دین پیامبر خاتم ﷺ عمل کنیم، ما موسوی، پیرو آیین موسی
هستیم. پیرو آیین عیسی هستیم. موسوی و عیسوی واقعی کسی است که به پیامبر
خاتم ﷺ ایمان بیاورد.

چون که صد آمد نود هم نزد ماست

وصلی الله علی محمد وآله.

جلسه پانزدهم^۱:

مناظره علمی امام رضا (علیه السلام) با بزرگ مسیحیان

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تا اینجا چهارده جلسه نقد مسیحیت داشتیم. یک مطالبی را به اجمال و نه به تفصیل خدمت شما عرض کردیم. وعده کرده بودیم که یک نظری بیندازیم به مناظره امام رئوف علی بن موسی الرضا علیه آله التحيه والثناء با رئیس اسقفان. شما می دانید مجموع ولایت عهدی امام رضا (علیه السلام) هفده ماه طول کشید یعنی از آن وقتی که با امام رضا (علیه السلام) بیعت شده در اوایل ماه رمضان سال ۲۰۱ هـ تا آخر ماه صفر ۲۰۳ هـ که شهادت امام رضا (علیه السلام) است، مدت ولایت عهدی امام رضا (علیه السلام) یک سال و نیم است، حدود هفده ماه. هفده یا هجده ماه ولایت عهدی حضرت است. در این یک سال و نیم مأمون آنقدر که می توانست آقا را اذیت و آزار کرد. یکی از کارهای مأمون این بود که پیغام داد برای صاحبان و بزرگان تمام اندیشه های وقت، از یهود، نصارا، صابئین، بزرگ زرتشتیان، نسطاس رومی (بزرگ دانشمندان روم بود)، فرق مختلف

متکلمین (از متکلمین اسلامی)، همه را دستور داد حاضر شوید. بزرگانشان، طرازاولانیشان، در مرو و خراسان آنها را جمع کرد، به آنها خیرمقدم گفت و به آنها گفت: من می‌خواهم شما با امام رضا (علیه السلام) مناظره کنید، مناظره علمی. و به زبان بی‌زبانی تشویقشان می‌کرد که کاری کنید که علی بن موسی (علیه السلام) را زمین بزنید و شکست دهید. و گویا اگر کسی چنین کاری را بتواند انجام دهد و علی بن موسی (علیه السلام) را شکست دهد به درگاه ما مقرب می‌شود و عزت و احترام خواهد داشت. از آن طرف خدمت امام رضا (علیه السلام) مشرف شد گفت: آقا اینها آمدند از شما سؤالاتی دارند و می‌خواهند با شما مناظره کنند و شما فرزند پیغمبر هستید و عالم آل محمد (علیه السلام) هستید، بنابراین بپذیرید که با اینها مبارزه کنید. امام رضا (علیه السلام) فرمودند: مأمون می‌دانم قصد تو چیست ولی می‌پذیرم، حاضر به مناظره شدند. یک روز صبح دستور داد همه آنها اجتماع کردند، فرستاد دنبال امام رضا (علیه السلام). آقا هم وضو گرفتند و تشریف آوردند و مجلس مناظره منعقد شد. در مناظره چه کسانی هستند برای شما می‌خوانم. در مناظره جاثلیق وجود دارد. جاثلیق بزرگ مسیحیان است. رأس الجالوت عالم یهودیان است. رؤسای صابئین. صابئی خودش یک آیین است، در طرف‌های جنوب ایران هم هنوز هستند. مردم به آنها می‌گویند صُبئی، مخفشش می‌کنند می‌گویند صُبئی. در ایران و یک مقداری هم در عراق هستند. صابئین خودشان مدعی هستند پیروان یحیای پیامبرند. آب را خیلی مقدس می‌دانند. مثلاً عقد نکاحشان توی آب خوانده می‌شود، یعنی عروس و داماد می‌روند داخل آب و به قول شما روحانی‌شان، آخوندشان در بیرون آب عقدشان را می‌خواند، عقد این عروس و داماد را. جنوبی‌ها، خوزستانی‌ها به اینها می‌گویند صُبئی. می‌گویند این صبی است. ولی اصل صابئین است در قرآن هم در دو مورد کلمه صابئین آمده است. رؤسای صابئین جمع شدند. هر بزرگ که بزرگ زرتشتیان باشد. زرتشتیان روحانیان‌شان را حالا اینجا تعبیر هیرید می‌کند. هیرید یعنی آخوند زرتشتی، روحانی

زرتشتی. بزرگ زرتشتیان که هیرید اعظم باشد، آن هم بود. نسطاس رومی حاضر بود که بزرگ‌ترین طبیب روم یا متکلم روم بوده است و متکلمان اسلامی هم بودند. یعنی تمام فرق و ادیان نماینده دارند و نه افراد معمولیشان، شخصیت‌های طراز اولشان آمده‌اند که با فرزند پیغمبر خاتم علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء مناظره کنند. روایت را من دارم برای شما از کتاب «عیون أخبار الرضا»ی شیخ صدوق ترجمه‌ی آن را می‌خوانم، ج ۱، ص ۱۵۴، چاپ مرحوم آقای لاجوردی رحمته الله و ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۱۵۹، چاپ مؤسسه آل‌البیت رحمته الله. مرحوم صدوق رحمته الله با اسنادش می‌گوید:

«حسن بن محمد نوفلی هاشمی گوید آن‌گاه که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد مرو شد، مأمون به فضل بن سهل دستور داد تا اصحاب مقالات و ارباب بحث را از قبیل جاثلیق^۱ و رأس الجالوت^۲ و سران ستاره‌پرستان و هرید اکبر^۳ و پیروان زرتشت و نسطاس رومی^۴ و متکلمین را گرد آورد و به حضور مأمون معرفی کند تا وی گفتار آنها را بشنود و آنان نیز اظهارات او را گوش دهند! فضل نامبردگان را احضار کرده و به مأمون از آمادگی آنان اطلاع داده مأمون دستور داد تا نامبردگان به حضور او معرفی شوند پس از حضور به دربار خلافت مأمون از آنها بزرگداشت نمود اظهار داشت علت این که به احضار شما فرمان دادم آنست که پسرعمویم از مدینه به مرو آمده فردا بامداد همگی بدون تخلف در دربار حضور به هم رسانید تا با وی به گفتگو پردازید.

نامبردگان گفتند البته همه‌ی ما به فرمان خلیفه بامداد به حضور شرفیات

-
۱. پیشوای روحانی مسیحیان که رییس همه اسقف‌های زمان خود محسوب می‌شد.
 ۲. بزرگ پیشوای روحانی یهودیان.
 ۳. بزرگ‌ترین خادمان آتش زرتشتیان و گفته شده او بزرگ دانشمندان هند بوده است.
 ۴. بزرگ‌ترین دانشمند علم طب.

بنابراین عقیده‌ی من آنست که از گفتگوی با چنین افرادی خودداری نمایید، حضرت رضا علیه السلام از شنیدن سخنان او لبخندی زده فرمود: ای نوفلی می‌ترسی هرگاه با آنان سخن بگویم مرا رد کنند و یا مجاب سازند.

به عرض رسانیدم: هیچ‌گاه چنین اندیشه‌ای درباره‌ی شما ننموده و آرزومندم خدای متعال شما را بر آنها چیره سازد.

حضرت رضا علیه السلام پس از این فرمود: می‌خواهی بدانی چه موقع مأمون از کار خود پشیمان خواهد شد؟ عرض کردم: آری!

فرمود آن‌گاه که متوجه شود با اهل تورات به توراتشان و با اهل انجیل به انجیلشان و با اهل زبور به زبورشان و با صابئی‌ها به آیین عبرانیان و با هرزدان به پارسیشان و با رومیان به زبان رومیان و با ارباب بحث با لغات و اصطلاحاتشان سخن گویم، و آن‌گاه که دلیل‌های هریک را از پای درآوردم آن‌چنان که هرکس گفته خود را پس گرفته و به سخن من گراید!

مأمون خواهد فهمید بر اریکه خلافت نابجا تکیه زده و محلی را که شایسته‌ی آن نبود غاصبانه در اختیار درآورده در این موقع است که کاملاً پشیمان شده و به بیچارگی خود اعتراف می‌کند (ولاحول ولا قوة إلا بالله العظیم)!

نوفلی می‌گوید: بامداد فضل بن سهل حضور مبارک شرفیاب شد به عرض رسانید پس‌رعموی شما مأمون در انتظار شما است و همه جمع شده‌اند پس نظر شما برای شرکت در مجلس چیست؟ فرمود: شما پیش از من بروید من هم به یاری خدا خواهم آمد.

فضل از محضر مبارک حضرت بیرون رفت، حضرت وضو گرفته مقداری سویق آشامید و به ما هم آشاماند سپس از منزل بیرون رفته ما هم همراه آن حضرت عازم دربار مأمون شدیم!

حضرت رضا علیه السلام وارد دربار شد، مجلسی آماده حاضران در محل خود

نشسته چنانچه جایی خالی به نظر نمی‌آمد و محمد بن جعفر با عده‌ای از هاشمیان و عده‌ای از سران لشکر نیز حضور داشتند به مجردی که امام وارد مجلس شد مأمون و همه‌ی حاضران به احترام آن حضرت از جای برخاستند حضرت رضا در محلی که مأمون قبلاً برای آن حضرت تعیین کرده بود قرار گرفت و با مأمون به سخن پرداخت و در این مدت همه حاضران ایستاده بودند طولی نکشید امام اجازه داده حاضران در جای خود آرام گرفتند!

مأمون با حضرت رضا علیه السلام سخن می‌گفت و ساعتی به گفتگوی فیما بین پرداختند پس از این مأمون خطاب به جاثلیق که ریاست مسیحیان آن روزگار را به عهده داشت گفت ای جاثلیق!

این بزرگوار پسرعمویم علی بن موسی بن جعفر و از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر ما و از نوادگان علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین است می‌خواهم با وی گفتگو کنی و متوجه باشی رعایت انصاف را از هر جهت نسبت به وی بنمایی. [مأمون جمع کرد با امام رضا هم قرار گذاشت و آمدند. اول کسی که مأمون به او گفت مناظره را شروع کن، جاثلیق بود. جاثلیق، بزرگ نصارا، بزرگ مسیحیان. به جاثلیق گفت: جاثلیق پاشو پسرعموی من علی بن موسی حاضر است از فرزندان فاطمه دختر رسول خداست، از نوادگان علی بن ابی طالب است و اگر می‌خواهی از او سؤالی داشته باشی، بلند شو و سؤالت را طرح کن. پیشاپیش هم به این‌ها گفته محکم در مقال امام رضا علیه السلام بایستید. یعنی حکومت و رژیم وقت انتظار دارد این‌ها امام رضا علیه السلام را شکست بدهند در مناظره، نه عکسش. یعنی تمام دستگاه خلافت می‌خواهد امام رضا علیه السلام زمین بخورد.]^۱

۱. آنچه از این به بعد بین دو گروه قرار گرفته، توضیحات مؤلف است که در درس بیان کرده است.

جائلیق در پاسخ گفت چگونه با شخصی به گفتگو بپردازم که ادله‌ی خود را بر پایه کتابی استوار می‌دارد که من آن را قبول ندارم و بیاناتی را از پیغمبری اظهار می‌کند که من ایمان به او ندارم.

[ببینید من متن عربی را نمی‌خوانم و معنی کنم. بخوانم متن عربی و ترجمه کنم، وقتان خیلی طولانی می‌شود. فقط ترجمه فارسی می‌کنم و می‌روم.]

جائلیق بلند شد و گفت: من چطور با این آقا مناظره کنم. این آقا می‌خواهد فکر خودش را استوار کند بر یک کتاب. و من قبول ندارم آن کتاب را (یعنی قرآن) و براساس گفتار پیامبری که من آن پیامبر را هم قبول ندارم. پس من چگونه با او مناظره کنم. این می‌خواهد قرآن بخواند برای من و روایت بخواند. خب من نه کتاب آسمانی شما قرآن را قبول دارم نه پیغمبرتان را قبول دارم که روایاتش را قبول داشته باشم. پس من چگونه با او مناظره کنم؟!]

حضرت رضا (علیه السلام) خطاب به جائلیق فرمود ای نصرانی هرگاه ادله‌ای را که برای اثبات مطلب خود بیان کنم بر پایه‌ی انجیل استوار باشد آیا به درستی بیانات من اعتراف خواهی کرد؟

[امام رضا جواب فرمودند: نصرانی اگر من برای تو ادله‌ای بیان کنم که بر پایه‌ی انجیل استوار باشد آیا قبول می‌کنی؟ انجیل کتاب خودشان است. گفتند من از قرآن برای تو شاهد نمی‌آورم، از حرف‌های پیغمبر خودمان هم هیچ، از انجیل. انجیل را قبول داری؟ از انجیل کتاب آسمانی خودتان یعنی مسیحی‌ها برایت شاهد می‌آورم.]

جائلیق گفت: بدیهی است به درستی آنها اقرار خواهم کرد گذشته از این مگر می‌توانم حقایق انجیل را نادیده بگیرم به خدا سوگند برخلاف انتظار خود به همه‌ی آنچه از انجیل بیان فرمایید اعتراف خواهم کرد!

[جائلیق گفت بله. اگر شما از انجیل برای من شاهد بیاورید من به آن چه که

جلسه پانزدهم: مناظره علمی امام رضا (علیه السلام) با بزرگ مسیحیان ۲۳۵

شما بخواهید اقرار خواهیم کرد. و اعتراف می‌کنم به بیش از آن چیزهایی که شما بخواهید. شما از انجیل شاهد بیاور.

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: هر آنچه به نظرت می‌آید بپرس و پاسخش را بشنو.

جاثلیق گفت: درباره‌ی نبوت عیسی و کتاب او عقیده شما چیست؟ آیا آنها را منکرید یا می‌پذیرید؟

[امام رضا فرمودند خیلی حُب از انجیل. فرمودند: هرچه می‌خواهی بپرس، من به تو پاسخ خواهم گفت. امام رضا (علیه السلام) به جاثلیق (عالم بزرگ مسیحیان وقت). جاثلیق گفت شما در مورد نبوت عیسی مسیح و در مورد کتاب آسمانی او چه می‌گویید؟ قدم اول می‌خواهد از امام رضا (علیه السلام) اقرار بگیرد به نبوت عیسی و به آسمانی بودن انجیل. بگوید: حُب پس تو قبول داری این‌ها را، اما من پیغمبر شما را قبول ندارم. آسمانی بودن قرآن را هم قبول ندارم. پس حرف من تمام، حرف تو هم رد می‌شود. گفت شما در مورد نبوت عیسی و کتاب عیسی چه عقیده‌ای دارید؟ یا علی بن موسی آیا منکرید این‌ها را یا می‌پذیرید؟]

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: من به نبوت عیسی و کتاب او و بشاراتی که به مردم خود داده و اقرار حواری‌ها معتقدم و نبوت هرگونه عیسیایی را که به نبوت محمد و کتاب او اقرار ننموده و پیروانش را از ظهور او اطلاع نداده معتقد نمی‌باشم. جاثلیق گفت: مگر نه این است که در باب داوری باید قضاوتی که می‌شود با وجود دو شاهد عادل باشد؟ فرمود: آری!

جاثلیق گفت: بنابراین برای درستی اظهارات خود از دو نفر شاهد که مسلمان نباشند و نصرانیت گواهی آنها را امضا نماید کمک بگیرید و ما هم برای اثبات گفتار خود از افراد غیر مسیحی استفاده می‌کنیم.

امام رضا (علیه السلام) اینک شاهد عادل را به پشتیبانی از درستی گفتار خود

می‌آورم که عیسی عدالت او را گواهی کرده و موقعیت او در حضور وی نسبت به دیگران بیشتر بود.

[امام رضا علیه السلام فرمودند: من به نبوت عیسی و کتاب آسمانی او و بشاراتی که به مردم خودش داده است و اقرار حواریون معتقدم و نبوت عیسی را قبول دارم که به نبوت محمد صلی الله علیه و آله بشارت می‌دهد و انجیلی را قبول دارم و حواریون عیسی مسیحی را قبول دارم که از ظهور محمد صلی الله علیه و آله خیر داده‌اند و بشارت داده‌اند. گیر افتاد. می‌گویند عیسی را قبول دارم اما عیسی که ﴿مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ﴾^۱. عیسی که بشارت پیغمبر اسلام را می‌دهد قبول دارم. انجیلی را قبول دارم که بشارت به پیامبر اسلام می‌دهد. حواریونی را قبول دارم از عیسی، شاگردهای عیسی که اقرار می‌کنند و بشارت ظهور پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می‌دهند.

جائلیق گفت: هر چیزی بخواهد اثبات شود احتیاج به بیینه دارد. دو شاهد عادل. شما می‌گویید عیسی بشارت داد به ظهور محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله. دو تا شاهد عادل بیاور. دو تا شاهدی که من قبول داشته باشم. نه دو تا شاهدی که خودت قبول داری. دو شاهد بیاور که من جائلیق بزرگ مسیحیان قبول داشته باشم. آقا فرمودند: بسیار خوب. دو تا شاهد برایت می‌آورم که مسلمان نباشند، نصرانی باشند و نصرانیت هم حرف آنها را قبول کند. امام فرمودند: خیلی حُب برایت شاهد می‌آورم.]

جائلیق گفت: شاهد مزبور کیست او را معرفی فرمایید.

[جائلیق گفت: شاهدی که می‌خواهی بیاوری که مسلمان نیست و مسیحی

است و ما هم قبولش داریم کیست؟]

امام علیه السلام فرمود: عقیده تو درباره یوحنا دیلمی چیست؟

[امام فرمودند: یوحنا. انجیل یوحنا دارید. امام فرمودند: یوحنا. یوحنا را قبول دارید؟]

جائلیق گفت: به به، شخصی را نام بردید که مسیح او را از سایر حواری‌ها بیشتر دوست می‌داشت.

[گفت: به به شما کسی را نام بردید که عیسای مسیح در میان حواریون او را بیشتر از همه دوست می‌داشت. بله ما یوحنا را قبول داریم.]

امام (علیه السلام) فرمود: سوگند می‌دهم تو را آیا یوحنا اظهار داشته که مسیح گفته است انجیل مرا از آیین محمد عربی اطلاع داده و مژده داده که پس از من ظهور خواهد کرد و من هم شما حواری‌ها را از ظهور او اطلاع می‌دهم و از شما می‌خواهم که به او ایمان بیاورید.

[امام فرمودند: تو را سوگند می‌دهم آیا یوحنا گفته و اظهار کرده است که مسیح گفته است انجیل مرا از آیین محمد عربی اطلاع داده و مژده داده که بعد از من محمد عربی ظهور خواهد کرد. من هم انجیل به من خبر داده، به من عیسی، من هم به شما حواری‌ها خبر می‌دهم و شما را از ظهور او اطلاع می‌دهم. شما حواری‌ها هم به محمد عربی پیشاپیش ایمان بیاورید.]

جائلیق گفت: آری یوحنا این موضوع را از قول مسیح نقل کرده و به نبوت مردی و خاندان و وصی او مژده داده و اظهار نکرده در چه زمانی ظهور می‌کند و مسیحیان هم درباره‌ی او بحثی نکرده‌اند تا حقیقت آن را بفهمیم.

[جائلیق گفت: بله نمی‌شود انکار کند. گفت بله آقا. یوحنا این موضوع را از قول مسیح نقل کرده و به نبوت مردی و خاندان او که اوصیاء آن مرد باشند مژده داده اما نگفته چه موقع خواهند آمد. مسیحیان هم تا حالا در این مورد بحثی نکرده‌اند. بله مژده به بشارت یک پیامبری داده است و آن پیامبر را هم گفته خاندانش هم اوصیاء او هستند. دوازده وصی دارد. خواندیم.]

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: هرگاه یکی از حاضران که از انجیل اطلاع دارد و نام محمد خاندان او را برای تو بخواند به او ایمان می‌آوری؟ در پاسخ گفت: آری.
[حضرت رضا فرمودند: اگر یکی از حضار از انجیل اطلاعی داشته باشد، کنایه از خودشان، یعنی اگر من نام محمد و خاندان او را از روی انجیل برایت بخوانم. فرمودند: در مجلس کسی هست انجیل داشته باشد.]

حضرت رضا (علیه السلام) به نسطاس رومی فرمود: آیا از سفر ثالث انجیل اطلاعی داری؟ اظهار داشت از سفر مزبور اطلاعی ندارم، از رأس الجالوت پرسید آیا انجیل را خوانده‌ای؟ گفت: آری، فرمود سفر ثالث را بیاور اگر در آنجا نامی از محمد و خاندان او باشد به درستی گفتار من گواهی بده و اگر نامی از آنها آورده نشده صحت گفتار مرا تصدیق نکنید.

[نسطاس رومی طبیب بزرگ رومیان گفت آقا من انجیل دارم. رومیان مسیحی بودند. گفت آقا من انجیل دارم. فرمودند: سفر ثالث انجیل یوحنا را باز کن. فرمودند از سفر ثالث اطلاعی داری باز کن. گفت نه. نسطاس رومی بزرگ طبیبان روم گفت اطلاعی ندارم. از رأس الجالوت پرسیدند تو انجیل خوانده‌ای؟ رأس الجالوت بزرگ یهودیان گفت بله آقا. فرمودند سفر سوم انجیل یوحنا را بیاور. اگر در آنجا نامی از محمد و خاندان او باشد که به درستی گفتار من گواهی بدهد، و اگر نامی نباشد شما حرف‌های من را تصدیق نکنید. انجیل را باز کردند سفر سوم یوحنا. این‌ها همان‌هایی بود که جلسه پیش برایتان خواندم.]

حضرت رضا (علیه السلام) سفر ثالث انجیل را از حفظ قرائت کرد آن‌گاه که به نام پیغمبر اکرم رسید توقف کرده، فرمود: ای نصرانی بحق مسیح و مادرش سوگند اقرار می‌کنی که از آیات انجیل با اطلاع؟ گفت: آری! سپس حضرت رضا (علیه السلام) آیاتی که مربوط به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خاندان او بود قرائت فرمود.

[امام شروع کردند سفر سوم انجیل یوحنا را از حفظ به زبان عبری خواندن.

از حفظ به زبان عبری خواندن. تا آن وقت که رسیدند به نام پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله)، توقف کردند. و فرمودند: نصرانی تو را قسم می‌دهم به حق مسیح و مادرش سوگند آیا اقرار می‌کنی که من علی بن موسی از آیات انجیل اطلاع دارم که برایت از حفظ خواندم.

گفت: آری، بله آقا. اقرار می‌کنم. سپس امام رضا شروع کردند آیات انجیل که مربوط به پیغمبر و خاندان او بود از حفظ قرائت کردند. انجیل را آنها باز کرده بودند، امام رضا از حفظ می‌خواندند.]

سپس خطاب به جاثلیق فرمود ای نصرانی آیا آیتی که خواندم گفتار عیسی ابن مریم است یا نه؟ اگر بگویی گفتار عیسی و اظهارات انجیل نمی‌باشد به موسی و عیسی کافر شده و در نتیجه بر اثر این که خدا و پیغمبر و کتاب خود را انکار نموده‌ای قتل واجب خواهد شد!

[بعد که خواندند فرمودند: جاثلیق، نصرانی، مسیحی آیا آیتی که خواندم گفتار عیسی بن مریم بود یا نه؟ اگر بگویی این‌ها حرف عیسی نبود و در انجیل نیست به موسی و عیسی کافر شده‌ای و پیامبر خودت را و کتاب آسمانی خودت را و خدا را منکر شده‌ای از دین خودت مرتد شده‌ای، قتل واجب است. از دین خودت آمده‌ای بیرون. مسیحی‌ها مرتد را می‌کشند. تو اگر گفتی این‌ها در انجیل نیست، عیسی این‌ها را نگفته، در حالی که این‌ها در انجیل یوحنا است. در نتیجه قتل واجب می‌شود.]

جاثلیق گفت بدیهی است بیانات انجیل را انکار نمی‌کنم و به درستی آن اعتراف دارم.

[جاثلیق دید بدجایی گیر کرد گفت: آقا انکار نمی‌کنم، اعتراف می‌کنم، می‌پذیرم، این‌هایی که شما فرمودید نام پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) در انجیل یوحنا وجود دارد. ببینید آنجا اگر نبود جاثلیق زیر بار نمی‌رفت، می‌گفت آقا نیست. به شما گفتم

حکومت و رژیم وقت هم می‌خواهد امام رضا علیه السلام زمین بخورد، نه پیروز شود. می‌خواهد امام رضا علیه السلام به قول خودشان مفتضح شود، خراب شود. نه این که امام رضا علیه السلام پیروز شود. جاثلیق اقرار کرد، گفت: بله آقا هست و این‌ها همان‌هایی است که خواندیم در انجیل روز گذشته برای شما.

حضرت رضا علیه السلام از فرصت استفاده کرده خطاب به حاضران فرمود: اقرار او را گواهی نمایید.

[امام رضا از فرصت استفاده کردند خطاب به حاضران گفتند اقرارش را بنویسید که اقرار کرد که این‌هایی که من خواندم در انجیل هست. اقرارش را نوشتند.]

سپس به جاثلیق فرمود: آن چه می‌خواهد دل تنگت پیرس.

[بعد به جاثلیق گفتند: جاثلیق حالا که برایت خواندم و ثابت کردم که عیسی بشارت داده است به پیامبر خاتم الانبياء و المرسلين و خاندان پیامبر خاتم الانبياء و المرسلين را اوصیاء او دانسته است. این‌ها را برایت خواندم و تصدیق کردی، پذیرفتی، حالا اگر سؤالی داری پیرس.]

جاثلیق [پیشوای مسیحیان وقت] گفت: بفرمایید حواری‌ها و علمای نصرانی چند نفرند؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: از شخص بااطلاعی می‌پرسی! سپس فرمود: حواری‌های عیسی دوازده تن بوده و دانشمندترین آنها لوقا است و علمای نصرانی سه نفرند «یوحنا‌ی اکبر» در «أخ» که محلی در بصره بود می‌زیسته دیگری یوحنا‌ی قرقیسیا و سوم یوحنا‌ی دیلمی است که از پیغمبر اکرم و خاندان او باخبر بود و پیروان عیسی و بنی‌اسرائیل را از ظهور رسول خدا باخبر ساخته!

سپس خطاب به جاثلیق فرمود سوگند به خدا ای نصرانی ما به عیسایی عقیده‌مندیم که به محمد و مقام نبوت او ایمان آورده و ایرادی که بر عیسای شما

داریم که او را پسر خدا یا انباز او می‌دانید آن است که وی ناتوان بوده و کم روزه می‌گرفته و کمتر به انجام نماز می‌پرداخته!

[امام رضا (علیه السلام) فرمودند: که «علی الخبیر سقطت» پیش خوب کسی آمدی. حالا جوابت را می‌دهم. از شخص بااطلاعی سؤال کردی. بعد فرمودند: حواریون عیسی ۱۲ نفر بودند. دانشمندترین آنها لوقاست و علمای نصرانی ۳ نفرند. یوحنا یاکبر که در اُح^۱ که محلی در بصره بود می‌زیسته. دومین نفر یوحنا یارقیسیا. سومین نفر یوحنا یادیلی که همین انجیل از یوحنا یادیلی است که به او می‌گویند یوحنا یاستخری که از پیغمبر اکرم و خاندان او باخبر بود و پیروان عیسی و بنی‌اسرائیل را از ظهور رسول خدا باخبر ساخته است.

بعد فرمودند: به جاثلیق (رئیس مسیحیان وقت) سوگند به خدا ای مسیحی! ما به عیسایی عقیده داریم که به محمد و مقام نبوت او ایمان آورده است. عیسایی که بشارت می‌دهد به پیامبر خاتم النبیین (ص) و ایرادی بر عیسای شما داریم. حالا ضرب فنی را ببینید. اقرار گرفتند که در انجیل اسم پیامبر آمده، بشارت ظهور پیامبر و حتی این که او اوصیایی دارد از خاندانش. این‌ها را اقرار گرفتند که در انجیل آمده.

فرمودند: به عیسای شما من اعتراض دارم. به عیسای شما یعنی به عیسای ساخته‌ی دست کلیسا، نه عیسای واقعی. به عیسای شما یعنی به عیسای ساخته‌ی دست پدران کلیسا. من به عیسای شما اعتراض دارم، ایراد دارم. ایراد این است که او را پسر خدا یا شریک خدا می‌دانید. می‌گفتند ابن‌الله و فرزند خداست و خودش هم خداست. پس شریک خدا هم هست. اعتراض من این است که عیسای شما یک

۱. أْحَا: بالضم، و تشدید الخاء، والقصر؛ كلمة نبطية: ناحية من نواحي البصرة، في شرقي دجلة، ذات أنهار وُقْرى. [معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۱۸]، ولی در عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ج ۱، ص ۲۰۷، چاپ آل‌البیته «اج» آمده است.

آدم ناتوانی بود. تلاش و کوشش نمی‌کرد. نماز کم می‌خواند. روزه کم می‌گرفت. کاهل نماز و روزه بود. خیلی کم روزه می‌گرفت. نماز هم کم می‌خواند. آخه این چه عیسایی است که نماز کم می‌خواند. روزه کم می‌گیرد. اعتراض من این است. [جائلیق که منظور امام (علیه‌السلام) را نفهمید اظهار داشت به خدا سوگند با این بیانی که فرمودید پایه‌ی دانش خود را ناستوار ساختید و به ناتوانی خود اقرار نمودید و من تا پیش از این می‌پنداشتم دانشمندترین مسلمانان می‌باشید!

حضرت رضا (علیه‌السلام) فرمود: از کجا به ناتوانی من پی بردی؟! جائلیق گفت: از آنجا که عیسی را فردی ناتوان معرفی کرده و افزودید وی کم روزه می‌گرفته و کم نماز می‌خوانده و حال آن که عیسی همگی روزها را به روزه بسر می‌برد و (صائم الدهر وقائم اللیل) بود شب را به عبادت می‌گذرانید و روز را به روزه.

[جائلیق را انگار گذاشتندش توی روغن. چه؟ عجب! من تا حالا فکر می‌کردم تو مرد دانشمندی هستی. فکر می‌کردم تو خیلی چیز بلدی. حالا معلوم شد چیزی بلد نیستی. یعنی چه که عیسی کم نماز می‌خواند و کم روزه می‌گرفت. شما پس معلوم شد اطلاع از جایی ندارید که می‌گوید: عیسی کم نماز می‌خواند و کم روزه می‌گرفت. عیسی فرد ناتوانی بود؟ عیسی که همه روزها روزه بود. همه شب‌ها تا به صبح خدا را عبادت می‌کرد. عیسی که صائم الدهر وقائم اللیل بود. چه می‌گویی که عیسی کم نماز می‌خواند و کم روزه می‌خواند. سست بود در عبادت. مثل این بچه‌ها که یک وقت نماز می‌خوانند و یک وقت نماز نمی‌خوانند. ماه رمضان ۲ روز روزه می‌گیرد و ۲۸ روزش را می‌خورند. سست است. گفتند عیسای شما سست است. گفت آقا چه می‌گویی سست بود. عیسی سست بود؟ من تا حالا فکر می‌کردم تو آدم دانشمندی هستی. عیسی هر روز روزه بود. هر شب تا به صبح خدا را عبادت می‌کرد. کجا عیسی، آدم سستی بود و کم عبادت می‌کرد؟]

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: برای که روزه می‌گرفت و برای چه کسی نماز می‌خواند!

[تا این را گفت حضرت مچش را گرفتند. اقرار دیگر. گفت هر شب تا صبح نماز می‌خواند، هر روز هم روزه می‌گرفت. حضرت گفتند: خیلی حُب ما حرف تو را قبول می‌کنیم. پس از ایراد خودمان صرف نظر می‌کنیم. فقط یک سؤال می‌ماند. عیسی این روزه‌ها را برای چه کسی گرفت؟ این نمازها را برای چه کسی می‌خواند؟ مگر عیسی خدا نیست؟ حُب خدا مگر نماز می‌خواند؟ شما یک جا دارید خدا نماز بخواند؟ خدا روزه بگیرد؟ شما می‌گویید عبادت اضافه می‌شود به خدا. عبادت خدا. یعنی شما برای خدا عبادت می‌کنید. وقتی عیسی خودش خداست، وقتی پسر خداست، پس برای چه کسی عبادت می‌کند؟ برای چه کسی روزه می‌گیرد؟ برای چه کسی نماز می‌خواند؟ مقابل چه کسی سجده می‌کند؟ شما نمازتان رکوع و سجده دارد، نماز عبادت است. عبادت باید برای یک کسی باشد. برای چه کسی عبادت می‌کرد؟]

جائلیق از شنیدن این پاسخ، مانند آدم لالی زبانش بند آمد و پاسخی نداد زیرا شریک خدا برای خودش یا برای انبازش که به عبادت نمی‌پردازد.

[جائلیق دید عجب کلاهی سرش رفت، از او اقرار گرفتند که عیسی عبادت می‌کرد پس بنده خداست، عبد خداست، که طاعت خدا می‌کرد نه خدا. اقرار از او گرفتند. زبانش بند آمد، دیگر جوابی نداشت که بدهد. چرا؟ چون شریک خدا که برای خدا عبادت نمی‌کند. پسر خدا که برای خدا عبادت نمی‌کند. گیر کرد. دیگر چیزی نگفت و سرش را زیر انداخت].

حضرت رضا (علیه السلام) پس از این فرمود: ای نصرانی پرسشی از تو دارم معروض داشت بفرمایید، اگر اطلاعی داشتم پاسخ می‌دهم!

[امام رضا (علیه السلام) فرمودند: حالا من از تو یک سؤال دارم. من امام رضا از توی

جائلیق (بزرگ پیشوای نصارا و مسیحیان) یک سؤال دارم. جوابم را می‌دهی؟ گفت
آقا اگر اطلاعی داشته باشم بله سؤال کنید بدانم جواب می‌دهم.]

امام علیه السلام فرمود: قبول داری که عیسی به فرمان خدا مرده زنده می‌کرد؟
[فرمودند: عیسی به فرمان خدا مرده زنده می‌کرد؟ مرده زنده می‌کرد به اذن
الله. قبول داری؟]

جائلیق گفت: نمی‌پذیرم که عیسی به امر خدا مرده زنده می‌کرد بلکه خود
بدون واسطه به احیای مردگان می‌پرداخت و کور و پیس را شفا می‌داد، بدیهی است
کسی که به انجام چنین عمل مهمی بپردازد همو پروردگاری است که شایسته است
مردم به بندگی او اقرار نمایند!

[جائلیق گفت: نه قبول ندارم. قبول ندارم که عیسی به امر خدا مرده زنده
می‌کرد. نه عیسی خودش مرده زنده می‌کرد. اذن اللّٰهی در کار نیست. عیسی خودش
خداست و چون خود عیسی خداست، مرده زنده می‌کرده است. به اذن الله نبوده
است. خودش مرده زنده می‌کرد. کور و پیس را شفا می‌داد. و این‌ها کارهایی است
که عیسی انجام می‌داد. چنین اعمال مهمی از خدا صادر می‌شود. پس عیسی که این
کارها می‌کرد، عیسی خداست و ما اقرار می‌کنیم به خدایی عیسی. چون عیسی مرده
زنده می‌کرد. کور شفا می‌داد. بیماری پیس را شفا می‌داد. لک و پیس را. و این‌ها
کارهای خدایی است پس عیسی خداست.]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هرگاه چنین باشد الیسع نیز مانند عیسی بر روی
آب راه می‌رفت و مرده زنده می‌کرد و کور و پیس شفا می‌داد بنابراین بر پیروان او
لازم بود وی را پروردگار خود بدانند و حال آن که مردمان او جز خدا دیگری را
نمی‌پرستیدند.

[حضرت رضا علیه السلام فرمودند: که اگر هر کسی که یک چنین کارهایی را کند
پس می‌شود خدا. فرمودند اگر این جور باشد یسع (یکی از پیامبران خداست) هم

مانند عیسی روی آب راه می‌رفت، مرده زنده می‌کرد، کور و پیسی را شفا می‌داد، بنابراین مردمانِ یسع و امتِ یسع هم باید اظهار بدارند که یسع خداست. [و همچنین حزقیل پیغمبر هزار و سی و پنج نفر مرده‌ی شصت ساله را زنده کرد و کاری مهم‌تر از عیسی نمود.

[دیگر می‌فرمایند حزقیل نبی هزار و سی و پنج نفر مرده‌ی شصت ساله را زنده کرد. عیسی اگر هم مرده زنده می‌کرد چند نفر بود. حزقیل پیامبر هزار و سی و پنج نفر آن هم مرده‌ای که شصت سال پیش مردند که همه‌شان را هم زنده کرد. عیسی مرده‌ی یک روزه و دو روزه و سه روزه را زنده می‌کرد. عیسی آمد رفیقی داشت رفیقش را ببیند مادرش گفت پسرم سه روز است مرده است. می‌گفت می‌خواهی زنده‌اش کنم. گفت زنده کن. مرده‌ی سه روزه را زنده کرد. حزقیل هزار و سی و پنج نفر مرده شصت ساله را، که شصت سال پیش مرده بودند زنده کرد. پس این کاری مهم‌تر از عیسی است، پس باید بگویی حزقیل هم خداست.]

حضرت رضا پس از این به جانب رأس الجالوت توجه کرده فرمود: می‌دانی عده مزبور آنهایی بودند که بخت نصر در هنگام تسلط بر بیت المقدس از میان بنی اسرائیل اختیار کرد و پس از خرابی بیت المقدس آنان را همراه خود به بابل برد و پس از آن که حزقیل به مقام نایل آمد بنا به اظهار تورات نامبردگان به وسیله‌ی حزقیل زنده شدند.

[امام رضا (علیه السلام) رو کردند به رأس الجالوت (بزرگ یهودیان). فرمودند به بزرگ یهودیان تو که می‌دانی این عده (هزار و سی و پنج نفر) این‌ها آنهایی بودند که بخت النصر هنگامی که بر بیت المقدس تسلط پیدا کرد از میان بنی اسرائیل این‌ها را اختیار کرد، این هزار و سی و پنج نفر را و بعد از خرابی بیت المقدس آنها را همراه خودش به بابل برد. پس از آنکه حزقیل به مقام نبوت رسید، بنا بر اظهارات تورات این‌هایی که بخت النصر به بابل برده بود، این‌ها به دعای حزقیل پیامبر بعد از شصت

سال زنده شدند. به رأس الجالوت گفتند این که من گفتم که این تعداد با این شصت سال که به دعای حزقیل زنده شدند این‌ها درست است یا من دارم اشتباه می‌گویم تو که عالم به تورات هستی؟]

رأس الجالوت تصدیق کرد، امام علیه السلام درستی تصدیق او را امضا کرده. فرمود: ای یهودی سفر^۱ تورات را بیاور پس آیاتی که مناسبت با مقام بحث فیما بین داشت از حفظ قرائت فرمود و به اندازه‌ای طرز قرائت حضرت رضا مورد شگفتی رأس الجالوت قرار گرفت و اعتراف نمود که آن حضرت از او بهتر تورات می‌خواند پس از این خطاب به جاثلیق گفت: ای نصرانی آیا این عده که به وسیله حزقیل زنده شدند پیش از عیسی می‌زیستند و از مردم پیش از میلاد بودند یا پس از او؟

[رأس الجالوت فرمودند تمام آنچه فرمودی درست است. فرمودند: یهودی سفر تورات را باز کن آیاتی که مناسب همین داستان بود امام رضا علیه السلام از حفظ قرائت کردند. مال همین داستان دعای حزقیل و زنده شدن این‌هاست. امام رضا علیه السلام به زبان عبری (تورات زبان مادری عبری است) تورات را قرائت کردند، جوری که موجب شگفتی رأس الجالوت شد. گفت اصلاً انگار خودش عبری است که این جور قشنگ تورات را به عبری می‌خواند و اعتراف کرد که امام رضا علیه السلام از او که رأس الجالوت است تورات را بهتر می‌خواند. و بهتر، از حفظ هم می‌خواند. بعد از آن امام رضا علیه السلام به جاثلیق (بزرگ پیشوایی مسیحیان) فرمودند: نصرانی این عده‌ای که به دعای حزقیل زنده شدند پیش از عیسی زندگی می‌کردند و از مردم پیش از میلاد عیسی بودند یا بعد از میلاد عیسی؟]

جاثلیق گفت: بلکه پیش از عیسی می‌زیستند یعنی چنان نبود که آنها هم به امر عیسی زنده شده باشند تا به نفع وی باشد.

۱. به معنای کتاب.

[جائلیق گفت این‌ها قبل از عیسی بودند. این‌ها قبل از میلاد عیسی زندگی می‌کردند و این‌جور نبود که به دستور عیسی زنده باشند یا نفعی به عیسی برسانند. پس فرمودند هر کس مرده زنده کرد خدا نمی‌شود. هر که معجزه آورد، کور شفا داد، پیسی شفا داد، معجزاتی از او صادر شد، خدا نمی‌شود. عیسی شما یکی یکی مرده زنده می‌کرد، آن هم مرده‌های تازه گذشته، حزقیل پیغمبر بنا بر نقل تورات هزار و سی و پنج نفر مرده‌ی شصت ساله را به یک دعا زنده کرد و حزقیل قبل از عیسی است، پس بنابراین اگر این که مرده زنده کند دلیل خدایی است پس حزقیلی که قبل از عیسی است باید خدا باشد.]

بعد از این فرمود در یکی از روزها گروهی از مردم قریش حضور مبارک رسول خدا ﷺ شرفیاب شده درخواست کردند تا گروهی از مردگانشان را زنده فرماید.

[بعد گفتند این قصه فقط برای حزقیل نیست، بیا جلوتر. فرمودند یکی از روزها گروهی از مردم قریش رسیدند خدمت جد ما پیامبر خاتم ﷺ و درخواست کردند که گروهی از مرده‌هایشان را آقا زنده کند. گفتند تو پیغمبری این‌ها را زنده کن. این مرده‌ها بگویند تو پیغمبری ما ایمان می‌آوریم.]

رسول خدا به علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) دستور داد تا همراه آنان به گورستان رفته و نام آن عده که قریش می‌خواستند زنده شوند به زبان بیاورد - و بگوید این فلان و فلان و فلان محمد می‌گوید به امر خدا از گور برخیزید.

[رسول خدا فرمودند یا امیرالمؤمنین. علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) را صدا زدند. دستور دادند با این‌ها برو گورستان، با این قریشی‌ها برو گورستان اسامی این‌هایی که می‌گویند مرده‌های ما هستند، اسم‌هایشان را بخوان، هرچه هست. حسن پسر تقی، تقی پسر علی، هرچه هست. تمام اسامی این‌ها را بنویس. اسامی را در قبرستان بخوان. اسامی را بخوان و به آنها بگو ای فلانی و فلانی و فلانی، یکی یکی

اسم‌هایشان را می‌خوانی. محمّد به شما می‌گوید به امر خدا از گور خودتان برخیزید. اسم‌هایشان را بخوان، فلانی، فلانی، فلانی، هر چی. محمّد به شما دستور می‌دهد به اذن الله، به امر الهی از داخل قبرهایتان بلند شوید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) حسب الأمر به اتفاق قریش وارد گورستان شده و نام همان عده را به طوری که دستور داشت به زبان آورد قبرها شکافته شد مردگان قریش سر از قبر بیرون آورده و خاک از سر و صورت خود می‌ریختند، قریش از فرصت استفاده کرده به ملاقات آنها رفته و کارهایی که به آنها داشتند از آنها پرسیدند و به اطلاع آنها رسانیدند که محمّد پیغمبر اسلام مبعوث گردیده گفتند چه بسیار مایل بودیم هرگاه روزگار او را درمی‌یافتیم به وی ایمان می‌آوردیم.

[امیرالمؤمنین اطاعت کردند. گفتند چشم. با این کفار قریش رفتند در قبرستان، طبق وعده اسامی این‌ها را خواندند و فرمودند زود باشید. به دستور محمّد از میان قبرها به اذن الله تعالی به امر خدا قیام کنید. قبرها شکافته شد، مرده‌های قریش سر از قبر بیرون آوردند، خاک از روی سر و صورت خودشان می‌ریختند کنار. قریش تا مرده‌هاشان را دیدند، فرصت را غنیمت شمردند، رفتند جلو، با مرده‌هاشان یک کارهایی داشتند، او یکی می‌گفت مثلاً آفاجون، آن کلید گاوصندوق را کجا گذاشتی؟ سند آن دو تا خانه کجاست؟ هرچه کار داشتند با مرده‌هاشان، کارهایشان را انجام دادند. سؤالات را پرسیدند. مرده‌ها گفتند ای زنده‌هایی که ما مرده‌ی شما هستیم، محمّد پیامبر خدا مبعوث شده است در میان شما. ما دلمان می‌خواهد روزگار محمّد را درک می‌کردیم و به محمّد ایمان می‌آوردیم. پس اگر معجزه‌ای کردند، خدایی است. پس چرا ما نمی‌گوییم پیغمبر ما محمّد مصطفی خداست؟]

و نیز پیغمبر بزرگوار اسلام کور و پیس شفا می‌داد و دیوانگان را از بیماری جنون نجات می‌داد و چارپایان و پرندگان و دیو و پری با او سخن می‌گفتند و به

نیازمندی‌های آنان رسیدگی می‌کرد و ما با آن همه معجزات و خوارق عادت که از او دیده و می‌دانیم وی را پروردگار خود ندانسته در عین حال انکار فضیلت و موقعیت هیچ یک از رهبران توحید را ننموده‌ایم.

[بعد می‌گویید کور و پیسی شفا می‌داد پیغمبر ما جد من هم محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) کور و پیسی را شفا داد. دیوانگان را از بیماری جنون شفا داد. جد من پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) با حیوانات و پرندگان و فرشتگان سخن گفته، احتیاجات آنها را و نیازمندی‌های آنها را برطرف کرده. با این همه معجزات خوارق عاداتی که از پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) سر زده است، و ما از او دیده‌ایم، هیچ کدام از ما مسلمان‌ها پیغمبر خودمان را خدا نمی‌دانیم. در عین حال که انکار معجزات پیامبران گذشته را هم نمی‌کنیم. مقاماتشان محفوظ است، اما قصه، قصه‌ی خدایی نیست که شما می‌گویید عیسی خداست. این که شما می‌خواهید خدا کنید، دارید عیسی را خراب می‌کنید نه درستش کنید. نه مقامش را بالا ببرید.]

اکنون هرگاه درست باشد عیسی را بر اثر کارهای خارق‌العاده‌ای که انجام داده پروردگار خود بدانید باید الیسع و حزقیل را که مانند عیسی مرده زنده می‌کرده و کارهای محیرالعقولی انجام می‌داده‌اند پروردگار خود بدانید علما گفته‌اند (حکم الامثال فی ما یجوز وفی ما لا یجوز واحد).

[حالا هرگاه این قیاس درست باشد که عیسی بر اثر کارهای خارق‌العاده‌ای که انجام داده پروردگار است. بنابراین یسع و حزقیل هم که مرده زنده کرده‌اند و کارهای محیرالعقولی را انجام داده‌اند، ما باید خدا بدانیم. یسع و حزقیل که دیگر شما در عهد عتیق قبول دارید. پیغمبر ما هم این کارها را کرده. پس باید همه‌ی این‌ها را شما خدا بدانید. در حالی که ما این‌ها را خدا نمی‌دانیم.]

حضرت رضا (علیه السلام) برای تأیید اظهارات خود فرمود: در روزگار کهن در یکی از شهرهای بنی‌اسرائیل طاعون خانمان براندازی شیوع پیدا کرد گروهی از آنها که

هزاران تن بودند برای این که به چنگال ریشه‌کن‌ساز طاعون دچار نشوند تصمیم گرفتند از محل خود بیرون روند خدای متعال بلافاصله همه آن جمعیت را هلاک نمود، مردم قبیله که از مرگ آنها متأثر گردیده اطراف آنها را دیوار کشیدند و به همین حال بودند تا استخوان‌هایشان پوسیده و خاک شد پس از سالیان دراز یکی از پیغمبران بنی‌اسرائیل گذارش بدان محل افتاده از زیادی استخوانی که در آنجا ریخته بود به شگفت آمد.

[امام رضا یک تأیید دیگر آوردند فرمودند در روزگاران بسیار دور در یکی از شهرهای بنی‌اسرائیل طاعون آمد. طاعون می‌دائید وقتی می‌آید همه را می‌کُشد. طاعون خانمان‌براندازی شیوع پیدا کرد، گروهی از این‌ها که هزاران تن بودند. هزاران نفر از بنی‌اسرائیل برای این که به چنگال طاعون گرفتار نشوند، تصمیم گرفتند از محل خودشان بیرون روند. یعنی از شهرشان که طاعون آمده بود، این‌ها از شهر فرار کردند. چرا؟ چون گرفتار طاعون نشوند. وقتی این‌ها از شهر بیرون آمدند خداوند متعال بلافاصله تمام آن جمعیت را هلاک کرد. این‌ها فرار کرده بودند گرفتار طاعون نشوند، نمیرند. خدا تا از شهر فرار کردند بیرون، خدا تمامشان را میراند. همه‌شان مردند. هلاک شدند. تازه آنهایی که در شهر بودند، خبردار شدند این هزاران نفری که فرار کردند، اینها همه‌شان مردند. هزاران نفر هم بودند، طاعون هم بود، وقت نبود، مردم قبیله آمدند که از مرگ این‌ها متأثر شده بودند اطراف آنها را یک دیوار کشیدند. دور این‌هایی که مرده بودند، یک دیوار، یک تپه‌ای از خاک، درست کردند. و رهایشان کردند. داخل این چهاردیواری این جنازه‌ها بود. این‌ها به همین حال بودند که استخوان‌هایشان پوسید، خاک شدند. بعد از سالیان درازی که این‌ها پوسیدند و خاک شدند، یکی از پیغمبران بنی‌اسرائیل گذارش به این محل افتاد. از این همه استخوان که روی هم ریخته شده بود، تعجب کرد. چه خبر است؟ اینجا چه شده؟ این همه استخوان روی هم ریخته است! تعجب کرد. (امام رضا علیه السلام)

این‌ها را می‌گویند رئیس یهودیان که تورات را دارند و از حفظ است آنجا نشسته است. اگر امام رضا (علیه السلام) یک کلمه کم و زیاد بگویند اعتراض می‌کند. می‌گوید آقا اینجا را کم و زیاد گفتی). یک پیغمبر از پیغمبران بنی اسرائیل گذارش افتاد به مقبره این‌ها، استخوان‌های پوسیده همین‌جور روی هم، مترها استخوان، تعجب کرد.]

خدا به وی وحی کرد می‌خواهی آنها را زنده کنم تا از مخالفت من انذار نمایی؟! عرض کرد: آری! خدای متعال به وی امر کرد تا آنها را بخواند، وی گفت: ای استخوان‌های پوسیده به امر خدا از جای برخیزید همگی در حالی که زنده شده و خاک از سر و صورت خود می‌ریختند از جای برخاستند.

[خدا به او وحی کرد می‌خواهی آنها را زنده کنم؟ تمام این هزاران نفر را زنده کنم تا آنها را از مخالفت من انذار کنی؟ تا بگویی بنده‌های خدا با خدا مخالفت نکنید. پیغمبر بنی اسرائیل گفت: بله. زنده‌شان کن خدای من. خدای متعال به وی امر کرد تا آنها را بخواند. آن هم گفت ای استخوان‌های پوسیده به امر خدا از جای برخیزید. همگی در حالی که زنده شده بودند خاک از سر و صورت خودشان می‌ریختند، بلند شدند. بفرمایید در مورد این پیغمبر خدا چه می‌گویید؟ هزاران نفر زنده شدند. پس اگر هرکس مرده زنده کند پس این پیغمبر خدا را هم باید بگویید خدا. هرکه مرده زنده کند خداست، پس این هم خداست. در حالی که هیچ کس نگفته او خداست. او پیغمبر خداست.]

نوبت به ابراهیم (علیه السلام) که رسید از طرف خدا مأمور شد تا چهار مرغ را گرفته سر آنها را از بدن جدا کند و اجزا و اعضای آنها را درهم کوبد و آنها را بر فراز کوه‌های اطراف بگذارد و مرغان را بخواند اعضای درهم کوفته با سرعت هرچه تمام‌تر زنده شده به جانب او بیایند.

[بعد هم نوبت به جناب ابراهیم (علیه السلام) رسید همان داستانی که قرآن هم دارد. که نوبت جناب ابراهیم رسید از طرف خدا مأمور شد چهار مرغ را بگیرد، سر آنها را

از بدن جدا کند. اجزاء آنها را در هاون بکوبد که به هم مخلوط شود، از این مخلوط هر جزئی را بردارد، بر سر کوهی بگذارد، سر حیوان را به دست بگیرد، آن مرغ را صدا بزند و آن مرغ زنده و اجزایش جمع می‌شود، می‌آمد به سرش ملحق می‌شد و زنده می‌شد. این هم از حضرت ابراهیم.]

همچنین حکایت زنده شدن هفتاد تن که همراه موسی به کوه طور رفتند و زنده شدند، نامبردگان هفتاد تن از برگزیدگان بنی‌اسرائیل بودند به موسی گفتند تو خدا را دیده‌ای به ما هم او را بنمایان.

[باز امام رضا (علیه السلام) ادامه می‌دهد. هفتاد نفری که با موسی رفتند کوه طور. موسی وقتی می‌خواست برود هفتاد نفر گفتند ما هم می‌آییم. می‌خواهیم بیاییم با خدا کار داریم. موسی گفت بیایید. هفتاد نفر را با خودش برد. این‌ها برگزیدگان و منتخبان و بزرگان بنی‌اسرائیل بودند.]

موسی فرمود من او را ندیده‌ام گفتند: بنابراین تا او را نبینیم هیچ‌گاه به تو ایمان نخواهیم آورد، در برابر این‌گونه بی‌ادبی صاعقه بر آنها مسلط شد و همگی را سوزانید موسی تنها مانده به عرض رسانید هفتاد تن از مردان بنی‌اسرائیل را برگزیدم و آنها را همراه خود به کوه طور آوردم اینک هرگاه تنها بازگردم و جریان را به اطلاع بنی‌اسرائیل برسانم مسلماً از من نخواهند پذیرفت و هرگاه اراده تو به نابودی آنها تعلق گرفته بود شایسته بود پیش از این آنان را هلاک می‌کردی.

[به موسی گفتند تو خدا را دیده‌ای؟ خدا را به ما نشان بده. موسی گفت من خدا را ندیده‌ام. این‌ها گفتند خیلی حُب ما تا خدا را نبینیم نه به تو و نه به خدای تو ایمان نمی‌آوریم. قرآن هم نقل می‌کند ﴿فَالَوْ أَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً﴾؛ گفتند خدا را به ما نشان بده تا ایمان بیاوریم. این‌جوری که می‌گویید خدا هست که فایده ندارد،

نشانمان بده. آن وقت صاعقه‌ای آمد در مقابل این بی‌ادبی آنها. صاعقه برایشان مسلط شد، تمامشان را سوزاند. موسی تنها ماند. هفتاد نفر از بزرگان بنی‌اسرائیل در کوه طور به صاعقه مبتلا شدند، وقتی این درخواست نابجا را کردند و خدا آنها را هلاک کرد. موسی دید چه کند با این قوم بنی‌اسرائیل ایرادگیر، هفتاد نفر از این‌ها را با خود برد، حالا به این‌ها بگویند بروید جنازه‌هایشان را بالای کوه بردارید. صاعقه زد همه‌شان را کشت. چون این‌ها نسبت به ساحت قدس الهی بی‌ادبی کردند. موسی به التماس افتاد. موسی به درگاه الهی گفت هفتاد نفر از مردان بنی‌اسرائیل بزرگان بنی‌اسرائیل را برگزیدم و همراه خودم به کوه طور آوردم. خدایا حالا من تنها برگردم، جریان را به بنی‌اسرائیل اطلاع بدهم، این‌ها که از من قبول نمی‌کنند. می‌گویند حتما موسی یکی یکی آنها را آن بالا کشته. بنابراین خدایا اگر تو می‌خواهی من را این‌ها بکشند، هلاکم کنند، نابودی من موسی را می‌خواهی چنین خواهد شد. و آلا خدایا اگر می‌خواهی این‌ها من را بکشند، حُب من را از اول زودتر از این‌ها هلاک می‌کردی. من بروم پایین این‌ها مرا می‌کشند، خودت اینجا من را هلاک می‌کردی.]

و چه شایسته است ما را به کار افراد نادانمان هلاک نسازی، خدای متعال بر اثر درخواست موسی همگی آنها را زنده ساخت.

[بعد فرمودند موسی گفت: خدایا شایسته نیست ما را به کار افراد نادانمان هلاک کنی. این‌ها حالا یک نادانی کردند، یک غلطی کردند. خدایا تو بزرگی، تو کریمی، تو غفوری. خدایا تو ببخش و از خدا درخواست کرد. خدایا این هفتاد نفر را زنده کن. و به درخواست موسی دومرتبه خدا این هفتاد نفر را زنده کرد. این دیگر از تورات است. قصه‌ی موسی است. اگر یک کلمه‌اش کم و زیاد بود، رأس الجالوت که تورات را می‌داند به امام رضا (علیه السلام) می‌گفت: آقا درست نیست.]

بنابراین وقایعی را که شرح دادم در تورات و انجیل و زبور و قرآن آورده شده و جایی برای انکار تو باقی نمی‌گذارند.

[پس بنابراین امام رضا فرمودند این‌ها مرده‌هایی بود که زنده شده بودند که قصه‌شان در تورات و انجیل و زبور و قرآن آمده که دیگر جای انکار بر تو نمی‌گذارد که پیامبران گذشته هم مرده‌هایی را زنده کرده‌اند].
در نتیجه هرگاه قرار شود هر کسی که مردگان را زنده کند و کور و پیسی و دیوانگان را شفا دهد از مقام کبریایی برخوردار باشد و رب العالمین باشد باید همه نامبردگان خدایان امت خود باشند.

[بنابراین اگر قرار باشد هرکه مرده زنده کرد، هرکه کور و پیسی و دیوانه را شفا داد او خدا باشد، تمام این پیغمبرانی که برای تو گفتم، همه‌ی این‌ها باید خدا باشند. پس بنابراین معلوم می‌شود اگر کسی چهار تا معجزه کرد، این معجزات مقام خدایی نیست که دو تا مرده زنده کرده است، شما به نظرتان آمده است، می‌گویید که عیسی است که مرده زنده کرده است. این همه پیامبران مرده زنده کرده‌اند و امت‌هایشان هم این‌ها را به خدایی قبول نکردند. آیا پیروان موسی می‌گویند موسی خداست؟ آیا پیروان یسع می‌گویند یسع خداست؟ آیا پیروان ابراهیم می‌گویند ابراهیم خداست؟ آیا پیروان آن پیامبر بنی‌اسرائیل که آن هزاران نفر را زنده کرد می‌گویند خداست او؟ آیا پیروان ما که پیرو محمد مصطفی ﷺ هستیم، ما می‌گوییم که او خداست؟ هیچ کدام از انبیایی که مرده زنده کرده‌اند امتشان آنها را خدا نمی‌دانند. شما این وسط درآدید می‌گویید عیسی خداست برای چی؟ پس بنابراین «حکم الأمثال فی ما یجوز وفی ما لا یجوز» واحد اگر عیسی خداست این‌ها هم پس همه خدایند. اگر این‌ها خدا نیستند و ادعای خدایی هم نکردند و بالحق و الانصاف خدای نیستند. پس عیسی بالحق و الانصاف هم خدا نیست. ﴿مَا الْمَسِيحُ أَبْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ﴾؛ عیسای مسیح نیست مگر پیامبر خدایی که بشارت داده

است به خاتم الأنبياء.]

جائلیق پاسخی نداد و اظهار داشت فرمان فرمان شماست و خدایی جز خدای یکتا وجود ندارد^۱.

[بنابراین مطلب که به اینجا رسید جائلیق بزرگ مسیحیان وقت دیگر پاسخی نداشت که بدهد گفت آقا حق با شماست. فرمان فرمان شماست. خدایی جز خدای احد و واحد رب العالمین نیست و کس دیگری را سزای خدایی نیست. لا إله إلا الله.]

این فرمایشات حضرت با پیشوای بزرگ مسیحیان، جائلیق. بقیه‌اش را بخوانم با رأس الجالوت یا خودتان دیگر می‌خوانید؟ طوری نیست حالا که به اینجا رسید ببینیم با پیشوای بزرگ یهودیان، تا اینجا مناظره حضرت بود با پیشوای بزرگ مسیحیان جائلیق، این که تمام شد گفت آقا خدا فقط خدای یگانه است. عیسای مسیح خدا نیست. عیسای مسیح پیامبری است ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ: أَحْمَدُ﴾^۲ مبشراً، گفتند خیلی حُب حالا می‌رویم سر رأس الجالوت، پیشوای بزرگ یهودیان. با او مناظره را شروع کردند بعد هم رفتند سر بزرگ هیربدان، بزرگ پیشوای زرتشتیان. یکی از دوستان می‌گفت که در مورد زرتشتیان هم حرفی بزنید در این درس‌ها. به خاطر اینکه دعوت او را هم اجابت کرده باشیم إن شاء الله جلسه‌ی بعد تتمه مناظره امام رضا (علیه السلام) را برای شما مرور می‌کنم. مناظره امام رضا (علیه السلام) با ارباب ادیان، شیخ صدوق در کتاب «عیون أخبار الرضا (علیه السلام)» نقل می‌کند. اینها آقا معجزات امام رضا (علیه السلام) است. انجیل را از حفظ خواندن، تورات را

۱. ترجمه عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ص ۱۳۵-۱۲۸، ترجمه آیه‌الله حاج شیخ محمدتقی آقاجنقی اصفهانی.

۲. سوره صف، آیه ۶.

از حفظ خواندن، به زبان عبری، رئیس توراتیان حاضر است، رئیس انجیلیان حاضر است. سرها را زیر می‌اندازند، هیچ جوابی ندارند بدهند، این امام رضا علیه السلام است و این است حجّت خدا، عالم آل محمد علیه السلام.
وصلی الله علی محمد وآله.

جلسه شانزدهم^۱:

مناظره علمی امام رضا (علیه السلام) با بزرگ یهودیان

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان در نقد مسیحیت رسید به فرمایشات امام رضا علیه آله التحية والثناء با ارباب ادیان در حضور خلیفه وقت. مجلسی که مأمون ترتیب داده بود و از بزرگان ادیان خواسته بود که بیایند و با امام رضا مناظره‌ی علمی کنند و اگر می‌توانند علی بن موسی (علیه السلام) را شکست بدهند. بنابراین مجلس آزاد است امام رضا اگرچه ولایت‌عهدی را یدک می‌کشند اما ولایت‌عهدی است که از طرف خود دستگاه خلافت بسیار علاقه‌مند است که امام رضا (علیه السلام) شکست بخورند و به قول شما مفتضح شوند، اگر ممکن شود. بنابراین سعی می‌کنند که مجلس بسیار سنگین باشد و اعتراضات بر امام رضا (علیه السلام) از طرف مناظره‌کنندگان فراوان است. خواندیم صحبت امام رضا (علیه السلام) را از روی کتاب «عیون أخبار الرضا (علیه السلام)» تألیف شیخ صدوق، که شیخ صدوق این روایت را نقل می‌کند در عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۴ به بعد

چاپ مرحوم آقای لاجوردی. رسیدیم به اینجا. خیلی هنوز مانده بخوانیم حیف است. فرمایشات امام رضا علیه السلام در آغاز قرن سوم هجری ملاحظه بفرمایید که چه مطالبی را به اینها فرموده:

«پس از این به جانب رأس الجالوت توجه کرده فرمود: ای یهودی به من توجه کن به حقیقت ده نشانه‌ای که خدا به موسی بن عمران عنایت فرمود آیا در تورات آیه‌ای که خدا از محمد و پیروان او اطلاع داده خوانده‌ای؟ آنجا که می‌فرماید: ائت آخرالزمان پیروان شترسواری هستند که به طرز خاصی به تسبیح خدا می‌پردازند و در مسجدهایی که بی‌سابقه بوده‌اند به عبادت خدا قیام می‌کنند بنابراین بر بنی‌اسرائیل لازم است به آیین آنها بگروند و از شهریار ایشان تبعیت نمایند تا در نتیجه اطمینان قلبی از هر جهت برای آنان به وجود آید و بدانند در آن روزگار شمشیر در دست پیروان اوست و از کافرهایی که در اقطار زمین زندگی می‌کنند انتقام می‌گیرند. رأس الجالوت گفت: آری! آن چه فرمودید در تورات آمده است.

[بعد از آن امام رضا رو کردند به رأس الجالوت. صحبت‌هایشان را با جاثلیق بزرگ پیشوای مسیحیان فعلاً تمام کردند. حالا از رأس الجالوت یک سؤالی می‌کنند دوباره برمی‌گردد به جاثلیق بزرگ پیشوای مسیحیان. رأس الجالوت کیست؟ بزرگ پیشوای یهودیان. به رأس الجالوت توجه کردند و فرمودند که: ای یهودی. حالا امام رضا علیه السلام یک سؤال از او می‌کنند. به من توجه کن. به حقیقت ده نشانه‌ای که خدا به موسی بن عمران عنایت کرد. ده نشانه‌ای که به موسی بن عمران عنایت کرد یعنی آیات و معجزات ده‌گانه‌ی جناب موسی. فرمودند: آیا در تورات آیه‌ای وجود دارد که خدا از پیامبر خاتم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و پیروان او اطلاع داده باشد. آیا خواننده‌ای در تورات این آیه را، که خدا از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیروانش خبر می‌دهد؟ کجا؟ واضح است که رأس الجالوت اقرار نمی‌کند. خود حضرت فرمودند: آنجا که خدا می‌فرماید در تورات: ائت آخرالزمان پیروان شترسواری هستند که به طرز

خاصی به تسبیح خدا می‌پردازند. تسبیح خدا مراد نماز است. که نماز خواندن این‌ها و نُسُک عبادی این‌ها یعنی عبادت‌هایشان طرز خاصی است. در مسجدهایی که بی‌سابقه بوده‌اند، به عبادت خدا قیام می‌کنند. شما می‌دانید در شریعت اسلام هر نقطه‌ای از زمین می‌تواند مسجد باشد. همان‌گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً»^۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یکی از اختصاصات خودشان را فرمودند: هر نقطه‌ای از زمین برای من مسجد قرار داده شده است و روی زمین هم طهور من است یعنی داستان تیمم. پس در مسجدهایی که بی‌سابقه بوده عبادت خدا می‌کنند. بنابراین بر بنی‌اسرائیل لازم است به آیین آنها بگردند و از شهریار ایشان تبعیت کنند. یعنی از پیامبر ایشان و آنهایی که اوصیای پیامبراند تا در نتیجه اطمینان قلبی از هر جهت برای آنان به وجود آید و بدانند در آن روزگار شمشیر در دست پیروان اوست. شمشیر کنایه از قدرت است. قدرت در اختیار این‌هاست. اگر می‌خواهند سالم بمانند، مورد آزار قرار نگیرند شمشیر در دست پیروان اوست. یعنی قدرت. و از کافرهایی که در اقطار زمین زندگی می‌کنند، انتقام می‌گیرند. یعنی به هر حال آنهایی که به این‌ها ایمان نیاورند، مورد اذیت و آزار واقع می‌شوند. و لذا موسی به بنی‌اسرائیل می‌گوید به این پیامبر ایمان بیاورید. که پیروان شترسواری هستند. امام رضا (علیه السلام) این را فرمودند. فرمودند: رأس الجالوت. گفت: بله. آیا این که برایت خواندم از تورات عهد عتیق، هست در عهد عتیق یا نه؟ عرض کرد: آنچه فرمودید در تورات آمده است. بله هست.]

حضرت رضا (علیه السلام) خطاب به جاثلیق گفت: آیا از کتاب شعیا اطلاعی داری؟

۱. الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۷۲۴؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۱۸، ح ۲، باب اول ابواب مکان المصلی، چاپ آل البیت (علیهم السلام)؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱۳، کتاب الصلاة، أبواب استقبال قبله، باب قول النبی (صلی الله علیه و آله): جُعِلَتْ لی الأرض مسجداً و طهوراً.

عرض کرد: آری به حرف آن را از نظر گذرانیده‌ام. حضرت رضا علیه السلام از رأس الجالوت و جاثلیق پرسید: این عبارات را در کتاب شعیا خوانده‌اید که خطاب به پیروان خود می‌گوید صورتی را مشاهده کردم بر حمار سوار است و جامه‌ها از نور بر اندام خود راست آورده و شترسواری را دیدم چهره‌اش مانند ماهی می‌درخشید.

[باز امام رضا رو کردند به جاثلیق، پیشوای بزرگ مسیحیان. به او گفتند آیا از کتاب شعیا اطلاع داری؟ شعیای پیامبر کتابش هنوز در عهد عتیق موجود است. اطلاع داری؟ گفت: بله. حرف به حرفش را خواندند. امام رضا فرمودند: از رأس الجالوت و جاثلیق هر دو پرسیدند. چون کتاب شعیا از عهد عتیق است، یهودی‌ها هم قبول دارند. پرسیدند: عبارت‌های کتاب شعیا را شما دو نفر خوانده‌اید که خطاب به پیروانش شعیای پیامبر می‌گوید: صورتی را مشاهده کردم بر حمار (خر) سوار است و جامه‌هایی از نور بر اندام خود راست آورده و شترسواری را دیدم چهره‌اش مانند ماهی می‌درخشید. آیا این در کتاب شعیای پیامبر هست یا نه؟ (این‌ها را قبلاً برای شما خواندیم).]

گفتند: آری آنها را مطالعه کرده‌ایم و شعیا بدان‌ها گواهی داده.

[این دو نفر گفتند: بله آقا ما بارها در کتاب شعیای پیامبر این آیه را مرور

کرده‌ایم و خوانده‌ایم و در کتاب شعیا هست این جمله. هنوز هم هست.]

حضرت رضا به جاثلیق فرمود: ای نصرانی در انجیل خوانده‌ای عیسی اظهار می‌دارد من به جانب پروردگار خود و شما عزیزت می‌کنم و فارقلیطا که فارق بین حق و باطل است و پوشیده‌های حقایق الهیه را آشکار می‌کند، یعنی محمد پس از من ظهور می‌کند و به حقانیت من گواهی می‌دهد هم چنان که من به حقانیت و درستی او گواهی می‌دهم و او کسی است که همگی حقایق را برای شما توضیح می‌دهد و زشتی‌های مردمان دیگر را آشکارا می‌سازد و پیکره‌ی کفر را درهم می‌شکند و بنیان آن را منهدم می‌سازد، جاثلیق گفت هر آنچه را از انجیل یادآوری

فرمایید به درستی آن معترفم.

[امام رضا (علیه السلام) به جاثلیق فرمودند: نصرانی در انجیل خوانده‌ای که عیسی اظهار می‌دارد و می‌گوید: من به جانب خود و شما عزیزت می‌کنم. ببینید پس وقتی هست، تنها شترسواری که پیامبر شترسوار است کیست؟ پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) است. پیغمبر خرسوار کیست؟ خر عیسی گرش به مکه برند، عیسی سوار خر بوده است. بنابراین شعیا از نبوت عیسی و نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم و علیهما السلام خبر می‌دهد. حالا امام رضا (علیه السلام) به جاثلیق گفت: در انجیل خوانده‌ای که عیسی می‌گوید من به جانب پروردگار خود و شما عزیزت می‌کنم. عیسی می‌گوید من به سوی خدای خودم و خدای شما می‌روم. پس اولاً: عیسی خدا نیست. اقرار به عبودیت نسبت به ربّ دارد. و بعد من فارقلیطا می‌آید. این داستان فارقلیط را یک جلسه عنوان کردم خدمت شما. و فارقلیطا که فارق بین حق و باطل است، و پوشیده‌های حقایق الهی را آشکار می‌کند. فارقلیطا یعنی محمد (صلی الله علیه و آله) پس از من ظهور می‌کند و به حقانیت من گواهی می‌دهد. او می‌گوید پیامبر خدایم. همچنان که من به حقانیت و درستی او گواهی می‌دهم. او به من گواهی می‌دهد، من هم به او بشارت می‌دهم. و او کسی است که همه‌ی حقایق را برای شما توضیح می‌دهد. زشتی‌های امت‌های دیگر را آشکار می‌کند. پیکره‌ی کفر را درهم می‌شکند. بنیان آن را منهدم می‌کند. جناب جاثلیق این‌ها را در انجیل خوانده‌ای؟ جاثلیق گفت: هر آنچه را از انجیل یادآوری فرمایید به درستی آن معترفم. گفت: بله آقا هست.]

حضرت رضا (علیه السلام) پرسید: آیا آن چه را نقل کردم در انجیل خوانده و کاملاً به خاطر دارید. عرض کرد: آری.

[امام رضا (علیه السلام) از او پرسیدند: آیا آنچه که من برای تو از انجیل نقل کردم در انجیل خوانده‌ای و کاملاً به خاطر دارید. درست من گفتم از انجیل. دوباره از او امضاء گرفتند. گفت: بله. می‌خواهند تأیید بگیرند.]

حضرت رضا (علیه السلام) از جاثلیق پرسید: آیا به خاطر داری نخستین انجیل را در چه تاریخی از دست دادید و نزد چه کسی به دست آوردید و انجیل فعلی را چه کسی برای شما ترتیب داد؟

[باز امام رضا به جاثلیق فرمودند: آیا به خاطر داری نخستین انجیل در چه تاریخی از دست دادید و نزد چه کسی به دست آوردید و انجیل فعلی را چه کسی برای شما ترتیب داد؟ یعنی یک انجیل بود از عیسی، مفقود شد. بعد آمدید شما انجیل‌های دیگری را نوشتید، جایگزین آن کردید. این را می‌دانید داستان و قصه‌اش را، تاریخ تدوین انجیل فعلی تان مال چه وقتی است؟]

جاثلیق گفت: انجیل را فقط یک روز از دست دادیم پس از آن تازه و نو به وسیله‌ی یوحنا و متی در اختیار ما قرار گرفت.

[جاثلیق گفت انجیل را فقط یک روز از دست دادیم. پس از آن تازه و نو به وسیله‌ی یوحنا و متی در اختیار ما قرار گرفت. پس اقرار می‌کنند که انجیل عیسی مفقود شد. منتهی حالا می‌گویند یک روز گم شد. بعد توسط یوحنا و متی در اختیار ما قرار گرفت.]

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود معلوم می‌شود از پیش‌آمدهای انجیل و علمای آن معرفت کاملی نداری و هرگاه انجیل همان باشد که تو می‌پنداری پس چرا درباره آن اختلاف کرده‌اید و انجیلی که فعلاً در دست شماست محل وثوق همگی مسیحیان نمی‌باشد با آن که اگر انجیل عهد اول بود جای هیچ‌گونه اختلافی برای شما باقی نمی‌گذارد.

[امام رضا فرمودند: معلوم می‌شود از پیش‌آمدهای انجیل و علمای آن معرفت کاملی نداری. تاریخ انجیل را بیا تا من امام رضا برایتان بگویم. هرگاه انجیل آن باشد که تو فکر می‌کنی یک روز شما فقط از دستش دادی و یوحنا و متی برای شما آن را دوباره آوردند و در اختیارتان گذاشتند. حُب پس این همه اختلاف در انجیل

چیست؟ این همه در انجیل، اناجیل اربعه، در زمان امام رضا (علیه السلام) هم انجیل‌های چهارگانه اعتبار دارد. چون در قرن چهارم میلادی در آن شورای عالی تصویب شد، قرن چهارم میلادی دو قرن قبل از پیامبر اسلام است. بنابراین زمان امام رضا (علیه السلام) که این مناظره اول قرن سوم هجری واقع شد، می‌شود دویست سال اینجا، دویست سال هم قبلش، چهارصد سال از آن شورای کلیسا که چهار انجیل را معتبر کرد می‌گذرد. پس زمان امام رضا هم چهار انجیل معتبر است. همین انجیل‌هایی که برای شما خواندیم. انجیل متی، یوحنا، لوقا و مرقس. این چهار انجیل است. امام رضا فرمودند: نه قصه یک روز نبود انجیل را شما از دست دادید. اگر این جور بود چرا این‌ها اینقدر با هم اختلاف دارند. در نسب عیسی به هم اختلاف دارد. نسب‌نامه عیسی اناجیل با هم مختلف است. در خود وفات عیسی که این‌ها می‌گویند یعنی در صلیب کشیده شدن عیسی که اناجیل همه‌شان نقل می‌کنند، اختلاف دارند. پس در اول و آخر عیسی با هم مختلف هستند. در قضایای دیگر هم با هم اختلاف دارند. می‌فرمایند اگر داستان این است پس این همه اختلاف در انجیل‌هایی که در دست شماست برای چیست؟ و انجیلی که فعلاً در دست شماست محلّ وثوق همگی مسیحیان نمی‌باشد. یعنی همه مسیحی‌ها قبول ندارند این چهار انجیل را. اگر انجیل عهد اول بود، خلافتی برای شما در آن نبود مثل قرآن ما. در قرآن ما هیچ مسلمانی خلاف ندارد که بین دو جلد قرآن وحی است. هیچ خلافتی نیست. حتی قائلین به تحریف، چه از اهل سنت قائل به تحریف داریم و چه از شیعه. قائلین به تحریف ما هم در قرآن نمی‌گویند چیزی اضافه شده، می‌گویند آیاتی کم شده. پس این که موجود است بین دو جلد قرآن کریم وحی خداست. پس هیچ مسلمانی شیعه و سنّه قائل به تحریف باشد یا نباشد، که گفتیم هم سنی‌ها قائل دارند هم ما، منتهی بین هر دو قول به تحریف قول خلاف مشهور است. ما این قرآن را می‌گوییم کتاب خداست. پس اجماع مسلمین است که بین دو جلد قرآن وحی الهی است. یک کلمه در آن

اضافه نشده است. این اجماع مسلمین. اگر کسی مسلمان نباشد. اجماع مسلمین است. اگر شما هم همین جور بود قصه‌تان که یک روز فقط انجیل را از دست داده بودید، این همه اختلاف چرا؟ و خود مسیحی‌ها بعضی قسمت‌های انجیل یا بعضی انجیل‌ها را قبول ندارند. پس معلوم می‌شود از عهد اول نبوده است.

در عین حال برای اطلاعات بیشتر، بیشتر پرده از چهره انجیل برمی‌دارم و موضوعاتی که کمتر بدان متوجه بوده‌ای ایراد می‌کنم.

[امام رضا علیه السلام می‌گویند: حالا برایت توضیح می‌دهم. اطلاعات بیشتری را از انجیل برایت خواهم گفت. موضوعاتی که به آنها کمتر توجه کرده‌اید. این‌ها سرفصل‌های مناظره‌ی با مسیحیان است. امام رضا سرفصل‌هایش را به شما می‌دهد. سرخط‌های اصلیش را. این‌ها را تعقیب کنید، آنها جوابی ندارد. توضیحی که برای شما از انجیل می‌دهم چیست؟]

آن‌گاه که انجیل عهد اول مفقود شد مسیحیان با دانشمندان خود ملاقات کرده گفتند عیسی کشته شد و ما انجیل را از دست دادیم و شما که دانشمندان ما هستید آن چه در اختیار دارید به دیگران بیاموزید.

[انجیل در عهد اول مفقود شد. مسیحیان آمدند پیش دانشمندان خودشان و ملاقات کردند، گفتند عیسی که از بین ما رفت. حالا به قول صاحبان انجیل عیسی به صلیب رفت و کشته شد. انجیل را هم از دست دادیم، شما دانشمندان و علمای ما هستید، یک فکری برای ما بکنید. آنچه که از انجیل پیش شماست در اختیار ما بگذارید.]

لوقا و مرقاس اظهار داشتند ناراحت نباشید حقایق انجیل در سینه‌های ما مضبوط است و ما آنها را سفر به سفر برای شما ایراد خواهیم کرد و به طوری که گفتیم از فقدان آن اندوهناک نباشید و کنیسه‌ها را خالی نگذارید و ما چنان چه وعده دادیم سفرهای انجیل را به ترتیب برای شما ایراد خواهیم کرد و در اندک وقتی

همگی آن در اختیار شما قرار خواهد گرفت.

[لوقا و مرقابس همان مَرْقُس است. لوقا و مَرْقُس که این‌ها دو تا از انجیل‌های چهارگانه از این‌هاست. این دو نفر گفتند ناراحت نباشید حقایق انجیل در سینه‌های ما هست، ما آن را سِفْر به سِفْر یعنی کتاب به کتاب، فصل به فصل، برای شما خواهیم نوشت ناراحت نباشید، اندوهگین نباشید، کلیساها را خالی نکنید ما انجیل را مجدد در اختیار شما خواهیم گذاشت.]

پس از این لوقا و مَرْقُس و یوحنا و متی انجیل فعلی را برای شما ساختند و اینان شاگردان شاگردان عیسی بودند.

[لذا این چهار نفر، لوقا، مَرْقُس، یوحنا، متی. به عبارت امام رضا مرقابوس است که همان مَرْقُس است. این چهار نفر انجیل را تدوین کردند البته هر کدام برای خودشان یک انجیل مستقل نه این که مشارکت کنند همه یک انجیل. هر کدام یک انجیل در اختیار گذاشتند در طی دو قرن. که این‌ها با هم معاصر هم نیستند.]

بعد امام رضا (علیه السلام) می‌فرمایند: و اینان شاگردان شاگردان عیسی هستند. بعضی‌شان جزء حواریون هستند. یوحنا حواری است. بعضی‌شان جزء شاگردان حواریون هستند. بنابراین امام رضا نتیجه تابع اخص مقدمات است. این که امام رضا (علیه السلام) می‌گویند: اینان شاگرد شاگردانند بالطبع این‌ها در آنها شاگرد شاگرد هم هست. پس دو نفر از آنها جزء حواریون هستند. دو نفرشان از شاگردان حواریون هستند. این‌ها آمدند انجیل را تدوین کردند.]

آیا از آن چه گفتم خبردار بودی؟ پاسخ داد آن چه را فرمودید نمی‌دانستم و اینک از ناحیه شما خبردار گردیدم و اطمینان پیدا کردم کاملاً از انجیل و حقایق نهفته در آن خبر دارید و مطالبی را از شما استماع کردم که دلم به درستی آنها گواهی می‌دهد و به اطلاعاتم می‌افزاید.

[امام رضا می‌گویند جاثلیق آنچه به شما گفتم خبر داری؟ که مطلب این

است. پاسخ داد آنچه را فرمودید نمی‌دانستم. حالا یا واقعاً نمی‌دانسته یا تظاهر به ندانستن می‌کند. می‌گوید نمی‌دانستم. اینک از ناحیه‌ی شما خبردار شدم و اطمینان پیدا کردم که شما شمای امام رضا از انجیل و حقایق نهفته در آن خبر دارید و مطالب را از شما شنیدم که دلم به درستی آن گواه می‌دهد و اطلاعاتم اضافه شد. یعنی جناب جاثلیق بزرگ مسیحیان نمی‌داند و امام رضا این‌ها را برایش می‌گوید. البته امروز تاریخچه‌ی مسیحیت معترف است به این فرمایشات امام رضا. یعنی تاریخ وفات یوحنا هست. مَرْقُس هست. مَتّی هست. لوقا هست. واضح است این‌ها بعضی‌شان می‌روند در اواخر قرن اول میلادی یا اوایل قرن دوم میلادی. حُب کسی که در قرن دوم میلادی از دنیا رفته، این چه جوری شاگرد عیسی است در صد سال قبل. یعنی صد و پنجاه سال عمر کرده؟ این که نیست. عمر می‌کردند صد و پنجاه سال اما کسی که عمر بلندی دارد باید برایش بنویسند و می‌نویسند در شرح حالش. آنهایی که عمر بلندی دارند همین شرح حال‌نویس‌ها یکی که نود سالش باشد بمیرد، می‌نویسند و توفی عن عمر ناهض تسعین. یعنی نود را رد کرد و مُرد. نود سال را می‌نویسند، هشتاد سال را می‌نویسند، هفتاد سال. آن وقت صد و پنجاه سال عمر کرده، حواری عیسی هم هست، نگویند باید بگویند که صد و پنجاه سال عمر کرده، نگفتند، پس عمر نکرده.]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: بنابراین در حق آنان چگونه گواهی خواهی داد، آیا شهادت آنها پذیرفته است؟ جاثلیق گفت: آری آنان علمای انجیل‌اند و شهادتشان پذیرفته است.

[امام رضا فرمودند: این چهار نفر را چه گواهی در حقشان می‌دهی؟ یوحنا، مَتّی، مَرْقُس و لوقا. این چهار نفر که الآن صاحبان انجیل‌های فعلی که هست، چهار تا انجیل است از این چهار نفر، چه در حق این‌ها می‌گویید؟ گواهی که در حقشان می‌دهید چیست؟ چه شهادتی؟ گفت: این‌ها علمای انجیل هستند هرچه بگویند

پذیرفته می شود.]

حضرت خطاب به مأمون و حاضران فرمود: اظهارنظر او را گواهی کنید. سپس به جاثلیق فرمود به حق عیسی و مادرش آیا دانسته‌ای که مَتّی گفته عیسی پسر داود بن ابراهیم بن اسحق بن یعقوب بن یهود بن حضرونست.

[امام رضا به مأمون و حاضران گفتند بنویسید حرفش را، که این چهار نفر هرچه گفتند پذیرفته می شود که بعد زیرش نزند. که این چهار نفر صاحبان چهار انجیل هرچه بگویند قبول است. بعد خطاب به جاثلیق فرمودند به حق عیسی و مادرش مریم مقدس آیا می دانی که مَتّی گفت عیسی پسر داود پسر ابراهیم پسر اسحاق پسر یعقوب هست؟ آیا این را می دانی یا نمی دانی؟]

و مَرْقُس گفته عیسی «کلمة الله» است که در کالبد آدمی حلول کرده و به صورت آدمی مجسم گردیده.

[و مَرْقُس گفته عیسی «کلمة الله» است که در کالبد آدمی حلول کرد و به صورت آدمی مجسم شد. پس یکی می گوید عیسی پسر داود، یکی می گوید عیسی کلمة الله است.]

و لوقا گفته عیسی و مادرش دو تن انسانند که از گوشت و خون آفریده شده‌اند و روح القدس در کالبد آنها در آمده.

[لوقا می گوید عیسی و مادرش دو انسانند که از گوشت و خون آفریده شده‌اند و روح القدس در کالبد آنها در آمده، حلول کرده. این شد سه نظریه در مورد عیسی.]

سپس امام فرمود: تو می گویی هنگامی عیسی خطاب به حواری‌ها فرمود کسی صعود به آسمان نمی کند که بازگردد مگر شترسواری که خاتم انبیا باشد که وی پس از صعود به آسمان به زمین باز می گردد.

[امام بعد از آن فرمودند: تو می گویی هنگامی که عیسی خطاب به حواری‌ها

فرمود: کسی صعود به آسمان نمی‌کند که بازگردد. پس اولاً نسبت به خود عیسی این‌ها با هم اختلاف دارند. سه تا انجیل‌ها با هم اختلاف دارند. بعد امام فرمودند: عیسی خطاب به حواری‌ها گفت کسی به آسمان نمی‌رود که برگردد، مگر شترسواری که خاتم انبیاست پس صعود به آسمان به زمین باز می‌گردد. یعنی هرکه برود بالا دیگر برگشتنی نیست. اما او بالا می‌رود و برمی‌گردد. داستان معراج است.]

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: آیا در درستی این اظهاریه شکی داری؟ در پاسخ گفت بدیهی است این موضوع، گفته عیسی است و ما هم انکار نداریم. [امام رضا فرمودند: آیا در درستی این اظهارنظر شکی داری؟ جاثلیق گفت: هرچه عیسی بگوید من قبول دارم. حضرت فرمودند پس قبول داری که پیامبر ما شترسواری است پیامبر است به آسمان رفته و بازگشته، قصه‌ی معراج، چون عیسی خبر داده.]

حضرت پرسید: بنابراین در شهادت لوقا و مَرْقُس و مَتّی بر عیسی و نسبتی که به او داده‌اند چه عقیده‌ای داری؟ گفت البته نسبتی را که به عیسی داده‌اند دروغ است.

[بیاییم سر اختلافی که بود. حضرت پرسیدند شهادت لوقا، مَرْقُس و مَتّی بر عیسی و نسبتی که به او داده‌اند چه عقیده داری؟ شهادت‌ها چه بود؟ فرمودند که مَتّی گفته عیسی پسر داود است. مَرْقُس گفته کلمه الله است در کالبد آدمی حلول کرده. لوقا گفته عیسی و مادرش دو تا آدم هستند، این حرف‌ها در کار نیست. از گوشت و خون آفریده شدند، روح القدس در کالبد آنها حلول کرده. این شد سه نظریه مختلف. می‌گویند تو کدام را قبول داری؟ این‌ها سه تا نسبت به عیسی داده‌اند، تو چه عقیده داری؟ گفت: تمام این نسبت‌ها به عیسی دروغ است. یعنی چه نسبت‌ها به عیسی دروغ است؟ یعنی عیسی، آدم نیست. انسان نیست. عیسی خداست. خود خداست. کلمه الله یعنی یک موجودی که خدا آفریده است. ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ

لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۱! کلمه الله یعنی مخلوق خدا. همه موجودات کلمه الله هستند. یعنی همه مخلوقات. همه مخلوقات نشانه‌ی خدا هستند، بعضی‌شان یک برجستگی خاصی دارند. عیسی جزء آن مخلوقاتی است که برجستگی خاصی دارد. به خاطر ولادتش. کلمه الله یعنی این. می‌گوید ما این‌ها را قبول نداریم، این‌ها نسبت دروغ دادند، عیسی خداست.]

حضرت خطاب به حاضران فرمود: مگر جاثلیق پیش از این نامبردگان را تزکیه نمود و گواهی نداد اینان دانشمندان انجیل‌اند و گفتارشان درست است اینک به چه مجوزی آنها را دروغگو قلمداد کرده؟

[حضرت تناقضش را گرفتند. خطاب به حاضرین گفتند جاثلیق گفت این‌ها دانشمندان هستند. هرچه این‌ها بگویند ما قبول داریم. حالا منکر شد، گفت این‌ها نسبت دروغ به عیسی دادند. نمی‌شود که اعتقادی در عرض چند دقیقه تغییر کرد. پس این‌ها نسبت دروغ به عیسی دادند در حالی که گفت این‌ها هرچه بگویند ما قبول داریم. امام خطاب به حاضرین گفتند مگر جاثلیق قبل از این، چند دقیقه قبل آنها را تزکیه نکرد، نگفت آنها دانشمندان انجیل هستند. نگفت هرچه بگویند ما قبول داریم. پس چرا می‌گویی این‌ها دروغگو هستند؟]

جاثلیق که راه چاره را از هر جهت بر خود مسدود یافت اظهار داشت ای دانشمند مسلمانان آرزومندم مرا از پاسخ این سؤال معاف بداری، امام (علیه السلام) پذیرفت و فرمود به سؤالات خود ادامه بده.

[جاثلیق دید راه پس و پیش ندارد. همه را امام بر او بسته است، گفت: ای دانشمند مسلمانان، عالم آل محمد (علیه السلام) امام رضا. ای دانشمند مسلمانان آرزومندم. گفت آقا می‌شود من این سؤال را جواب ندهم. گفتند سؤال چه بود؟ تو گفتی این‌ها

آدم‌های درستی هستند ما حرفشان را قبول داریم. حالا می‌گویی دروغگو هستند؟ جواب تو از این دو سؤال تناقض چیست؟ گفت آقا عفووم بفرمایید. اجازه بدهید این سؤالتان را جواب نگویم. امام رضا بخشیدند.]

جائلیق گفت: شایسته است دیگری از شما سؤالاتی که دارد بنماید، به جان مسیح سوگند گمان ندارم در میان دانشمندان مسلمانان همانند شما وجود داشته باشد.

[جائلیق دید دیگر چه بگوید، گفت: دیگران هم هستند از شما سؤالاتی دارند. پرچم سفید را بالا برد. شکست خورد. گفت عفو کنید پاسخ این سؤال را ندهم. دیگران هم آقا از شما سؤال دارند. بگذارید دیگران هم از محضر مبارک شما سؤالاتشان را بپرسند. آنها هم می‌خواهند از دانشمند مسلمانان سؤال کنند.]

حضرت رضا علیه السلام بنا به پیشنهاد جائلیق به جانب رأس الجالوت بزرگ یهودیان توجه کرده و فرمود تو از من می‌پرسی یا من از تو بپرسم؟ گفت بلکه من از شما می‌پرسم و گوشزد می‌کنم مسائل را جز از تورات یا انجیل یا زبور یا مطالبی که در صحف ابراهیم و موسی آمده از کتاب دیگر نپذیرم.

[امام رضا گفتند بسیار حُب. جائلیق، رأس الجالوت را انداخت جلو. پیشوای بزرگ یهودیان را. گفت آقا این هم سؤال دارد. این را به کم حسابش را برسید. ما بسمان است، تسلیم. آقا امام رضا علیه السلام آمدند سر رأس الجالوت، پیشوای بزرگ یهود. به او گفتند بسم الله تو از من می‌پرسی یا من از تو بپرسم؟ رأس الجالوت گفت آقا من از شما سؤال می‌کنم. و پیشاپیش هم یک تذکری را در مناظره به شما می‌گویم که در صحف ابراهیم و موسی آمده، من از کتاب دیگری نمی‌پذیرم. یعنی عهدین. و چه جور یهودی هم گفته انجیل را قبول می‌کنم، نمی‌دانم. یک یهودی مال زمان، امام رضا بوده. می‌گوید: «لستُ أقبل منك حجة إلا من التوراة أو من الإنجيل أو من زبور

داود او بما في صحف إبراهيم وموسى». ظاهراً رأس الجالوت و جاثلیق خودشان در سنگر احساس می‌کردند و امام رضا را در سنگر مقابل خودشان می‌دیدند. لذا این‌ها به هم پاس هم می‌دهند و می‌گویند انجیل را هم من قبول دارم. و الا یهودی‌ها انجیل را قبول ندارند. پس این که انجیل را هم می‌گویند قبول دارم به خاطر این است که با جاثلیق خودش را هم سنگر کند.]

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: بدیهی است ادله‌ای را برای اثبات بیانات خود اقامه می‌کنم که تورات از زبان موسی و انجیل از زبان عیسی و زبور از زبان داود ایراد کرده است.

[امام رضا فرمودند: بسیار حُب. این شرطی که تو می‌خواهی بگذاری، شرط بدیهی مناظره است. معلوم است که من قبول دارم. من ادله‌ای را برای اثبات حرف‌های خودم از زبان موسی در تورات، و عیسی در انجیل، و داود در زبور برای شما می‌آورم. از زبان این‌ها در کتاب‌های خودشان.]

رأس الجالوت پرسید: نبوت محمد را از کجا ثابت می‌کنید؟

[رأس الجالوت بزرگ یهودیان گفت: خیلی حُب. نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) را از کجا

اثبات می‌کنید؟ ما از کجا بفهمیم محمد پیامبر خداست؟ اثباتش از کجا می‌شود؟]

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: موسی و عیسی و داود به پیغمبری او گواهی

داده‌اند رأس الجالوت گفت اثبات کنید موسی در کجا به نبوت محمد اقرار کرده.

[امام رضا فرمودند موسی و عیسی و داود به پیغمبری پیامبر ما گواهی دادند.

هر سه نفرشان. موسی، عیسی و داود. رأس الجالوت گفت اثبات کنید این حرفی که

زدید. این حرفی که زدید که موسی در تورات، عیسی در انجیل، داود در زبور به

نبوت پیامبر خاتم گواهی داده‌اند، این را اثبات کنید. اول هم از موسی شروع کنید.

موسی کجای تورات می‌گوید محمد پیامبر خداست؟ کجا اقرار کرده بفرمایید ببینم.]

حضرت رضا (علیه السلام) ای یهودی آیا می‌دانی که موسی بن عمران در ضمن

سفارشاتى که بنی اسرائیل فرمود اظهار داشت «به زودی پیغمبرى از برادران شما ظهور خواهد کرد، نبوت او را تصدیق کنید و گفتار او را بپذیرید» اینک آیا برای اسحق که سرسلسله بنی اسرائیل است برادری جز اسماعیل سراغ داری و فرزندانى برای غیر اسماعیل و اسحق در نظر گرفته‌ای؟ رأس گفت بدیهی است این اظهارات سخنان موسی است و ما آن را انکار نمی‌کنیم.

[امام رضا علیه السلام فرمودند: یهودی آیا می‌دانی موسی بن عمران در ضمن سفارشاتى که بنی اسرائیل کرد اظهار داشت این جمله تورات است این را خواندم برای شما «به زودی پیغمبرى از برادران شما ظهور خواهد کرد، نبوت او را تصدیق کنید و گفتار او را بپذیرید». پس موسی گفت یک پیغمبر می‌آید از برادران شما، تصدیقش کنید، بپذیریدش. امام رضا علیه السلام فرمودند: آیا برای اسحاق، بنی اسرائیل فرزندان یعقوب هستند. یعقوب پسر اسحق پسر ابراهیم است. فرمودند آیا برای اسحاق که سرسلسله بنی اسرائیل است برادری جز اسماعیل سراغ داری؟ و فرزندانى برای غیر اسماعیل و اسحاق در نظر گرفته‌ای؟ رأس الجالوت گفت: آقا بله این حرف‌های موسی است، من انکار نمی‌کنم که گفته است از برادران شما پیامبرى بیاید. برادران شما بنی اسرائیل می‌شوند فرزندان اسماعیل. از فرزندان اسماعیل کسی که ادعای نبوت کرده پیامبر خاتم صلوات الله علیه است.]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: بنابراین آیا پیغمبرى جز محمد که از برادران بنی اسرائیل باشد ظهور کرده است.

رأس در پاسخ گفت: نه در عین حال آرزومندم دلیلى برای اثبات این موضوع از تورات اقامه فرمایید.

[رأس الجالوت جواب داد نه. بعد گفت آقا من باز هم می‌خواهم از تورات برایم دلیل بیاورید.]

فرمود: در تورات آمده نوری از کوه طور سینا جلوه‌گر می‌شود و نیز از کوه

ساعیر نوری ظاهر می‌شود و مردم را به نورانیت خود جلوه‌گر می‌سازد و از کوه فاران هم نوری هویدا می‌گردد و روشن‌گر حقایق الهی می‌باشد!

[امام فرمودند: این هم از تورات. امام رضا (علیه السلام) فرمودند در تورات آمده نوری از کوه طور سینا جلوه‌گر می‌شود و نوری از کوه ساعیر ظاهر می‌شود و مردم را به نورانیت خود جلوه‌گر می‌سازد و از کوه فاران هم نوری هویدا می‌گردد و روشن‌گر حقایق الهی می‌باشد. این در تورات هست یا نه؟]

رأس گفت: با کلمات مزبور سابقه دارم لیکن از تفسیر آنها بی‌خبرم، حضرت رضا (علیه السلام) فرمود من تفسیر آنها را برای تو توضیح می‌دهم.

[رأس الجالوت گفت: آقا این کلمات در تورات هست، درسته. لیکن حُب نور می‌آید. از این کوه‌ها نور می‌آید. یعنی چه؟ من تفسیرش را بلد نیستم.]

نوری که از طور سینا درخشید همانا وحی است که خدای متعال در طور سینا برای موسی فرمود و نوری که از کوه ساعیر درخشید و مردم را منور ساخت کوهی است که از آنجا به عیسی بن مریم وحی شد و کوه فاران که حقایق را بر ما آشکار فرمود کوهی است از کوه‌های مکه که یک روز راه تا مکه فاصله دارد و محمد در آنجا ظهور کرد.

[فرمودند من امام رضا، تورات را تفسیر می‌کنم. نوری که از طور سینا درخشید، همان وحی است که خدای متعال در طور سینا به موسی وحی کرد. نوری که از کوه ساعیر درخشید و مردم را نورانی کرد، کوهی است که از آنجا به عیسی وحی شد. عیسی بن مریم. و کوه فاران (کوه فاران را برای شما خواندم) که حقایق را بر ما آشکار فرمود، کوهی از کوه‌های مکه که یک روز راه تا مکه دارد؛ و محمد در آنجا ظهور کرد در مکه. پس کوه فاران که می‌گویند یک روز تا مکه فاصله دارد. کوه در منطقه مکه است. مرادش پیامبر خاتم وآلِهِ وَسَلَّمَ است. این یکی.]

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: شعیای نبی گفته دو تن سواره را مشاهده کردم که

زمین را به نور خود منور ساخته بودند یکی بر حمار سوار بود و دیگری بر شتر اینک آن دو تن کیانند؟

رأس گفت: آنها را نمی‌شناسم معرفی فرمایید.

[سومی از تورات. امام رضا فرمودند: شعیای نبی گفته دو تن سواره را مشاهده کردم که زمین را به نور خود منور ساخته بودند یکی بر حمار سوار بود و دیگری بر شتر. امام رضا از او پرسیدند: این دو تا چه کسانی هستند؟ یهودی است دیگر. عیسی را هم قبول ندارد. رأس گفت نمی‌شناسم این‌ها. چه کسانی هستند این‌ها را ما نمی‌شناسیم معرفی کنید.]

فرمود: آن شخص که بر حمار سوار بود عیسی است و آن دیگری که بر شتر سوار بود محمد بن عبدالله است؛ و افزود: آیا این اظهاریه را که تورات هم ایراد کرده انکار می‌کنی؟ گفت: نه.

[امام رضا فرمودند: او که سوار خر بوده است، عیسی است. دیگری که سوار شتر است محمد بن عبدالله ﷺ است. فرمودند: این‌هایی که برایت از تورات خواندم را انکار می‌کنی؟ گفت: نه آقا درست است. این‌ها در تورات هست.]

حضرت رضا ﷺ پرسید: آیا حیقوق پیغمبر را می‌شناسی؟ گفت: آری کاملاً از احوال او باخبرم.

[امام رضا فرمودند: آیا حیقوق نبی را می‌شناسی؟ الآن یکی از کتاب‌های عهد عتیق کتاب حیقوق نبی است. در این مناظره حیقوق تعبیر شده باء یا یاء و در مواردی با باء ضبط شده است، باء را یک نقطه بگذاری می‌شود یاء. امام رضا ﷺ فرمودند: آیا حیقوق پیامبر را می‌شناسی؟ گفت: بله می‌شناسم. رأس الجالوت گفت: بله کاملاً از احوال او باخبرم.]

فرمود: به طوری که تورات هم اطلاع داده نامبرده خطاب به مردم خود گفت: بیان خدا از طرف کوه فاران هویدا می‌گردد و آسمان‌ها از تسبیح احمد و پیروان او

مملو می‌گردد. لشکریان او در دریا همان‌گونه حرکت می‌کنند که در صحرا راه می‌روند آن‌گاه که بیت المقدس رو به ویرانی گذارد کتاب تازه‌ای برای ما می‌آورد.

[امام رضا فرمودند: به‌گونه‌ای که در عهد عتیق و تورات آمده است حقیق نبی که همان حبقوق است. خیلی یاء یا باءش مهم نیست. چون عرض کردیم خدمت شما اسماء عبری با اسماء عربی‌اش تفاوت پیدا می‌کند. موسی را عرب‌ها می‌گویند موسی، عبری می‌گوید موشی. به جای سین، شین می‌آورد. موشی. موشی دایان که شما می‌گویید، مقصود اسم او موسی است پیش یهودی‌ها، منتهی موسی را موشی تلفظ می‌کنند، با شین و یاء. پس اسماء در زبان عبری در زبان عربی با هم تفاوتی دارد. مثل خود تلفظ فارسی و عربی و تلفظ لاتین و انگلیسی با هم تفاوت دارد. شما می‌گویید مریم. زبان انگلیسی می‌گوید ماری، به مریم می‌گوید ماری. شما می‌گویید ابراهیم، او می‌گوید آبراهام. این‌ها تلفظ‌ها خیلی مهم نیست، یکی است. پس حبقوق یا حبقوق به قول یهودی‌ها می‌شناسی؟ گفت: بله آقا می‌شناسم. احوالاتش هم از پیامبران بنی‌اسرائیل است کاملاً خبر دارم. فرمودند تورات از قول حبقوق پیامبر. کتاب حبقوق نبی هست در تورات موجود است. تورات خبر داده که حبقوق خطاب به مردم و امت خودش این‌جور گفت: گفت بیان خدا از طرف فاران هویدا می‌گردد و آسمان‌ها از تسبیح احمد و پیروان او مملو می‌گردد. لشکریان او در دریا همان‌گونه حرکت می‌کنند که در صحرا راه می‌روند. یعنی دریا و آب مانع از حرکت این لشکر نیست. آن‌گاه که بیت المقدس رو به ویرانی گذارد کتاب تازه‌ای برای ما می‌آورد. بیت المقدس در فتح مسلمان‌ها تخریب شد. مسلمان‌ها دوباره ساختند زمان خلیفه دوم، زمان خلفای اموی که فتح شد، تخریب شد دوباره آن را ساختند. کتاب تازه‌ای برای ما می‌آورد. امام رضا (علیه السلام) فرمودند: این در کتاب حبقوق نبی شما، در تورات آمده است.]

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: مقصود از کتاب، قرآن کریم است و خطاب به رأس

الجالوت گفت: آیا اعتراف می‌کنی که این مطالب گفتار حقیق است؟
 در پاسخ گفت: آری آنها اظهارات نامبرده است و ما هم انکاری نداریم».^۱
 [امام رضا فرمودند: مراد از این کتاب تازه قرآن است. بعد به رأس الجالوت
 فرمودند: آیا اعتراف می‌کنی که این مطالب در کتاب حقیق نبی هست؟
 در پاسخ گفت: بله آقا. تمام این مطالبی که خواندید از کتاب حقیق نبی در
 کتاب او در تورات وجود دارد].
 دیگر بس است، پس تا اینجا موسی را در تورات فرمودند، بعد می‌آیند سر
 داود و زبورش بعد هم سر جناب عیسی و انجیلش. چون گفت نبوت پیامبر
 خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای من ثابت کن از تورات موسی، انجیل عیسی و زبور داود. آقا از
 موسی شروع کردند بعد می‌آیند سر داود و زبورش. بعد هم عیسی و انجیلش. باز
 تتمه‌اش ان شاء الله چهارشنبه.
 وصلی الله علی محمد وآله.

۱. ترجمه عیون أخبار الرضا عليه السلام ص ۱۳۹-۱۳۵، ترجمه آیه‌الله حاج شیخ محمدتقی آقاجنقی
 اصفهانی.

جلسه هفدهم^۱:

دنبالهی مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگِ یهودیان و زرتشتیان و صابئین

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بحثی که داشتیم امروز ظاهراً جلسه سوم فرمایشات علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء است با ارباب ادیان. دیدید که با جاثلیق پیشوای بزرگ مسیحیان مناظره‌ای انجام دادند و جاثلیق تسلیم شد. گفت آقا از رأس الجالوت با او صحبت کنید. رأس الجالوت بزرگ یهودیان بود. آقا مناظره و صحبت را با او شروع کردند تا رسید به آنجایی که رأس الجالوت گفت شما برای من از کتاب تورات موسی، زبور داود و انجیل عیسی دلیل بیاور بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله. امام رضا از تورات و از کتاب شعیای نبی و از کتاب حیقوق پیامبر دلیلشان را بیان کردند. حالا نوبت رسید به زبور داود. حُب زبور داود و کتاب شعیای نبی و کتاب حیقوق یا حیقوق پیامبر، اینها جزء عهد عتیق و منضم به تورات است. اما نسبت به زبور داود امام رضا علیه السلام این جور فرمودند:

«حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: داود درضمن درخواست‌های [دعاهای] خود عرضه می‌دارد [زبور داود نیایش‌های داود است.^۱ می‌گوید:] پروردگارا برانگیزان [مبعوث کن] آن کس که پس از فترت و نابسامانی، کار مردمان نیک تو را بپا بدارد. [یعنی یک دوران فترت است، کسی نیست. پس از دوران فترت و نابسامانی او بیاید و راه و رسم انبیاء را با یک شریعت جدید زنده کند. این عبارت زبور داود بود. این عبارت از زبور داود است].

از رأس الجالوت پرسید: آیا پیغمبری به جز از محمد سراج داری که پس از دوران فترت آیین حق را احیا کرده باشد.

[پس امام رضا این مبعوثی که بعد دوران فترت است را تطبیق می‌کند بر پیامبر خاتم که غیر از محمد (صلی الله علیه و آله) کسی نیامده است که شریعت و آیین داشته باشد.]
رأس گفت: آری این درخواست تمنای داود است ولیکن منظور او عیسی بن مریم بود نه محمد بن عبدالله.

[رأس الجالوت گفت: بله این دعایی که از داود خواندید درست است این در زبور داود هست اما شما چرا این را آمدید تطبیق کردید بر پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) آن را تطبیق کن بر عیسی مسیح. حالا خود رأس الجالوت، عیسی را هم قبول ندارد اما در مقام مناظره می‌گوید چرا تطبیق کردی، گفتمی مراد پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) است؟ بگو

۱. و بنابر تعبیر برخی از دانشمندان سرودهای ظهور امام زمان (عج) است، چون در موارد متعددی در مزامیر مختلف اشاره به امام زمان (عج) دارد، از آن جمله: مزمور ۳۷، آیات ۹ و ۱۱ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۹ و ۳۴ و مزمور ۲۵، آیات ۲ و ۵ و ۱۳، مزمور ۲۷، آیه ۱۴، مزمور ۳۱، آیه ۲۴، مزمور ۱۳۰، آیه ۵، مزمور ۶۷، آیه ۴ و ۶، مزمور ۷۲، آیات ۲ و ۴ و ۶ و ۷ و ۸، مزمور ۶۸، آیه ۳.
در کتاب «پژوهه‌ی مهدوی» تألیف استاد علامه علی‌اکبر مهدی‌پور (عج) ۵۵ مزمور از ۱۵۰ مزمور مزامیر داود را در مورد امام زمان (عج) می‌دانند. همچنین آیاتی از تورات و انجیل را که در مورد بقیة الله الاعظم (عج) است را برشمرده‌اند که طالب می‌تواند به آن کتاب ارجمند مراجعه فرماید.

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۲۷۹

مراد عیسای مسیح علیه السلام است. چرا او نباشد؟]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اشتباه کردی عیسی سنت تازه‌ای نیاورد بلکه با آیین موسی موافقت داشت و تا روزگاری که از میان مردم ناپدید شد آیین ویژه‌ای از خود نیاورد.

[امام رضا فرمودند: یک خطا مرتکب شدی. اشتباه تو این است که عیسی سنت جدید و شریعت جدیدی را نیاورده. عیسی هیچ شریعت و آیین جدیدی را با خودش نیاورده. آیین و شریعت عیسی همان آیین و شریعت موسی است با یک اصلاحاتی. بنابراین آیین جدید حساب نمی‌شود. تا آن موقعی که عیسی از میان مردم رفت آیین ویژه و جدیدی از خودش نیاورده و در انجیل هم این جور آمده. پس تا اینجا تمام شد. این هم از داود و زبورش. این جمله قابل تطبیق بر عیسی بن مریم نیست چون عیسی شریعت ندارد. شریعت که می‌گوییم یعنی فقه، یعنی احکام عملی. این که می‌گوییم عیسی یعنی عیسای واقعی، و الا کلیسای امروز که اصلاً شریعت ندارد، اصلاً فقه ندارد. به شما گفتم آن نوکیش مسیحی به هم‌کلاسیش در دانشگاه گفته بود: تو گناه می‌کنی؟ گفته بود: خب ممکنه است من که معصوم نیستم، بعضی وقتها. گفته بود: من دیگر گناه نمی‌کنم. چرا، چگونه گناه نمی‌کنی؟ گفته بود: مسیحی شدم. وقتی مسیحی شدم همه چیز دیگر حلال است. بنابراین من دیگر گناه مرتکب نمی‌شوم. مسیحیت امروز که اصلاً شریعت ندارد، فقه ندارد. یک سری دستورات و کلیات اخلاقی است. بله مسیحیت و آیین واقعی عیسای مسیح هم فقه و شریعتش عبارت است از همان فقه و شریعت موسی با یک اصلاحاتی، با یک تعلیقه. بنابراین این فقه جدید نیست. آن پیامبری که با آیین و شریعت و فقه تازه و جدید و نوین آمده است، او فقط پیامبر خاتم صلوات الله علیه است و آن که داود درخواست می‌کند، این است که پروردگارا بعد از فترت و نابسامانی مبعوث کن کسی را که کار مردمان نیک تو را بپا بدارد. یعنی از نو زنده کند آیین پیامبران را. و این قابل تطبیق

نیست مگر بر پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد گفته بود از انجیل دلیل بیاور. حالا آقا از انجیل برایش دلیل می‌آورد.]

در انجیل آمده همانا پسر زن شایسته [یعنی مریم] از میان مردم می‌رود و پس از او فارقلیطا ظهور می‌کند.

[فارقلیط را گفتیم یعنی تسلی‌بخش، آرامبخش. یعنی بفرمایید کسی که مورد ستایش قرار گرفته است و کسی که مورد ستایش قرار گرفته است ترجمه‌ی همان احمد و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. این را هم بحث کردیم یک روز.]
و او کسی است که از گناهان می‌کاهد.

[این کلمه از گناهان می‌کاهد را مقایسه کنید با آن چیزی که در انجیل است، تفاوت دارد.]

و همه پوشیدگی‌ها را توضیح می‌دهد.

[یعنی همه آنچه که مخفی است او تفسیر و توضیح و بیان می‌کند.]

و به پیغمبری من گواهی می‌دهد.

[به پیامبری عیسی مسیح. پیامبر خاتم گواهی داده است ﴿مَا أَلْمَسِيحُ أَبْنُ

مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ﴾ نیست عیسی مگر رسول خدا.]

چنان چه من به پیغمبری او گواهی می‌دهم.

[من عیسی به پیامبری خاتم انبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گواهی می‌دهم که فارقلیط باشد.]

من برای شما پند و امثال آوردم و او تأویل کلام حق را می‌آورد.

[من یک سری پند و نصیحت و موعظه آوردم برای شما و او کلام خدا را

تأویل و حق مطلب را برای شما بیان خواهم کرد. پس هم از تورات، هم از زبور

داود، هم از انجیل عیسی مسیح برایش برهان اقامه کردند و بشارت ذکر کردند.]

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا (علیه السلام) با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۲۸۱

حضرت رضا (علیه السلام) خطاب به رأس الجالوت [بزرگ یهودیان] فرمود: پرسشی از تو درباره حضرت موسی (علیه السلام) دارم، در پاسخ گفت: پرستان را ایراد فرمایید.

حضرت رضا (علیه السلام) پرسید: دلیل تو بر نبوت موسی بن عمران چیست؟

[امام رضا پرسیدند: دلیل برای این که موسی بن عمران پیامبر خداست

چیست؟ چه دلیلی داری؟ از کجا می گویی موسی پیغمبر است.]

رأس [الجالوت] گفت: آن است که معظم له معجزاتی آورده که هیچ یک از

پیغمبران گذشته چنان معجزاتی از خود اظهار نمودند.

[می گوید معجزات موسی خیلی بزرگ است پس بنابراین او پیغمبر خداست.]

امام (علیه السلام) پرسید: مانند چه معجزاتی؟ در پاسخ گفت: دریا را شکافت [شکافته

شدن دریا] و عصا را به شکل اژدها درآورد و از سنگ چشمه هایی ایجاد کرد [از

سنگ چشمه بیرون آورد که عصای خودش را به سنگ زد ﴿فَأَنْبَجَسَتْ مِنْهُ أَشْتَاتَا

عَشْرَةَ عَيْنًا﴾] و ید بیضا که موجب شگفتی بینندگان بود داشت [ید بیضایش بود

دستش را داخل پیراهنش می کرد بیرون می آورد نور می داد و این معجزات که

معجزات بسیار بزرگ و شگفتی است موسی داشته.] و امثال اینها از معجزات دیگر

که مردم از آوردن آنها عاجز و بیچاره بودند [و از آوردن این معجزات مردم ناتوانند

بنابراین موسی بن عمران پیامبر خداست.]

حضرت رضا (علیه السلام) تصدیق کرد [امام رضا فرمودند درست است ما قبول

داریم] و افزود: هرگاه دلیل تو بر نبوت حضرت موسی معجزات و خوارق عادات

باشد بایستی هرکس که ادعای پیغمبری کند و معجزاتی که مردم از ایجاد آنها عاجز

باشند، بیاورد نبوت او را تصدیق کنی.

[چون موسی چرا پیغمبر است؟ چون معجزه داشته. پس هرکس مثل موسی

معجزه داشته باشد تو باید نبوتش را تصدیق کنی؟ درست است بزرگ یهودیان؟
 رأس [الجالوت] گفت: چنین نیست که موسی را به خاطر معجزاتش پذیرفته
 باشم بلکه تقرب بی سابقه‌ای در پیشگاه خدا داشت و ما آن پیغمبری را به مقام نبوت
 می‌پذیریم که همانند موسی دارای همان‌گونه معجزه باشد.

[رأس گفت: قبول نداریم این را. ما این‌جور نیست که موسی را به خاطر
 معجزاتش پذیرفته باشیم بلکه موسی به درگاه ذات ربوبی یک تقریبی داشته است که
 ما به واسطه‌ی این که موسی به درگاه رب دارای این تقرب بی سابقه است، او را به
 مقام نبوت پذیرفته‌ایم. بنابراین هرکس که معجزه بیاورد نه. یعنی چه می‌خواهد
 بگوید؟ چون تقرب که وسیله اندازه‌گیری دست مردم نیست که ببینید هر چیزی
 یک وسیله اندازه‌گیری می‌خواهد. تقرب و وسیله اندازه‌گیری چیست؟ چیزی نیست
 که دست مردم باشد. می‌خواهد بگوید که موسی معجزه داشت اما معجزاتش کوچک
 نبود. معجزات موسی معجزات بزرگی است. مانند: دریا را شکافتن. دیگر دریا
 شکافتن که کار آسانی نیست با آن کیفیتی که در باب معجزات دادیم. بنابراین باید
 معجزاتی که می‌آورد بزرگ باشد. یک وقت یک کسی در حد زکام و سردرد و اینها
 را شفا می‌دهد می‌گوید نه ما یک امامزاده‌ای می‌خواهیم که مرده زنده کند نه این که
 در حد سردرد و زکام شفا بدهد، باید معجزاتش معجزات بسیار بزرگ باشد.]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: بنابراین چگونه به نبوت پیغمبران پیش از موسی
 اقرار می‌کنید و حال که آنان مانند موسی نه دریا را شکافتند و نه از سنگ دوازده
 چشمه جاری ساختند و ید بیضا نداشتند و عصا را به شکل اژدها در نیاوردند، رأس
 گفت پیش از این گفتم پیغمبرانی را به مقام نبوت می‌پذیریم که دارای معجزه و
 خوارق عادت باشند و هرچند هم خوارق عاداتی همانند موسی نداشته باشند باز هم
 نبوت آنها برای ما قابل قبول است.

[امام رضا باز هم با او راه آمدند. گفتند بسیار حُب. پس بنابراین اگر داستان

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا (علیه السلام) با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۲۸۳

این است که باید معجزات بسیار بزرگی داشته باشد که این معجزات بسیار بزرگ دلیل بر تقرب به درگاه الهی باشد، پس شما نبوت پیغمبران قبل از موسی را چه جوری اقرار می‌کنی؟ قبل موسی کسی دریا نشکافت. کسی عصا نزد به سنگ، و با اشاره یا با عصا ﴿فَأَنْبَجَسَتْ مِنْهُ أَتْنَتَا عَشْرَةَ عَيْتًا﴾^۱ دوازده چشمه شود یا عصا بیندازد ازدها شود. ما قبل از موسی این معجزات بزرگ را نداریم. پیامبران قبل از موسی را چه جوری تصدیق می‌کنی؟ چون آنها که معجزات بزرگ ندارند. رأس الجالوت گفت: بله من گفتم پیغمبرانی را به مقام نبوت می‌پذیریم که دارای معجزه و خوارق عادات باشد هرچند مثل موسی هم معجزاتشان بزرگ نباشد. دوباره عدول کرد از حرفش. پس اول مقابل امام رضا (علیه السلام) گفت: معجزه‌ی بزرگ. حضرت گفتند حُب پیغمبران قبل از موسی این معجزات را نداشتند که این معجزاتشان خیلی بزرگ باشد. گفت خیلی خب همین قدر که معجزه و خارق عادت داشته باشند ما می‌پذیریم ولو معجزاتشان مثل موسی به آن بزرگی نباشد.]

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: پس چرا به نبوت عیسی اقرار نمی‌کنی با آن که او مرده زنده می‌کرد و کور مادرزاد و بیماری پیسی را شفا می‌داد و از گل پرنده‌ای ساخت و در آن دمید و به فرمان خدا به پرواز درآمد.

[امام رضا فرمودند: خیلی خب، حالا رسیدیم تا اینجا. پس اگر کسی بیاید دعوی نبوت داشته باشد و معجزه داشته باشد، شما باید قبول کنید. حالا امام رضا فرمودند: چرا پس نبوت عیسی را قبول نمی‌کنید؟ یهودی‌ها عیسی را قبول ندارند. یهودی‌ها دامن مریم را آلوده می‌دانند به کار زشت و عیسی را دروغگو می‌دانند. فرمودند: چرا نبوت عیسی را اقرار نمی‌کنی با این که عیسی مرده زنده می‌کرده، کور مادرزاد، بیماری پیسی شفا می‌داده از گل پرنده می‌ساخته و در آن می‌دمیده و پرنده

۱. سوره اعراف، آیه ۱۶۰.

به پرواز...؟ این معجزاتی که قرآن برای عیسی نقل می‌کند. می‌گویند این معجزات عیسی، چرا شما یهودی‌ها عیسی را قبول ندارید؟
 رأس گفت: مردم می‌گویند عیسی چنین کارهایی انجام داد ما خود آنها را ندیده‌ایم.

[رأس الجالوت بزرگ یهودیان جواب داد: این‌هایی که شما گفتید را مردم می‌گویند که عیسی چنین کارهایی را انجام می‌داده، ما که خودمان ندیدیم. ما که ندیده‌ایم، گویند عیسی چنین می‌کرده. ما ندیده‌ایم عیسی چنین کند].
 امام علیه السلام فرمود: مگر آن چه را به موسی نسبت می‌دهید دیده‌اید؟ جز این نیست که موثقان از اهل خبر معجزات موسی را نقل کرده‌اند که او چنین و چنان کرد.
 گفت: آری.

فرمود: همچنین مردم مورد اطمینان گفته‌اند عیسی بن مریم چنین و چنان کرد بنابراین وجه ترجیح چیست که به موسی ایمان آورده‌ای و به عیسی ایمان نیاورده‌ای.

[امام فرمودند: مگر آنهایی که از موسی است را دیدی که از عیسی ندیدی؟ آن معجزات موسی را هم تو ندیده‌ای الا این که موثقان، آنهایی که قابل توثیق و اعتمادند و اهل خبر و گزارش هستند، گزارشات معجزات موسی کلیم را نقل کردند که موسی این کارها را کرده. چون آنهایی که ثقافتند و اهل گزارش درست هستند، گزارش کردند که موسی چنین کرده تو قبول کرده‌ای. گفت: بله آقا همین‌طور است. فرمودند: خب ما نسبت به عیسی مسیح هم همین گزارشات را داریم. آنهایی که اهل خبرند، اهل گزارش هستند، نسبت به عیسی مسیح این گزارشات را آورده‌اند که عیسی نیز دارای چنین معجزاتی بوده و اینها هم مورد اعتمادند. بنابراین وجه تفصیل چیست؟ که به ندیده‌ی موسی ایمان آوردی اما به ندیده‌ی عیسی ایمان

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۲۸۵

نمی‌آوری. در حالی که نسبت به هر دو گزارشاتی رسیده از کسانی که مورد اعتمادند].

رأس قفل به دهان زده بی‌جواب ماند.

[رأس الجالوت دیگر دهانش بسته شد. دیگر جوابی نداشت که بدهد.]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آن چه را درباره موسی و عیسی اظهار داشته‌اند درباره محمد و سایر پیغمبران نیز درست است.

[حضرت ادامه دادند، امام رضا فرمودند: آنچه که در مورد موسی و عیسی بیان شده در مورد پیامبر خاتم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و در مورد پیامبران قبل از او، در مورد همه انبیاء الله اعلام شده و اظهار شده و خبرهایش و گزارشاتش به ما رسیده]. از جمله معجزات پیغمبر ما، آن که یتیمی بود بینوا و چوپان و کارگرِ بازرگان، کتابی نخوانده و به مکتبی نرفته بود در عین حال قرآنی آورد که سرگذشت همه پیغمبران در آن آورده شده و از سرگذشت پیشینیان و آیندگان تا روز قیامت اطلاع داده علاوه بر این از کارهایی که مردم در خانه‌هاشان مرتکب می‌شده خبر داده است و امثال اینها از معجزات ناشمار دیگر.

[حالا معجزات پیامبر خاتم را می‌شمارند، می‌فرمایند: اما از جمله معجزات پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله این است که پیامبر ما یتیم بود، «کان یتیمًا فقیرًا»، یک بچه یتیم، فقیر، چیزی هم نداشت. «راعیاً أجیراً» یک چوپان روزمزد. مزدش را دادند می‌رفت چوپانی. «اجیر» اجرت بگیر. «لم یتعلم کتاباً» هرگز به مکتب نرفت. مدرسه نرفت. استادی که کتاب یادش بدهد نداشت. «ولم یختلف إلی معلم» بیش هیچ معلمی و استادی درس نخوانده و رفت و آمد نداشته. این یتیم فقیرِ اجیرِ مزدبگیر که مزد کار و کارگر بوده. کارگری می‌کرده، کتاب تعلیم نگرفته، به پیشگاه مکتب استاد زانو زده است، «جاء بالقرآن» این کتاب آسمانی را آورده که در این کتاب آسمانی سرگذشت همه پیغمبران آمده. سرگذشت پیشینیان و آیندگان تا روز قیامت در آن

آمده. و اطلاع داده علاوه بر این به مردم خیر داده که مردم در خانه‌هایشان چه کارهایی را انجام می‌دهند، چه چیزهایی را ذخیره می‌کنند و امثال این معجزات. پس پیامبر ما این معجزات را داشته است. قرآن را ذکر کرده‌اند، خبرهای غیبی پیامبر را و بعد از آن فرمودند و معجزات بسیار دیگری. «و جاء بآیات كثيرة لا تحصى» اینقدر معجزه داشته که قابل شمردن نیست. دو تا از آن را گفتند. بنابراین پیامبر ما آمده با دعوی نبوت با معجزات. چرا قبولش نمی‌کنی به عنوان پیامبر، یهودی؟]

رأس گفت خبرهای عیسی و محمد از نظر ما درست نیست و ما نمی‌توانیم به موضوعی که حقیقت آن ثابت نبوده اقرار کنیم.

[رأس الجالوت بزرگ پیشوایان یهودیان گفت: خبرها و گزارشاتی که در مورد صدور انواع معجزات از عیسی و محمد ﷺ می‌شود به نظر ما درست نیست. ما گزارشات را قبول نداریم. وقتی به نظرمان درست نیست، نمی‌توانیم به موضوعی که در نزد ما ثابت نشده و از حقیقت آن اطلاعی نداریم اقرار کنیم؛ یعنی در صدور گزارشات تردید کرد.]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هرگاه چنان باشد که تو می‌گویی آن کس که به درستی عیسی و محمد گواهی داده شاهد زور و فرد مجبوری بوده؟ وی پاسخی نداد.

[امام رضا علیه السلام فرمودند: خیلی خب پس اگر چنین باشد که تو می‌گویی آن کسی که به درستی این گزارشات نسبت به عیسی و نسبت به محمد گواهی داده شاهد زور بوده است. می‌گویند پس این‌ها که همه مردم می‌گویند. اینها همه نسبت به معجزات عیسی و نسبت به معجزات پیامبر خاتم ﷺ، اینها پس همه دروغ می‌گویند. خب اگر این گزارشات دروغ است که ثقات، آنهایی که اهل خبر و نقل هستند و آدم‌های درستی هستند، این گزارشات را می‌دهند، خب به وسیله همین گزارشات هم معجزات موسی به ما رسیده. پس بنابراین نسبت به موسی هم جاری

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۲۸۷

می شود. پس باید موسی را هم منکر شویم. نمی شود که «باءك تجر بأی لا تجر». تا جناب موسی قبول داریم گزارشات را، از موسی به بعد گزارشات را قبول نداریم. گوشمان دیگر نمی شنود. چشمانمان دیگر گزارشات را نمی تواند بخواند. ببینید برهان تمام است. گفت به یهودی: موسی چرا پیغمبر است؟ گفت: چون معجزه دارد. گفت: پس هر که معجزه داشته باشد پیغمبر است. گفت: نه. معجزه های بزرگ. فرمودند: خب پیغمبران قبل موسی معجزات بزرگ نداشتند. گفت: خیلی خب معجزه داشته باشد کافی است. فرمودند: اگر هر که معجزه داشته باشد پیغمبر خداست و موسی به این دلیل پیغمبر است، عیسی و محمد هم معجزه دارند، چرا آنان را قبول نداری؟ و شروع کردند معجزات عیسی را شمردن، معجزات پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را شمردن. گفت ما این گزارشات را قبول نداریم. گزارشاتی که نسبت به معجزات عیسی و محمد است را ما قبول نداریم. گفتند: چه جور شد تا مادامی که این گزارشات از موسی می رسد، تا آنجا این گزارشات را قبول دارید از موسی به بعد گزارشات را قبول نمی کنی. این ها همه یک سری گزارش و اخبار و خبر است به ما رسیده و این خبرها توسط ثقات نقل شده و به تواتر بعضی وقت ها به ما رسیده، بنابراین چرا قبول نمی کنی؟ تا موسی را قبول می کنی از موسی به بعدش را قبول نمی کنی. تا اینجا که رسیدند دیگر «فلم یجر جوابا» دیگر جوابی نداشت بدهد، سرش را زیر انداخت.

این چندمین بود؟ این دومین بود. اولی جاثلیق، بزرگ مسیحیان رسید به آنجایی که گفت آقا برای من کافیت، با یکی دیگر صحبت کن. من تسلیمم، من دیگر حرفی ندارم. رسیدند به رأس الجالوت، بزرگ پیشوای یهودیان، آن هم سرش را زیر انداخت، دیگر جوابی ندارد که بدهد. این دومین نفری بود که امام رضا علیه السلام به قول برخی ضرب فنی اش کردند، جوابی نداشت بدهد. آمدند سر بزرگ پیشوای زرتشتیان.

آن دوستانی که گفتند در مورد زرتشت هم ای کاش صحبت می کردی، چند

کلمه کوتاه آخر این درس. چون امروز گزارشاتی هم می‌رسد البته ولو کم که در اثر تبلیغات ماهواره‌ای زرتشتیان یا بعضی از سلطنت‌طلب‌ها، بعضی از این بچه‌ها می‌گویند ما چرا دین آباء و اجداد خودمان را قبول نکنیم، ما آیین زرتشت را گردن می‌نهیم، ما چرا برویم دنبال محمد عربی و دنبال عرب‌ها. فکر می‌کنند این دنبال عرب‌ها رفتن است. پیامبر خاتم است. کاری به عرب‌ها ندارد، مگر وقتی کسی مسیحی می‌شود دنبال عیسای ناصری می‌رود. عیسی اهل شهر ناصره در فلسطین است. دنبال عیسای ناصری می‌رود و ناصری و فلسطینی می‌شود و عبری می‌شود و بنی‌اسرائیلی می‌شود. عیسی از بنی‌اسرائیل است دیگر. نه. قصه این نیست که بخواهد عرب شود. یک پیامبری است پیامی آورده برای تمام جهانیان و دعوتش جهانی است. بله خودش نژادش عرب است، اما نه این که دعوتش مختص به عرب‌ها باشد. یا اگر شما دنبال او بروید دنبال عرب‌های ملخ‌خور رفته‌اید مثلاً. نه این حرف‌ها در کار نیست].

هزید سرآمد دانشمندان ایرانی بود حضرت رضا (علیه السلام) خطاب به وی فرمود:

دلیل تو بر پیغمبری زرتشت که خود را پیغمبر خوانده چیست؟

[آمدند سراغ پیشوای زرتشتیان. امام رضا به او گفتند. او ساکت است. او بیچاره اینقدر ترسیده، پیشوای زرتشتیان که صدایش در نمی‌آید. خودش را مثل آن دو تا جلو نینداخته. امام به او رو کردند و گفتند: بسیار حُب جناب پیشوای زرتشتیان، پیغمبری زرتشت را از کجا اثبات می‌کنی؟ زرتشت پیغمبر خداست، شما زرتشتی‌ها معتقدید. از کجا می‌گویید زرتشت پیغمبر خداست؟ این یک پاراگراف را هم فقط برای نقد زرتشتیان می‌خوانم. امام رضا با همین دو جمله کار را تمام کردند].

در پاسخ گفت: زرتشت چیزهایی آورده که پیشینیان همانند آن را نیاوردند و ما هم او را مشاهده نکرده‌ایم و از پیشینیان خود شنیده‌ایم وی چیزهایی را حلال

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا (علیه السلام) با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۲۸۹

دانسته که دیگران روا ندانسته‌اند و ما هم به همین مناسبت به وی گرویده‌ایم.

[جواب می‌دهد که پس سؤال امام رضا این است جناب هیربد بزرگ، پیشوای بزرگ زرتشتیان از کجا می‌گویی زرتشت پیغمبر خداست؟ جواب داد گفت که: آقا زرتشت چیزهایی آورده که پیشینیان نیاورده‌اند. ما هم ندیدیم زرتشت را. حالا این حرف‌ها را در مناظره با آن دو تا شنیده یاد گرفته. می‌گویند ما هم زرتشت را ندیدیم اما از پیشینیان خودمان، از پدران خودمان شنیده‌ایم که زرتشت یک چیزهایی را حلال کرده که دیگران آنها را حلال نمی‌دانستند. چون پدران ما این را به ما گفتند ما هم به همین مناسبت زرتشت را به عنوان پیامبر خدا قبول کرده‌ایم.]

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: مگر نه این است که از ناحیه نقل قول به وی

گرویده‌اید؟

[امام رضا (علیه السلام) فرمودند: پس بنابراین چرا زرتشت پیغمبر است؟ پس شما از ناحیه نقل قول رسیده‌اید به پیامبری زرتشت. دیگران گفته‌اند زرتشت پیامبر است ولو پدرانتان. شما هم قبول کرده‌اید که زرتشت پیامبر است. درست است؟] هر بد گفت: آری.

[بزرگ پیشوای زرتشتیان گفت بله درست است. پدرانمان گفتند این پیامبر

است و ما هم قبول کردیم.]

فرمود: پیروان انبیای دیگر نیز طبق اخباری که از پیغمبرانشان داشته‌اند و موسی و عیسی نیز اخباری متعرض گردیده‌اند به آنها گرویده‌اند بنابراین چگونه موسی و عیسی و محمد را قبول نداری و شخص ناشناسی را از راه استماع خبر به پیغمبری برگزیده‌اید؟! هر بد پاسخی نداد.

[امام رضا فرمودند: پیروان پیامبران دیگر هم همین اخبار را نسبت به پیامبران

خودشان دارند. یهودیان هم می‌گویند پدران ما می‌گفتند موسی پیغمبر است.

مسیحیان هم می‌گویند پدران ما می‌گویند عیسی پیامبر است. مسلمانان هم می‌گویند

پدران ما می‌گفتند محمّد پیامبر است. بنابراین آنها هم پیامبرند. چه جور است که شما زرتشتیان نبوت موسی، عیسی، محمّد صلی الله علیه و آله را قبول ندارید اما نبوت زرتشت را که نمی‌شناسیدش. یک شخص ناشناس است از راه شنیدن خبر پدرانتان تصدیق می‌کنید و او را به نبوت می‌پذیرید؟ یعنی ببینید برهان اگر جاری باشد همه جا جاری است. اگر بناست یک عده‌ای بیایند بگویند فلانی پیغمبر است، حُب این عده در مورد موسی و عیسی و محمّد هم می‌گویند. شما چرا زرتشتش را قبول کردید آنها را قبول نکردید. تمام. چگونه است که موسی و عیسی و محمّد را قبول نداری و شخصی ناشناس را از راه استماع خبر که پدرانتان به شما گزارش کرده‌اند به پیغمبری برگزیده‌اید؟ جناب پیشوای بزرگ زرتشتیان همین جا سرش را انداخت پایین دیگر صدایش در نیامد. هیچ جوابی نداشت.]

حضرت رضا علیه السلام پس از سکوت هر بزد خطاب به حاضران فرمود: هر کدام از شما که مخالف با دین اسلامید اگر پرسشی دارید بدون واهمه به پرسش خود بپردازید و سؤالات خود را مطرح نمایید^۱.

[امام رضا بعد از این که پیشوای بزرگ زرتشتیان سکوت کرد فرمودند: حالا هر کدام از شماها که مخالف با دین اسلام هستید اگر پرسشی دارید بدون واهمه پرسش خودتان را طرح کنید. سؤالاتتان را مطرح کنید تا من جواب دهم.]
تا اینجا مناظره امام رضا علیه السلام را اگر چه ادامه دارد وامی‌گذاریم و نکته‌ای را در مورد آیین زرتشت خدمت دوستان عرض می‌کنیم.

گزارش اجمالی از آیین زرتشت

امام رضا آخر بحث سراغ زرتشتیان رفتند و ما هم وارد می‌شویم، حیف

۱. ترجمه عیون أخبار الرضا علیه السلام ص ۱۴۱-۱۳۹، ترجمه آیه‌الله حاج شیخ محمدتقی آقاجفی اصفهانی.

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا (علیه السلام) با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۲۹۱

است، یک گزارشی از آیین زرتشت به شما بدهم. آن وقت آن بچه جوان جاهلی که گمان می‌کند که اگر مسلمان باشد فرهنگ نیاکانی‌اش بر باد رفته است. گمان می‌کند عرب‌ها و مسلمانان آمدند و ایران را خراب کردند و به غارت و یغما بردند و بنابراین من باید به آیین پدرانم، ایرانیان زرتشتی باشم. برای آن بچه پسر که تحت تأثیر تبلیغات سلطنت‌طلب‌ها واقع شده است یا پیشوایان زرتشت این چند نکته کوتاه، خیلی کوتاه، و اجابت دعوت و درخواست آن برادر عزیزمان که گفت ای کاش بحثی را نسبت به زرتشتیان انجام می‌دادید. همین چند دقیقه فرصتی که داریم کوتاه یک تکه برای زرتشتیان می‌آییم خدمت شما.

اولاً اینکه اصلاً زرتشت کیست؟ هویتش کجاست؟ کی [چه زمانی] بوده است؟ اصلاً زرتشتی هست یا نیست؟ خلاف است و اختلاف هم بسیار شدید است. یعنی مثلاً بعضی تاریخ زمان زرتشت را می‌گویند شش هزار سال قبل از افلاطون است. اول مورخ یونانی که از زرتشت نام برده کرانتوس است که خودش ۵ قرن قبل از میلاد می‌زیسته. او نمی‌گوید که زرتشت شش هزار سال قبل از میلاد است. او می‌گوید زرتشت هزار و هشتاد سال قبل از میلاد مسیح است. بنابراین نقل زرتشتی‌ها و ولادت زرتشت ۶۶۰ سال قبل از میلاد مسیح است. یعنی ۷ قرن زودتر از مسیح. این ۷ قرن در بعضی از تاریخ‌ها و نقل‌ها به ۱۱ قرن و در بعضی از نقل‌ها به ۶ هزار سال یعنی ۶۰ قرن تجاوز می‌کند. ۶ قرن تا ۶۰ قرن، ببینید چقدر فاصله‌اش است. ۶۰۰ سال تا ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح. یعنی در مورد شخصیت زرتشت اصلاً یک اختلاف بسیار بزرگ است.

بعضی حتی آمدند گفتند زرتشت همان ابراهیم است. ابراهیم خلیلی که داریم پدر توحید، او زرتشت است. حالا این را هم گفته‌اند به خاطر اینکه آتش در مقابل

ابراهیم، خدا خطاب کرد که ﴿كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ﴾^۱ ای آتش بر ابراهیم برد و سلام باش. این‌ها آتش را چون حرف خدا را شنید و ابراهیم که همان زرتشت است را نسوزاند، آتش شد یک نماد مقدس. این هم یک قول است.

پس اصلاً هویت زرتشت گرفتار یک اختلاف بزرگ است که اصلاً زرتشت چه زمانی بوده؟ ببینید ولادت عیسی مسیح تقریباً معلوم است. ولادت پیامبر ما دقیقاً معلوم است. موسی حدوداً معلوم است. داستان زرتشت اصلاً معلوم نیست مال چه قرنی است؟ هویت تاریخی زرتشت اصلاً مجهول است.

هرکس که زرتشت باشد و متعلق به هر قرنی باشد، در اثر دو مطلب آیین زرتشت که برخی از ایرانیان به او معتقد بودند رو به افول نهاد. آن دو تا چه بود؟ یکی غلبه اسکندر مقدونی بود که اسکندر مقدونی بر قسمت‌هایی از ایران غالب شد و یکی دیگر ظهور نور محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که دیگر با آمدن پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسلام تمام ایران را گرفت و آنهایی که باقی ماندند بر آیین زرتشت دیگر شدند انگشت‌شمار. یک تعداد کمی در اصفهان بود، خیلی کم. یک تعداد کمی در یزد بود. یک تعداد کمی از یزد و کرمان و آن محدوده مهاجرت به تهران کرده بودند. این‌ها یک تعداد بسیار محدودی به آیین زرتشت در ایران باقی مانده بودند. ما در مورد هر پیامبری چهار مرحله را باید مورد بحث قرار دهیم. چهار مرحله را ملاحظه کنید ببینید کدامش در مورد زرتشت تمام می‌شود:

۱- اصل وجود این پیغمبر: اصلاً چنین پیغمبری بوده یا این پیغمبر، پیغمبر روایی و افسانه‌ای است. اصلاً اصالتش محلّ تردید است.

۲- بعد از اینکه چنین شخصی بوده، آیا او صلاحیت نبوت را داشته است یا

نداشته؟

۱. سوره انبیاء، آیه ۶۹.

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا (علیه السلام) با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۲۹۳

۳- به فرض که خودش صلاحیت منصب نبوت را دارد آیا دعوتی که کرده است صلاحیت قبول دارد یا نه؟ یعنی محتوای دعوت.

۴- دلیل مثبت برای ادعای خودش بیاورد.

از یک پیغمبر این ۴ چیز را می خواهیم.

یک بار دیگر می گویم:

۱- اصل وجودش، آیا اصلاً حقیقت است چنین شخصی یا افسانه است. رستم و اسفندیار است. افسانه است که:

رستم یلی بود در سیستان مَنَش کردَمَش رستم داستان

رستم را فردوسی درست کرده است. رستم یک پهلوانی بوده در سیستان. این پهلوان را رستمش کردن، افسانه بافتن فردوسی است.

یعنی آیا این شخصیت اصلاً اصلش، وجودش، وجود دارد یا نه؟

۲- به فرضی که اصلش حقیقت داشته باشد آیا او آدمی است که صلاحیت ادعای نبوت دارد یا نه؟

۳- بعد اینکه صلاحیت نبوت دارد، دعوتش، دعوتی است که قابل پذیرش است (محتوای دعوت) یا نه.

۴- آیا بر اینکه من پیغمبرم می تواند اقامه برهان و استدلال و معجزه کند یا نه؟

این شد چهار مرحله. هر پیغمبری باید چهار مرحله اش به اثبات برسد. جناب زرتشت در هر چهار مرحله اش، با عرض معذرت از هموطنان خودم، مردود است. هیچ کدام در حق زرتشت تمام نیست. بنابراین زرتشت را به عنوان پیامبر اصلاً نمی شود پذیرفت. یک به یک بحث کنیم:

۱- در اینکه اصلاً زرتشت وجودی حقیقی است یا افسانه. از تولدش بفهمید. قرن هفتم قبل از میلاد است. قرن یازدهم قبل از میلاد است. یا شصت قرن قبل از

می‌لاد است. خب این اختلاف در ولادت کسی به افسانه بیشتر شبیه است. اصلاً معلوم نیست شخصیتی به نام زرتشت وجود خارجی داشته باشد.

۲- وقتی معلوم نیست خودش شخصیتش حقیقی باشد ما نمی‌دانیم او چه کسی بوده؟ چه خصوصیاتی دارد؟ چه ویژگی‌هایی دارد؟ آیا ویژگی پیامبران بر او بار می‌شود؟ یعنی آیا صلاحیت شخصی برای دعوی نبوت دارد یا ندارد؟ نمی‌دانیم. پس مرحله دوم هم در موردش ناتمام است.

۳- مرحله سوم دعوتش قابل پذیرش باشد. دعوت او اموری که خلاف عقل در آن هست وجود نداشته باشد. برای شما خواهم گفت دعوت زرتشت قابل پذیرش نیست. چرا؟ ببینید. زرتشت واجب الوجود را موسوم می‌کند به اهورامزدا. اهورامزدا یعنی سرور دانا. اشکالی ندارد اسمش را هرچه می‌خواهی بگذار. واجب الوجود را می‌گویند اهورامزدا است. خدا، اهورامزدا است. قبول چون با اسم که دعوا نداریم، تو بگذار اهورامزدا یعنی سرور دانا. یعنی سید العالم. تعبیر سید به خدا می‌شود کرد. یا سیدی. دانا و العالم نسبت به کون و ما کان و ما یکون عالم به ذات و ذات باری است، این هم اشکالی ندارد. می‌گویند از اهورامزدا، هرمز متولد شد. خب به سلامتی خدا زاییده، یک پسر هرمز. متولد شد از او هرمز که بهترین موجودات است و خالق موجودات دیگر است. یعنی هرمز بقیه را خلق کرده. هرمز چه چیز خلق کرد؟ هفت تا نور خلق کرد که این هفت نور پادشاهان آسمان هستند. اسم‌هایشان چیست؟ امشاسپندان. اهورامزدا بیا پایین. هرمز را خلق کرد نه خلق، می‌گویند تولد یافت. از اهورامزدا، هرمز تولد یافت. از هرمز، هفت امشاسپندان که امشاسپندان، پادشاهان آسمان هستند، خلق نمود. بعد از امشاسپندان، یزدان را. تازه بعد این‌ها تازه هرمز، یزدان را آفرید. و بعد از آن سایر مخلوقات نیک را آفرید. آن وقت اینها (زرتشتیان) می‌گویند امشاسپندان که پادشاهان آسمانند. یزدان، آفتاب، ماه، آتش، آب و همه درختان که هرمز خلق کرده باید برای همه اینها سجده کنید. و

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا (علیه السلام) با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۲۹۵

همه اینها مقدسند چون مخلوقات هرمز هستند. اما چون آتش به ما از بقیه چیزها بیشتر کمک می‌کند سجده‌ی در مقابل آتش را از آن نباید غفلت کرد. این اعتقاد را نمی‌شود پذیرفت استحاله عقلی دارد. غیر قابل پذیرش است چرا؟ چون اهورامزدا هرمز را زاییده و هرمز اینها را آفریده و اینها جنبه‌ی خیر دنیاست.

نقطه مقابل زرتشتیان شرور را به اهریمن نسبت می‌دهند. یعنی برای هستی دو منبع خیر و شر قائلند. شرور را اهریمن خلقت کرده است و خیر را یزدان و در نهایت برو بالا می‌رسی به اهورامزدا. بنابراین قائل به دو مبدأ خیرات و شرور هستند. بنابراین آیین، آیین توحیدی نیست. ثنویت است. دوگانه‌پرستی است. منبع خیرات و منبع شرور و این برایش برهان اقامه کردیم که استحاله دارد نمی‌شود قبول کرد. مضافاً به اینکه زایش برای اهورامزدا، خدا قائل شده‌اند و خدا هم نمی‌تواند فرزند داشته باشد. این هم استحاله دارد. و خلقت مختص به ذات باری است، هیچ کس دیگری خالق نیست. خالق فقط خداست.

اگر یک وقتی خدا نسبت می‌دهد خلقتی را به اعجاز به پیامبرانش. مثل جناب عیسی که گل را درست کرد و دمید پرند شد. ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۱. یعنی اینها خلقت موردی است. علی نحو اعجاز، به نحو موجبه‌ی جزئی در یک موارد خاصی خدا این قدرت را به پیغمبرش داده و إلا الخالق هو الله. تمام شد و هیچ کس دیگری نیست. خلقت فقط از آن خدا است. بله به شکل معجزه پیامبری بتواند یک خلقتی به اذن الله انجام دهد این را منکر نیستیم. این درست است. اما این موجبه‌ی جزئی است نه اینکه خدا خلقت را داده باشد دست یزدان. اهورامزدا تحویل یزدان داده. اهورامزدا تحویل

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

پسرش هرگز داده. این‌ها نمی‌شود. این‌ها استحاله دارد بحث‌هایش را هم در قسمت توحید این مباحث کردیم. بنابراین محتوای اعتقاد زرتشتیان استحاله عقلی دارد. قابل پذیرش نیست.

و اگر بیاید در احکام دینشان. حلال و حرام‌ها، شریعت، فقه. آن را که دیگر نپرس. چیزهایی در فروع دینشان دارند، بعضی‌هایش را برای شما می‌گویم: تزویج محارم، تزویج خواهر و برادر اشکالی ندارد در آیین زرتشت. البته از بس این تزویج محارم قبیح است و توسط اسلام، قبیح شمرده شده و بدشان می‌آید مردم از این قصه، الآن منکرند. شما به زرتشتی‌ها بگویید تزویج محارم، ازدواج خواهر و برادر در آیین شما هست می‌گویند نه نیست. اما در تاریخ می‌گوید پادشاهان ایران بعضی از آنها اصلاً زرتشتی شدند تا خواهر خودش را بتواند تزویج کند.

غسل با ادرار گاو. احترام فوق‌العاده به گاو و سگ. جزء مقدساتشان است. سوزاندن مرده‌ها و غیر اینها.

اینها آیین احکام زرتشتی است و الآن شما زرتشت را بخواهید یک فقه، یک شریعت به شما بدهد، ندارد. به شما فقط زرتشت چیزی که دارد ارائه دهد امروز فقط پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک است، همین تمام شد، برو به سلامت. این فقه است؟ این که فقه نیست. این که شریعت نیست. فقه و شریعت این است که قبل از ولادت برنامه داشته باشد تا بعد از مردن. در همه جهات باید برنامه داشته باشد. چهار تا کلمه‌ی اخلاقی، ما نمی‌گوییم این حرف بدی است، پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک، این حرف خوبی است. حرف بدی نیست. اما این جمله‌های اخلاقی، این که شریعت نیست، این که فقه نیست، این که آیین نیست. بنابراین داستان زرتشت محتوای دین، هم از لحاظ اعتقادی قابل پذیرش نیست و استحاله عقلی دارد، هم از لحاظ احکام و شریعت و فقه قابل پذیرش نیست. این هم مال محتوا.

چهارم: به فرض که ما همه اینها را نادیده بگیریم از کجا می‌شود گفت

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا (علیه السلام) با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۲۹۷

زرتشت پیغمبر خداست؟ چه دلیلی در اثبات دعوی نبوت زرتشت امروز وجود دارد؟ این هم مرحله چهارم. هیچ دلیل مثبت بر ادعای زرتشت امروز وجود ندارد. شما نگوئید مگر برای موسی و عیسی دلیل مثبت هست. بله هست. دلیل مثبتشان است؟ قرآن دلیل مثبت ادعای موسی و عیسی است. ما اگر قرآن هم نگفته بود این حرف را در مورد موسی و عیسی می‌زدیم که دلیل مثبت بر ادعایشان نیست. قرآن آنها را تصدیق می‌کند. اما قرآن زرتشت را تصدیق نمی‌کند. هیچ جای قرآن نیست تصدیق زرتشت. هیچ جای قرآن وجود ندارد. ما از کجا بگوئیم زرتشت اصلاً پیغمبر بوده است؟ چه دلیلی وجود دارد؟ چه کسی می‌تواند اثبات کند نبوت زرتشت را؟

بله امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه صلوات المصلین موقعی که ایران فتح شده بود و خلافت به امیر علیه الصلاة والسلام رسید. امیر (علیه السلام) مجوسیان را که بر آیین زرتشت بودند ملحق به اهل کتاب کردند، فقط همین، هیچ چیز دیگر نیست. یعنی نه روایات می‌گوید زرتشت پیغمبر است، نه قرآن می‌گوید. نه اثبات کتاب آسمانی برای اینها می‌کند. فقط سیره‌ی عملی امیرالمؤمنین است، می‌بوسیم روی چشم می‌گذاریم، غیر از این هیچ چیز دیگر نیست. که امیر (علیه السلام) ألحقهم بأهل الكتاب. امیر ملحقشان کردند به اهل کتاب و احکام اهل کتاب را در مورد زرتشتیان بار کردند. اگر امیرالمؤمنین این کار را نکرده بودند، یک دلیل بر اینکه اصلاً زرتشت پیغمبر است، احدی نمی‌توانست اقامه کند و این دلیل هم اثبات نبوت زرتشت و کتاب آسمانی زرتشت نیست. چون ألحقهم بأهل الكتاب. امیر نفرمود اینها اهل کتابند، مثل پیروان مسیح و پیروان موسی. ملحق به اهل کتاب کردند. ملحق غیر خود ملحق به است. بنابراین یک الحاق بیشتر نیست. یعنی ما عملاً احکام اهل کتاب را برای‌شان بار می‌کنیم، اما

۱. رجوع کنید به کتاب وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۲۸، ح ۷ و ۸، باب ۴۹ از ابواب جهاد العدو، چاپ مؤسسه آل‌البتیت (علیه السلام).

عملاً تبعداً نه حقیقتاً و واقعياً؛ و قبل از امیرالمؤمنین در یک روایت^۱ دارد که رسول الله محمد مصطفی ﷺ نیز با آنان معامله اهل کتاب کردند. پس اثبات نبوت زرتشت اصلاً امکان‌پذیر نیست اما در شریعت اسلام برای آنها احکام اهل کتاب طبق دستور پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بار می‌شود. احکام تبعدی است نه اینکه واقعاً زرتشت پیغمبر باشد و کتاب آسمانی داشته باشد. پس چرا بعد از انقلاب در این مملکت آیین بزرگداشت زرتشت گرفته شد و بعضی‌ها پیام‌هایی صادر کردند و او را پیامبر خدا نامیدند؟ بعد از این همه خون شهدا. و اینکه همه‌ی این خون‌ها به خاطر قرآن و اسلام بود. چرا چنین کردند، این یک سؤال است که هم این دنیا باید جواب بدهند هم در جهان دیگر.

مناظره امام رضا با رئیس صابین

«عمران صابی که سرآمد متکلمان عهد خویش بود اظهار داشت ای دانشمند مردمان، هرگاه مرا به پرسش از خودت دعوت نکرده بودی اقدام به پرسش از شما نمی‌کردم زیرا من به کوفه و بصره و شام و جزیره مسافرت کرده‌ام و با بسیاری از متکلمان به گفتگو با پرداخته‌ام و هیچ کدام دلیل استواری برای یکتای بی‌همتا که قائم به وحدانیت است برای من نیاورده‌اند، اینک اجازه می‌فرمایید پرسش خودم را در این زمینه به عرض برسانم.

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: هرگاه در گروه حاضر عمران صابی وجود داشته باشد بدون شک تو هستی.

عرض کرد: آری من عمران صابیم.

فرمود: ای عمران هرچه می‌خواهی بیرس و پای از جاده انصاف بیرون مگذار و از راه درستی تجاوز مکن.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۹، ص ۲۱۸، ح ۷، باب ۱۳ از ابواب دیات النفس، موثقه سماعة بن مهران.

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۲۹۹

عمران گفت به خدا سوگند ای آقای من زیر بنای گفتگوی من آن است که از مباحثی که حضور مبارک مطرح می‌کنم مطالبی بیاموزم و کسب اطلاعات تازه‌ای بنمایم و امیدوارم همچنان که فرمودید رعایت کمال انصاف را بنمایم.

امام علیه السلام فرمود: پرسش‌های خود را مطرح کن، حاضران برای شنیدن طرح گفتگوی عمران با امام بر یکدیگر پیشی می‌گرفته و هرچه بیشتر همگی حواس خود را متوجه پاسخ و پرسش می‌نمودند.

عمران پرسید: موجود اول کیست و نخستین آفریده او چیست؟

فرمود: اینک آماده پاسخ‌های خود باش، و افزود موجود اول یعنی یکتای بی‌همتا همواره یکتای بی‌انبازی بود که حدود و اعراضی برای آن متصور نبوده و پیوسته در این حال بوده پس از این بدون آن که سابقه‌ی آفرینشی باشد موجودی را که دارای حدود و اعراض گوناگون بود بیافرید و وجود او را بر پایه‌ی ماده‌ای مستقر نداشت و آفرینش او را همتای صورت سابقه داری مقرر نفرمود پس از این به آفرینش دیگر از موجودات از برگزیدگان و آنها که با یکدیگر اختلاف و ائتلاف دارند پرداخت و همچنین رنگ‌ها و طعم‌ها و چشش‌ها بیافرید و افراد را به رنگ‌های مختلف بیاراست در حالی که به هیچ یک از آفریدگان به هیچ وجه نیازی نداشت و از ناحیه آنها کسب موقعیتی برای خود ننمود و زیادی و نقصانی از آنها در خویش ایجاد نکرد.

سپس فرمود: آیا فهمیدی چه گفتم؟ عمران گفت: آری.

فرمود: ای عمران هرگاه خدای متعال موجودات را برای رفع نیازمندی خود آفریده بود باید موجوداتی بیافریند که کاملاً رفع نیازمندی از وی بنمایند و مجبور بود دو چندان آنچه را آفریده است بیافریند زیرا یاوران هر اندازه بیشتر باشند صاحب آنها نیرومندتر و بهتر می‌تواند رفع نیازمندی از خود بنماید در نتیجه شمارش نیازمندی او بی‌اندازه بود زیرا با هر آفریده‌ای حاجت تازه‌ای برای خود ایجاد

می‌کرد و به همین مناسبت گفتم خدای متعال آفریدگان خویش را برای رفع نیازمندی خود نیافریده.

آری آفریدگان خود را به یکدیگر نیازمند ساخته و برخی را برتر از برخی دیگر قرار داده و در این فضیلت نظر ویژه‌ای برای خود نداشته چنان چه از آن دسته دیگر بیم ناراحتی احساس ننموده و قصد انتقام نداشته.

عمران پرسید: آیا خدا از وجود خود باخبر است؟

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: علم بشیء برای نفی خلاف آن است که جاهل باشد و در خدای متعال جهلی وجود ندارد تا با علم به آن نفی جهل کرده باشد. عمران پرسید علم خدا چگونه است؟ آیا به انتقاش صورت حاصله ذهنیه است که در ضمیر عالم پیدا می‌شود یا به غیر آن.

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: هرگاه علم او به صورت ذهنیه باشد آیا برای آن نهایتی خواهد بود یا نه؟ عمران گفت بدیهی است دارای نهایتی است.

حضرت رضا پرسید مقصود از ضمیر چیست و به چه کیفیتی معلومات باری تعالی در ضمیر او انتقاش پیدا می‌کند، عمران پاسخی نداد.

حضرت فرمود: در این جا از تو می‌پرسم آیا این ضمیر را به ضمیر دیگر باید ادراک نماید یا نه؟ اگر بگویی ادراک آن به ضمیر دیگر است پاسخ صحیحی نبوده (زیرا به اصطلاح یا دور خواهد بود یا تسلسل) بلکه باید گفت خدای متعال موصوف به ضمیر و صورت ذهنیه نمی‌شود و علم او فعل اوست و تجزیه در ذات او راه ندارد و مانند آفریدگانش علمش حصولی نمی‌باشد.

عمران پرسید: حدود آفریدگان و انواع آنها را بیان فرمایید:

فرمود حدود آفریدگان به شش نوع تقسیم می‌شود به این شرح:

بخش اول: آنهایی هستند که بر اثر لمس کردن و دیدن و موزون بودن

احساس شوند مانند بیشتر از چیزها

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۳۰۱

دوم: موجوداتی که به اوصاف مزبور محسوس نباشند مانند روح
بخش سوم: آنهایی هستند که با وزن و لمس و رؤیت و رنگ و چشش
احساس نوشتند مانند هوا و آسمان و فرشتگان

بخش چهارم: آنهایی هستند که دارای مقدارند از قبیل اشکال و طول و عرض
بخش پنجم: اعراض ثابت‌اند که به حواس درآیند از قبیل رنگ و روشنایی
بخش ششم: اعراض غیر ثابت‌اند از قبیل اعمال و حرکاتی که برای ایجاد
موجودات به ظهور رسند و آنها را به حالات مختلف درآورند و زیاد و کم کنند و
خود اعمال و حرکات که بیشتر از اندازه احتیاج وقتی شاغل نمی‌شوند به جز از
آثارشان قراری ندارند و همانند کلام است که خود نیست می‌گردد و اثرش باقی
می‌ماند.

پرسید آن‌گاه که خدا تنها بود و چیزی جز او و با او نبود آیا بر اثر آفرینشی
که ایجاد می‌کرد تغییری در ذات او به وجود نمی‌آمد.

فرمود: خدا قدیم است و تغییری در قامت او بر اثر آفرینش به وجود نمی‌آید
بلکه آفرینش بر اثر اراده او تغییر می‌کند.

پرسید: به چه چیز می‌توان او را شناخت؟ فرمود او را باید به غیر خود او
شناخت پرسید غیر او کدام است؟ فرمود: مشیت و اسم و صفت و امثال آنها و
همگی آنها حادث و آفریده و در دست تدبیر او می‌باشند.

عمران پرسید: پس خدا چیست؟ فرمود: نوری است که ماورای خود را منور
ساخته و آفریدگان آسمان و زمین خویش را به لوازم و حیثیات وجود ایشان هدایت
نموده و تو هم بیشتر از آن چه من از حقیقت توحیدی باخبرم نخواهی دانست.

عمران گفت: مگر نه این است که خدا پیش از آفرینش موجودات ساکت بود
و سخن نمی‌گفت و پس از آفرینش آنها گویا گردید.

فرمود: سکوت در جایی بکار می‌رود که پیش از آن نطقی بوده به همین

مناسبت نمی‌گویند چراغ ساکت بود و سخن نمی‌گفت، و هم نمی‌گویند چراغ اراده کرده به ما نور دهد زیرا روشنایی فعل چراغ نیست بلکه چراغ همان نور است و آن‌گاه که روشنی دهد می‌گوییم چراغ ما را روشن ساخت و از درخشندگی او بهره‌ور شدیم.

عمران پرسید: آن چه می‌دانم آن است که در ذات خدا بر اثر آفرینش تغییری به وجود می‌آید.

فرمود: این اظهاریه کاملاً محال است که تغییر آنچه او ایجاد کند، ذات او را نیز تغییر دهد.

ای عمران آیا هیچ‌گاه اتفاق افتاده که آتش خود را تغییر دهد یا خود را بسوزاند و یا هیچ‌گاه روی داده که چشم خود را ببیند؟

عمران گفت: آری چنان است که فرمودید، بفرمایید آیا خدا در وجود آفریدگان خود است یا آفریدگان در وجود او می‌باشند.

امام علیه السلام فرمود: خدا عالی مقام‌تر از این است که در خلق درآید یا خلق در او درآیند و به زودی این موضوع را برای تو توضیح خواهم داد، فرمود آن‌گاه که آئینه را به دست گرفته و صورت خود را در آن می‌بینی تو در آنی یا آئینه در تست؟ و هرگاه هیچ کدام نباشد چگونه استدلال می‌کنی صورتی که در آئینه ظاهر گردیده صورت تو باشد.

عمران گفت: از راه درخشندگی بدان استدلال می‌کنم.

امام علیه السلام فرمود: آیا درخشندگی که در آئینه وجود دارد بیش از درخشندگی است که در دیدگان تو موجود است، گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: درخشندگی بیشتر را به ما نشان ده. پاسخی نداد.

امام علیه السلام فرمود: آری همان نور است که تو را به صورت مجسم در آئینه هدایت می‌کند در عین حالی که در وجود هیچ یک از شما چنان نوری وجود ندارد،

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا (علیه السلام) با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۳۰۳

و امثال اینها از ماندهای دیگر که جاهلان بی‌خبرند.

در این موقع امام (علیه السلام) به جانب مأمون توجه کرده فرمود: هنگام نماز فراسید. عمران به عرض رسانید: پرسش مرا قطع نکنید و دل مرا نشکنید. فرمود: نماز می‌خوانیم و به زودی باز می‌گردیم.

پس حضرت رضا (علیه السلام) و مأمون از جای برخاسته، امام در درون دارالخلافه به نماز پرداخت و مردم به اتفاق محمد بن جعفر در بیرون دارالخلافه نماز گذاردند، امام (علیه السلام) در محل خود آمده عمران را به حضور طلبیده فرمود به سؤال خود ادامه بده.

عمران پرسید: آیا توحید خدا حقیقی است یا اعتباری؟

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: همانا آفریدگار یکتا پیوسته بی‌همتا موجودی با او نبوده دومی نداشته معلوم و مجهول محکم و متشابه مذکور و منسی نبوده به نام چیزی از چیزها که جز خودش باشد نامیده شده زمانی نداشته و نخواهد داشت به چیزی پایدار نبود و نخواهد بود به چیزی متکی نیست و در چیزی قرار نیافته پیش از آن که موجودات را بیافریند سابقه‌ای نداشتند و صفاتی که بر او اطلاق می‌شوند صفات حادث و محض برای فهم صفات اوست.

پس از این فرمود: ابداع و مشیت و اراده سه نقطه متفاوت‌اند که دارای معنی واحد می‌باشند، اولین موجودی را که ایجاد کرد و اراده به وجود آن پیدا نمود و مشیتش به ایجاد آن تعلق گرفت حروف بود، حروف زیرا بنای همه چیز و رهبر هرگونه ادراک‌کننده و توضیح ده مشکلات‌اند به وسیله‌ی آنها درست یا نادرست امتیاز پیدا می‌کند و فعل و مفعول و معنی و مفهوم به دست می‌آیند و بالاخره کلیه‌ی امور وابسته‌ی به آنهاست.

آن‌گاه که حروف ایجاد شدند معنایی جز خود نداشتند آن هم معنایی متناهی و وجود علیحده‌ای نداشتند زیرا به ابداع وجود پیدا کرده‌اند، نور نخستین فعل خدا

بود که خود نور آسمان‌ها و زمین است و حروف مفعول همان فعل‌اند و حروف آنها‌یند که چرخ هرگونه کلام و عبارت در محور آنها به حرکت می‌آید و خدا آنها را برای تنظیم کارها به آفریدگان خویش آموخته است.

حروف عبارت از سی و سه حرفند که بیست و هشت حرف از آنها عربی‌اند و دوازده حرف از آنها سریانی و عبرانی و پنج حرف آنها مشترک در لغات دیگر و پنج حرف دیگر که حروف قبیحیح باشد نیز به حسب اقالیم صورت‌های مختلف به خود گرفته‌اند که فعلاً محلی برای گفتگوی از آنها باقی نیست، حروف با احکامی که متعلق به آنهاست و با شمارشی که دارند فعل خدایند چنان چه فرمود ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ بنابراین ﴿كُنْ﴾ فعل خداست و یکون مخلوق او.

اینک اولین آفریده‌ی خدا ابداع است که وزن و حرکت و گوش و رنگ و حس ندارد و آفریده دوم که حروف‌اند وزن و رنگ ندارند ولیکن مسموعند و به نظر نمی‌آیند، آفریده سوم که از سایر انواع است محسوسات و ملموسات‌اند که دارای چشم‌اند و به نظر می‌آیند.

خدای متعال پیش از همه چیز ابداع را بیافرید زیرا پیش از خدا دیگری نبوده و خود انبازی نداشته و ابداع پیش از حروف است و حروف هم جز بر خود بر چیز دیگری دلالت نمی‌کنند.

چگونه حروف به غیر خودشان دلالت نمی‌کنند؟ فرمود: برای این که مفردات آنها به تنها معنایی ندارند و چون آنها را مرکب فرمود دارای معنای ویژه‌ای گردیدند در نتیجه هرگاه کلمه‌ای را از چهار حرف یا پنج حرف یا شش حرف یا بیشتر یا کمتر ترکیب کنند معنای مقصود بدست می‌آید بدیهی است معنای مزبور حادث بوده

۱. سوره‌های: بقره، آیه ۱۱۷؛ آل عمران، آیات ۴۷ و ۵۹؛ انعام، آیه ۷۳؛ نحل، آیه ۴۰؛ مریم، آیه ۳۵؛ یس، آیه ۸۲؛ غافر، آیه ۶۸.

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۳۰۵

و سابقه وجودی نداشته.

عمران پرسید: از کجا بفهمیم که حروف دارای معنای علیحده نبوده‌اند؟
فرمود: هرگاه حروف را به‌طور انفراد ذکر کنی مثلاً بگویی (ا ب ت ث ج ح خ) تا به آخر از حروف تهجی معنایی جز خود آنها احساس و ادراک نخواهی کرد و هرگاه آنها را ترکیب کردی و اسم و صفت برای معنای مقصود خود قرار دادی معنای تازه‌ای از آنها ادراک می‌کنی که موصوف و مسمی را تعیین می‌نمایند، آیا فهمیدی؟
گفت: آری.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: صفت جز بر موصوف و اسم جز بر معنی و حدّ جز بر محدود دلالت نمی‌کند بنابراین اسما و صفات حق تعالی دلیل بر کمال و وجود خدایند و دلالتی بر احاطه به ذات او ندارند چنان چه ترییع و تثلیث و تسدیس بر محدود خود دلالت می‌کنند.

زیرا ما می‌توانیم به وسیله اسما و صفات او را بشناسیم ولیکن نمی‌توانیم او را به درازا و پهنا و کمی و زیادی و رنگ و وزن و امثال آنها محدود نماییم، و مقام ذات اقدس باری تعالی بالاتر از آن است که آفریدگان او بتوانند وی را همانند خود بشناسند و تحدید نمایند در عین حال خدا را به صفاتش موصوف می‌دارند و با اسمایش می‌خوانند و این‌گونه اسما و صفات را از آن نظر ویژه خود قرار داد تا آنها که طالب حق‌اند نیازی به رؤیت او نداشته و نخواهند که سخن او را استماع نمایند و یا او را با اعضای خود لمس کنند و یا به قلب خود به وی احاطه نمایند در نتیجه اگر صفاتش بر او دلالت نکنند و نتوانند او را به اسم بخوانند از طرف دیگر پی به معنای اسم و صفات نبرند مستلزم آن است که بندگان او، وی را با اسما و صفاتی که از معنای آنها بی‌اطلاع‌اند عبادت کنند و معبود یکتا غیر از خدا باشد زیرا اسما و صفات او غیر او می‌باشند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیا فهمیدی؟ عرض کرد: آری بیشتر بفرمایید.

فرمود: ای عمران بکوش تا عقیده‌ی بیهوده‌گویان را برای خود اختیار نکنی زیرا آنان معتقدند خدای متعال در روز قیامت برای رسیدگی به کیفر و پاداش مردمان هویدا می‌گردد لیکن در دنیا دیده نمی‌شود.

هرگاه عدم ظهورش در دنیا محض برای نقصان او باشد در آخرت هم دیده نخواهد شد، آری این عده از افراد مردم کور و کوری هستند که ناخودآگاه از حقیقت دور افتاده‌اند خدا فرمود: آنها که در این دنیا کورند در آخرت هم از بهره‌وری از حقایق محروم‌اند.

و افزود خردمندان می‌دانند استدلالی را که برای عالم آخرت می‌آورند همانند استدلالی است که برای دنیا آورده‌اند یعنی به چه دلیل خدا در این عالم دیده نمی‌شود به همان دلیل هم در آن دنیا دیده نمی‌شود.

آری اگر کسی بخواهد امثال این موضوعات را به اندیشه و رأی خود تحصیل کند مسلماً جز دوری از خدا و حقیقت بهره دیگری نبرده زیرا این‌گونه معلومات را خدای متعال ویژه عده‌ای قرار داده که خردمند و عالم و فهمیده‌اند.

عمران پرسید: ابداع مخلوق است یا غیر مخلوق؟

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: ابداع موجودیست ساکن که رابطه میان علت و معلول است که دیده نمی‌شود و مخلوق بودنش از آن نظر است که حادث است و خدا که آن را احداث نمود مخلوق برای اوست آن‌گاه که خدا ابداع را آفرید موجود ثالثی نبود و آنچه آفریده‌ی خداست مخلوق او می‌باشد آفریده خدا از اینها بیرون نیست یا ساکن است یا متحرک یا مختلف است یا مؤتلف حقیقت آن برای ما معلوم است یا نامعلوم و هر آنچه محدود باشد آفریده خداست.

در ذیل بیان فوق افزود هر چیزی که به حواس ظاهره ادراک شود معلوم برای آنها است و هر حاسه‌ای دارای یک نوع نیروی بخصوصی است که به وسیله‌ی آن ادراک می‌کند و قلب آدمی قدرت فوق‌العاده‌ای دارد که همگی محسوسات را

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۳۰۷

ادراک می نماید.

ای عمران خدا یکتایی که قائم به خود است و تقدیر و تحدیدی در ذات او وجود ندارد آفریده‌ای را به وجود آورده که هم مقدر است و هم محدود، و آن چنان به دست می‌آید که آنچه را در آغاز آفریده در او موجود بوده یکی تقدیر و دیگری مقدر و در هیچ یک رنگ و وزن و ذوق وجود نداشته در عین حال یکی یکی از آن دو به وسیله‌ی دیگری ادراک می‌شود و هر دو به خود ادراک می‌شوند و خدا موجودی را که قائم به خود باشد به غیر از همان چه را که دلیل بر توانایی خود اوست نیافریده است.

بنابراین خدای متعال یکتای بی‌همتایی است که انبازی ندارد و حقیقت او برای هیچ کس معلوم نمی‌باشد لیکن آفریدگان او به یکدیگر نیازمندند متأسفانه مردم بی‌اطلاع از وصول به این حقیقت در حیرت شده و خواستند از طریقه تیرگی بیرون آیند برخلاف انتظار به تیرگی بدبخت‌کننده‌تری افتاده و خدا را چون خود ستودند و از حقیقت دور افتادند با آن که اگر خدا را به صفاتش و آفریدگانش را به صفاتشان ستوده بودند اظهاری از روی فهمیدگی کرده و به سیاه‌چال اختلاف نمی‌افتادند و گرفتار نمی‌شدند خدا همه را به راه راست هدایت فرماید.

عمران پرسید: خدای متعال در کجاست و آیا چیزی او را در احاطه‌ی خود قرار می‌دهد و آیا تغییر حالی در او به وجود می‌آید و آیا نیازی به چیزی دارد.

امام علیه السلام فرمود: بدیهی است پاسخ تو را می‌دهم و از تو می‌خواهم تا پاسخ مرا با کمال دقت توجه کنی زیرا پرسش تو از مهم‌ترین مسائلی است که ممکن است مورد سؤال واقع شود و آنها که گرفتار تردیدهای فکری هستند کم‌تر به حقیقت آن پی می‌برند لیکن خردمندان از پی بردن به حقیقت آن درمانده نمی‌باشند.

ای عمران نخست باید دانست هرگاه خدای متعال موجودات و پدیده‌ها را به منظور رفع نیازمندی خود آفریده بود ممکن بود بگویند خدای متعال آفریدگان خود

را بدان جهت از نیستی به هستی آورده تا رفع احتیاج از خویش بنماید با آن که هیچ‌گونه احتیاجی بدان‌ها ندارد.

و نیز خدا همواره ثابت و پایدار بود نه در چیزی قرار گرفته و نه بر چیزی آرامش پیدا نمود آری آفریدگان او به یکدیگر وابسته‌اند و برخی از آنها در برخی دیگر قرار می‌گیرند و یا از بعضی بیرون می‌آیند و خدا با قدرت بی‌زوالش همگی آنها را در اختیار خود دارد.

نه در چیزی وارد می‌شود و نه از چیزی خارج می‌گردد و موجودی هم حافظ و نگهبان او نمی‌باشد و او هم از نگهداری چیزی درمانده نمی‌گردد و کسی هم نمی‌داند چگونه خدا از آنها نگهبانی می‌نماید.

آری خدا و رسولانش و آنها که از اسرار الهی باخبرند و آنها که از فرمان او نگهبانی می‌نمایند و گنجواران احکام او می‌باشند و از آیین او کاملاً پیروی می‌نمایند به چگونگی نگهداشت او متوجهند.

آری فرمان او به اندازه یک چشم به هم زدن یا کم‌تر از آن صادر می‌شود و چون اراده آفرینش موجودی را بفرماید با فرمودن ﴿كُنْ﴾ یعنی موجود شو بلافاصله موجود می‌شود، وجود آن چیز به مشیت اراده اوست و همه موجودات در مقام آفرینش از نظر او یکسانند نه چیزی نزدیک‌تر به اوست و نه دورتر از او.

امام علیه السلام فرمود: آیا آنچه را گفتم فهمیدی؟

عرضه داشت: آری کاملاً فهمیدم گواهی می‌دهم خدای متعال هم‌چنان است که شما توصیف فرموده و توحید او را بیان فرمودید و گواهی می‌دهم محمد بنده اوست که مبعوث شده تا راه هدایت را به مردم نشان دهد و آنها را به آیین حقیقت بخواند سپس به جانب قبله متوجه شده برای شکرانه این هدایت سجده کرده و اسلام اختیار نمود.

نوفلی گوید: آن‌گاه که متکلمان دیدند عمران صابی با آن همه نیرویی که در

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا (علیه السلام) با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۳۰۹

جدل و گفتگو داشت آن چنان که کسی نمی توانست او را مجاب ساخته و از پای درآورد در برابر امام (علیه السلام) این گونه به دست و پا افتاده و بالاخره ایمان آورد، جرأت نکرده و اظهاری نمودند.

کم کم شب به سر رسید مأمون و حضرت رضا (علیه السلام) مجلس مناظره را ترک گفته و حاضران از مجلس بیرون رفتند.

نوفلی گوید: پس از پایان مجلس مناظره، با عده ای از دوستان گفتگو می کردیم محمد بن جعفر عموی حضرت رضا (علیه السلام) مرا احضار کرد آن گاه که به ملاقات وی رسیدم اظهار داشت امروز نگران حال رفیقت بودی که چگونه با ارباب بحث به جدل پرداخته بود به خدا سوگند هیچ گاه گمان نمی رفت علی بن موسی از امثال این مطالب اطلاعی داشته باشد زیرا اوقاتی که در مدینه بودیم معظم له به امثال این گفتگوها نمی پرداخت و متکلمان به منظور مباحثه با وی ارتباطی نداشتند.

در پاسخ گفتم: چنان نبود که علی بن موسی الرضا در مدینه به سکوت برگزار می کرد بلکه بسیار اتفاق می افتاد حاجیان از اطراف می آمدند و امور حلال و حرام خود را از وی می پرسیدند و آن حضرت پاسخ آنها را می داد و گاهی با ارباب جدل نیز به گفتگو می پرداخت.

شگفت است که روزگار تا چه اندازه در شکست اهل بیت طاهرین می کوشیده (که نزدیک ترین بستگانشان هم گمان اطلاعات و معلومات را در حق آنها نداشتند). محمد پس از این اظهار داشت ای محمد بیم دارم مأمون بر او حسادت ورزد و او را مسموم نماید یا او را به گرفتاری دیگری مبتلا گرداند پیشنهاد من آن است از او تقاضا کنی تا از این قبیل کارها و اظهارات دست بردارد.

در پاسخ گفتم: بدیهی است حضرت رضا (علیه السلام) چنین درخواستی را از من نمی پذیرد گذشته از این مأمون می خواهد آن حضرت را در بوته آزمایش قرار دهد تا ببیند از علوم پدرانش دارد یا نه.

محمد در پایان گفت: از جانب من به آن حضرت بگو عمویت تقاضا دارد تا از اقدام به این طرز رفتار خودداری کند و به جهاتی که در نظر دارد تمنا می‌کند تا از این قبیل بیانات دست بردارد.

نوفلی می‌گوید: پس از آن که حضور مبارک حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شدم تقاضای محمد را به عرض رسانیدم امام علیه السلام لبخندی زده فرمود خدا از عمویم نگهداری فرماید هرگاه گمان این‌گونه اطلاعات را در حق من نداشت چرا از ابراز آنها اظهار کراهت کرده.

نوفلی گوید: حضرت رضا علیه السلام به من فرمود عمران را به حضور بیاور عرض کردم: آری از محل او اطلاع دارم و می‌دانم در خانه‌ی یکی از شیعیان به سر می‌برد فرمود: مهم نیست، مرکبی را دستور داد آماده کرده دنبال وی رفتیم به مجردی که عمران حضور مبارک شرفیاب شد دستور داد جامه‌ای را آورده و ده هزار درهم نیز به وی جایزه مرحمت کرد.

به عرض رساندیم از این عنایتی که نسبت به وی فرمودید به یاد رفتار جد بزرگوارتان امیرالمؤمنین علیه السلام افتاده.

فرمود: آری این چنین خواستیم با وی رفتار کنیم سپس دستور داد سفره غذا گسترده مرا در طرف راست و عمران را در طرف چپ خود نشانید پس از صرف غذا خطاب به عمران فرمود اینک همراه دوست ما به منزل خود بازگرد بامداد حضور ما بیا تا از خوراک مدینه به تو بخورائیم.

عمران پس از آن همواره با متکلمان به جدال می‌پرداخت و بر آنها چیره می‌شد. تا کار به جایی رسید که از گفتگوی با او احتراز می‌کردند مأمون هم پس از این ده هزار درهم به وی جایزه داد و فضل به سهل نیز پول هنگفتی در اختیار او گذاشت و حضرت رضا علیه السلام تولیت موقوفات بلخ را به عهده‌ی او عنایت فرمود و

جلسه هفدهم: دنباله مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین ۳۱۱

بالاخره مالیه‌ی سرشاری به دست آورد!».

وصلی الله علی محمد وآله.

۱. ترجمه عیون أخبار الرضا علیه السلام ص ۱۵۰-۱۳۹، ترجمه آیه الله حاج شیخ محمدتقی آقاجفی اصفهانی رحمته الله.

جلسه هجدهم^۱:

برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان در نقد مسیحیت است حیقم آمد تناقضاتی که در خود اناجیل اربعه، چهار تا انجیلی که ما فعلاً داریم، انجیل مٹی، یوحنا، مرقس و لوقا است. در خود این چهار انجیل یک تناقضاتی وجود دارد، به گونه‌ای که با هم قابل جمع نیست. ببینید جناب اسقف هم می‌آید پشت شبکه‌های تبلیغ مسیحیت می‌گوید تناقضات قرآن و بعد آنجا اگر یک آیه‌ای اطلاق دارد و یک آیه‌ای دیگر خاص شده، این‌ها را تناقض حساب می‌کند. شما توجه دارید اطلاق و تقييد، عام و خاص این‌ها تناقض نیست. اطلاق و تقييد با هم جمع عرفی دارد. عام و خاص جمع عرفی دارد. ما در قرآن کریم یک مورد تناقض نداریم. اگر فقط و فقط یک مورد تناقض توانست کسی در قرآن پیدا کند، ما دست از قرآن و اسلام برمی‌داریم، حتی یک مورد. یک مورد اگر توانستید. ممکن است آن که می‌گوید تناقض است قرآن را نفهمد. اینجا با آنجا با هم

نمی‌خواند، می‌گوید این تناقض است. شیطان را مثلاً می‌گوید ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾^۱ بعد از زبان عزیز مصر به زن‌ها می‌گوید ﴿إِنَّ كَيْدُكَ عَظِيمٌ﴾^۲. می‌گوید شیطان با آن همه ید و بیضایی که دارد پس کیدش ضعیف است، زن‌ها کیدشان بزرگ است. توجه دارید این‌ها تناقض نیست. قرآن اینجا نقل قول می‌کند از عزیز مصر که عزیز مصر خطاب به زنش زلیخا که آن قضا یا را زلیخا انجام داده بود، می‌گوید ﴿كَيْدُكَ عَظِيمٌ﴾. لکن اگر کلام خدا را بخواهید ﴿كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ یعنی شیطان فقط حيله و نیرنگش وسوسه‌ی من و شما است، هیچ قدرت اجرایی ندارد. هیچ قدرتی ندارد که من و شما را به طرف خودش بکشد ببرد، ما مجبور شویم دنبال او ببریم. و لذا می‌گوییم کید او ضعیف است. شما خودتان می‌روید دنبالش. حُب نروید دنبالش. بنابراین این‌ها تناقض نیست. این‌ها جمع دارد با هم. جمعش را باید دقت کنید تا بفهمید.

بله کید خانم‌ها برای عزیز مصر خیلی بزرگ بود و او فریب خورد و او یوسف را سال‌ها در زندان کرد. پس بنابراین وقتی ما می‌گوییم تناقض، اطلاق و تقیید، عام و خاص، این‌ها پیش هیچ کس حتی در قوانین عادی و مسائل حقوقی هم این‌ها تناقض نیست. این‌ها جمع عرفی دارد. تناقض آنجایی است که یک مطلبی گفته شود بعد ضد او گفته شود، نقیض او گفته شود. به حیث که این دو کلام با هم قابلیت اجتماع ندارد. یا اولی درست است یا دومی درست است. دو تا را با هم شما نمی‌توانید بگویید درست است. این می‌شود تناقض. ما مدعی هستیم یک مورد اینچنین در قرآن پیدا نمی‌شود ﴿لَوْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۳.

۱. سوره نساء، آیه ۷۶.

۲. سوره یوسف، آیه ۲۸.

۳. سوره نساء، آیه ۸۲.

اگر این قرآن غیر کلام خدا بود شما در آن اختلافات فراوانی می‌دیدید. یعنی تناقضات آشکار در آن می‌دیدید. الان نه تناقض آشکار دارد نه تناقض خفی دارد. کلام بشر بالاخره بشر است ممکن است که در آن سهوی باشد، گرفتار یک نقدی شود. اما کلام خدا نه. ولی ما می‌بینیم در اناجیل اربعه یک تناقض‌هایی وجود دارد، با هم جمع نمی‌شود. معلوم می‌شود این‌ها کلام خدا نیست. اگر کلام خدا بود نباید با هم تناقض داشته باشد. حالا چند نمونه از این تناقضات را برای شما می‌شماریم.

تناقض اول: در نسب عیسی

از جمله تناقضاتی است که در اناجیل در مورد نسب عیسی مسیح وجود دارد. یک بار دیگر این را هم گفتم خدمت شما این داستان تناقض در نسب عیسی مسیح را. حالا فشرده‌تر می‌کنم و جمع‌بندی می‌کنم.

در انجیل‌ها شما اقلاً پنج مورد تناقض فقط در نسب عیسی مسیح که پیامبر مسیحیان است می‌بینید. این نکات را توجه کنید. در انجیل متی می‌گوید یوسف نجار پسر یعقوب این را نسب مسیح را به او می‌دهد. مسیحی که پسر یوسف نجار است و او پسر یعقوب است. در انجیل لوقا می‌گوید عیسی پسر یوسف نجار، پسر هالی. من با یوسف نجارش کاری ندارم، مسیحی‌ها یوسف نجار را شوهر مریم می‌دانند نه بابای عیسی. می‌گویند مریم بعد اینکه عیسی را به نحو اعجاز باروری کرد، ازدواج کرد. آن هم یک زن بود مثل بقیه‌ی زن‌ها. ازدواج کرد با این یوسف نجار و عیسی مسیح خواهر و برادر دارد، منتهی خواهر و برادرهای مادری، که این‌ها از مادر با او یکی هستند. حُب اگر اینجور است پس عیسی پسر یوسف نجار نیست. حالا این‌ها می‌گویند عیسی پسر یوسف پسر یعقوب در انجیل متی. در لوقا می‌گوید عیسی پسر یوسف پسر هالی. بالاخره پدر یوسف نجار کیست؟ پدرش آیا یعقوب است یا پدرش شخصی است به نام هالی؟ این یکی.

دوم: اینکه آخرالامر یوسف نجار پدر عیسی است یا نه پدر عیسی نیست،

عیسی به اعجاز به دنیا آمده. باید تکلیف این معلوم شود. اگر به اعجاز به دنیا آمده پس عیسی پدر ندارد. یوسف نجار شوهر مادر است. شوهر مادر، پدر نمی‌شود که. یوسف نجار روی داستان انجیل‌ها شوهر مریم است، بعد ولادت عیسی. حالا که این جور است پس نسب عیسی به یوسف نجار نمی‌رسد. پس الآن من می‌گویم یوسف پسر یعقوب یا یوسف پسر هالی، این‌ها دیگر دوتای آن با هم جمع نمی‌شود. مگر اینکه بگوییم که این جناب یعقوب هر گوشش یک اسمی داشته، یک گوشش یعقوب بوده، یک گوشش هالی بوده. در انجیل متی که می‌گوید یوسف پسر یعقوب است، آن درست است. آنجا که می‌گوید این یوسف نجار پسر هالی است، آن هم درست است. و این دو تا یک نفرند. ظاهراً در مسیحیت این دو نام برای یک نفر متداول باشد یا نباشد، نمی‌دانم. این هم یک وجه جمعی به آنها نشان دادیم اگر بخواهند فرار کنند، بگویند این یک نفر، دو اسم داشته.

سوم: در انجیل متی نسب یوسف نجار را به سلیمان بن داود می‌رساند. یوسف نجار را می‌برد با چند واسطه تا سلیمان پسر داود. در انجیل لوقا آن را می‌رساند به ناتان پسر داود. خب داود دو تا پسر دارد سلیمان یکی از آنهاست و ناتان یکی دیگر. این نسب آخر به سلیمان بن داود برمی‌گردد یا ناتان بن داود، این که دیگر قابل جمع نیست. ببینید این تناقضات در نسب پیغمبرشان است، خود نسب پیغمبر این مشکلات است.

چهارم: در انجیل متی پدران یوسف نجار را تا داود ۲۵ پدر می‌شمارد. در انجیل لوقا این پدران تا داود ۴۱ نفر می‌شمارد. ۲۵ تا ۴۱، ۱۶ پدر این وسط اضافه شده، یکی و دو تا هم نیست ۱۶ پدر. آیا این ۱۶ پدر هستند یا نیستند؟ انجیل متی درست است یا انجیل لوقا درست است؟

پنجم: در انجیل متی یکی از آباء را می‌شمارد زربابل بن سالتیئیل بن یکنیا. در لوقا به جای بن یکنیا دارد بن نیری. خب کدام یکی از این‌هاست؟ زربابلی که

پسر سألْتَيْبِيل است آیا او پسر یَکُونِیا است یا پسر نیری است؟ این هم یک اختلاف. ششم: باز در انجیل مَتّی یکی از پدران این یوسف را ایبهود بن زربابل می‌شناسد. در لوقا به جای ایبهود گذاشته است ريسا بن زربابل. حُب بالاخره زربابل پسر کیست؟ آیا پسر ایبهود است که انجیل می‌گوید یا ريسا است که انجیل لوقا می‌گوید؟ یعنی شما فقط در یک نسب‌نامه مسیح ۵ تناقض پیدا می‌کنید در دو انجیل مَتّی و لوقا که در یکی از این‌ها ۱۶ پدر اضافه دارد. یعنی نسبش با ۴۱ واسطه می‌رسد به داود پیامبر در لوقا. در مَتّی با ۲۵ واسطه می‌رسد. مگر اینکه شما بگویید آن نسب‌نامه‌ای که در انجیل مَتّی است مختصر شده است یعنی یک سری از آن را انداخته‌اند، حذف کرده‌اند. و الا اگر بنا باشد نسب‌نامه تمام باشد این مشکل را دارد. پس این فقط تناقضات در نسب‌نامه عیسی مسیح است. بعد هم آن تناقض اوّل ماند. یعنی اصلاً به چه مناسبت شما دارید نسبت می‌دهید عیسی را به یوسف نجار. یوسف نجار شوهر مادر عیسی است. از چه وقتی شوهر مادر، بابا شده؟! خیلی حرف است. و پسر به آن نسبت داده می‌شود در صورتی که ربطی به آن ندارد. این که تهمت یهودی‌ها است. یهودی‌ها دامن مریم را آلوده می‌دانستند. می‌گفتند مریم زنی است خطاکار. فرزندی که آورده است مال شخصی است به نام یوسف نجار. این حرف یهودی‌ها است. شما مسیحی‌ها مدعی هستید که نه، مریم مقدس است، قدیسه است. قدیسه که خطاکار نیست. ما پیروان قرآن هم به برکت قرآن مریم را تطهیر کردیم. ﴿يَمْزِجُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْنِكَ وَطَهَّرَكَ وَأَصْطَفَيْنِكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^۱. قرآن دامن مریم را تطهیر کرده. می‌گوید ﴿طَهَّرَكَ﴾ زنی که خطاب به او شده که خدا او را تطهیر کرده، دامن او آلوده نیست. قرآن تکلیف ما را با مریم، معلوم کرده. و ما ولادت او را از دامن مریم به اعجاز می‌دانیم، این تکلیف ما قرآنی‌ها. یهودی‌ها می‌گویند نه

۱. سوره آل عمران، آیه ۴۲.

خطاکار است. مریم خطاکار است. خطا از ناحیه یوسف نجار سر زده است. حُب شما که دارید نسب عیسی را به یوسف نجار می‌دهید. آقای مشتاقیان می‌گویند پدر، یوسف نجار، شوهر مادرش بوده و بچه را بزرگ کرده. آقا ابن اینجا صادق نیست. در قرآن هیچ جا نداریم ابراهیم ابن آذر. داریم؟ نه نداریم. در انجیل می‌گوید مسیح پسر یوسف.

اشکال: به سرپرست هم پدر در عرف گفته می‌شود.

جواب: پدر به سرپرست هم گفته می‌شود. الآن که یک دخترچه را از بهزیستی می‌آورند در خانه. این دخترچه طفل آمده در این خانه به زن آن خانه به مرد آن خانه می‌گوید پدر مادر. عرف هم آن زن و مرد را اطلاق پدر و مادر آن دخترچه برایش می‌کنند. چرا؟ چون آن را بزرگش کردند. سرپرست، بزرگ‌کننده این‌ها اطلاق پدر یا حتی مادر هم می‌شود، ما قبول داریم، اما پسر ابن نمی‌شود. این دخترخانم، دختر آن کسی است که از نطفه‌ی او به دنیا آمده و همچنین پسر هم پسر کسی است که از نطفه‌ی او به دنیا آمده. غیرممکن است از هر دو [پدر نسبی و سرپرست] باشد. این از هر دو نیست. بله به سرپرست پدر هم اطلاق می‌شود. پسر پدرش را دوست دارد ولی می‌خواهد سر به تن شوهرمادرش نباشد. ابن صادق است. ممکن است من پیش یک استادی درس خوانده باشم و خواندم ۱۴ سال. پدرم خدا پیامرزم هم می‌گفت تو آیه‌الله تبریزی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ را از من بیشتر دوست داری، چون استادت است، او را بیشتر از من دوست داری، اما من ابن تبریزی نیستم. من ابن پدرم هستم. ببینید این خطا را نکنید. و پسر آقای تبریزی آن است که از نطفه‌ی آقای تبریزی به دنیا آمده، شیخ جعفر است، من نیستم. پدر اطلاق می‌شود، احتراماً پدر اطلاق می‌شود و استاد را می‌گویی پدر است یعنی احترامی که بر پدر می‌گذاری به استادت می‌گذاری. یعنی که از باب احترام است نه از اینکه صادق باشد شما بگویید ابن فلانی. حتی اگر آن آقا به کسی بگوید این فرزند من است، مثلاً شیخ

جعفر می‌گفت: پدرم تو را از من دوست دارد، اشکالی ندارد، تو را از من بیشتر دوست دارد، دوستی است نه اینکه من اینش باشم او آب من باشد. دوستی و محبت یک شیء است، سرپرستی و بزرگ کردن یک شیء است، ابن بودن شیء آخر است. قرآن که اطلاق می‌کند نسبت به آذر، اولاً از زبان خدا نیست، از زبان خود ابراهیم است. ابراهیم او را پدر خطاب کرده است، احتراماً. استاد هم شاگردش را می‌گوید فرزندم، آن هم به خاطر این است که استاد حق اَبُوت دارد و فرزند بودن، فرزند روحانی است نه فرزند جسمانی باشد، فرزند جسمانی آن است که از نطفه به دنیا آمده است. این‌ها را خلط نکنید به هم. یعنی احترام را، سرپرستی را، این‌ها را با ابن بودن واقعی که باید از نطفه‌ی او باشد. مادری، مادر است که نطفه‌ی او دخیل در پیدایش فرزند باشد. پدری، پدر است که نطفه‌ی او دخیل در پیدایش فرزند باشد. بنابراین صاحبان نطفه چه پدر باشد چه مادر، می‌شوند پدر و مادر، تمام شد. بقیه اگر اطلاق می‌شود احترام است، تجلیل است، عرف است، این‌ها. و الا این نیست که فرزند باشد و عرف هم نفی می‌کند. اگر این دختر بزرگ شد فردا بخواهد ازدواج کند اذن کسی را می‌خواهد که نطفه از آن است. اگر پدری که صاحب نطفه است بمیرد ارثش به این دختر می‌رسد. بنابراین نه خلط نکنید این‌ها را به هم، قابلیت توجیه ندارد. عرض کردم اطلاق این که مسیح پسر یوسف نجار است، قرآن این را قبول ندارد. قرآن هر جا مسیح را نام می‌برد، می‌گوید مسیح ابن مریم، پدری در کار نیست. به خدا قرآن مسیح را خیلی بالاتر برده است تا مسیحی‌ها. مسیحی‌ها، مسیح را خراب کردند، آلوده کردند. قرآن دامن مادرش را تطهیر می‌کند، این خیلی نکته مهمی است. یهودی‌ها گفتند خطاکار است. قرآن تطهیرش می‌کند. ﴿طَهَّرَك﴾. خدا تو را پاک قرار داد. این یکی. دو هیچ جا نمی‌گوید پدر دارد عیسی. همه جا عیسی را وقتی می‌خواهد نسبت بدهد می‌گوید عیسی بن مریم، پسر مریم. پدر برایش ذکر نمی‌کند چون ندارد پدر.

اشکال: شاید قرآن که پدر ذکر نمی‌کند مراد پدر به معنای خداست.

جواب: هیچ مانعی ندارد، آن فرمایش شما هم باشد، این عرض بنده حقیر هم باشد، هم نفی الوهیت است و هم نفی پدر مادی؛ یعنی نطفه مردی دخیل نبوده است. ولادتش اعجاز است. بنابراین چه جوری این یوسف نجار شد پدر.

مقصودتان این است که مراد اینجا از پدر، سرپرست است، شوهر مادر است. حُب این که ابن شوهر مادر نمی‌شود. این ابن پدر اصلی‌اش است، عیسی هم که پدر ندارد، بی‌پدر است، بنابراین عیسی را شما نسب‌نامه پدری نمی‌توانید برایش درست کنید. اگر بخواهید نسب‌نامه درست کنید باید نسب‌نامه مادری درست کنید. بله مادر دارد و مادرش هم نسب دارد. نسب‌نامه‌ی مادرش را ذکر کنید. چرا برایش نسب‌نامه پدری درست می‌کنید؟ کسی که تولدش را شما مسیحی‌ها می‌خواهید بگویید اعجاز است. پس ملاحظه فرمودید این فقط ۵ مورد تناقض در نسب‌نامه عیسی. برویم جلو.

تناقض دوم: در هویت عیسی

بالاخره عیسی چیست؟ این را به ما بگویید. این را توجه کنید. در انجیل‌های چهارگانه گاهی عیسی را پسر انسان می‌دانند. گاهی پسر خدا می‌دانند. انجیل بخوانید، می‌گوید پسر انسان گوید. بعضی وقت‌ها می‌گوید پسر خدا گوید. پس پسر انسان است یا پسر خدا است؟ کدام است؟ مگر شما بگویید مراد از انسان، خدا است. ظاهراً اطلاق انسان بر خدا هم نمی‌شود که، پس این پسر کیست؟ بعضی وقت‌ها می‌گوید پسر انسان، بعضی وقت‌ها می‌گوید پسر خدا، بعضی وقت‌ها می‌گوید خودش خدا است. این شد سه تا حرف. بالاخره معلوم نمی‌شود مسیح خداست، یا پسر خداست، یا پسر انسان است. حُب ما همه‌مان پسر انسان هستیم. مگر پدر ما انسان نبوده است؟ مادر ما انسان نبوده؟ ما همه پسر انسان هستیم. پس این مقصود چیست؟ ببینید می‌خوانم برای شما. انجیل متی، باب ۱۶، آیه ۱۷-۱۳: «و هنگامی

که عیسی به نواحی قیصریه‌ی فیلیس آمد از شاگردان خود پرسیده گفت مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می‌گویند» من پسر انسانم، خود عیسی می‌گوید من پسر انسانم. «گفتند بعضی یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیاء یا یکی از انبیاء» گفتند بعضی می‌گویند تو یحیایی، بعضی می‌گویند تو الیاسی، بعضی می‌گویند تو ارمیاء هستی یا یکی دیگر از انبیاء. «ایشان را گفت شما مرا که می‌دانید». اول گفت مردم مرا چه می‌دانند، حالا به حواریونش، به شاگردانش می‌گوید شما مرا چه می‌دانید. «شمعون پطرس در جواب گفت که تویی مسیح پسر خدای زنده». خودش گفت من پسر انسانم. شمعون گفت تو مسیح پسر خدای زنده هستی. «عیسی در جواب وی گفت خوشا به حال تو ای شمعون بن یونا زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمانست». می‌گوید خدا این را به تو الهام کرد، پدر من که در آسمان است این را بر زبان تو جاری کرد که من عیسی پسر خدا هستم. می‌گوید پدر من که در آسمان است این را بر زبان تو جاری کرد، تو از خون و گوشتت نرسیدی به این مطلب. یعنی این یک الهام است، به تو وحی شده. پس اینجا خود عیسی می‌گوید من پسر خدایم. در یک جمله‌ی قبلش می‌گوید من پسر انسانم. جمعش کنیم آقای مشتاقیان. تناقض است دیگر، کاری نمی‌توان کرد. دو خط هم بینش فاصله است. خودش می‌گوید من پسر انسانم. شمعون می‌گوید تو پسر خدایی، می‌گوید تو درست می‌گویی، خدا، پدرم این را به تو وحی کرد و به زبان تو جاری شد که من پسر خدایم. پس پسر انسان است یا پسر خدا؟ در یک جمله و در یک کلام این دو تا مطلب شد، خب این دو تا که با هم جمع نمی‌شود. چه جور جمعش کنیم؟ آخر پسر انسان، پسر خدا نمی‌شود و پسر خدا، پسر انسان نمی‌شود.

یکی دیگر: انجیل متی، باب ۱، آیه ۱۷ و ۱۸ و در انجیل لوقا، باب ۱، آیه ۳۱ و ۳۲، مسیح را به داود می‌رسانند و او را از اولاد داود و داود را پدر مسیح می‌دانند. پس اگر آن نسب‌نامه دارد به داود می‌رسد پس خدا کجا بود که پسر خدا باشد؟ پس

می‌گویند نسبش می‌رسد به داود ولی در همان انجیل متی، باب ۲۲، آیه ۴۵-۴۱ و انجیل مرقس، باب ۱۲، آیه ۳۷-۳۵ و انجیل لوقا، باب ۲۰، آیه ۴۴-۴۱، در هر سه انجیل می‌گویند: «و چون فریسیان جمع بودند عیسی از ایشان پرسیده گفت درباره مسیح چه گمان می‌برید او پسر کیست بدو گفتند پسر داود» گفتم به شما خود انجیل هم نسب را می‌برد به داود. گفت من پسر چه کسی هستم؟ گفتند پسر داود. «ایشان را گفت پس چه طور داود در روح او را خداوند می‌خواند» اگر من پسر داودم، پس چه جور داود به من گفته خدا؟ «چنان که می‌گوید» داود می‌گوید. «خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین تا دشمنان ترا پای‌انداز تو سازم پس هرگاه داود او را خداوند می‌خواند چگونه پسرش می‌باشد» می‌گوید شما من را پسر خدا چه کسی می‌دانید؟ می‌گویند پسر داود. می‌گوید داود خودش من را پسر خدا می‌داند. که من به او گفته‌ام: داود تو دست راست خدا بنشین چون اگر دست راست خدا نشستی دشمنان تو محکوم به شکستند و به پای تو می‌افتند. آن وقت عیسی می‌گوید شما به من می‌گویید تو پسر داودی، خود داود به من می‌گوید خدا. کدام یک از این دو جمله صحیح است؟ پسر داود است یا خدای داود است. شما هر شرکی را که بپذیرید تا حالا کسی در این دنیا پسر خودش را خدای خودش اطلاق نکرده است. تا حال چه کسی پسرش را یا نوه‌اش را یا نتیجه‌اش را و نسلش را، خدا کرده؟ بروید ببینید در این کتاب‌ها و دایرة المعارف‌هایی که مال ادیان است. آیا بوده است که مثلاً کسی اولاد خودش را خدای خودش بداند و بگوید این پسر، این نوه، این نتیجه، این نسل سی‌ام من. این نسل سی‌ام من خدای من است. آیا چنین شخصی داریم؟ نداریم. انجیل می‌گوید در یک انجیل مسیح با ۲۵ واسطه می‌خورد به داود، یک انجیل دیگر می‌گوید با ۴۱ واسطه می‌خورد. خود عیسی می‌پرسد شما مردم من را پسر چه کسی می‌دانید؟ می‌گویند تو از نسل داودی، تو پسر داودی. اطلاق به پسر داود درست است یا نه؟ اگر از نسل داود باشد این اطلاق درست

است. ما قبول نداریم که از پدری از نسل داود باشد. بلی از طرف مادری از نسل داود است. می‌گویید اگر من پسر داود هستم، چه جوری خود داود من را خدای خودش می‌داند. یعنی من پسر داود نیستم، من خدای داود هستم. آن وقت می‌شود یک کسی هم پسر کسی باشد و هم خدای او باشد؟ به خدا مغز آدم هنگ می‌کند از این حرف‌ها، آخر چقدر تناقض. چه چیزش را می‌توان قبول کرد. حالا آن را توجیه کردید آقای مشتاقیان، این را توجیه کنید. نمی‌توانید توجیهش کنید چون باید شما پسر باشی یا خدا باشی. جمع بین پسری و خدایی نمی‌شود. پس ببینید اصلاً هویت عیسی در خود آن اخبار غیبی که برای شما خواندیم داشت، خود عیسی گفت شما مسیحی‌ها من را خرابم می‌کنید، او یعنی پیامبر آخرالزمان ﷺ که بیاید او من را تصدیق خواهد کرد و حقیقت من را بازگو خواهد کرد. خب این‌ها آلودگی عیسی است. آخر عیسایی که پسر یوسف نجار باشد یعنی همان تهمت یهودی‌ها. آن وقت شما پیروان عیسی هستید دامن مریم را آلوده می‌دانید!! پس ببینید بالاخره پسر داود است یا خدای داود. پس خود هویت عیسی مجهول است اصلاً معلوم نیست چیست؟

باز یکی دیگر: اول انجیل یوحنا، باب اول، آیه اول: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود». در ابتدا کلمه بود، کلمه پیش خدا بود، پس دو تا معنا، یک خدا و یک کلمه. بعد یک دفعه می‌شود «و کلمه خدا بود» اتحاد شد. بین خدا و کلمه اتحاد شد. این کلمه مرادشان عیسی است. «و کلمه خدا بود همان در ابتدا نزد خدا بود» دوباره برگشت سر همان دوییت، که کلمه در نزد خدا بود. ببینید «کلمه بود و کلمه نزد خدا بود» این‌ها دو تا هستند یکی، کلمه و یکی خدا. «کلمه خدا بود» کلمه خودش خداست، دو تا شدند یکی، که خود کلمه شد خدا. دو مرتبه «همان در ابتدا نزد خدا بود» همان به کلمه برمی‌گردد. یعنی دو مرتبه کلمه در نزد خدا بود، دوباره شدند دو تا. دو تا بودند یکی شدند دوباره شدند دو تا. «همه چیز به واسطه

او آفریده شد» یعنی همه چیز را کلمه آفرید. یعنی آفرینش به دست عیسای مسیح است. «و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت» یعنی خدا فقط کلمه را آفرید، کلمه بقیه چیزها را آفرید. برویم جلو. در همین باب اول چند آیه بعد تا آنجایی که می‌گوید «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد» یعنی کلمه آمد رفت در رحم مریم، شد یک جسد، از مادرش مریم زاده شد، شد جسم. «و میان ما ساکن شد». عیسای مسیح خدا جسم شد آمد پیش ما. «پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلالی شایسته پسر یگانه‌ی پدر». دوباره شدند دو تا. شدند پسر و پدر. که این پسر، پسر یگانه‌ی او پدر است و در نتیجه شایسته جلال و جبروت و فیض و راستی و درست‌ی است. شما همین جا را جمع کن آقای مشتاقیان. در ابتدا کلمه بود. ما هم قبول داریم. قرآن می‌گوید عیسی ﴿وَكَلِمَتُهُ﴾^۱ یعنی کلمه خداست. کلمه خدا یعنی چی؟ برای شما معنی کردم. کلمه خدا یعنی کلمه تکوینی خدا. کلمه تکوینی خدا یعنی ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲. یعنی کلمه الله یعنی مخلوق الله. تمام شد. و همه چیز مخلوق خداست. اما خدا بعضی چیزها را به خودش نسبت می‌دهد. درست نگاه کنید مثل این که یک شاعری یک قصیده‌ای دارد شاهکارش است. شاهکارش را به خودش نسبت می‌دهد و می‌گوید چه کسی می‌تواند اینچنین شعر بگوید. خدا هم که یک کلمه را به خودش نسبت می‌دهد آن کلمه یک اعجازی، یک نکته‌ای دارد. از میان همه مخلوقات به عیسی اطلاق می‌کند ﴿وَكَلِمَتُهُ﴾ عیسی کلمه الهی است یعنی مخلوق الهی است. یعنی عیسی یک ویژگی خاص دارد. با بقیه‌ی موجودات فرق دارد. فرقی هم ولادتش به نحو اعجاز است. به این خاطر انگشت می‌گذارد

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

۲. سوره‌های: بقره، آیه ۱۱۷؛ آل عمران، آیات ۴۷ و ۵۹؛ انعام، آیه ۷۳؛ نحل، آیه ۴۰؛ مریم، آیه ۳۵؛ یس، آیه ۸۲؛ غافر، آیه ۶۸.

روی عیسی. می‌گوید او کلمه‌ی من است. پس کلمه‌ی الهی یعنی مخلوق الهی. هیچ اضافه‌ای بر مخلوق الهی ندارد. پس در ابتدا کلمه بود یعنی از اول مخلوق خدا بوده است تا آخر هم مخلوق خداست. «و کلمه نزد خدا بود» یعنی تا موقعی که خدا آفرینش نکرده بود این کلمه پیش خدا بود چون خدا او را آفرینش نکرده بود. «و کلمه خدا بود». کلمه نمی‌شود خدا باشد مخلوق خدا با خدا قابل جمع نیست.

اشکال: شاید در انجیل چنین نباشد.

جواب: شما تعیین بفرمایید کدامش نیست.

اشکال: شاید مطلبی در قبل دارد که توضیح می‌دهد.

جواب: این قبل و بعدی ندارد. اول انجیل یوحنا است. شک کردید مثل این که. اول اولش، بای بسم الله است. در انجیل یوحنا بای بسم الله انجیل یوحنا بخوانم برای شما. قبلاً این را خوانده بودم. انجیل یوحنا، باب اول، آیه اول: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود» این آیه اول است. تناقض هست یا نیست؟ آقای مشتاقیان هشت وحدت در تناقض شرط دان به جای آن هشتاد وحدت بگذار. «کلمه نزد خدا بود» یعنی دو تا هستند، خدا و کلمه. «و کلمه خدا بود» یعنی خود کلمه خداست، شدند یکی. دوباره نگاه کن «همان در ابتدا نزد خدا بود» دوباره در نزد خدا بود، یعنی باز شدند دو تا. «همه چیز به واسطه‌ی او آفریده شد». ﴿يَتَأَهَّلَ الْكِتَابَ لَا تَعْلَمُوا فِي دِينِكُمْ﴾^۱ غلو تا این حد که امر آفرینش واگذار شده است به عیسی مسیح. «و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت». هیچ چیز نبود فقط کلمه بود و کلمه خدا بود. «و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود». تناقض است دیگر. ببینید اینها ابتدائاتی است که شما دارید می‌بینید و بعد می‌گوید خیلی حُب «کلمه جسم شد» خدا جسم شد آمد بعد این خدا، خدایی است که با

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

جلال و فیض و راستی آمد. جلالی که شایسته پسر یگانه است. آیه ۱۴: «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلالی شایسته‌ی پسر یگانه‌ی پدر». خداست، پسر است، پدر است، چیست؟ شما با انجیل بخواهید بروید جلو هویت عیسای مسیح معلوم نیست اصلاً چه هویتی دارد. ما باید عیسی را چه بنامیم؟ خدا بنامیم، پسر خدا بنامیم، پسر انسان بنامیم، پسر داود بنامیم، پسر یوسف نجار بدانیم؟ هیچ معلوم نیست این‌ها تناقض نیست آقای مشتاقیان؟ قطعاً این‌ها تناقض است. مگر تناقض به چه می‌گویند. آن هم در یک کتاب آسمانی که انجیل باشد، شما یک چنین چیزی را یکی فقط بیاورید ما دست از اسلام و قرآن و آورنده‌ی قرآن، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله برمی‌داریم، اگر نتوانستیم به شما جواب دهیم. دست از آن برمی‌داریم. یک تناقض فقط در قرآن بیاورید، نیست. چرا؟ چون کتاب آسمانی است. ﴿لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱ این ﴿مَنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ﴾ کتاب مقدس آسمانی نیست. لذا شما در آن اختلاف می‌بینید. خودشان هم قبول دارند. می‌گویند انجیل متی، لوقا، مرقس، یوحنا. یعنی هر کدام انجیل‌ها را یکی از این‌ها نوشته‌اند. شما می‌گویید قرآن چه کسی نوشته؟ قرآن را می‌گویید کتاب کیست؟ کتاب خدا. این‌ها خودشان می‌گویند این‌ها نوشته‌ی دست بشر است. وقتی نوشته‌ی دست بشر شد در آن اختلافات پیدا می‌شود. ولی کتاب آسمانی ما نوشته‌ی دست بشر نیست و در آن اختلافی نیست، تناقضی نیست. آن وقت چطور یک بچه مسلمان قرآنی را که اختلاف ندارد، تناقض ندارد رها کند، و بیاید برود سراغ انجیل پر از تناقض. عقل می‌گوید قبول کنید یا نکنید؟ بنابراین این‌ها فعلاً دو مورد از تناقضات انجیل. یکی تناقضاتی در نسب عیسی، دوم تناقضات در هویت عیسی. و داستان این تناقضات ادامه دارد.

وصلی الله علی محمد وآله.

جلسه نوزدهم^۱:

برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه و علت آن و معرفی صاحبان اناجیل

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

وارد شدیم در بحث تناقضات اناجیل اربعه. گفتیم اگر این‌ها کتاب مقدس بود، اگر این‌ها کتاب خدا بود، اگر این‌ها وحی آسمانی بود، نباید با هم تناقض داشته باشد. چنانچه در قرآن شما تناقضی پیدا نمی‌کنید. چون وحی آسمانی است. دو مورد از این تناقضات را خدمت دوستان عرض کردیم. یکی تناقضاتی که موجود است نسبت به نسب عیسیای مسیح. دوم تناقضاتی بود که نسبت به هویت عیسی است. حالا امروز همان بحث تناقضات را ادامه می‌دهیم.

تناقض سوم: در کیفیت تولد عیسی

تناقضات در باب کیفیت تولد عیسیای مسیح. انجیل متی، باب ۲ و انجیل لوقا، باب ۲. هر دو را با هم نگاه کنید، اختلاف دارند. بنابر نقل متی عیسیای مسیح بعد از تولد به اورشلیم برده نشده است. بنابر انجیل لوقا در روز چهارم بعد از تولدش به

جلسه نوزدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه و علت آن و معرفی صاحبان اناجیل ... ۳۲۷

اورشلیم برده شده است. همچنین در مکان ملاقات با مجوسیان که عیسی با مجوسیان ملاقات داشته است در همان شیرخوارگی در مکان ملاقات این‌ها با هم اختلاف دارند. دیگر اگر بخوایم متن‌ها را بخوانم ظاهراً نمی‌رسیم و لذا آدرس دادم هر دو انجیل متی، باب ۲، انجیل لوقا هم باب ۲. خودتان مراجعه کنید. این تناقض سوم.

تناقض چهارم: تناقض انجیل متی، باب ۲۱ با انجیل مرقس، باب ۱۱ در چگونگی ورود عیسی مسیح به اورشلیم. چگونه وارد اورشلیم شده؟ می‌گوید کره الاغ. دیدن درخت انجیل. بیرون آمدن کسبه‌ی هیکل (محل عبادت) که مغازه‌دارهای آنجا آمدند بیرون، مباحثه با مشایخ یهود. این‌ها چهار موضوع هستند. از اول می‌خوانم ورود به اورشلیم با کره الاغ، دیدن درخت انجیل، بیرون آمدن کسبه‌ی هیکل یعنی این‌ها بیرون آمدند به استقبال عیسی، مباحثه و مناظره با روحانیون یهود. این چهار مورد. در این چهار مورد ۲ تا انجیل را با هم بررسی کنید، انجیل متی، باب ۲۱ و انجیل مرقس، باب ۱۱. هر دو واقعه را نقل می‌کنند اما در این چهار مورد با هم اختلاف دارند. ببینید پس فقط دارم آدرس می‌دهم که بحثم را برسم تمام کنم.

پنجمین تناقض: تعارض انجیل متی، باب ۲۶ با یوحنا، باب ۱۳. در اخبار از تسلیم‌کننده‌ی حضرت عیسی. چه کسی عیسی را به یهودی‌ها تسلیم کرد و تحویل داد؟ تسلیم‌کننده‌ی عیسی چه کسی بود؟ ۲۶ متی با ۱۳ یوحنا نسبت به تسلیم‌کننده‌ی حضرت عیسی در سه مورد با هم اختلاف دارند. در سه مورد اختلاف وجود دارد. دیگر دوستان خودشان تطبیق کنند که سه مورد اختلاف چیست. بگذارید دو تا را کنار هم معلوم می‌شود. این شد پنجمین تناقض.

ششمین تناقض: تعارض انجیل مرقس، باب ۱۶ با یوحنا، باب ۲۰ در کیفیت برخاستن عیسی مسیح از قبرش. چون این‌ها گفتند مسیح را به صلیب کشیدند. بعد

این که به صلیب کشیدند، دفن کردند. این که عیسی از قبر بعد دفنش زنده شد و به آسمان رفت، در کیفیت برخاستن مسیح از قبر. در پنج مورد با هم تعارض دارد. باب ۱۶ مَرْقُس با باب ۲۰ یوحنا، نسبت به زنده شدن عیسی مسیح از قبرش، بعد به صلیب کشیدن، پنج جا با هم تعارض دارد.

تعارض هفتم: تعارض انجیل متی، باب ۲۶ با انجیل یوحنا، باب ۱۸ در کیفیت تسلیم شدن مسیح به دست یهودیان. که در دو موضع با هم اختلاف دارند. دو موضعشان کجاست؟ بوسیدن یهودا و بریدن گوش غلام. در این موضع در این داستان با هم اختلاف دارند. تا حالا هفت مورد از مواضع اختلافات و تناقضات اناجیل اربعه.

هشتمین مورد تعارض در انجیل متی، باب ۲۴، آیه ۲۴ و ۲۵ و در انجیل مَرْقُس، باب ۱۳، آیه ۲۱ و ۲۲. در این دو تا این جور آمده. می‌گوید: «آنگاه اگر کسی به شما گوید اینک مسیح در اینجا یا در آنجا است باور مکنید زیرا که مسیحیان کاذب و انبیاء کذبه» یعنی پیامبران دروغین، پیغمبر دروغِ اِلَّا ما شاء الله هست. همین حالا هم هست. «ظاهر شده علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردند» یعنی پیامبر دروغین می‌تواند معجزاتی داشته باشد که حتی برگزیده‌ها هم فریب می‌خورند. این با آن مطالبی که خدمت شما گفتیم و درباره اعجاز بر دست غیر پیامبر جاری شود. پیامبر دروغین اگر معجزه بیاورند، پیامبر راستین هم معجزه بیاورند، مردم از کجا بفهمند چه کسی راست می‌گوید و چه کسی دروغ می‌گوید؟ معجزه تنها برای پیامبران است، آن هم برای پیامبران راستین. اگر بنا باشد پیامبران دروغین هم صاحب اعجاز باشند، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. اعجاز اصلاً بنایش برای همین است که پیامبر راستین فقط معجزه بیاورد. این مطلب که خدمت شما گفتیم با آن قواعدی که عرض کردیم تنافی دارد. اینجا خود دو تا انجیل با هم تنافی ندارد، هر دو انجیل این را

جلسه نوزدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه و علت آن و معرفی صاحبان اناجیل ... ۳۲۹

می‌گوید، با آن قواعدی که گفتیم تنافی وجود دارد. حالا این یکی را هم شما نمی‌خواهید حساب نکنید، نکنید.

پس دومرتبه می‌گوییم هشتمین مورد چون خودشان با هم توافق دارند، با قواعدی که ما گفتیم سازگار نیست، با قواعد علم کلام. که معجزه از دست پیامبر کاذب صادر نمی‌شود. به مسیلمه کذاب که آمدند گفتند پیامبر قبلی معجزه داشت مثلاً آب دهان به چاه انداخت، چاه ما آبش زیاد شد، یا آب نداشت، خشکیده بود، یا آب خیلی کمی داشت، گفت خب من هم معجزه می‌کنم آب دهان در چاه انداخت همان آب کم هم خشکید، گفت خب حالا معجزه ما از این طرف است. این هم معجزه است دیگر. شما یک مریضی را شفایش را می‌خواهید بروید یکی برای شما معجزه کند، مریض شما بمیرد. فعلاً این مورد را هم محاسبه نمی‌کنیم.

تناقض هشتم: در انجیل متی، باب ۱۱، آیه ۱۴، بعد از این که تعریف و تمجید مسیح را درباره یحیی ذکر می‌کند، از قول مسیح می‌گوید که مسیح این‌جور گفت: «اگر خواهید قبول کنید همانست الیاس که باید بیاید» یعنی یحیی را الیاس معرفی می‌کند. می‌گوید این که می‌آید پیش شما که یحیی بوده است او الیاس است. در انجیل یوحنا، باب ۱، آیه ۲۱ و ۲۲، از خود یحیی سؤال می‌کنند: «پس چه» یعنی تو که هستی. «آیا تو الیاس هستی گفت نیستم». مسیح می‌گوید او الیاس است خود یحیی می‌گوید من الیاس نیستم. پس بنابراین قابل توجیه نیست، چون یا الیاس هست یا الیاس نیست. انجیل متی، باب ۱۱، و انجیل یوحنا، باب ۱، این‌ها با هم نسبت به داستان یحیی تعارض دارند، که خدمت شما گفتیم.

تناقض نهم: در انجیل یوحنا، باب ۵، آیه ۳۰ از قول مسیح این‌جور نقل می‌کند: «اگر من بر خود شهادت بدهم شهادت من راست نیست». این حرف حسابی است، هرکسی به نفع خودش نمی‌تواند شهادت دهد. اگر کسی در مورد خودش حرفی بزند این می‌شود ادعا. ادعا احتیاج به مُثَبِّت دارد باید دلیل بیاورد، اثباتش

کند. و الا اگر این طوری بود که هر کس در مورد خودش بگوید من چه کسی هستم، این که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. پس بنابراین در انجیل یوحنا، باب ۵، آیه ۳۰، جناب مسیح می‌گوید «اگر من بر خود شهادت بدهم، شهادت من راست نیست» یعنی شهادت مرا قبول نکنید به نفع خودم. در همان انجیل یوحنا، باب ۸، آیه ۱۳ و ۱۴، یعنی در یک انجیل، سه باب بروید جلوتر. این جور می‌گوید: «آنگاه فریسیان بدو گفتند تو بر خود شهادت می‌دهی» یعنی خودت می‌گویی من پیغمبر خدا هستم یا من چه هستم. «پس شهادت تو راست نیست» چون خودش گفت «اگر من بر خودم شهادت بدهم شهادت من راست نیست». فریسیان هم به او می‌گویند تو بر خودت شهادت می‌دهی شهادت تو هم بر خودت راست نیست. «عیسی در جواب ایشان گفت هر چند من بر خود شهادت می‌دهم شهادت من راست است» یعنی پس یک قاعده‌ی کلی نقض می‌شود نسبت به عیسی مسیح. می‌گوید من بر خودم هم به نفع خودم هم که شهادت بدهم، شهادت من راست است، آنجا می‌گوید نه راست نیست. خب این تناقض است دیگر. این‌ها شد ۹ مورد تناقض.

علت پیدایش این تناقضات در اناجیل

حالا می‌خواهیم مطلبی را عرض کنیم که چگونه شد این داستان تناقضات در اناجیل راه پیدا کرد. می‌گوییم به خاطر این که این‌ها که کتاب خدا نیست، این‌ها کتاب تعدادی آدم است. کتابی هم که من نوشته باشم یا آن که مثل من آدم است، هم در آن خطا هست، هم اشتباه هست، هم تناقض هست، این خیلی طبیعی است. انسان خطا می‌کند و این چهار انجیلی هم که شما دارید، اسمش را این‌ها گذاشته‌اند عهد جدید، و الآن کلیسا آن را تبلیغ می‌کند به صدها زبان در میلیون‌ها نسخه منتشر می‌کند و مجانی توزیع می‌کند، این‌ها کتاب‌های چهار آدم است. این چهار آدم چه کسانی هستند؟ از روی خود انجیل ببینیم این چهار تا آدم چه کسانی هستند. دیگر مستند از این بهتر؟

جلسه نوزدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه و علت آن و معرفی صاحبان اناجیل ... ۳۳۱

انجیل متی، مرقس، لوقا، یوحنا. این چهار انجیل است این‌ها چه کسانی هستند. ۲ تا از این‌ها از حواریون عیسی و شاگردان عیسی هستند از این چهار تا. کدام دو تا؟ متی و یوحنا. متی و یوحنا از حواریون عیسی هستند. دو تای دیگر مرقس و لوقا از شاگردان حواریون هستند، یعنی شاگرد شاگرد عیسی. این انجیل‌های چهارگانه تاریخ تألیفش چه وقت است؟ چون از این چهار تا است دیگر، این‌ها آدم هستند. بنابراین تألیف شده. تاریخ تألیف این‌ها چه موقع است؟ انجیل متی (یکی از حواریون بود) بعد از تاریخ میلاد سال‌هایی که گفته شده در تصنیف انجیل متی سال ۳۲ گفته شده، ۳۸، ۴۱، ۴۳، ۴۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳ و ۶۴ میلادی. یعنی از سال ۳۲ گفته‌اند تا ۶۴. ۳۲ سال اولین و آخرینش با هم اختلاف دارد. ۳۲ سال بعد میلاد یا ۶۴ سال بعد میلاد، یا این وسط هرچه که باشد. این از انجیل متی. دومی که از حواریون بود یوحنا بود. انجیل یوحنا تاریخ تألیفش را سال ۶۸ بعد میلاد گفته‌اند ۶۹، ۷۰، ۸۹ و ۹۸ هم گفته‌اند. این هم از یوحنا.

این‌ها بعد از مرگ عیسی و به صلیب کشیده شدن تألیف شد. بنابر قوی مسیحیان، عیسی به سن ۳۰ سالگی نمی‌رسد. یعنی مدت مکث در این دنیا حالا به قول این آقایان به صلیب کشیده شدنش به قول ما به آسمان رفتنش بیست و چند سالش بوده است که به صلیب کشیده شده است. این تاریخ ۳۲ بعد از میلاد یعنی بعد رفتن عیسی.

انجیل مال شاگردان شاگردان، شاگردان حواریون. انجیل مرقس تاریخ تألیفش را گفته‌اند بین سال‌های ۶۵-۵۶ بعد میلاد. مشهور این است که سال ۶۰ بعد میلاد یا ۶۳ بعد میلاد. یعنی سال ۶۰ اگر باشد بیش از ۳۰ سال از این که عیسی رفته می‌گذرد.

لوقا که باز جزو شاگردان حواریون است، تاریخ تألیف انجیل او را سال ۵۳ بعد میلاد، ۶۳ بعد میلاد، ۶۴ بعد میلاد هم گفته‌اند.

یعنی شما اگر دقت کنید عمده‌ی این انجیل‌ها در نیمه‌ی دوم قرن اول میلادی تألیف شده. بعضی از آنها ۲۰ سال، بعضی از آنها ۳۰، بعضی از آنها ۵۰ سال بعد از این که عیسی از میان مردم رفته است می‌گذرد. و این انجیل‌ها آن موقع توسط این افراد تألیف شده است، نوشته شده، جمع‌آوری شده است.

دو شاگرد مسیح را هم ببینید چه کسانی هستند. متی و یوحنا.

متی کیست؟ در انجیل خودش ببینید خودش، خودش را معرفی می‌کند. متی صاحب انجیل متی که جزء حواریون است کیست؟ انجیل متی، باب ۹، آیه ۹: «چون عیسی از آنجا می‌گذشت مردی را مسمی به متی به باج‌گاه نشسته دید». باج‌گاه: آنجایی که اشرار، مالیات‌گیر مالیات می‌گیرند. «بدو گفت مرا متابعت کن» عیسی به او گفت بیا دنبال من. بیا آدم شو. «در حال برخاسته از عقب وی روانه شد». این متی خودش است. پس متی یک باج‌گیر است. مالیات‌گیر است. عیسی به او گفته تو نمی‌خواهی آدم شوی؟ اگر می‌خواهی آدم شوی بیا دنبال من. آن هم دنبال عیسی راه افتاده. بالفور دنبال عیسی رفته. این جناب متی. این مطلب اول.

دیگر در انجیل مرقس این جور دارد. انجیل مرقس، باب ۲، آیه ۱۴ می‌گوید: «و هنگامی که می‌رفت لاوی ابن حلفی را بر باج‌گاه نشسته دید». پس معلوم شد متی اسمش لاوی ابن حلفی است. متی لقب است. «هنگامی که می‌رفت لاوی ابن حلفی را بر باج‌گاه نشسته دید. بدو گفت از عقب من بیا پس برخاسته در عقب وی شتافت». این هم اسمش. پس باج‌گیر بوده است یا عشار بوده، گمرک‌چی بوده است، یا مالیات‌گیر بوده است. شبیه این هم در انجیل لوقا، باب ۵، آیه ۲۷ و ۲۸ دارید. آن هم بگذارید مرور کنید که در خود انجیل‌ها معلوم شود متی که بوده است. «از آن پس بیرون رفته باج‌گیری را که لاوی نام داشت» در آن یکی گفت لاوی ابن حلفی، اینجا پدرش را نگفت. «که لاوی نام داشت بر باج‌گاه نشسته دید او را گفت از عقب من بیا در حال همه چیز را ترک کرده برخاست و در عقب وی روانه شد».

جلسه نوزدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه و علت آن و معرفی صاحبان اناجیل ... ۳۳۳

این جناب مٹی. پس یک آدم معمولی است. نه بلکه باج‌گیر هم بوده. جلو راه مردم را می‌گرفته پول می‌گرفته. حالا یا از طرف حکومت یا خودش. اگر عشار بوده اگر مالیات می‌گرفته از طرف حکومت. اگر قداره‌بند محل بوده باج‌گیری می‌کرده است، برای خودش می‌گرفته. بعد دنبال عیسی راه افتاده و این انجیلی که تدوین کرده است گزارشات خودش است از قضایای عیسی مسیح. کاری به خدا و پیغمبر ندارد. این جناب مٹی.

یوحنا کیست؟ یوحنا ابن زَبْدی. مٹی، باب ۴، آیه ۲۱ و ۲۲: «چون از آنجا گذشت دو برادر دیگر یعنی یعقوب پسر زَبْدی و برادرش یوحنا را دید» این یوحنا صاحب انجیل یوحنا است. «که در کشتی با پدر خویش زَبْدی دام‌های خود را اصلاح می‌کنند». این‌ها با پدرشان در کشتی ماهی می‌گرفتند. نشست‌ه بودند در کشتی داشتند تور ماهیگیری پدرشان را که در دریا می‌انداخت این دو تا برادر اصلاح می‌کردند. «ایشان را نیز دعوت نمود» گفت پا شوید بیایید دنبال من. «در حال کشتی و پدر خود را ترک کرده از عقب او روانه شدند». راه افتادند دنبال عیسی. پس این یوحنا پسر زَبْدی است. کارگر کشتی پدرش است. تورهای ماهیگیری را اصلاح و تعمیر می‌کند، با برادرش هم این‌ها با هم هستند. این یوحنا است، دیگری اسمش یعقوب است. آن برادر اسمش یعقوب است. پدرشان هم زَبْدی است.

لوقا، باب ۵، آیه ۱۰. کیست این جناب یوحنا؟ می‌گوید که: «و همچنین نیز بر یعقوب و یوحنا پسران زَبْدی که شریک شمعون بودند» معلوم شد این‌ها یک شریک هم دارند به نام شمعون. «عیسی به شمعون گفت پس از این مردم را صید خواهی کرد». تا حالا ماهی می‌گرفت، حالا می‌گوید مردم را صید کن. پس باز معلوم شد این‌ها کارگر کشتی بودند، ماهیگیر بودند.

باز مَرْقُس، باب ۱، آیه ۲۱-۱۷: «ایشان را گفت از عقب من آید که شما را صیاد مردم گردانم». می‌گوید تا حالا ماهی می‌گرفتید، حالا بیایید مردم را صید

کنید. این انجیل مَرُقُس است می‌خوانم. «عیسی ایشان را گفت از عقب من آید که شما را صیاد مردم گردانم بی‌تأمل دام‌های خود را گذاشته از پی او روانه شدند و از آنجا قدری بیشتر رفته یعقوب بن زَبْدی و برادرش یوحنا را دید که در کشتی دام‌های خود را اصلاح می‌کنند در حال ایشان را دعوت نمود پس پدر خود زَبْدی را با مزدوران در کشتی گذارده از عقب وی روانه شدند». یعنی کارگران کشتی و پدرشان را رها کردند، راه افتادند دنبال عیسی. حُب تا حالا ماهی می‌گرفتند، می‌فروختند. حالا که صید مردم منفعتش بیشتر است. عیسی گفت بیاید یادتان دهم چطور مردم را صید کنید. پس این هم معلوم شد جناب یوحنا کیست که خدمت شما گفتیم.

به یوحنا می‌گویند حیوحنا الحیب، چرا؟ چون می‌گویند حیب مسیح بوده است. البته من معذرت می‌خواهم این را می‌خوانم. از خود جناب عیسی معذرت می‌خواهم و ما آن را قبول نداریم ولی دیگر چکار کنم در انجیل است. انجیل یوحنا، باب ۱۳، آیه ۲۳-۲۱: «به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد پس شاگردان به یکدیگر نگاه می‌کردند و حیران می‌بودند که این را درباره که می‌گوید». گفت یکی از شما می‌روید و مرا لو می‌دهید. خود عیسی گفت. عیسی پیامبر خدا است می‌داند. ببخشید من از عیسایی که پیامبر خدا می‌دادم ولی چون انجیل یوحنا است می‌خواهم بگویم یوحنا کیست. می‌خوانم: «و یکی از شاگردان او بود که به سینه‌ی عیسی تکیه می‌زد و عیسی او را محبت می‌نمود». تکیه می‌زد به سینه‌ی عیسی. تکیه زدن یعنی شما بنشینید یکی بنشیند روی پای شما و تکیه بزند به سینه شما. این تکیه زنده بر سینه عیسی، یوحنا است. و با عرض معذرت یوحنا سن و سالش کم است. یعنی جزء حواریون بچه‌سالی است که دنبال عیسی راه افتاده. سنی حدود ۱۳، ۱۴ سال.

یکی دیگر را نگاه کنید. در خود انجیل یوحنا، باب ۲۱، آیه ۲۰ به بعد:

جلسه نوزدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه و علت آن و معرفی صاحبان اناجیل ... ۳۳۵

«پطرس ملتفت شده انشا کردی که عیسی او را محبت می نمود دید که از عقب می آید و همان بود که بر سینه وی وقت عشاء تکیه میزد» شبها می رفته روی پایش می نشست. «و گفت خداوندا کیست آن که تو را تسلیم می کند». یعنی اینها به آن پسرک که شبها روی پای عیسی می نشست است، گفتند تو برو بگو کیست که تو را، خودشان نتوانستند از عیسی دریابورند که چه کسی او را تسلیم می کند، یوحنايي که محبوب بود به او گفتند تو برو بین کیست که عیسی را تسلیم می کند. تو از او بیرس شاید به تو بگوید، به ما که نگفت. یعنی شخصیت عیسیایی که انجیل را معرفی می کند، ببینید آن وقت معترضند، دنیا اعتراض می کنند که کشیشان مسیحی کودک آزاری می کنند. و الآن پرونده کودک آزاری چند هزار کشیش مسیحی مطرح است. حُب وقتی کشیش مسیحی می خواند که یوحناي ۱۴ ساله رو پاهای عیسی می نشست است و به سینه ی عیسی در عشاء... «و همان بود بر سینه وی وقت عشاء تکیه می زد». شب تکیه می زند. خب می خواهی اینها کودک آزاری نکنند. خب مسیح انجیل، نه مسیح واقعی. و لذا عذرخواهی کردم. این هم مال جناب یوحنا. پس یوحنا هم معلوم شد کیست و بچه سال بوده که به شما گفتم انجیل یوحنا تاریخ تدوینش بعضی سال ۹۸ میلادی هم گفته اند. یعنی بچه سال بوده زمان عیسی. و لذا تاریخ تدوین انجیلش جزو آخرین تاریخهای چهار انجیل است. چرا؟ چون زمان عیسی بچه سال است. از سه سال گفته اند اما سه سال نمی تواند که ماهیگیر باشد در کشتی پدرش. بچه سه ساله می تواند در کشتی ماهیگیری تور درست کند؟ نمی شود. اقلأ این آن موقع که در کشتی پدرش بوده که عیسی به او می گوید دنبال من بیا باید حدود ده سیزده سالش باشد. یک بچه ده سیزده ساله در کشتی پدرش است. تاریخ تدوین انجیلش هم آخرین تاریخ تدوین اناجیل است. حکایت می کند که آن وقتی که دنبال عیسی راه افتاده بچه سال بوده. حالا آن موقعی که بچه سال است یعنی بین ده سیزده سال حدوداً سنش است. آن وقت این حرفها را هم روی آن بگذارید،

ببینید چه افتضاحی می‌شود.

انجیل خواندم نه چیز دیگر را. تاریخ نگفتم. متن انجیل را برای شما خواندم. متن انجیل است. این معلوم شد. این دو تا از صاحبان انجیل. پس متی و یوحنا از حواریون و شاگردان عیسی هستند و این دو تا، دو تا از انجیل‌ها را نوشتند.

دو تا انجیل دیگر تألیف مَرْقُس و لوقا است:

مَرْقُس کیست؟ مَرْقُس اسمش یوحنا است. نگاه کنید کتاب اعمال رسولان، باب ۱۲، آیه ۲۵: «و برنابا و سلوس [همان پلوس [پطرس] مقدس است. اینجا در ترجمه سلوس نوشته است. [چون آن خدمت را به انجام رسانیدند از اورشلیم مراجعت کردند و یوحناى ملقب به مَرْقُس را همراه خود بردند. پس این مَرْقُس اسمش یوحنا است. کتاب اعمال رسولان از ملحقات انجیل‌های چهارگانه است. پس اسمش شد یوحنا.

سپس ملاحظه کنید: کتاب اعمال رسولان، باب ۱۵، آیه ۴۰-۳۷: «اما برنابا» برنابا یکی از حواریون عیسی است. «اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحناى ملقب به مَرْقُس را همراه نیز بردارد لیکن پلوس چنین صلاح دانست که شخصی را که از پمفلیه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود با خود نبرد» پس یوحناى ملقب به مَرْقُس این‌ها از پمفلیه (اسم یک مکان است) از این‌ها جدا شده بود از برنابا و پلوس، و با آنها همراهی نکرده بود. و برنابا گفت من این یوحناى ملقب به مَرْقُس را دنبال خودم می‌آورم، پلوس گفت نه من این را نمی‌خواهم. «پس نزاعی سخت شد به حدی که از یکدیگر جدا شده برنابا، مَرْقُس را برداشته به قِیْرُس از راه دریا رفت اما پلوس [همان پلوس مقدس] سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده رو به سفر نهاد». پس یک اختلافی هم بین برنابا و پلوس شده. برنابا یوحناى ملقب به مَرْقُس را انتخاب کرده همراه

جلسه نوزدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه و علت آن و معرفی صاحبان اناجیل ... ۳۳۷

خودش برده است. این آقا خادم برنابا و پلوس بوده در سفرشان. نگاه کنید کتاب اعمال رسولان، باب ۱۳، آیه ۵ می‌گوید: «یوحنا ملازم ایشان بود». یعنی خدمتکار این‌ها بوده یعنی جناب یوحنا مقلب به مَرُقُس.

باز نگاه کنید چه کسی بوده است جناب یوحنا مقلب به مَرُقُس؟ رساله پولس مقدس به کولسیان، باب ۴، آیه ۱۰: «و مَرُقُس عموزاده‌ی برنابا که درباره او حکم یافته‌اید» پس معلوم شد پسرعموی برنابا است. البته در بعضی از ترجمه‌ها به جای پسرعمو دارد که خواهرزاده‌ی برنابا است، این جناب مَرُقُس.

او در سفر با برنابا هم بوده و گفتیم در بعضی از انجیل‌ها هم می‌گوید خواهرزاده‌اش است یا پسرعمویش است و یک خصوصیت دیگری هم که برای شما بخوانیم از این جناب مَرُقُس که معلوم شود کیست. خصوصیت دیگرش این است که رساله دوم پولس به تیموتائوس، باب ۴، آیه ۱۲: «لوقا تنها با من است. مَرُقُس را برداشته با خود بیاور زیرا که مرا به جهت خدمت مفید است» یعنی کار می‌کرده، نوکرشان بوده این جناب مَرُقُس. حالا این جناب مَرُقُس که کار می‌کرده برای این‌ها، نوکرشان بوده، یک انجیلی را تدوین کرده است. این انجیل که تدوین شده، شده کتاب مقدس. خدمتکار حواریون عیسی است.

و اما لوقا؛ لوقا چهارمین انجیل مال اوست. همین‌جا الآن خواندم. «لوقا تنها با من است». این لوقا است. با پولس مقدس است. و لذا می‌گوید او تنها با من است در رومیه، شهر روم. در آدرس قبلی، رساله دوم پولس به تیموتائوس، باب ۴، آیه ۱۲. این یکی که ما از لوقا داریم. دیگر لوقا کیست؟ رساله پولس به کولسیان، باب ۴، آیه ۱۴: «و لوقای طبیب حبیب و دیماس به شما سلام می‌رسانند». پس معلوم شد جناب لوقا طبیب هم هست. این هم لوقا که طبیب هم هست. پس لوقا کاتب رساله‌ی اعمال رسولان هم هست. پس رفیق با پلوس مقدس است. در سفرش به مقدونیه و رومیه و کاتب رساله اعمال رسولان پلوس مقدس هم هست. پس این هم

جناب لوقا. و اینجا می‌نویسد طیبِ طیب. حالا طیب یا یزشک بوده یا طیب روحانی بوده، نمی‌دانیم دیگر. می‌نویسد طیب است. این هم لوقا. کاتب پلوس هم هست.

این‌ها همه‌شان ملاحظه کردید ۴ نفرند: ۲ تا از حواریون، ۲ تا از شاگردان و همراهان حواریون که این ۴ انجیل را نوشتند. و این ۴ انجیل عبارت است از ۴ گزارش نسبت به جناب مسیح که ۲ تا از آنها هم اصلاً مسیح ندیده‌اند. فقط متی و یوحنا مسیح دیده‌اند. اما جناب لوقا و مرقس اصلاً مسیح را ندیده‌اند. شاگردان مسیح را دیده‌اند و این انجیل‌ها را نوشته‌اند.

سؤال این است: آیا این چهار نفر از انبیاء الهی هستند؟ خود انجیل می‌گوید نه. کجا؟ نگاه کنید شاهدش کتاب اعمال رسولان، باب ۱۳، آیه ۱: «و در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیاء و معلم چند بودند». بعد شروع می‌کند به شمردن. در این‌هایی که می‌شمارد لوقا و مرقس جزو انبیایی که در انطاکیه هستند، نیست. لوقا و مرقس نیستند جزء این انبیاء. بنابراین پس طبق نص خود عهد جدید این‌ها جزء انبیایی که در کنیسه انطاکیه هستند، نیستند.

همچنین جزو ۱۲۰ نفری که در ایام پطرس این‌ها جزو کسانی بودند که روح القدس مثلاً برایشان نازل شده بود، جزو آنها هم نیستند. کتاب اعمال رسولان، باب ۱، آیه ۱۵ و ۱۶: «و در آن ایام پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جملتاً قریب به صد و بیست بود برخاسته گفت: ای برادران می‌بایست آن نوشته تمام شود که روح القدس از زبان داود پیش گفت درباره یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند». ۱۲۰ نفرند که روح القدس از زبان ایشان سخن گفته است. طبق این کتاب اعمال رسولان، باب ۱، آیه ۱۶. جزو این ۱۲۰ نفر هم لوقا و مرقس نیستند. بنابراین لوقا و مرقس نه پیامبر خدا هستند و نه شاگرد و نه جزو ۱۲۰ نفرند و نه هیچی. دو نفر آدم عادی هستند. اما یوحنا متی هم دو تا از شاگردهای جناب

جلسه نوزدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه و علت آن و معرفی صاحبان اناجیل ... ۳۳۹

عیسی هستند که یوحنا بچه سال هم هست. یعنی آن وقتی که با عیسی است ده سیزده سالش است. حالا یک بچه ده سیزده ساله چه می فهمد که بعد گزارشات را تدوین کند آن را من دیگر نمی دانم. این که شما می بینید این تناقضات در اناجیل چهارگانه وجود دارد، به خاطر این که مؤلفین این اناجیل اینها بودند که برای شما گفتم. با این مشخصات. و اینها همه بعد عیسی تدوین شده است. و عمده اش در نیمه دوم قرن اول میلادی است. بنابراین اینها چه ربطی به عیسی دارد. شما می بینید با هم اختلاف دارد چون انجیل نازل بر عیسای مسیح نیست. اگر انجیل نازل شده ی بر عیسای مسیح باشد، شما در آن هیچ اختلافی نباید پیدا کنید، چون آن می شود کتاب خدا. در کتاب خدا تعارض، تناقض، تنافی وجود ندارد.

وصلی الله علی محمد وآله.

جلسه بیستم^۱:

شرب خمر در کتاب مقدس و نتیجه گیری

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى في كتابه الكريم: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ
وَالْأَزْلَمُ رَجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲.

این آیه تکلیف مسلمانها را معلوم کرده است با خمر. «ای کسانی که ایمان
آوردید خمر با یک اضافاتی که قمار باشد و انصاب و ازلام، اینها رجس است.
عمل شیطان است. از آن اجتناب کنید».

حکم به حرمت خمر است مطلقاً. جمیع مسلمین قائل به حرمت خمر هستند.
نمی‌گوییم عملاً اجتناب می‌کنند، می‌گوییم حرمت خمر را مسلمانها قبول دارند.
حالا در مسلمانها چهار تا عرق خور هم می‌تواند باشد. لکن حرمت خمر اجماعی
به بین همه‌ی مسلمین است. امروز که بیستمین جلسه‌ی نقد مسیحیت ماست،
می‌خواهیم ببینیم که کتاب مقدس یعنی عهد عتیق و عهد جدید در مورد خمر چه

۱. ۸ مهر ۱۳۹۴.

۲. سوره مائده، آیه ۹۰.

می‌گویند. و فرمایشات کتاب مقدس همین که دستمان است، در مورد خمر چیست و اگر این‌ها فرمایشات کتاب مقدس است پس چگونه است هر دو طایفه‌ی یهود و نصارا، هر دو عملاً خمر را می‌نوشند و قائل به جواز شرب خمر هستند. نه مثل عرق‌خوارهای مسلمان‌ها. عرق‌خوار مسلمان می‌داند گناه می‌کند، خمر حرام است و عرق را می‌خورد. نه؟ در آیین یهود و مسیح خمر، شرب خمر جایز است.

در حالی که کتاب مقدس را برای شما می‌خوانم در آن در خمر چیست؟ کتاب عهد عتیق، امثال سلیمان، باب ۲۳، آیات ۲۹ به بعد: «وای از آن کیست؟ و شقاوت از آن که؟ و نزاع‌ها از آن کدام؟ و زاری از آن کیست؟ و جراحتهای بی‌سبب از آن که؟ و سرخی چشمان از آن کدام؟» این‌ها همه جملات سؤالیه است. تا می‌رسد به اینجایی که می‌گوید. مال چه کسانی است؟ وای برای چه کسی؟ بدبختی برای چه کسی؟ دعوای برای چه؟ زاری برای چه کسی؟ دعا که می‌کنند جراحتهایی پیدا می‌شود، سرخی چشم، گریه کردن‌های بیخودی، یا این که الکل تأثیر بگذارد، چشم سرخ می‌شود. این‌ها به‌خاطر چیست؟ می‌گوید: امثال سلیمان، «به شراب نگاه مکن وقتی که سرخ‌فام است». بعضی شراب‌ها رنگش قرمز است. می‌گوید این رنگ قرمز را نبین. «حینی که حباب‌های خود را در جام ظاهر می‌سازد» ریختن توی جام زیبا، رنگ قرمز زیبا، می‌گوید این را نگاهش نکن. «و به ملایمت فرو می‌رود اما در آخر مثل مار خواهد گزید» می‌گوید شراب سرخ زیبایی که تو می‌بینی در جام مثل مار خوش خط و خال، مار هم پوستش قشنگ است، بچه یک وقت به زیبایی پوست مار می‌خواهد به مار دست بزند، می‌گوید این مثل مار است. «مثل مار خواهد گزید. و مانند افعی نیش خواهد زد». و مانند افعی، شراب به تو نیش می‌زند و تو را بدبخت می‌کند. این امثال سلیمان.

کتاب اشعیا نبی: این‌ها عهد عتیق است برای شما می‌خوانم. ملاحظه کنید: کتاب اشعیا نبی، باب ۵، از آیات ۱۳-۱۱ می‌خوانم: «وای بر آنانی که صبح زود

برمی‌خیزند تا در پی مسکرات بروند». در پی آن چیزهایی که مستشان می‌کند. «و شب دیر می‌نشینند تا شراب ایشان را گرم نماید و در بزم‌های ایشان [در جشن‌هایشان] عود و بربط و دف و نای [این‌ها آلات موسیقی است] و شراب می‌باشد اما به فعل خداوند نظر نمی‌کنند و به عمل دست‌های وی نمی‌نگرند».

برویم جلوتر. باب، ۵، آیه ۲۲: «وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زور آورند. و به جهت ممزوج ساختن مسکرات مردان قوی می‌باشند». یعنی در شراب درست کردن خیلی قدرت دارند، تبحر دارند و شراب می‌سازند. می‌گویند وای بر چنین افرادی. حُب این هم کتاب اشعیای نبی.

باز در همین کتاب اشعیای نبی، باب ۲۸، آیه ۷: «ولکن اینان نیز از شراب گمراه شده‌اند و از مسکرات سرگشته گردیده‌اند. هم کاهن و هم نبی». هم کاهن معبدشان، هم پیغمبرشان. «هم کاهن و هم نبی از مسکرات گمراه شده‌اند و از شراب بلعیده گردیده‌اند». اینقدر شراب خورده‌اند که گویا شراب آنها را خورده. «از مسکرات سرگشته شده‌اند و در رویا گمراه گردیده‌اند و در داوری مبهوت گشته‌اند». توجه می‌کنید. دلالت این جملات واضح است در حرمت شراب ولی می‌گویند اینقدر بلیه‌ی شراب زیاد شده که حتی کاهن معبد و حتی نبی، آن که ادعای پیامبری می‌کند آن هم آلوده به شراب شده است. این را که برای شما خواندم، این سه تا از عهد عتیق بود.

و اما در عهد جدید: انجیل‌ها و آنچه که مسیحیان قبول دارند. در عهد جدید این‌گونه داریم: رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب ۶، آیه ۹: «آیا نمی‌دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی‌شوند. فریب مخورید زیرا فاسقان و بت‌پرستان و زانیان و متنعمان و لواط و دزدان و طمعکاران [تا اینجا را کاری نداریم] و میگساران». میگساران هم، عرق‌خواران هم ردیف این‌ها ذکر کرده. «و میگساران و فحاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد». یعنی عرق‌خواران در بهشت

نمی‌روند. وارث ملکوت خدا یعنی بهشت، یعنی این‌ها توی بهشت نمی‌روند. از جمله آنانی که می‌گویند دزدان و طمعکاران و میگساران هستند. عرق‌خواران نمی‌روند در بهشت. این هم عهد جدید.

باز نگاه کنید رساله پولس مقدس به غلاطیان، باب ۵، آیه ۱۹ این‌جور دارد: «و اعمال جسم آشکار است» می‌گویند یعنی گناهان جسد و جسم معلوم است که گناهان جسم چیست. گناه جسم چیست؟ «یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور و بت‌پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق [اختلاف افکندن] و بدعت‌ها و حسد و قتل و مستی و لهب [شاید غلط تائیدی است و لهو درست باشد] و لعب و امثال این‌ها که شما را خبر می‌دهم چنان که قبل از این دادم» به شما می‌گویم همان‌جور که قبلاً گفتم «که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند». آن کسی که این کارها و گناهان جسم را انجام می‌دهند به بهشت نمی‌روند. یکی از آنها مستی است. مستی از شرب خمر حاصل می‌شود. رساله پولس رسول به غلاطیان، باب ۶، آیه ۱۹ به بعد را برای شما خواندم. باز بروم جلوتر.

رساله پولس مقدس به تیموتائوس اول، باب ۳، آیه ۱۶-۸ نگاه کنید، می‌گوید: «همچنین شماسان باوقار باشند نه دو زبان و نه راغب به شراب زیاده و نه طماع سود قبیح». «راغب به شراب زیاده نباشند» یعنی خیلی نخورند، کم بخورند اشکالی ندارد. برویم جلو. آیه آخرش: «و بالاجماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد» حالا برای شما می‌گویم ارکان اعتقادات مسیحیت چیست. یکی از آنها این است: «خدا در جسم ظاهر شد و در روح تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید و به امت‌ها موعظه کرده» که این حالا برای بحث دیگری است. عمده‌ی عرض ما این که می‌گویند، بگذارید برای شما بخوانم: «زیرا آنانی که کار شماسی را نیکو کرده باشند درجه‌ی خوب برای خویشتن تحصیل می‌کنند و

جلادتِ کامل در ایمانی که به مسیح عیسی است» می‌گوید که یعنی این‌ها به جناب مسیح ایمان کامل می‌آورند، در هر صورت آن قسمت اولش «و نه راغب به شراب زیاده» یعنی این‌ها رغبت ندارند که شراب زیاد بخورند. یعنی خیلی بخورند یا اصلاً خوردن شراب حرام است، دیگر خودتان ببینید چه می‌گوید، من مفسر عهد جدید نیستم.

تا آنجایی که در انجیل لوقا، باب ۱، آیه ۱۳ در مورد یحیی است، می‌گوید: «و او را یحیی خواهی نامید». به زکریا گفته می‌شود که تو صاحب پسری می‌شود که اسم او را یحیی می‌گذاری. «و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مُسکری نخواهد نوشید». یحییای پیامبر عرق‌خور نیست، مسکر و شراب نمی‌نوشد. چون پیغمبر خدا است. پیغمبر خدا نمی‌تواند که عرق و شراب بخورد. «و از شکم مادر خود پر از روح القدس خواهد بود». این هم تعبیر، انجیل لوقا را هم خواندم. تا اینجا معلوم شد آنچه ما در عهد عتیق و عهد جدید داریم، حکم به حرمت شرب خمر است. یعنی از این‌هایی که برای شما خواندم همین کتاب مقدس فعلی از آن حرمت شرب خمر استفاده می‌شود. حالا چه جوری است یهود و نصارا شرب خمر را جایز می‌دانند و از قدیم در مملکت‌های اسلامی آنهایی که خمر درست می‌کردند یهود و نصارا بودند. یعنی مسلمان‌ها صنعت خمر را نداشتند. اگر یک مسلمانی هم می‌خواست عرق بخورد، باید می‌رفت از یهودیان و نصارانیان می‌گرفت. در شهر ما عرق‌فروشی‌ها زمان شاه در جلفا در منطقه مسیحی‌نشین شهر بود. بنابراین به تصریحی که در کتاب مقدس است چگونه یهود و نصارا شرب خمر را جایز می‌دانند، نمی‌دانم.

دهمین تناقض: شرب خمر

اما یکی دیگر: که این می‌شود دهمین مورد از تناقضات انجیل این است.

چون یکی از آنها را خارج کردیم این دهمین که الآن برای شما می‌گویم. در انجیل خواندم برای شما در عهد جدید مواردی بود که پولس تصریح داشت بر اینکه شراب حرام است در آیین مسیحیت. الآن شما در انجیل مواردی دارید که می‌گوید شراب بخورید، مانعی ندارد. این جزو تناقضات است.

یعنی در عهد جدید هم حکم به تحریم شراب دارید، هم حکم به این که شراب خوردن اشکالی ندارد. و این جزو تناقضات عهد جدید است. همه‌ی آنچه خواندم از انجیل و ملحقات آن است، بله، فقط لوقایش از انجیل بود که خواندم. این جزء تناقضات عهد جدید است.

حرمتش را برای شما خواندم، الآن مواردی که می‌گوید انجام شده است و اشکالی ندارد. نگاه کنید اصلاً اولین معجزه حضرت مسیح را می‌گوید شراب درست کردن. اولین اعجاز عیسی ساختن شراب است. انجیل یوحنا، باب ۲، از اول باب ۲ برای شما می‌خوانم: «در روز سیم در قانای جلیل». قانا اسم یک منطقه است در فلسطین. «عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود» مریم آنجا در عروسی بود. «و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند» عیسی با شاگردانش رفتند. «و چون شراب تمام شد» در عروسی‌شان شراب پخش می‌کردند. جمعیتشان زیاد شد شراب تمام شد. «مادر عیسی بدو گفت شراب ندارد». مادر عیسی گفت پسر تو که معجزه می‌کنی، پیغمبر خدایی شراب این‌ها تمام شد آبرویشان نرود. مثل غذای شما که تمام می‌شود، مهمان‌ها تان هنوز هستند. گفت شراب تمام شد. «عیسی به وی گفت ای زن مرا با تو چه کار است» گفتیم بی‌ادبی نسبت به مادر کرده، اینجا بود. گفت: زن، من با تو چه کار دارم، به مادرش گفت. «ای زن مرا با تو چه کار است. ساعت من هنوز نرسیده است» یعنی مثلاً وقت من هنوز نشده. «مادرش به نوکران گفت هرچه به شما گوید بکنید» مریم گفت بروید هر دستوری عیسی داد انجام دهید، کارتان درست شود. «و در آنجا شش قدح سنگی برحسب تطهیر یهود نهاده

بودند» شش قدح گذاشته بودند که یهودی‌ها می‌خواهند وسایلشان را آب بکشند، آیین یهود خیلی سخت است. شش قدح می‌خواهد. شش قدح آب آنجا بود «که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت». هر کدام از آن قدح‌ها دو یا سه کیل بود، کیل یعنی پیمان‌ه. دو تا سه پیمان‌ه را می‌گرفت. «عیسی بدیشان گفت قدح‌ها را از آب پر کنید و آنها را لبریز کردند» این قدح‌ها را، ظرف‌های بزرگ را برداشتند پر از آب کردند. «پس بدیشان گفت الآن بردارید» آبش کردند، عیسی یک نگاهی کرد، یک اشاره‌ای فرمود، آب بود در آن دیگر، گفت خیلی حُب بریزید و ببرید برای اهل عروسی. آب در این قدح‌ها بود ریختند. «پس بدیشان گفت الآن بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید پس بردند». بردند پیش رئیس جلسه. «چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود» آبی که به اعجاز عیسی شراب شد. «رئیس مجلس بچشید و ندانست که از کجا است» قصه را نمی‌دانست. رئیس مجلسان این آب را که شراب شده به اعجاز عیسی را نوشید. «لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند می‌دانستند رئیس مجلس» این نمی‌دانست این قصه‌اش چیست این شراب. نوکران می‌دانستند. «رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته بدو گفت هر کسی شراب خوب را اول می‌آورد و چون مست شدند بدتر از آن لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی» گفت معمولاً شراب خوب‌ها را در جلسه اول می‌آورند، بعد که مردم عرق خوردند و کله‌شان داغ شد و دیگر فرق بین شراب خوب و شراب بد را نمی‌فهمند. تو شراب خوب را گذاشتی آخر مجلس آوردی آقای داماد. یعنی شرابی هم که به اعجاز عیسی درست شد یک چیز درجه یک پاکیزه‌ای بود. در عروسی شراب تمام می‌شود پیامبر معجزه می‌کند شش قدح آب را تبدیل به شراب می‌کند و یک شراب نابی می‌شود که تعزیه‌گردان جلسه می‌گوید این را چرا اول نیاوردی، شراب به این پاکیزگی را؟ آن شراب نامرغوب را اول آوردی و خوب‌ها را آخر آوردی. این اول معجزه‌ی جناب عیسی است. و این اول معجزه را از اینجا می‌گویم. دنباله‌اش را

می‌خوانم «و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند». چنین معجزه‌ای که دیدند به او ایمان آوردند. این را ما قبول کنیم انجیل یوحنا، باب ۲ یا آن رساله‌های پولس و انجیل لوقا را. که گفت یحیی گفت من شراب مسکر را اصلاً نمی‌خورم. این‌ها با هم تناقض دارند.

باز نگاه کنید: انجیل لوقا، باب ۷، آیه ۳۳: «زیرا که یحییای تعمیددهنده آمد که نه نان می‌خورد و نه شراب می‌آشامد» می‌گوید یحیی نه نان می‌خورد و نه شراب. «می‌گویید دیو دارد» شما می‌گویید که او دیو برایش خدمت می‌کند. یک کسی برای او خدمت می‌کند. «پسر انسان آمد» پسر انسان در انجیل تعبیر عیسی است. «پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌آشامد» یعنی چه را به قرینه آن قبلی. یعنی پسر انسان که عیسی باشد نان می‌خورد و شراب می‌آشامد. ظاهرش این است. یحیی نمی‌خورد آن وقت می‌گفتند چه جوری پس یحیی زندگی می‌کند و کارهایش را انجام می‌دهند. می‌گفتند یک دیوی دارد دیو کارهایش را انجام می‌کند. «پسر انسان آمد [که عیسی باشد] که می‌خورد و می‌آشامد می‌گویید اینک مردیست پرخور». عیسی را می‌گویید یک آدم پرخور است، می‌نشیند یک سفره غذا می‌خورد. «و باده‌پرست» می‌پرست و عرق‌خور. «و دوست باج‌گیران و گناهکاران» دوست باج‌گیرانش هم از آن شرح حال مثنی که باج‌گیر بود، گفت: بیایید دنبال من، دنبالش راه افتادند. «دوست باج‌گیران و گناهکاران».

و در انجیل دارد که یک زنی هم بود که زن ناپاکی بود این هم دنبال عیسی راه افتاد. و دارند که حتی یک جا نشست و پای عیسی را شست با یک عطری که داشت. عطر را درآورد و پای عیسی را شست و خشک کرد. خب مشتری‌های عیسی که دو تا از آنها باج‌گیر باشند یکی از آنها هم خانمی باشد که تر دامن است و نشسته پای عیسی را شسته است. بعد هم با عطر ماساژ داده. پس بنابراین دوست

باچ‌گیران و گناهکاران است. انجیل لوقا، باب ۷. می‌گوید یحیی نمی‌خورد اما عیسی می‌خورد. خیلی عجیب است. این‌ها تناقضات است. ببینید شرب خمر یا حلال است یا حرام است. اگر حلال است چرا یحیی نمی‌خورد؟ اگر حرام است چرا عیسی می‌خورد؟ نمی‌شود که دو تا پیغمبر یکی‌شان عرق‌خور است، البته ما نسبت نمی‌دهیم به عیسی. عیسای انجیل عرق‌خور است، شارب خمر است، نه عیسایی که ما قبول داریم. عیسایی که ما قبول داریم او پاک است. او پیامبر خداست گناه مرتکب نمی‌شود. یحیی‌ای انجیل عرق‌خور نیست و شرب خمر نمی‌کند. و هر دو پیغمبر خدایند. حُب نمی‌شود هر دو پیغمبر خدا باشند. این شرب خمر حلال است یا حرام؟ اگر حلال است جناب یحیی چرا شما نمی‌خورید؟ اگر حرام است جناب عیسی چرا شما می‌خورید؟

باز ملاحظه بفرماید: انجیل متی، باب ۲۶، آیه ۲۹-۲۶: «و چون ایشان غذا می‌خوردند عیسی نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به شاگردان داد و گفت بگیرید و بخورید اینست بدن من». نان، بدن من است. «و پیاله را گرفته شکر نمود» یعنی پیاله شراب. «و بدیشان داده گفت همه شما از این بنوشید زیرا که اینست خون من». و لذا هنوز در کلیسا یک مراسمی دارند که نان و شراب می‌دهند که نان گوشت عیسی است و شراب خون او و این‌ها هر دو مقدس است به عنوان عید فصح یکی از مراسم این شراب مقدس و نان مقدس در کلیسا بین مسیحیان تقسیم می‌شود. پس شراب شد خون عیسی. «خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود اما به شما می‌گویم که بعد از این از میوه مو [انگور] دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود تازه آشامم». از این به بعد دیگر نمی‌خورم تا برویم در بهشت، آنجا در بهشت می‌خورم. آنجا آن می‌ناب

الهی است که **وَسَقَنَهُمْ رَهُمْ شَرَابًا طَهُورًا**^۱ آنجا می‌خوریم اما دیگر از اینجا نمی‌خوریم. پس شراب شد خون عیسی.

انجیل مَرْقُس، باب ۱۴، آیه ۲۷-۲۲، همان داستان قبل: «و چون غذا می‌خوردند عیسی نان را گرفته برکت داد و پاره کرد بدیشان داد و گفت بگیری و بخورید که این جسد من است» آنجا گفت بدن من است و اینجا گفت جسد من. «و پیاله گرفته شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند و بدیشان گفت این است خون من» شراب، خون من. «از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می‌شود». خون من در راه داستان این که قرار است من فادی باشم و شافع باشم، من کشته می‌شوم برای گناهان شما. «هر آینه به شما می‌گویم بعد از این از عصیر انگور نخورم» من دیگر از آب انگور، شراب نمی‌خورم. «تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم» بله در بهشت پدرم، خدا که می‌روم آنجا آن شراب غیر از این شراب است، آنجا می‌نوشم.

انجیل لوقا، باب ۲۲، آیه ۲۱-۱۴: «و چون وقت رسید با دوازده رسول بنشست» این سفره آخر عیسی است، شب آخر. با دوازده رسول یعنی دوازده نفر از حواریونش. «و به ایشان گفت اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم این فصیح را با شما بخورم». این قدح. یک کاسه شراب. «زیرا به شما می‌گویم از این دیگر نمی‌خورم» یعنی این آخرین شراب من است که می‌خورم. نه این که تحریم باشد، دیگر عمرم نمی‌رسد که بخورم که چنین شرابی را بخورم. این فصیح، این قدح را با شما با هم می‌خوریم، من از میان شما می‌روم تا ملکوت، بهشت، آن شراب را بخورم. «زیرا به شما می‌گویم از این دیگر نمی‌خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود پس پیاله گرفته شکر نمود و گفت این را بگیری و در میان خود تقسیم

۱. سوره انسان، آیه ۲۱.

کنید زیرا به شما می‌گویم که تا ملکوت خدا نیاید از میوه‌ی مو دیگر نخواهم نوشید». بعد هم قصه نانش است. «و نان را گرفته شکر نمود و پاره کرده به ایشان داد و گفت این است جسد من که برای شما داده می‌شود این را به یاد من بجا آرید» یعنی به یاد من نان و شراب بخورید. «و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود» یعنی برای شفاعت شما. «لیکن اینک دست آن کسی که مرا تسلیم می‌کند با من در سفره است» سفره شام آخر ایشان است. گفت او که می‌خواهد من را به یهودیان معرفی کند، الآن سر این سفره نشسته است که بعد گفتند چه کسی است که جناب عیسی معرفی نکرد. این‌ها تناقض است در عهد جدید. یک جایی می‌گوید شراب خوردن حرام است و یحیی نمی‌خورد. عهد عتیق هم که شراب را حرام می‌دانند. بعد خود عیسی شراب‌خوار است. و شراب شده است خون عیسی. این‌ها تناقض عهد جدید و عهد قدیم است و تناقض خود عهد جدید با هم است. و تناقض عمل دو نفر از پیغمبران خداست، یحیی و عیسی. یحیی شرب خمر نمی‌کند اما عیسی شرب خمر می‌کند. بنابراین این جزء تناقضات است و ما متحیریم چگونه است که شرب خمر در آیین مسیح و هکذا در آیین یهود پذیرفته شده است. در آیین اسلام به کلی تحریم شده است. ولو آیات تحریمش به تدریج در پنج مرحله نازل شده، اما در مرحله پنجم که سوره مائده، آیه ۹۰ بود برای شما خواندم شرب خمر به کلی تحریم شده است و اجماع مسلمین بر آن است و از یک مسلمان در این موضوع خلاقی ندارد که شرب خمر حرام است.

جمع بندی بیست جلسه

حُب یک جمع‌بندی داشته باشیم و تمام. من نمی‌خواستم بیست جلسه در باب نقد مسیحیت صحبت کنم. از اول فکر می‌کردم فوقش با چهار پنج جلسه می‌شود تمام کرد اما یک قدری مطلب را ادامه دادم برای آن بچه مسلمان‌ها و بچه شیعه‌هایی

که فکر می‌کنند در کلیسا اندیشه‌ی برتری وجود دارد و الآن که این‌ها بروند مسیحی شوند به آزادی می‌رسند. و دیگر گناه نمی‌کنند. صورت مسأله‌شان را پاک کردند، فکر کردند دیگر مسئله‌ای ندارند. با صورت مسأله پاک کردن مسأله پاک نمی‌شود. کسی که گرفتار ارتداد می‌شود که عوضش بدتر است از گناهکاری است که گناه می‌کند و بعد می‌گوید خدایا اشتباه کردم. این ارتداد است. چه‌جوری آیین اسلام و قرآن و آیین محمدی را رها کند و این مُهْمَلاتی که در اناجیل اربعه هست و این افسانه‌ها را بپذیرد. اصلاً به عقل جور در می‌آید. به‌خاطر این، مطلب را یک قدری ادامه دادیم که واضح بود، واضح‌تر شود.

حالا آیین مسیحیت اصولش این مواردی است که می‌گوییم به شما. و این اصول با هیچ عقلی سازگار نیست. و با هم تناقی دارد. این محتوای مسیحیت فعلی با عقل بشری سازگار نیست. خودش هم با هم تناقی دارد. تناقض در درونش هست. وقتی در درون آیینی تناقض باشد این آیین نمی‌تواند بر حق باشد. مسیحیت فعلی را می‌گوییم. یعنی آنچه که تحریف شده است و الا عیسای مسیح را ما گفتیم تکلیفمان نسبت به خود جناب عیسی (علیه السلام) و نسبت به مادرش مریم مقدس و نسبت به انجیل خود عیسی که کتاب آسمانی است، آنها سر جایش است، آنها را قرآن تأیید می‌کند. آنچه قرآن تأیید کرده ما تأیید می‌کنیم. اما نه این اناجیل اربعه‌ای که برای شما گفتم جلسه‌ی پیش که چه کسانی نوشته‌اند. چهارده نکته را از اناجیل برای شما مرور می‌کنم:

۱- خدا یکی است. در این مناقشه‌ای نداریم.

۲- خدا پدر است. این را ما نمی‌توانیم بپذیریم، چون ﴿لَمْ يَلِدْ﴾^۱.

۳- خدا پدر، پسر است.

۱. سوره اخلاص، آیه ۳.

همان خدایی که پدر است، خودش هم پسر هست. یعنی هم پدر است، هم پسر. یعنی پسر هم خداست. نمی‌توانیم بپذیریم. پدر، پسر است. یعنی پسر هم خدا است! چون ﴿لَمْ يَلِدْ﴾.

۴- خدا پدر، پسر و روح القدس است.

تثلیث. نمی‌شود اگر خدا یکی است که سه تا نمی‌شود. اگر سه تا است که یکی نمی‌شود.

۵- خدا مربی و خالق و صفات او عین ذات اوست.

گیری ندارد. خدا را می‌گویم، نه پدر، نه پسر، خدا. اما اگر گفتید پدر و پسر یکی هستند، گیر پیدا می‌کند.

۶- خدا شافع است.

یعنی این پسر فادی است که بحث کردیم. که عیسی را این‌ها فداشونده می‌دادند که آمده فدا شود، گناهان دیگران بخشیده شود. این هم که باطل است.

۷- عیسی مسیح پسر متجلی پدر است.

یعنی این پدر در او تجلی پیدا کرده است. این هم نمی‌شود. خدا در کسی تجلی پیدا نمی‌کند.

۸- خدا به واسطه روح القدس داخل رحم مریم شد.

خدا رفت داخل رحم مریم به واسطه روح القدس. عدم تمامیت این مطلب از واضحات است.

۹- خدا از رحم مریم پا به دنیا گذاشت.

ببینید به خدا این‌ها تمسخر است. بازی کردن با عقل است. خدا رفت داخل رحم، حالا از رحم آمد بیرون در دنیا. خدا پا به دنیا گذاشت از رحم مریم، و این نیز در بطلان مانند قبلی است.

۱۰- خدا را به صلیب کشیدند و کشتند و به خاک سپردند.

تو را خدا ببینید چه می‌گویند. خدا را کشتند و دنیا شد بی‌خدا. چون خدا را کشتند. عیسی روی صلیب مُرد یا نمرد. مسیحیان می‌گویند: عیسی جان داد و مُرد. پس خدا روی صلیب مُرد. پس دیگر دنیا شد بدون خدا. خدا به دار زدند، چون عیسی خداست دیگر، مسیحی‌ها هم می‌گویند به صلیب کشیدند، و پس از به صلیب کشیده شدن، کشتند و خاکش هم کردند.

۱۱- خدا پس از دفن به جهنم رفت و انبیا و مؤمنین را که شیطان در جهنم زندانی کرده بود، آزاد کرد.

عیسی که خداست بعد از اینکه دفنش کردند اول کاری که کرد رفت در جهنم انبیا و مؤمنین را که شیطان در جهنم حبس کرده بود و منتظر قدوم خدا بودند، عیسی مسیح خدا رفت در جهنم و آنها را آزاد کرد. شیطان پیامبران خدا را کرده بود در جهنم، مؤمنین را هم در جهنم قرار داده بود، مثل یک زندان. بعد جناب خدا بعد از اینکه مُرد و خاکش کردند، رفت در جهنم و مثل یک قهرمان پیامبران را و مؤمنین را که در جهنم به واسطه شیطان اسیر بودند، آزاد کرد و آنها رفتند در بهشت. یعنی خدا اینقدر ناتوان است که شیطان، پیغمبران و مؤمنین به انبیا را در جهنم کرده بود و خدا عرضه نداشت این‌ها را ببرد در بهشت. شیطان قدرتش از خدا بیشتر بود. تا اینکه خدا وقتی خاکش کردند رفت در جهنم و این‌ها را نجات داد.

۱۲- بعد از اینکه قهرمانی به نام عیسی که خداست، این‌ها را نجات داد، پس از نجات آنها دوباره آمد در دنیا، برای بار دوم. یک بار از رحم مریم آمد به دنیا حالا بار دوم دوباره زنده شد آمد در دنیا.

۱۳- پس از آمدن به دنیا ۵۰ روز دوباره در دنیا بود، سپس خدا دوباره عروج کرد به آسمان‌ها رفت و دست راست پدر نشست.

خدای پسر رفت به آسمان‌ها و نشست دست راست خدای پدر.

۱۴- یک بار دیگر هم می‌آید، بعد از این از آسمان نزول می‌کند در بیابان‌های

فلسطین، شامات، آن وقت که نزول کرد در نزول دومش اطاعت‌کنندگان را می‌برد بهشت، معصیت‌کاران را می‌برد جهنم. یعنی تا نزول دوم نشده اطاعت‌کنندگان بهشت نمی‌روند، معصیت‌کاران جهنم نمی‌روند. پس خدا مرتبه سوم هم می‌آید. مسیحی‌ها منتظر ظهور عیسی هستند که عیسی از آسمان برگردد و این مرتبه سوم است که برمی‌گردد.

این چهارده مورد از اعتقادات مسیحیان است. اگر یکی از آنها را عقل تصدیق می‌کند غیر از قصه توحیدش که خدا یکی است. خدا خالق است، خدا رازق است. صفات باری تعالی عین ذات اوست.

بله، این‌ها خودش با هم تناقض دارد. این دو تا را بگذارید کنار، خدا یکی است، خب خدا یکی است، پس پسر خدا نیست، روح القدس خدا نیست. صفاتش عین ذاتش است. خالق و رازق خداست. حُب این چه خالقی است، این چه رازقی است که پیغمبرانش در جهنم هستند و پسرش باید از داخل قبر بلند شود برود پیغمبران را از جهنم نجات دهد. این که قدرت شیطان بیشتر از قدرت خداست. این آیین مسیحیت است.

کسی، بچه مسلمان می‌خواهد برود مسیحی شود با این اعتقادات. اگر بگویند این مسیحیت است. یکی از آنها با عقل می‌خواند. مسیحیت که سلام قشنگ پدر کلیسا و خوش‌آمد گفتن و دخترکان زیبای مسیحی نیست که، این اعتقاد است. تو این اعتقادات را می‌خواهی قبول کنی.

ولی من فکر کنم بعضی از اینهایی که مسیحی می‌شوند، قصه‌شان مسیحیت نیست. آنان که ممالک ما مسیحی نیستند. همین‌جا هستند و می‌روند کلیسای خانگی، قصه‌اش، قصه‌ی آن هم‌کلاسی ماست در اول انقلاب که دبیرستان می‌رفتیم. یک هم‌کلاسی داشتیم این پسرک را در قصه‌ی انفجارها و بمب‌گذاری‌ها و بعد از این که منافقین اعلام جنگ مسلحانه کردند، سال ۶۰، این پسرک را گرفتند. هم‌کلاسی

ما بود، در مدرسه با هم هم‌کلاسی بودیم. پسرک را گرفتند بعد ولش کردند. یک روز من در خیابان دیدمش گفتم فلانی پس تو را گرفتند چه جور آزادت کردند. گفت آقا من رفتم به این‌ها گفتم برای چی من را گرفتید. گفتم من به خدا یکی از حرف‌های این‌ها را قبول نداشتم. من رفته بودم آنجا دختر بازی کنم. قاطی منافقین، این‌ها دختر داشتند، من رفته بودم یک لاسی بزدم. این‌ها وقتی دیدند من واقعاً رفته بودم لاس بزدم، زدند پشت سر من انداختم بیرون گفتند برو گمشو. تو آمده بودی لاس بزنی برو.

حالا آنهایی که می‌آیند اینجا مسیحی شوند اگر می‌خواهد لاس بزند. خب همین جور برو لاست را بزنی چرا مسیحی می‌شی؟! لاس زدن احتیاج نداشت سال ۶۰ منافق شود. همین جور می‌آمدی و می‌رفتنی لاس می‌زدی. تو هم می‌خواهی لاست را بزنی، می‌خواهی ارتباطت را برقرار کنی، همین جور بیا برو برقرار کن، چرا مسیحی می‌شوی؟ چرا آدم یک تفکر صحیح را بگذارد، یک تفکر غلط را اتخاذ کند؟ این مال آنهایی که می‌خواهند در داخل ارتباطی برقرار کنند، یا می‌خواهد عرق بخورد، مسیحی می‌شوند. بابا مسلمان باش اینقدر ما مسلمان عرق خور داریم. عرقش را می‌خورد شب بیست و یکم هم می‌گوید خدایا من را ببخش. من فلان خوردم. چرا اعتقادات صحیح را زیر پا می‌گذاری؟ می‌خواهی گناه کنی، خب خدا که زورت نکرده که گناه نکنی. برو گناهت را بکن اما اعتقادات صحیح را زیر پا نگذار. این یکی.

و اما آنهایی که در خارج می‌روند اعلام مسیحیت و ارتداد می‌کنند. حجة الاسلام سید محمد مهدی خادمی حفظه الله تعالی پسر آیه الله خادمی رحمته می‌گفت: وزیر مهاجرت دانمارک با من یک ملاقات داشت. بعد در صحبتش گفت. من نمی‌دانم چرا این مسلمان‌ها خیلی‌شان از دینشان برمی‌گردند مسیحی می‌شوند. من به او گفتم: خانم وزیر این‌ها از دینشان بر نمی‌گردند. مسیحی هم نمی‌شوند. گفت می‌آید

اینجا پناهندگی بگیرد همه‌شان اظهار مسیحیت می‌کنند. گفتم این‌ها پناهندگی‌شان را می‌خواهند. این‌ها یکی‌شان مسیحی نیست. قانون شما این است که اگر مسیحی شوند به آنها زود پناهندگی می‌دهید، این‌ها ظاهراً می‌آیند اینجا می‌گویند ما مسیحی شدیم، تا پناهندگی شما را بگیرند. می‌خواهند اینجا زندگی کنند. و الا این‌ها واقعاً مسیحی نشدند. بیایید بعد این هم که پیش شما پناهندگی‌شان را گرفتند، مسجدشان می‌روند. اعتقاد دینی‌شان را انجام می‌دهند، به مسیحیت تظاهر می‌کنند. خیلی خب اگر کسی تظاهر می‌کند به خاطر این که در غرب و در اروپا و در آمریکا پناهندگی بگیرد، آن که تظاهر است، آن که پذیرش نیست. اگر این هم که می‌خواهد گناه کند، خب برو همین‌جور گناه کن. و هیچ عقل سلیمی نمی‌گوید آدم اعتقاد توحید ناب محمدی را رها کند و این مهملات خلاف عقل را که بیست جلسه برای شما توضیح دادم، اختیار کند، عقل سلیم از این دور است. اگر جوابی دارند چه پدران کلیسا، چه کسانی که آیین خودشان را به مسیحیت عوض کردند، خوشحال می‌شویم که از آنها بشنویم. حتی اگر جوابی دارند دعوت می‌کنیم تشریف بیاورند همین‌جا در همین مجلس بنشینیم جوابشان را بگویند، باز جوابشان را هم ضبط و پخش می‌کنیم، اگر جوابی دارند. ولی ظاهراً نباشد این تمام کلام. البته بالاجمال در نقد مسیحیت.

وصلی الله علی محمد وآله^۱.

۱. تصحیح این دروس در پگاه روز تاسوعای حسینی ۱۴۴۰ق برابر با ۱۳۹۷ش در اصفهان به دست مدرس آن بنده‌ی خدا، هادی نجفی در حالی که چشمانس در عزای حسینی اشکبار است به انجام رسید و حمد و ستایش از آن خدای احد واحد است و درود و سلام می‌فرستاد بر آخرین پیامبر خدا محمد مصطفی و اوصیاء برحقش دوازده امام راستی و درستی و پاکی به‌ویژه امام زنده پنهان از دیدگان بقیه‌الله الاعظم امام زمان علیه السلام.